محمد بختاور خان

مرآة العالم: تاریخ اورنگزیب

جلد دوم

مشتمل بر تذکره های مشایخ و خطاطان و شعراء وغیره

به تصحیح و مقدمه و حواشی

ساجده س. علوی

ادارۂ تحقیقات پاکستان، دانشگاه پنجاب، لاهور

انتشارات ادارہ تحقیقات پاکستان

شمارہ ۵۵

تشکر

ادارۂ تحقیقات پاکستان متروکہ اوقاف بورڈ حکومت پاکستان کی مالی امداد کا ممنون ہے جس کی وجہ سے ادارے کے لیے تصنیف و تالیف کا کام آسان ہو گیا ہے۔

چاپ اول : نومبر ۱۹۷۹

قیمت ۵۱/- روپے

مطبوعہ : ظفر سنز پرنٹرز، ۹ کوپر روڈ، لاہور

فهرست رموزیکه در حواشی این کتاب بکار برده شده است

رک = رجوع کنید

قب (مخفف قارب یا قابل) = مقابله کنید

نسخهٔ اصل : نسخهٔ مخطوطهٔ مرآة العالم در موزهٔ بریتانیه Add. 7657

آا : نسخهٔ عکسی مخطوطهٔ مرآة العالم در اینڈیا آفس نمره ۱۲٤

پی : نسخهٔ خطی مرآة العالم در دانشگاه پنجاب لاهور

سآ : نسخهٔ خطی مرآة العالم در مجموعهٔ آذر در دانشگاه پنجاب لاهور

آذر : آتشکدهٔ آذر، بخش اول و دوم لطف علی بیک آذر با تصحیح و حواشی حسن سادات ناصری تهران ۱۳۳٦-۱۳۳۸ش

آئین : آئین اکبری ابوالفضل نولکشور، لکهنؤ ۱۸٦۹ م

ایته هرمان : Ethe, Harmann, *Catalogue of the Persian Manuscripts in the India Office*, vol. I, Oxford, 1903

——*Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani and Pashtu Manuscripts in the Bodleian Library*, Parts I and II, Oxford, 1889.

ایوانو : Ivanow, Wladimir,, *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collection*, Asiatic Society of Bengal, Calcutta, 1926.

بدایونی/بداؤنی : منتخب التواریخ عبدالقادر بن ملوک شاه بدایونی کلکته ۱۸٦۵-٦۹

براکلمن/تکمله براکلمن : Brockelmann, Carl, *Geschichte der Arabischen Litteratur*, weimer-Berlin, 1898-1936. (Includes Supplements.)

براؤن : Browne, E. G., *A Literary History of Persia*, vols. II, III and IV, Cambridge, 1928-1951.

بلوشیے : Blochet, Edgar, *Catalogue des Manuscrits Persans de la Bibliotheque Nationale*, 6 vols., Paris, 1905-1936.

بلاخمن : Abu'l Faḍl 'Allāmī, *Ā' in-i Akbari*, Eng. tr., vol. I, by H. Blochmann, Calcutta, 1927.

خافی : منتخب‌اللباب جلد اول خافی خان کلکتہ ۱۸۶۹

رازی : واقعات عالمگیری عاقل خان رازی لاہور ۱۹۳۵/دہلی ۱۹۳۵

رعان : رعان لستعلیق اعنی رسالہ در علم خط، عبداللہ چغتائی لاہور ۱۹۴۱

ریو : Rieu, Charles, *Catalogue of the Persian Manuscripts in British Museum*, vols. I and III, London, 1879-1895.

زبید احمد : Aḥmad, Zubaid *The Contribution of India to Arabic Literature*, Allahabad, 1946.

سٹوری : Storey, C. A., *Persian Literature, A Bio-bibliographical Survey*, vol. I, part II, London, 1939.

سرکار : Ṣarkar, Jadunath, *History of Aurangzeb*, 5 vols., Calcutta, 1912-1925.

شفق : تاریخ ادبیات ایران رضازاده شفق تهران ۱۳۲۱

صفا : تاریخ ادبیات در ایران دوجلد ذبیح الله صفا تهران س ۱۳۳۶-۳۸

طبقات : طبقات اکبری مولانا نظام الدین احمد بن محمد مقیم الهروی لکھنؤ ۱۸۷۵

عبداللہ فریار : راهنمای صنایع اسلامی ، م س دیماند مترجم عبد لله فریار تهران ۱۳۳۶

المقتدر : Abdul Muqtadir, *Catalogues of the Arabic and Persian Manuscripts in the Oriental Public Library at Bankepore* 6 vols. Patna, 1908-1939.

فاروقی : Faruki, Zahiruddin, *Aurangzeb and His Times*, Bombay, 1935.

فرحة : فرحة الناظرين محمد اسلم حفیظ الله الصاری
نسخه خطی دانشگاه پنجاب لاہور

کنبو : عمل صالح المعروف شاهجهان نامه سه جلد
محمد صالح کنبو کلکته ۱۹۲۳-۱۹۴۶
لاہور ۱۹۶۷-۷۲

محمدشاهی : تاریخ محمد شاهی معروف به نادر الزمانی خوشحال چند
نسخه خطی درکتابخانه عموی لاہور

مستعد خان مآثرعالمگیری مستعد خان ساقی کلکته ۱۸۷۱

مورلے : Morley, W. H., *A Descriptive Catalogue of the Historical Manuscripts in Arabic and Persian Language, Preserved in the Library of the Royal Asiatic Society of Great Britain and Ireland*, London, MDCCCLII.

میترا : Maitra, K. M. *A Descriptive Catalogue of the Persian Manuscript, preserved in the Kapurthala State Library*, Lahore. 1921.

القابیکه مؤلف مرآةالعالم بجای اسامی فرمانروایان دودمان مغلیه بکار برده است

۱ - حضرت فردوس مکانی (برای بابر بادشاه)

۲ - جنت آشیانی (برای همایون بادشاه)

۳ - عرش آشیانی (برای اکبر بادشاه)

٤ - جنت مکانی (برای جهانگیر بادشاه)

۵ - فردوس آشیانی ، اعلی حضرت ، صاحبقران ثانی (برای شاهجهان بادشاه)

۶ - خدیو دین پناه ، خدیوگیهان پناه ، حضرت جهانبانی ، ظل الهی وغیره - (برای اورنگزیب عالمگیر)

فهرست مطالب

(جلد دوم)

افزایش - محتوی برسه نمود

پیرایش سوم مشتمل بر دو نمود و یک افزایش

نمود اول : "در ذکر مشایخ کرام این عهد فرخ مهد"

بر ضمیر عرفان پذیر اخوان صدق و صفا و خاطر فیض مظاهر اصحاب فنا و بقا پوشیده مباد که حضرت ظل الهی ، خلافت پناهی را بنا بر سعادت فطری و مناسبت معنوی بمجالست ارباب حال و مکالمه [با] اصحاب فضل و کمال رغبت تمام است و همواره مشایخ کبار و علمای گرامی مقدار و فقرای ریاضت دثار و درویشانِ هر دیار بدرگاه عظمت و جاه رسیده از ادراک فیض صحبتِ خدیو خدا آگاه سعادت ملازمت بادشاه دین پناه بهره‌ور و کامیاب میکردند و هیچ گاه محفل اقدس از حضور فقرای صاحب حال و درویشان با فضل و کمال خالی نیست ـ اگر این کم فرصتِ بسیار شغل بذکر جمعی که بخدمت اشرف رسیده اند ، بپردازد عمر دراز و فرصت بسیار میباید ـ چون مؤلف این نسخه طریق ایجاز و اختصار پیش گرفته بتحریر جمعی از مشاهیر مشایخ عظام ، مجملی از احوال عزیزان کرام می پردازد ـ

والمستغنی عن التوصیف الشیخ عبداللطیف[1] رحمة الله

از علوم دینی و معارف یقینی بهرهٔ وافی داشت و در امر معروف و نهی منکر مبالغه مینمود و مبلغ قلیل از وجه حلال بهمرسالیده بدان تجارت میکرد و از کسبِ بلا شبه ، آنچه حاصل میشد ، بمصارف ضروریه صرف مینمود و بغیر زوجهٔ محترمه خادمهٔ دیگر نداشت و کم کسی را نزد خود راه دادی و اکثر در زاویه مسدود داشتی و فتوح و نذور نگرفتی و طریقهٔ پیری و مریدی درمیان نبود ـ

---

۱ ـ نیز رک به کنبو ۳ : ۳۰۰ عالمگیر نامه : ۵۵۵ ریاض الاولیا : ۲۹۸ - ۲۹۹ مراة جهان نما : ۵۵۳ب مآثرعالمگیری بامداد اشاریه (بذیل شیخ عبداللطیف ابوالفیاض و میان عبدللطیف)' تذکره علمای هند : ۱۳۲ و مفتاح : ۲۶۰ - فرحته : ۳۵٤ الف تحفته الکرام ۲ : ۲٤ -

جمعی که بایشان مخصوص بوده اند ، آنها را یاران می نامیدند ـ خدیو حق جو قبل از جلوس در برهانپور بمنزل آن عزلت گزین تشریف برده ، صحبت معنوی داشته اند و شیخ هم از بی تعینی برای امور دینی بخدمت حضرت می آمد و آنچه از شعار مستقیم شیخ فرا گرفته بودند ، تا حال مرتسم خاطر فیض مظاهر است و او در سنه هزار و شصت و شش هجری داعی حق را اجابت نموده[1] در حویلی خود ، واقع بلده برهانپور ، مدفون گردید و وقت رحلت وصیت کرد که در محوطه مرقدش باز نباشد تا مردم قبر پرست نشوند و تاریخ فوتش 'آه ازان شیخ کامل' و 'ستون دین افتاد' یافته اند ، میرزا خان نبیرهٔ خانخانان از

١٠٦٦ ١٠٦٦

ارادتمندان خاص ایشان بوده و شیخ عبدالعزیز را که بفرزندی تربیت نموده ، درین عهد همایون بمنصب عمده و عنایت خطاب خانی سرفراز است و از علم و صلاح و شجاعت بهرهٔ تمام دارد والحال آن مکان فیض بدو متعلق است و دیگر متعلقان و یاران آن مغفور را نسبت خاصی در حضور پرانور است ـ

شیخ برهان شطاری و برهانپوری[2]

روح [الله] روحه[3] در ترک علایق و درک حقایق و کسب فضایل یگانه بود و خرقه[4] خلافت از شیخ عیسی سندهی[4] داشت و شیخ عیسی مرید شیخ محمد لشکر و او خلیفه[5] شیخ محمد غوث[5] گوالیاری بود ـ خدیو خدا پژوه را در ایام شاهزادگی مکرر بآن برهان اهل طریقت ، ملاقات دست داده (برگ ٤٤٨ ب) بود و خان همه دان عاقلخان که دران آوان مرید شده بود ، ملفوظات ایشان مرتب نموده ، به 'ثمرات الحیات' موسوم ساخته ، آن ستوده سیر منتصف شعبان سنه هزار[6] و هشتاد و سه که سنین عمر از هشتاد متجاوز بود ، در برهانپور مرحله پیمای سفر واپسین گردید ـ

---

١ - در فرحته : ٣٥٤ ب تاریخ فوتش ١٠٦٠ هـ نوشته شده که درست نیست ـ ٢ - او بسن هفتاد سال در گذشت : ریاض الاولیا : ٢٩٨ - ٣ - نیز رک به ریاض الاولیاء : ١٩٩ ، خافی ٢ : ٥٥٣ - ٥٥٥ و فرحته : ٣٥٣ - ٤ - نی : 'هندی'. ٥ - برای احوالش رک به بدایونی : ٢ : ٣٤ ، مفتاح : ١٧٣ و خزینة الاصفیاء : ٢ : ٢٣٢ - ٢٣٤ - ٦ - خافی : ٢ : ٥٥٥ سنه بیست و دوم عالمگیری نوشته که ١٠٨٩ هـ میشود ـ

سید شیر محمد قادری برهانپوری[1]

متقی و متورع است و نسبت ارادت بسلسلهٔ قادریه دارد و حضرت ظل الهی قبل از جلوس بر اورنگ خلافت با سید نظر عنایت خاص داشتند و او در خلوات بار می یافت و در بعضی اسفار رفیق رکاب ظفر انتساب میبود ، اواخر عمر در بلدهٔ برهانپور اقامت گزید و بدولت بادشاه حق آگاه اوقات بفراغ خاطر میگذرانید ، در ۱۱۰۲ ه عالم گذران را پدرود نمود[2] ۔

سید فیروز

درویش مرتاض و از اهل مجاهده است ۔ خدیو خدا طلب در بلدهٔ خجسته بنیاد اورنگ آباد اکثر شبهای جمعه پیش سید که در باغ متصل دولت خانه میبود ، تشریف برده ، صحبت معنوی میداشتند ۔ والحال هم در آنجا سکونت دارد و از ممر رعایتها و تلطفهای حضرت اعلی خاقانی مرفه میگذارند و متأهل شده ۔

مجمع المکارم و مرجع الاکارم میر سید قنوجی الچشتی سلمه‌الله تعالی[3]

اعلیحضرت فردوس آشیانی [در] اواخر ایام سلطنت خویش ، سید را از بلدهٔ قنوج که مولد و منشای ایشان است بخواهش و اعزاز تمام طلبیده و بتقرب خویش اختصاص داده بودند ۔ بعد ازان که آنحضرت بریاض رضوان خرامیدند ، ظل سبحانی سید را از مستقرالخلافه اکبرآباد بکمال توقیر و احترام طلب حضور فرموده ، بشرف تقرب و مجالست اقدس ، بلند پایگی بخشیدند و حضرت خاقانی ، مصنفات حجة الاسلام امام محمد غزالی قدس سرهٔ ، علی‌الخصوص کتاب افادت آیات 'احیاء العلوم' و فتاوی عالمگیر شاهی که در زمان سعادت نشان تألیف یافته و دیگر کتب سلوک را در هفته سه روز با سید مذاکره میفرمایند و دوام آن سید عالیمقام بدرس طلب و افادهٔ طلاب اشتغال دارند و در انجاح مرام طبقات انام مساعی جمیله بکار میبرند ۔ و مهین پور ایشان[4] سید امجد بخدمت احتساب اردوی

۱ ۔ نیز رک به ریاض الاولیا : ۲۶۶ ۔ ۲ ۔ بظاهر این اضافهٔ مستعد است (چنانکه او در آخر مرآة العالم : ۴۹۷ ب ادعا میکند) مختاور در ۱۰۹۹ ه درگذشته بود.
۳ ۔ نیز رک به کنبو ۳ : ۳۶۶ ، عالمگیرنامه : ۱۰۶۲ ، ریاض الاولیا : ۳۳۸ ، ابجد العلوم : ۹۳۴ و تذکره علمای هند : ۲۱۵ ۔ ۲۱۶ 'در سنین پانزده جلوس عالمگیری [۱۰۸۲] رحلت نمود' فرحه' : ۳۵۵ الف ۔ ۴ ۔ 'مولوی محمد امجد قنوجی از اکابر فضلا و اعظم علمای قنوج ، شاگرد رشید مولوی علی اصغر قنوجی←

معلی کمال استقلال دارد و خلف دیگر سید عبدالکریم[1] بخدمت لایقه مخصوص است و بدرس کتب متداوله مشغول -

ملا شاه بدخشی[2]

از خلفای قدوهٔ عرفان میان شیخ[3] میر قادری قدس سرهٔ بود - شعار عارفانه داشت و اشعار موحدانه میگفت و دایم منبسط بود و داراشکوه مهین پور فردوس آشیانی اعتقاد مفرطی باو داشتند و ملا یکچند پیش از انتقال پیر روشن ضمیر، زمستان بلاهور و تابستان بکشمیر میگذرانید، بعد ازان بموجب اشارهٔ آن رهنمای سرگشتگان وادی طلب، در کشمیر رحل اقامت انداخت و باعانت و امداد نواب فلک احتجاب بیگم صاحب و داراشکوه عمارات عالیه طرح نمود و مکانهای روح افزا و سیرگاههای دلکشا ساخت - فردوس آشیانی یکبار بمنزل او تشریف فرموده اند و بکمال اعزاز و اکرام باو ملاقات نموده و در نظم و نثر یگانه بود و متاهل نه شده بود، از شعار اوست (برگ ٤٤٠ الف) :

← ، کثیر الدرس والتالیف بود، حاشیهٔ صدر در علم حکمت از توالیف شهرهٔ اوست، تاریخ وفاتش معلوم نه شد' تذکرهٔ علمای هند : ۱۸۴ -

۱ - سید عبدالکریم نیز کتب متداوله در مدرسه گزرانیده بود هنگامیکه بلدهٔ برهانپور مطرح رایات عالمگیری گشت بخدمت امالت تحصیل جزیهٔ بلدهٔ مذکور تعین شده، دران کار ضبط و دیانت مافوق و سختی و تقید زیاده بکار برده، پس ازان بخطاب سید شریف خانی نامی گردید - مآثر الامراء : ۳ : ۶۰۸ - ۶۱۰ - ۲ - نیز رک به بادشاهنامه : ۱ : ۳۳۳ ، ۲ ، ۷۵٤ ، کنبو : ۲ : ۳۵۶ ، ۳ : ۲۸٤ - ۲۸۶ ، عالمگیرنامه : ۳۷۰ ، ریاض الاولیاء : ۳۳۷ - ۳۳۸ ، خافی : ۱ : ۵٤۹ ، ۲ : ۷۸ فرحة : ۳۵۵ ب ، ریاض العارفین ۱۶۱ ، ۱۶۲ ، مفتاح : ۱۱ - ۳ - ۲ولادت با سعادت میان میر در قصبهٔ سیوستان از مضافات تهته وقوع یافته، بسال هزار و چهل و چهار خلع خلعت عنصری نموده و مرقد مطهر ایشان در موضع غیاث پور که نزدیک بعالمگنج لاهور یعنی خان بیاعان غلات واقع است، مقرر گردید کنبو : ۳ : ۲۷۸ - ۲۸۱ نیز رک به بادشاهنامه : ۱ : ۳۲۹ ؛ سفینة الاولیاء : ۷۰ - ۷۳ خافی : ۱ : ۵٤۹ و خزینة الاصفیاء ۱ : ۱۵٤ - ۱۵۹ -

آن ابروی کجش را تیغ خمیده گفتم[1] زان تیغ اشارتی کرد 'بالای دیده' گفتم[2]

و تاریخ جلوس میمنت مانوس حضرت شاهنشاهی ، چنین در سلک نظم کشیده :

صبحی دل من چون گل خورشید شگفت حق پیدا شد [و] غبار باطل را رفت
تاریخ جلوس شاه اورنگ مرا ظل الحق گفت الحق این را حق گفت

١٠٦٩

اواخر عمر از کشمیر بلاهور آمده سنه چهارم جلوس والا ازین سرای فانی بمعمورهٔ جاودانی رخت کشید و همانجا مدفون گردید - در سال ششم جلوس والا که حضرت خاقان بسیر خطهٔ دلپذیر کشمیر تشریف بردند و بمکانهای سیرگاه او از آنجمله یکی که تهاله باشد ، تفرج فرمودند ، مؤلف این اوراق نیز در رکاب فیض انتساب بود - از جمله منظومات ملا این رباعی بعرض اقدس رسالیده و پسند طبع دشوار پسند آمد و در بیاض خاص ثبت گردید :

ای بند بپای ، قفل بردل هشدار وی دوخته چشم ، پای در گل هشدار
عزم سفر مغرب و رو در مشرق ای راه رو پست بمنزل هشدار

ملا خواجه[3]

مرید میان میر ، موطنش بهار و منشأ اش لاهور بود ، در کمال فضل بوارستگی بسر میبرد و در پیرامون تأهل نگردید و بی [تعلق[4]] و تکلف تنها بکوچه و بازار میگردید - خواجه دربار خان که بائین پیشین الحال هم بخدمت نظارت محل بادشاهی ، در کمال فهمیدگی مواظبت دارد ، بمؤلف این کتاب [نقل] نمود که اعلیحضرت فردوس آشیانی نوبتی در لاهور بمنزل داراشکوه تشریف برده بودند ، به بنده فرمودند که هنگام معاودت بزاویهٔ ملا شده ، بدولتخانه خواهیم رفت ، تو پیشتر رفته خبربگیر - خان مذکور بمنزل ملا که [از] حجرهٔ شکسته بیش نبود رسید و شنید که ملا همین زمان بدر رفته ، خان دمی چند در آنجا توقف نموده بودکه سواری حضرت نمایان شد ، پیش رفته ماجرا بعرض رسانید ، فرمودند اینجا باش هرگاه ملا بخانه بیاید سلام ما گفته این مصراع[5] [عنوان] :

ع : طاقت مهمان نداشت خانه بمهمان گذاشت

ملا چون بکلبهٔ خویش آمده مصراع شنید ، گزارش کرد که حضرت غریب

١ - مآ : 'بودم' - ٢ - مآ : 'کنم' - ٣ - اصل : 'ملان خواجه' نیز رک به بادشاهنامه ، ١ : ٣٣٣ ، کنبو: ٣: ٢٨٩ - ٢٩٠ ، ریاض الاولیا : ٢٢٩ فرحة : ٣٥٥ الف و ب - ٤ - مآ : 'تعیش' - ٥ - در جمیع نسخها : 'خواهی خواند' -

نوازی فرمودند ، لیکن من عمداً خود را کناره کشیدم ، تا حضرت تصدیع نکشند و از دست مردم سوی ریش من بسلامت ماند ، فردا جواب این پیغام خواهم داد ـ روز دیگر ملا تنها و پیاده رفته ، زیر هدف[1] که دران اوقات در عام و خاص نصب میکردند ، ایستاده شد ـ خان مذکور ملا را شناخته بعرض مقدس رسانید و بادشاه خوشوقت شده زود از خاص و عام برخاسته ملا را در خلوت طلبداشته صحبت مستوفی داشتند و بکرات بهمین دستور می آمد ـ

مشهور است که علامی سعدالله خان[2] در اوان بی تعلقی و کسب علوم بخدمت ملا آمد و رفت داشت ، روزی ملا بر زبان راند که وزیر بادشاه هند را بطلبید ، حاضران متحیر شدند که کرا میخواهد ـ گفت ، ملا سعدالله را میگویم و از مردم که با ایشان صحبت داشته اند ، مسموع شده که روزی جماعت فقرا جمع شده (برگ ۹۴۴ب) نشسته بودند و گفت و گوی وحدت وجود درمیان آمد ، هر کس موافق دانش خود حرفی میزد و ملا خواجه درمیان ایشان ساکت بود یکمرتبه برخاسته درمیان آتشی که آنجا افروخته بودند ، نشست ، ساعتی توقف گزید و بعد ازان برخاسته بیرون آمده گفت ، جواب اینست ـ مردمان دیدند که هرگز اثر آتش به پارچه او نرسیده بود و او در اوایل جلوس بادشاه حق آگاه که سنه یکهزار و شصت و هشت مطابق اول سال جلوس باشد ، روزی بسیر باغ فیض بخش لاهور رفته بود ، در آنجا دو سه مرتبه گفت مرا میطلبند و همدران اوقات داعی حق را لبیک گفته متصل مقبرهٔ پیر خود مدفون گردید ـ

مشایخ نقشبندیه

شیخ محمد سعید[3] مرید والد خود شیخ احمد سرهندیست[4] قدس سره ، فاضل و

---

1. Anything elevated or placed high; a lofty building. Steingass.

۲ ـ برای احوالش رک به بادشاهنامه : ۲ : ۲۱۹ ، ۷۵٤ ، کنبو : هر سه جلد بامداد اشاریه و منتخب اللباب جلد اول و دوم بامداد اشاریه بزمی انصاری : احوال و آثار علامی سعد الله خان ـ ۳ ـ فرزند دوم شیخ احمد است ، ولادت ایشان در حدود سال هزار و پنج هجری شهر شعبان بوده ـ زبدة المقامات : ۳۰۸ ـ ۳۱۵ و عالمگیرنامه : ۲۹۳ ـ ٤ ـ نیز رک به توزک جهانگیری : ۲۷۲ ، ۲۷۳ ، ۳۰۸ ، زبدةالمقامات ۱۲۶ ـ ۳۰۰ ـ برای شرح احوالش و دیگر منابع ـ رک←

متورع بود ، پیوسته بارشاد خدا طلبان و درس علوم دینی اشتغال مینمود و در سنه چهارم جلوس هایون بپایه[۴] سریر خلافت مصیر رسیده باقسام تعظیم و احترام مخصوص گردیده و در اثنای معاودت عازم بوطن اصلی شد ـ ولد ارشد آن مغفور شیخ عبدالاحد[۱] مشهور بمیان گل که بعلو فطرت و صفای قریحه معروفست ، تاریخ رحلتش [از] 'قیل أدخلوها بسلام آمنین[۲]' یافته و مهین فرزند ایشان شیخ محمد فرخ[۳] بفضایل و فواضل سمت امتیاز دارد و مکرر بملازمت اقدس رسیده مشمول عواطف شد ـ

شیخ محمد معصوم[۴]

مرید و جانشین پدر بزرگوار خویش شیخ احمد قدس سره است ، صاحب مقامات علیه و احوال سنیه بود و از تصانیفش سه جلد مکتوبات است ، که بسی اسرار غریبه و نکات عجیبه و علوم بدیعه دران اندراج یافته ، بنا بر استدعای بادشاه دین پناه چند بار ببارگاه عظمت و جاه رسیده ، باقسام [تجلیل][۵] و تکریم مخصوص گشت و در سنه هزار و هفتاد و نه ازین دار پر ملال به نزهت سرای وصال انتقال نمود ـ تاریخ رحلتش : ع 'رفته ز جهان امام معصوم'

١٠٧٩

Yhanon Friedman, Shaykh Ahmad Sirhindi, an outilne of his thought and a study of his image in the eys of posterity, Montreal 1971.

و آردو دائره معارف اسلامیه ۲ : ۱۲٦ - ۱۳۰ -

۱ - برای شرح احوال شیخ عبدالاحد رک به نزهته الخواطر : ٦ : ۱۳۵ و خزینةالاصفیا : ۱ : ٦٦۲ - ۲ - القرآن : ۱۵ : ٤٦ ، در خزینة الاصفیا : ٦۳۹ و تذکره علمای هند : ۱۹۸ تاریخ رحلتش ۱۰۷۰ھ داده شده و عمرش هشتاد سال نوشته شده - ۳ - برای احوالش رک به خزینة الاصفیا : ۱ : ٦٦۳ - تاریخ فوتش یکهزار و یکصد و چهل و چهار نوشته شده - ٤ - نیز رک به زبدة المقامات : ۳۱۵ - ۳۲٦ ، فرحة : ۳۵٦ ب ، مفتاح : ۲۷۳ ، خزینة الاصفیا: ۱ : ٦۳۹ - ٦٤۲ و تذکره علمای هند : ۲۱۲ - ۵ - ۵ - پی : 'بتجیل' مآ : 'بتجمل ، اصل : تجیل -

معلی کمال استقلال دارد و خلف دیگر سید عبدالکریم[1] بخدمت لایقه مخصوص است و بدرس کتب متداوله مشغول ـ

ملا شاه بدخشی[2]

از خلفای قدوهٔ عرفان میان شیخ[3] میر قادری قدس سرهٔ بود ـ شعار عارفانه داشت و اشعار موحدانه میگفت و دایم منبسط بود و داراشکوه مهین پور فردوس آشیانی اعتقاد مفرطی باو داشتند و ملا یکچند پیش از انتقال پیر روشن ضمیر، زمستان بلاهور و تابستان بکشمیر میگذرانید، بعد ازان بموجب اشارهٔ آن رهنمای سرگشتگان وادی طلب، در کشمیر رحل اقامت انداخت و باعانت و امداد نواب فلک احتجاب بیگم صاحب و داراشکوه عمارات عالیه طرح نمود و مکانهای روح افزا و سیرگاههای دلکشا ساخت ـ فردوس آشیانی یکبار بمنزل او تشریف فرموده اند و بکمال اعزاز و اکرام باو ملاقات نموده و در نظم و نثر یگانه بود و متاهل نه شده بود، از شعار اوست (برگ ۹۰٤٤ الف) :

← ، کثیر الدرس والتالیف بود ، حاشیهٔ صدر در علم حکمت از توالیف شهرهٔ اوست ، تاریخ وفاتش معلوم نه شد' تذکرهٔ علمای هند : ١٨٣ -

١ - سید عبدالکریم نیز کتب متداوله در مدرسه گزرانیده بود هنگامیکه بلدهٔ برهانپور مطرح رایات عالمگیری گشت بخدمت امالت تحصیل جزیهٔ بلدهٔ مذکور تعین شده ، دران کار ضبط و دیانت مافوق و سختی و تقید زیاده بکار برده ، پس ازان بخطاب سید شریف خانی نامی گردید ـ مآثر الامراء : ٣ : ٦٠٨ - ٦١٠ - ٢ - نیز رک به بادشاهنامه : ١ : ٣٣٣ ، ٢ : ٧٥٤ ، کنبو : ٢ : ٣٥٦ ، ٣ : ٢٨٤ - ٢٨٦ ، عالمگیرنامه : ٣٧٠ ، ریاض الاولیاء : ٣٣٧ - ٣٣٨ ، خافی : ١ : ٥٤٩ ، ٢ : ٧٨ فرحة : ٣٥٥ ب ، ریاض العارفین ١٦١ ، ١٦٢ ، مفتاح : ١١ - ٣ - ٢ ـ ولادت با سعادت میان میر در قصبهٔ سیوستان از مضافات تهته وقوع یافته ، بسال هزار و چهل و چهار خلع خلعت عنصری نموده و مرقد مطهر ایشان در موضع غیاث پور که نزدیک بعالم گنج لاهور یعنی خان بیاعان غلات واقع است، مقرر گردید کنبو : ٣ : ٢٧٨ - ٢٨١ نیز رک به بادشاهنامه : ١ : ٣٢٩ : سفینة الاولیاء : ٧٠ - ٧٣ خافی : ١ : ٥٤٩ و خزینة الاصفیا : ١ : ١٥٤ - ١٥٩ -

آن ابروی کجش را تیغ خمیده گفتم[1] | زان تیغ اشارتی کرد 'بالای دیده' گفتم[2]

و تاریخ جلوس میمنت مانوس حضرت شاهنشاهی ، چنین در سلک نظم کشیده :

صبحی دل من چون گل خورشید شگفت | حق پیدا شد [و] غبار باطل را رفت
تاریخ جلوس شاه اورنگ مرا | ظل الحق گفت الحق این را حق گفت

١٠٦٩

اواخر عمر از کشمیر بلاهور آمده سنه چهارم جلوس والا ازین سرای فانی بمعمورهٔ جاودانی رخت کشید و هانجا مدفون گردید - در سال ششم جلوس والا که حضرت خاقان بسیر خطهٔ دلپذیر کشمیر تشریف بردند و بمکانهای سیرگاه او از آنجمله یکی که تهاله باشد ، تفرج فرمودند ، مؤلف این اوراق نیز در رکاب فیض انتساب بود - از جملهٔ منظومات ملا این رباعی بعرض اقدس رسانیده و پسند طبع دشوار پسند آمد و در بیاض خاص ثبت گردید :

ای بند بپای ، قفل بردل هشدار | وی دوخته چشم ، پای در گل هشدار
عزم سفر مغرب و رو در مشرق | ای راه رو پست بمنزل هشدار

ملا خواجه[3]

مرید میان میر ، موطنش بهار و منشأ اش لاهور بود ، درکمال فضل بوارستگی بسر میبرد و در پیرامون تأهل نگردید و بی [تعلق[4]] و تکلف تنها بکوچه و بازار میگردید - خواجه دربار خان که باٸین پیشین الحال هم بخدمت نظارت محل بادشاهی ، در کمال فهمیدگی مواظبت دارد ، بمؤلف این کتاب [نقل] نمود که اعلیحضرت فردوس آشیانی نوبتی در لاهور بمنزل داراشکوه تشریف برده بودند ، به بنده فرمودند که هنگام معاودت بزاویهٔ ملا شده ، بدولتخانه خواهیم رفت ، تو پیشتر رفته خبربگیر - خان مذکور بمنزل ملا که [از] حجرهٔ شکسته بیش نبود رسید و شنید که ملا همین زمان بدر رفته ، خان دمی چند در آنجا توقف نموده بود که سواری حضرت نمایان شد ، پیش رفته ماجرا بعرض رسانید ، فرمودند اینجا باش هرگاه ملا بخانه بیاید سلام ما گفته این مصراع[5] [عنوان] :

ع : طاقت مهمان نداشت خانه بمهمان گذاشت

ملا چون بکلبهٔ خویش آمده مصراع شنید ، گزارش کرد که حضرت غریب

---

١ - سآ : 'بودم' - ٢ - سآ : 'کنم' - ٣ - اصل : 'ملان خواجه' نیز رک به بدشاهنامه ، ١ : ٣٣٣ ، کنبو ، ٣ : ٢٨٩ - ٢٩٠ ، ریاض الاولیا : ٢٢٩ فرحة : ٣٥٥ الف وب - ٤ - سآ : 'تعیش' - ٥ - در جمیع نسخها : 'خواهی خواند' -

نوازی فرمودند ، لیکن من عمداً خود را کناره کشیدم ، تا حضرت تصدیع نکشند و از دست مردم سوی ریش من بسلامت ماند ، فردا جواب این پیغام خواهم داد - روز دیگر ملا تنها و پیاده رفته ، زیر هدف[1] که دران اوقات در عام و خاص نصب میکردند ، ایستاده شد - خان مذکور ملا را شناخته بعرض مقدس رسانید و بادشاه خوشوقت شده زود از خاص و عام برخاسته ملا را در خلوت طلبداشته صحبت مستوفی داشتند و بکرات بهمین دستور می آمد -

مشهور است که علامی سعدالله خان[2] در اوان بی تعلقی و کسب علوم بخدمت ملا آمد و رفت داشت ، روزی ملا بر زبان راند که وزیر بادشاه هند را بطلبید ، حاضران متحیر شدند که کرا میخواهد - گفت ، ملا سعدالله را میگویم و از مردم که با ایشان صحبت داشته اند ، مسموع شده که روزی جماعت فقرا جمع شده (برگ ۹٤٤ب) نشسته بودند و گفت و گوی وحدت وجود درمیان آمد ، هر کس موافق دانش خود حرفی میزد و ملا خواجه درمیان ایشان ساکت بود یکمرتبه برخاسته درمیان آتشی که آنجا افروخته بودند ، نشست ، ساعتی توقف گزید و بعد ازان برخاسته بیرون آمده گفت ، جواب اینست - مردمان دیدند که هرگز اثر آتش به پارچه او نرسیده بود و او در اوایل جلوس بادشاه حق آگاه که سنه یکهزار و شصت و هشت مطابق اول سال جلوس باشد ، روزی بسیر باغ فیض بخش لاهور رفته بود ، در آنجا دو سه مرتبه گفت مرا میطلبند و همدران اوقات داعی حق را لبیک گفته متصل مقبرهٔ پیر خود مدفون گردید -

مشایخ نقشبندیه

شیخ محمد سعید[3] مرید والد خود شیخ احمد سرهندیست[4] قدس سره ، فاضل و

---

1. Anything elevated or placed high; a lofty building. Steingass.

۲ - برای احوالش رک به بادشاهنامه : ۲ : ۲۱۹ ، ۷۵٤ ، کنبو : هر سه جلد بامداد اشاریه و منتخب اللباب جلد اول و دوم بامداد اشاریه بزمی انصاری : احوال و آثار علامی سعد الله خان - ۳ - فرزند دوم شیخ احمد است ، ولادت ایشان در حدود سال هزار و پنج هجری شهر شعبان بوده - زبدة المقامات : ۳۰۸ - ۳۱۵ و عالمگیرنامه : ۲۹۳ - ٤ - نیز رک به توزک جهانگیری : ۲۷۲ ، ۲۷۳ ، ۳۰۸ ، زبدةالمقامات ۱۲٦ - ۳۰۰ - برای شرح احوالش و دیگر منابع - رک←

متورع بود ، پیوسته بارشاد خدا طلبان و درس علوم دینی اشتغال مینمود و در سنه چهارم جلوس همایون پایه[٥] سریر خلافت مصیر رسیده باقسام تعظیم و احترام مخصوص گردیده و در اثنای معاودت عازم بوطن اصلی شد ـ ولد ارشد آن مغفور شیخ عبدالاحد[١] مشهور بمیان گل که بعلو فطرت و صفای قریحه معروفست ، تاریخ رحلتش [از] 'قیل أدخلوها بسلام آمنین'[٢] یافته و مهین فرزند ایشان شیخ محمد فرخ[٣] بفضایل و فواضل سمت امتیاز دارد و مکرر بملازمت اقدس رسیده مشمول عواطف شد ـ

شیخ محمد معصوم[٤]

مرید و جانشین پدر بزرگوار خویش شیخ احمد قدس سره است ، صاحب مقامات علیه و احوال سنیه بود و از تصانیفش سه جلد مکتوبات است ، که بسی اسرار غریبه و نکات عجیبه و علوم بدیعه دران اندراج یافته ، بنا بر استدعای بادشاه دین پناه چند بار ببارگاه عظمت و جاه رسیده ، باقسام [تجلیل][٥] و تکریم مخصوص گشت و در سنه هزار و هفتاد و نه ازین دار پر ملال به نزهت سرای وصال انتقال نمود ـ تاریخ رحلتش : ع 'رفته ز جهان امام معصوم'

١٠٧٩

Yhanon Friedman, Shaykh Ahmad Sirhindi, an outilne of his thought and a study of his image in the eys of posterity, Montreal 1971.

و آردو دائره معارف اسلامیه ٢ : ١٢٦ - ١٣٠ -

١ ـ برای شرح احوال شیخ عبدالاحد رک به نزهته الخواطر : ٦ : ١٣٥ و خزینةالاصفیا : ١ : ٦٦٢ - ٢ ـ القرآن : ١٥ : ٤٦ ، در خزینة الاصفیا : ٦٣٩ و تذکره علمای هند : ١٩٨ تاریخ رحلتش ١٠٧٠ھ داده شده و عمرش هشتاد سال نوشته شده ـ ٣ ـ برای احوالش رک به خزینة الاصفیا : ١ : ٦٦٣ - تاریخ فوتش یکهزار و یکصد و چهل و چهار نوشته شده ـ ٤ ـ نیز رک به زبدة المقامات : ٣١٥ - ٣٢٦ ، فرحة : ٣٥٦ ب ، مفتاح : ٢٧٣ ، خزینة الاصفیا: ١ : ٦٣٩ - ٦٤٢ و تذکره علمای هند : ٢١٢ - ٥ - بی : 'بتجیل' سآ : 'بتجمل ، اصل : تجیل -

یافته اند ـ از جمله پسران آن مرحوم شش[1] مخدوم زاده بفضایل و کمالات صوری و معنوی اشتهار دارند و نزد حضرت ظل الهی بغایت [معزز] اند ـ شیخ صبغةالله ، شیخ محمد اشرف ، شیخ محمد[2] صدیق ، شیخ محمد نقشبند شیخ[3] عبدالله ، شیخ سیف‌الدین[4] و خلفا و مریدان این سلسله علیه در اقطار و اکناف عالم از حیطه[5] شمار بیرون اند ـ

شیخ محمد یحیی[5]

این شیخ احمد سرهندی قدس سرهٔ بتقوی و صلاح اتصاف دارد و اکثر اوقات بدرس علوم متداوله مشغول میباشد ، مکرر بدرگاه سلاطین پناه رسیده ، مورد مراحم و اعطاف شاهنشاهی شد .

شیخ داؤد گنگوهی[6]

از فرزندان شیخ عبدالقدوس[7] و جانشین والد ماجد خود

---

۱ ـ آآ : 'سه'. ۲ ـ برای شرحش رک به خزینة الاصفیا : ۱ : ۶۶۰ ـ ۶۶۱ ، تاریخ رحلتش دراین‌کتاب یک هزار و یکصد و سی و شش نوشته شده ـ ۳ ـ 'این هر سه بزرگوار شیخ عبدالله و سیف الدین و [اسم سومین نوشته نشده] بانعام خلیفه' الهی ممتاز بوده باعزاز و احترام بسر بردند ـ در عهد فرخ سیر انتقال کردند و احدی در عهد بهادر شاه انتقال کرد ، رحمهم الله' فرحة : ۳۵۶ ب ـ ۴ ـ طبق تذکره علمای هند : ۸۴ ، در سال هزار و نود و هشت هجری وفات یافته' برای شرحش رک به فرحة : ۳۵۶ ب ، نزهته الخواطر : ۵ : ۱۶۰ و خزینة الاصفیا : ۱ : ۶۴۶ ـ ۶۴۷ ـ ۵ ـ نیز رک به زبدة المقامات : ۳۲۴ ، صاحب خزینة الاصفیا : ۱ : ۶۳۷ اسمش عبدالحی و تاریخ وفاتش ۱۰۷۰ھ نوشته است ـ ۶ ـ نیز رک به : خزینة الاصفیاء ۱ : ۴۸۳ ـ ۴۸۵ ، نزهته الخواطر : ۵ : ۱۴۴ ـ ۷ ـ شیخ عبدالقدوس گنگوهی از مریدان کاملین ، شیخ محمد بن شیخ عارف بن شیخ احمد عبدالحق چشتی صابری است ـ بقول صاحب اخبار الاخیار و سفینة الاولیاء و سیر الاقطاب و شجره چشتیه در سال نهصد و چهل و پنج در گذشت (خزینة الاصفیاء : ۴۱۶ ـ ۴۱۸) ـ طبق سیرالمتاخرین : ۲۲۶ در سال نهصد و پنجاه بساط زندگی در نوشت و طبق مفتاح التواریخ : ۱۰۵ در سنه نهصد و چهل و دو فوت کرد ، آیین اکبری : ۳ : ۳۸۷ برای بیشتر شرحش رک به تذکره علمای هند : ۱۳۰ ـ

شیخ محمد صادق[1] بود ، و بسماع و وجد شغف تمام داشت و در اثنای تواجد گریه‌های شور انگیز نمودی و در حضار مجلس درد و سوز سرایت کردی ، مکرر بخدمت فردوس آشیانی و حضرت خاقانی خلیفة‌الرحمانی رسیده مشمول عواطف گردیده بود - درسنه پنجم جلوس والا از دار محنت به نزهتگاه جنت رحلت نمود ، رحمة الله علیه -

میر سید جعفر[2] احمد آبادی

مرید و جانشین والد بزرگوار خود (ورک ٤٥٠ الف) میر سید جلال[3] بخاری صاحب فضل و کمالات و نقاوهٔ دودمان عز و جلال است ، کتابی محتوی بر احوال سادات عظام تألیف نموده که موسوم بروضات است - این چند بیت از اشعار ایشانست :

راز ما در زمانه افتاده است　　بزمها را فسانه افتاده است
میکند یار هر چه میخواهد　　دورگردون[4] بهانه افتاده است
ای صفا درمیان ماه رخان　　شاهد ما یگانه افتاده است
جز من که گرفته ام دو زلفش　　کس در شب تار مار نگرفت

بحضور ساطع النور رسیده بگوناگون عنایات مخصوص شده ، بوطن معاودت نموده ، بر جادهٔ ارشاد طالبان استقامت دارد[5] و خان جلیل القدر رضویخان برادر

---

١ - 'شیخ محمد صادق گنگوهی صادق متخلص ، در سنه اثنی و خمسین و الف در گذشت و این مصرعه در تاریخ وفات اوست 'قطب آفاق رفت از عالم'
١٠٥٢
(مفتاح التواریخ : ٢٤٦) در خزینة الاصفیا : ١ : ٤٧٥ - ٤٧٦ سال فوتش : ١٠٥٨ مسطور است - نیز رک به نزهة الخواطر ٥ : ٣٧٧ - ٢ - نیز رک به مآثر الامراء : ٣ : ٤٥١ فرحة : ٣٥٧ الف - ٣ - برای شرحش رک به اخبار الاخیار : ١٦٤ ، بادشاهنامه : ١ : ٣٣١ ، کنبو : ٣ : ٢٧٥ - ٢٧٨ ، خافی : ١ : ٥٤٨ ، مآثر الامراء : ٣ : ٤٤٧ - ٤٥١ ، تذکره علمای هند : ٢١٦ ، مفتاح : ٢٥١ - ٤ - سآ : 'گوی' - ٥ - 'دهم ذیحجه سنه یکهزار و هشتاد و پنج هجری (١٠٨٥) ازین رباط غرور بسرای سرور انتقال نمود' ریاض الاولیا : ٢١١ -

ایشان صدرالصدور خلیفه زمانه است و باخلاق حمیده موصوف و باوصاف پسندیده معروف و مورد عواطف شاهنشاهی و مطرح انظار خلیفه الهی است ـ

سید نعمت الله[1]

بوفور علم و دانش و جودت طبع اتصاف داشت ، مولد او قصبه نارنول است ، در اثنای سیاحت باحمد آباد رفته و میر سید جلال در حداثت سن پیش سید تلمذ نموده و بعده بولایت بنگاله رسیده اقامت نمود ـ شاه شجاع باو طرفه اعتقادی داشت و اکثر بمنزل او رفته استفاده مینمود ، بعد از آنکه شاه شجاع با عساکر فیروزی مآثر محاربات نموده ، دل از مملکت بنگاله بر گرفت ـ درآن اوقات سید را با بادشاه گیتی ستان مکاتبات و مراسلات اتفاق افتاد و او در نظم و نثر قدرت تمام داشت و در سنه هزار[2] و هفتاد و دو :

ازین مرحله آنچنان رو بتافت　　　که جوینده از وی نشانی نیافت

شیخ بایزید سهارنپوری[3]

عالم و متورع و فاضل و متشرع است و خرقه خلافت از شیخ محمد معصوم سهرندی قدس سرهٔ یافته ، همواره در وطن بدرس طلبه و ارشاد طلاب اشتغال دارد و بملازمت اقدس رسیده بهره‌ور گردید ـ

شیخ پیر محمد لکهنوی[4]

بفضل و کمال و بی تعلقی و وارستگی اشتهار داشت و مرید شیخ عبدالله ژنده پوش، از متوطنان نواحی کوه لبنان[5] بود و پیوسته ژنده پوشیدی و از اسباب دنیا

---

۱ ـ نیز رک ریاض الاولیاء : ۳۵۱ ، مراة الخیال : ۱۹۳ - ۱۹۶ و مفتاح التواریخ : ۲۷۴ - ۲ ـ در مرآة الخیال : ۱۹۶ ، تاریخ رحلتش 'هزار و هفتاد و هفت' نوشته شده ـ صاحب مفتاح التواریخ : ۲۷۴ ، علاوه ازین ۱۰۷۲ھ بحواله مخبرالواصلین یکهزار و هشتاد نوشته ، در فرحة : ۳۵۸ الف : ۱۰۷۲ھ است ـ ۳ ـ 'در سنه یکهزار و یکصد و ده (۱۱۱۰) رحلت نمود ، فرحة : ۳۵۹ الف و نیز رک به نزهة الخواطر : ۵ : ۸۸ - ۴ ـ نیز رک به عالمگیرنامه : ۸۸۱ ، ریاض الاولیاء : ۱۹۵ ، فرحة : ۳۵۹ الف و ب ، نزهة الخواطر : ۵ : ۹۶ ، مفتاح : ۳۵ ، خزینة الاصفیا : ۱ : ۴۸۲ - ۴۸۳ و تذکره علمای هند : ۳۴ - ۵ ـ خزینة الاصفیا : ۱ : ۴۸۲ 'بستان'

چیزی با خود نداشتی ، نسبت ارادت بسلسلهٔ چشتیه داشت و شیخ باشارهٔ پیر خود در قصبهٔ لکهنو مقیم بود و بدرس علوم دینی و تکرار کتب سلوک اشتغال مینمود ، و همانجا وفات یافت ـ عزیزی تاریخ فوتش [از] 'بخدا پیوست'[1] یافته ـ
۱۰۸۰

شیخ عبدالرحمن[2]

باخلاق ستوده و صفات و اطوار حسنه و بذل و ایثار اتصاف داشت و مکرر بحضور لامع النور رسیده ، کتابی محتوی بر احوال مشایخ متقدمین و متاخرین موسوم بمرات الاسرار تالیف نموده ، بنابرکمال ارتباط به مؤلف اوراق ، جلدی ازان فرستاده بود ، در قصبهٔ دینهتی[3] وطنش که از توابع سرکار لکهنو است ، برکنار نهرگومتی عمارات مرغوبه طرح انداخته ، اوقات بسر میبرد . در سنه یکهزار و نود و چهار که مراحل عمرش قریب بصد رسیده و والده اش بدو ماه پیش از شیخ گذشته بود ، (برگ ٤٥٠ ب) بمنزل عقبی جا گرفت و در همان مکان ساختهٔ خود مدفون گردید .

شیخ پیر محمد سلونی[4]

ریاضت بسیارکشیده و بصحبت مشائخ رسیده و اکثر سکنهٔ آن نواحی باو اعتقاد دارند ـ الان در قصبهٔ سلون[5] بارشاد طالبان و خدمت درویشان قیام دارد و غایبانه آن عزیز دوران را بوساطت محب الفقراء طریق ارسال نیاز ثامجات بخدمت بندگان حضرت مفتوح است .

---

۱ ـ 'وفاتش در سال هشتادم از صدی یازدهم بوقوع آمده ، مرقد شیخ پیر محمد بر بلندی لب دریای گومتی' مفتاح : ۳۵ ـ مؤلف خزینة الاصفیا با مفتاح اتفاق دارد ـ ۲ ـ نیز رک به فرحة : [۳٦۲ الف] و نزهة الخواطر : ٥ : ۲۱۳ ـ ۳ ـ ساو آآ : 'دهنسی' و فرحة : ۳٦۲ الف : امیٹهی ـ ٤ ـ مؤلفین مآثرالکرام : ۱ : ۲۱۷ و مفتاح : ۲۸٦ تاریخ رحلتش ۱۰۹۹ھ نوشته اما در خزینة الاصفیاء : ۱ : ٤٨٠ سال ۱۰۷٤ھ مرقوم است ، نیز رک به بادشاهنامه : ۱ : ۳۳٤ و ریاض الاولیاء : ۱۹٥ ـ خافی خان : ۲ : ٥٥۹ راجع به سید سعدالله نبیرهٔ اش مفصلا نوشته است ـ ٥ ـ قصبه سلون از مضافات الهآباد ، مآثرالکرام : ۲ : ۲۱۷

شیخ محمد اشرف[1] شطاری لاهوری

بصلاح و تقوی آراستگی دارد و بعلم دعوات اسما از دیگر مشایخ و فقراء ممتاز است و مرید شیخ فرید کهروال[2] بود و شیخ فرید ارادت بشیخ محمد غوث گوالیاری دارد. مکرر حسب الطلب بدرگاه دولت و جاه رسیده مشمول عواطف خلیفه[5] دوران شده و از پیشگاه فضل و احسان مبلغ معتدبه یافته و دیهی بطریق مدد معاش بنام فرزندانش مقرر شد. در دارالسلطنت لاهور مسجدی عالی نزدیک بحویلی خود احداث نموده همانجا اقامت دارد و بارسال نیاز تامجات بدرگاه معلی خود را یاد ده میباشد ،

شیخ عبدالملک

مرید و جانشین والد خود شیخ فرید کهروالست ، بزهد و تقوی و علم و فضل اتصاف دارد. برفاقت شیخ محمد اشرف مکرر بملازمت پادشاه خدا آگاه مستسعد شده ، کامیاب مطالب گشته والحال در بلدهٔ سهرند اقامت[3] دارد.

سید عبدالفتاح گجراتی[4]

پیر نورانی بود و از کمالات انسانی نصیبه[4] فراوان داشت. چون از کمالات سید در محفل مقدس مذکور میشد و بعرض اقدس رسید که او مثنوی مولوی روم را خوب میداند ، او را از گجرات باعزاز تمام طلبیدند و سید بحضور مورد النور ، مدتی شرفیاب صحبت مقدس بود و رخصت انصراف یافته بوطن رسیده ، صحبت خدا پرستی معمول میداشت. سنه یکهزار و هشتاد و نه بجوار رحمت حق پیوست[5].

---

۱ - در خزینة الاصفیا : ۱ : ۱۹۶ ، شرحش مفصل تراست. طبق خزینة 'وفات وی بقول معتبر در سال یکهزار و یکصد و سی و هفت هجری است و مزار پر انوار در لاهور است' ، مؤلف فرحة : ۳۶۲ ب ، تقریباً از روی مرآة العالم ، نقل نموده فقط این اضافه کرده 'در سلطنت الخلیفه رحانی (کذا) انتقال نمود'.
۲ - مآ : ۶۵۸ الف 'کهر حال'. ۳ - 'در بلدهٔ سر هند سی و پنج عالمگیری انتقال نمود' فرحة : ۳۶۲ ب. ۴ - در ریاض الاولیاء : ۳۰۰ ، بختاور خان احوالش با تفصیل نوشته و اشاره به ارتباط خود با این عالم نموده.
۵ - در ریاض الاولیا تاریخ رحلتش ۱۰۹۰ ه مرقوم است و مؤلف مآثر الکرام: ۱ : ۱۰۱ این اضافه نموده : 'بیست و چهارم ذی الحجه ۱۰۹۰ تسعین و الف به رحمت حق پیوست. عمر گرامی نود سال ، خوابگاه احمد آباد'.

شیخ محمد ماه جونپوری[1]

بفضایل صوری و معنوی اتصاف دارد و در سلسله ارادت بسلطان المشایخ قدس سره [داشت] و در انصرام مطالب پا شکستگان زوایای فقر و عزلت سعی وافر میکند - اگرچه بادراک سعادت حضور پر نور مستسعد[2] نشد ، لیکن نیاز نامجات بدرگاه آسانجاه فرستاده ، بصدور مناشیر علیه شرفیاب و افتخار اندوز گشته ، الحال در بلدهٔ جونپور اقامت دارد -

شیخ دولای گجراتی[3]

بخدمت مجذوبی میان سید انام فایض شده و از نوال او بهرهٔ وافی یافت و از مشاهیر آفاق گشت ، خرد [و] بزرگ سکنهٔ پنجاب را باو طرفه اعتقاد بست و خوارق بسیاری ازو منقول و مردم کثیر از مطبخ او راتبه خوارالد و باوجود عدم اسباب دخل ، خرج بسیار داشت و اقسام وحوش و اصناف طیور گرد او جمع آمده و فیل و شتر و شیر و ببر و دیگر جانوران فراهم آورده ، راتبهٔ آنها مهیا داشت و عمارات عالی ساخته و مابین گجرات و لاهور پل[4] طولانی احداث نمود -

سید فاضل گجراتی[5]

بورع و تقوی موصوف و بنهی و منکر و امر معروف متعهد - مکرر بدرگاه خلافت پناه رسیده ، بصنوف عنایات خلیفة الرحمانی ممتاز گردید - والحال درگجرات خرد (برگ ٤٥١ الف) سکونت دارد ، و تخم نصیحت در قلوب اهل ارادت[6] میکارد -

محمد خویشی[7] کنجاهی

در آن قصبهٔ [کنجاه] باگاه دلی و هشیار[8] سری بسر میبرد و اشعار فارسی

---

۱ - 'از فرزندان شیخ قدس سرهٔ شیخ محمد بن عیسلی تاج - است' ، ریاض الاولیاء : ۳۳۱ - ۲ - سآ : 'مستعد' - ۳ - در خزینته الاصفیاء : ۲ : ۱۰۲ اسمش شیخ دولای دریای گجراتی مرقوم است - در ریاض الاولیاء : ۲۳٤ سال رحلتش ۱۰۸۳ ھ داده شده اما مؤلف خزینته با اشاره به مخبر الواصلین ۱۰۸۵ھ می نویسد و در فرحة : ۳٦۳ الف ۱۰۸۸ھ مرقوم است - نیز رک به مراة آفتاب نما : ۱۲۲ ب - ٤ - فرحة : پل طولانی بر نهر ڈیک احداث نموده' - ۵ - فرحة : ۳٦۳ ب 'سید فاضل خان گجراتی' - ٦ - سآ : 'رافت' - ۷ - لی : 'خوشی' - ۸ - سآ : 'نیاز' -

و هندی او خالی از درد و سوزی نیست ۔ از واردات ِ طبع ِ اوست :

آشوب ِ درد ِ خاطرم از نی سرشته اند　　بی برگی بهار من از دی سرشته اند
هر کس که آید[1] از در من مست میرود　　گویا که خاک ِ درگهم از می سرشته اند

شیخ با یزید افغان قصوری[2]

از مریدان ِ شیخ آدم بنوریست[3] ، به ترک و تجرید موصوف و بزهد واتقا[4] مشعوفست از غایت ِ بی تعلقی در کوچه و بازار مستورالعوره ، سروپا برهنه میگردد و از امر معروف [و] منکر و نهی خود را مقصر نمیدارد و در دارالخلافه شاهجهان آباد اوقات ِ او بمواعظ و نصایح و انجاح ِ مهمات ِ ارباب ِ حوایج مصروف میگردد و در روزهای جمعه از ادراک ِ اقدس استسعاد حاصل کرده ملتمسات ِ محتاجین میگذراند[5] و از یمن ِ مکرمت ِ بادشاه دین پناه به برآمد ِ مطالب ِ آنها ذخیره آخرت می اندوزد[6] ۔

——:o:——

۱ ۔ ما : 'آمد' ۔ ۲ ۔ نیز رک به ریاض الاولیاء ۱۸۵ - ۱۸۶ ، خافی : ۲ : ۵۵۱ - ۵۵۲ ، مراة آفتاب نما : ۱۲۹ الف ، فرحة : ۳۶۴ الف - ۳ - در خزینته الاصفیا ۱ : ۶۳۰ - ۶۳۵ ، احوالش مفصلا نوشته شده ، راجع به تاریخ رحلتش مینویسد 'در مدینه منوره بتاریخ سیزدهم ماه شوال سنه یکهزار و پنجاه و سه بوقوع آمد و مزار پر انوار وی نیز در جنت البقیع است' ۔ ۴ ۔ آ : 'انقطاع' ۔ ۵ ۔ ما : 'می گرائید' ۔ ۶ ۔ 'در عهد ِ عالمگیر بخلد برین شتافت ، رحمةالله علیه' فرحة : ۳۶۴ الف ، ' نهم جمادی الاول سنه یکهزار و نود و پنج قریب نخاس سر ِ راه ِ موضع شاه ڈهوره مدفون شد' ، مراة آفتاب نما : ۱۲۹ الف ۔

نمود دویم

در ذکر علمای نامی از زمان عرش آشیانی اکبر بادشاه تا عصر خدیو دین پناه خلدالله ملکه و سلطانه

چون احوالِ اعیانِ فضلاء مثل افضل خان و سعدالله خان و دانشمند خان و اعتماد خان عرف شیخ عبدالقوی که داخل وزراء و امراء بوده اند ، در ضمنِ واقعات مندرج است ، بدان اکتفا نموده اسامی صدرا[1] را درین نمود ثبت ننموده -

۱- مولانا عبدالقادر سهرلدی[2]

از فحولِ علماء بود و مولانا عصام الدین اسفراینی[3] که تصنیف اطول نمود ، بخدمتِ مولانا فرستاده ، برکنارِ کتبِ متداوله قدیمه حواشی او موجود است و می گویند که ملا حسن چلپی[4] محشی مطول که بهندوستان آمد و با مولانا صحبتها داشت معتقدِ کمال او گشت -

---

۱ - ما : 'صدور' - ۲ - سهرند را سابقا سرهند می نوشتند و اسم بامسمی بود ، از آنکه تا سهرند شامل سلطنت غزنویه و بتصرف سلاطین غزنوی بود ، بعد آن که فرمانروایان هندوستان فرمان بری سلاطین مغول نمودند ، شاهجهان فرمود که نام این مقام را سهرناد می نوشته باشند - خافی ۱ : ۴۰۲ ، مولانا عبدالقادر سهرلدی استاد مخدوم الملک مولانا عبدالله سلطانپوری بود - ۳ - بی : 'اعصام الدین اصفرائی' برای مولانا عصام الدین ابراهیم بن عرب شاه صاحب اطول (شرح للخیص المفتاح) رک به براکلمن ۱ : ۳۲۶ و ۲ : ۹۴۵ - ۴ - ظاهرا مراد از ملا حسن چلپی بن محمد شاه متوفی ۸۸۶ هـ - ۱۴۸۱م (براکلمن ۱ : ۲۲۹) است - اگر این درست است به سهرلدی ملاقاتش ممکن نبود که در عهد اکبر (۹۶۳ تا ۱۰۱۴) بوده -

۲- مولانا عبدالله ولد شیخ شمس الدین سلطانپوری مشهور بمخدوم الملک[1]

از اعاظم فضلاء بود و مولانا در خدمت مولانا عبدالقادر سهرندی تلمذ نمود ، آباء کرام او از طرف ملتان بسلطانپور رسیده ، در آنجا سکونت گرفته بودند . [در] ترویج قواعد شریعت غرا دقیقه ای از دقایق فروگذاشت نمی نمود . شیر شاه او را بصدرالاسلام و حضرت جنت آشیانی بشیخ الاسلام و حضرت عرش آشیانی بمخدوم الملک ملقب ساختند[2] هیچکس از اهل فضل نزد سلاطین ، رتبهٔ عزت او نیافته ، حاشیه بر شرح ملا و منهاج العابدین در سیر پیغمبر صلی الله علیه وسلم و ائمه و رساله کشف الغمه از تصانیف اوست . چون مزاج پادشاه عصر از فضلاء منحرف شد ، اورا بمکه معظمه اخراج نمودند . در آن وقت شیخ ابن حجر مکی صاحب صواعق محرقه در مکه بقید حیات بود ، استقبالش نموده احترام بسیار بجا آورد و در غیر موسم در کعبه وا نموده تا او زیارت بجا آورد . بعد از چندگاه خبر یاغیگری های میرزا محمد حکیم وغیره را شنیده بطمع ریاست[3] معاودت هندوستان نموده ، باحمد آباد رسید . در نهصد و نود و یک باشارهٔ شاه [موسوم[4]] از عالم فنا بعالم بقا رحلت نمود[5] و مردم بطریق اختفا در جالندهر آورده دفن نمودند ، صاحب [منتخب التواریخ] بداؤنی می نویسد [۲ : ۲۰۳] که مخدوم الملک فتوی داده که درین ایام بحج رفتن فرض نیست ، چون وجه پرسیدند (برگ ٤٥١ ب) گفت که : 'راه مکه منحصر در عراق و دریا است' و در راه عراق ناسزا از قزلباش باید شنید و در راه دریا عهد و قول از فرنگی گرفته زبونی باید کشید و در آن عهد نامه صورت مریم و عیسی علیهما السلام تصویر کرده اند که حکم بت پرستی دارد ، پس هر دو طریق ممنوع باشد و چندان خزاین و دفاین پدید شد که قفل آنرا بکلید وهم نتوان کشود . از آنجمله چند صندوق خشت طلا از گورخانه[6] مخدوم الملک که به بهانه[6] اموات دفن کرده بود ، ظاهر شد . همه

۱ - این ترجمه بیشتر از بدایونی : ۳ : ۷۰ ببعد ماخوذ است . برای شرح احوال مخدوم الملک ،رک به طبقات ۲ : ٤٥١ ، ماثرالامراء ۱ : ۵٤۹ و ۳ : ۲۵۲ ، تکمله براکمن ۲ : ٦۱۳ و ضمیمه اورینتل کالج میگزین ماه اوت و نوامبر ۱۹۵۲م . ۲ - وی از همایون بادشاه 'خطاب مخدوم الملک و هم شیخ الاسلام یافته بود' بدایونی : ۳ : ۷۰ . ۳ - بی : 'سیاحت' . ٤ - اصل : مسموم . ۵ - بدایونی : ۳ : ۷۲ سال رحلتش ۹۹۰ ه نوشته است .

داخلِ خزنهٔ عامره گردید[1] و پسران او چند گاه در شکنجه بودند و آنچه نزد مردم ماند ، ماند ـ والله اعلم ـ

۳ـ قاضی صدر الدین قریشی عباسی جلندهری[2]

شاگرد مخدوم الملک است ، دانشمند متبحر و معتقد اهل تصوف بود و قوت حافظه بمرتبه ای داشت که هر کتابی[3] را که یکبار مطالعه کردی ، در ذهنِ وقادش منقش[4] می شد ، عندالحاجت صفحه صفحهٔ آن از بر می خواند ـ در مجلسِ عرش آشیانی معزز و محترم و ملازمِ رکاب سعادت بود و باوجودِ کمالاتِ علمی درویش مشرب و فقرا دوست بود و وسعتِ مشرب بحدی داشت که عوام الناس گمانِ الحاد باو می بردند ـ در هر که شیوهٔ تجرید یافتی ، اگرچه بظاهر مبتدع بودی بملازمت او رفتی و از روی اعتقاد دست بسته ایستادی و سخنش را حجت دانستی ـ در تاریخ بداؤنی [۳ : ۸٤] مسطور است که مبتدعی بصورتِ مجذوبی برو گذشت ، قاضی دست بسته بر عادت خویش پیش او بتعظیم ایستاد ، او از روی تفنن[5] گفت که خضر[6] با ماست ، قاضی در پای او افتاد که مرا بنما ، مبتدع گفت بواسطهٔ کتخدائی دختر نگرانی دارم ، آن موقوف بر هفتصد تنکه است ـ بعد فراغِ این کار خضر را بتو ملاقات دهم و قاضی فی الحال هفتصد تنکه باو داد ـ این شخص بعد از دو روز آمده قاضی را بدریا برد ـ خود طویل القامت بود و قاضی کوتاه قد ، در آبی که تا بحلق [برد] رفته بایستاد و گفت بیا خضر اینجاست ، قاضی گفت من آب بازی نمیدانم ، گفت ترا بخضر دلالت کردم اگر نتوانی آمد گناهِ من چیست ؟ و ازین قبیل حکایت بسیار ازو نقل می کنند ـ قاضی را هنگامِ اخراجِ فضلاء از حضورِ عرش آشیانی ، خدمت قضای بهروج داده ، بدر ساختند[7] و او با پسر خود قاضی شیخ محمد بدآنجا رفته بعالم عقبی رسید و پسرش با اولاد آنجا توطن گزید[8] ـ

---

۱ ـ 'سه کرور زر از خزانه او برآمده' طبقات ۲ : ۳۵۹ ـ ۲ ـ بدایونی : ۳ : ۸٤ بعدش افزوده : 'ثم الاهوری' نیز رک به طبقات ۲ : ٤٦٠ ـ ۳ ـ بی : 'کتابی که' ـ ٤ ـ بی : 'منتقش' ـ ۵ ـ در جمیع نسخ : 'فتانی' ، تصحیح قیاسی ـ ٦ ـ بدایونی : 'خضر دایم با ماست' ـ ۷ ـ بدایونی : ۲ : ۲۷۷ 'در زمانیکه اکابر لاهور را نامزد در اطراف کرده ، هر یکی را در شهری بمنصبی منصوب گردانیدند ، اورا قاضی بندر بهروج از ولایتِ گجرات ساخته فرستادند ، در همانجا بجوار رحمتِ حق پیوست' ـ ۸ ـ در این ترجمه صاحبِ مرآة العالم از بداینی استفاده کرده است اما کاملا ازان کتاب نه گرفته است ـ

٤ - شیخ سعدالله لاهوری[1]

از فرزندان مولانا فتح الله دانشمند ، کسب علوم در خدمت والد خود شیخ ابراهیم و بعد از فوت پدر در پیش شیخ بایزید دیپالپوری نموده ، توطن لاهور اختیار نمود و شیخ را در بعضی اوقات هنگام درس کتب سلوک حالتی رو میداد که غفلت ازین عالم حاصل می گشت و دو روز سه روز در همان مکان تقرر داشت و نماز و اکل و شرب درمیان نبود ، چون بحالت صحو[2] می آمد از خادم تعداد اوقات قضا پرسیده ، غسل نموده باداى صلوة می پرداخت و باز بر مسند افاده متمکن می شد و گاه از غلبه روی حال بسوی مقابر [بدر] می رفت و در قبر کهنه دراز می کشید و پارچه[3] بر رو انداخته بشغول می گشت ـ عرش آشیانی (برگ ٤٥٢ الف) در ایامی که شیخ زمن شده بود ، طلب نمودند و در پالکی انداخته بردند ـ بادشاه قالیچه انداخته ، نشسته با او صحبت داشته و بعضی کلمات استفسار نمودند و شیخ جواب داد ـ یکی از آنجمله این بود که وصول بحق سبحانه ، چگونه شود ، گفتند که چنانچه فقیر را در خدمت حضرت بادشاه . فرمودند که واضح تر بگویید ، بعرض رسانید که این فقیر هر چند باهل دول که وسایط اند توسل می جست ، در خدمت نمی رسید ، با بمحنت میرسید ـ همچنین حال بنده بوسائل است، در بارگاه[4] حضرت حق جل ذکره ، اما وقتیکه طلب از آنجانب شود ، زود بمقصود واصل میگردد و بعد از رخصت بادشاه فرمودند که ازین مرد بوی سلف می آید ـ کرامات و خوارق عادات او شهرت تمام دارد ، تاریخ تولدش لفظ 'ذاکر' [٩٢١] و سنین حیاتش اسم 'حکیم' و [٧٨] مجموع این دو [٩٩٩] تاریخ وفاتش می شود ـ

٥- شیخ عبدالنبی[5]

از اولاد امام اعظم ابو حنیفه کوفی رحمةالله علیه و نبیرهٔ شیخ عبدالقدوس گنگوهی بود ـ در علوم نقلیه خصوصا در حدیث سند عالی داشت ـ در زمان عرش آشیانی اعزاز و احترام فوق‌الحد یافت ، چنانچه یک دو مرتبه کفش[6] او [او] پیش[7]

---

١ - 'او قرینه در روز کار نداشت' بدایونی ٣ ; ٥٢ و بقول صاحب طبقات ٢ : ٦١ وی بروش ملامتیه سلوک می نمود - ٢ - سآ : 'صحوتی' - ٣ - آآ : 'پرچه' ٤ - سآ : 'درگاه حق سبحانه' - ٥ - نیز رک به طبقات ٢ : ٤٥٩ و بدایونی ٣: ٧٩ - ٨٣ و مآثر الامراء ٢ : ٦٠ تذکره علمای هند : ١٣٤ ، بختاور شرح احوال عبدالنبی را از بدایونی نگرفته است - ٦ - بدایونی : ٣ : ٨٠ ، 'کفش پیش پای او می نهادند' (یعنی بادشاه) - ٧ - سآ : 'پیش او بادشاه'

بادشاه هم مالدلد و بجهت استماع علم حدیث بخاله[1] شیخ می رفتند و بپایه[1] بلند صدارت[1] رسیده باوجود افادهٔ علوم باشغال[2] سلسلهٔ چشتیه مواظبت داشت و حبس نفس را بمرتبه ای رسانده بودکه تا یک پهر حبس نفس نموده ، بذکر قلبی مشغول می گشت ـ بادشاه مبلغی جهت فقرا و شرفاء حرمین حواله او نموده بدان سمت رخصت فرمودند و اخراجش بدین نمط بظهور پیوست ، بعد از چند گاه که بوطن معاودت نمود باو حساب کردند و مطالبه برو بر آورده ، درکچهری محبوس ساختند و اوباشی چند باشارت در مجلس در آمده بخفه او را بعالم بقا و آخرت رسانیدند و این قضیه در نهصد و نود و دو بظهور پیوست[3] ـ

۹ـ قاضی نظام بدخشی ملقب بقاضیخان[4]

در طریقت مرید شیخ حسین خوارزمی و در علوم مکتسبی شاگرد مولانا عصام‌الدین ابراهیم است ـ اعتبار صوری بمرتبه ای داشت که در بدخشان داخل امراء بود ـ چون بهند آمد در ملازمت حضرت آشیانی اعتبار و مراتبش[5] بیشتر شد و خطاب[6] غازیخانی یافت ـ تصانیف معتبر دارد ، اول کسیکه اختراع سجده پیش بادشاه کرد او بود و ملا[7] عالم کابلی بحسرت می‌گفت دریغ که من مخترع این امر نشدم ، بسن[8] هفتاد سالگی در سنه نهصد و نود[9] رحلت کرد ـ

---

۱ ـ طبقات : 'حضرت خلیفهٔ الهی اورا نوازش کرده ، صدرالصدور ساختند و مدت دو سال واثق فایق مهات صدارت کل ممالک محروسه بود'. ۲ ـ بی : 'اشتغال' ـ ۳ ـ بدایونی اشاره به قتلش نکرده فقط می نویسد 'وفات شیخ در ۹۹۱ ھ بود'. مؤلف نزهته الخواطر : ۴ : ۲۱۹ ـ ۲۲ هم با بدایونی اتفاق دارد ـ
۴ ـ ترجمه اش در بدایونی ۳ : ۱۵۳ مفصل تر و در طبقات ۲ : ۴۶۵ مختصر تر است از مراة العالم ، نیز رک به بادشاهنامه ۱ : ۳۲۵ ، مآثر رحیمی : ۳ : ۱۹ براکمن ۱ : ۴۲۸ نزهته الخواطر ۴ : ۳۸۱ ، زبیر احمد : ۳۲۲ ، در مآثر رحیمی اسمش 'غازی خان بدخشی' مسطور است ۵ ـ بی 'امرایش' ـ ۶ ـ 'اورا اول قاضی خانی بعد ازان غازی خانی خطاب دادند' بدایونی ـ ۷ ـ 'عالم کابلی عارف تخلص ملای شیرین ادای خوش طبعی موزون حرکاتی بود ، چون مولدش گل بهار نام دیهی از توابع کابل بود ، چندگاه تخلص خود بهاری میساخت' برای تفصیل رک به بدایونی : ۳ : ۲۷۰ ـ ۲۷۲ ـ ۸ ـ در جمیع نسخه ها 'پس از' تصحیح از روی بدایونی . ۹ ـ 'قاضی در ۹۹۲ ھ در اوده در گذشت' بدایونی ۳ : ۱۵۳ در نزهته الخواطر ۴ : ۳۸۱ سال رحلتش ۹۹۳ ھ مرقوم است ـ

۷- شیخ معین نبیره معین واعظ صاحب معارج النبوت[1]

ملکی بود بصورت بشر ، چند گاه بحسب فرمان اکبر بادشاه بامر قضای لاهور اشتغال داشت ـ گویند هر گز بالزام حقی امر نکرده ، اگر مدعی الحاح بر فیصل قضایا می نمود ، او بالحاح و زاری میگفت که شما با یکدیگر صلح کنید که من درمیانه مأخوذ نشوم و شرمنده نباشم و نیز می گفت که شما هر دو دانا اید و تنها من نادان را با دو دانا کار افتاده ، پس مرا شرمندهٔ درگاه الهی مسازید و با یکدیگر فهمیده دفع مناقشه نمایید و از مدد معاش خود (برگ ٤٥٢ ب) که کافی بود ، صرف کاتبان می‌کرد و کتب نیمتی نویسانیده بطالبعلمان می بخشید - در مدت عمرش کار این بود ، هزاران مجلد ازین قبیل بمردم بخشیده باشد و در سنه نهصد و نود و پنج رحلت نمود ـ

۸- شاه فتح الله شیرازی[2]

شاگرد میر غیاث الدین منصور شیرازیست ، در علم الهیات و ریاضیات و طبیعیات و سایر اقسام علوم عقلی و نقلی و طلسمات و نیرنجات و جرّ اثقال ، نظیر خود نداشت ـ بر حسب فرمان طلب حضرت عرش آشیانی از پیش عادلخان بفتحپور رسید[3] و حسب الحکم خانخانان و حکیم ابوالفتح باستقبال رفته ، بملازمت آوردند و بمنصب صدارت امتیاز یافت و بادشاه برعایت علم و حکمت و تدبیر و مصلحت در تربیت او فوتی و فرو گذاشتی نکرده ، دختر خرد مظفر[4] خانرا در

---

۱ - نیز رک طبقات ۲ : ٤٦٨ و بدایونی ۳ : ۹۹ و ۲ : ۲۷۷ - نزهته الخواطر ٤ : ۳۳۲ ، تذکره علمای هند : ۲۲۸ - تقریباً همه عبارت ذیل از بدایونی ماخوذ است - در بدایونی معراج النبوت نوشته شده - ۲ - نیز رک به طبقات ۲ : ٤٥۷ و بدایونی ۲ : ۳۱۵ بعد و ۳ : ۱٥٤ ذخیرة الخوانین : ۱ : ۱۹٤ - ۱۹٥ و مآثر الکرام ۱ : ۲۳٦ - ریاض العارفین : ۲۹۱ بعد ، مفتاح التواریخ : ۱۹۳ نزهته الخواطر : ٤ : ۲٥٤ ، 'از سادات شیراز بود ، اعلم العلمای زمان است ، مدتها مقتدای حکام و اکابر فارس بود ' بدایونی ۳ : ۱٥٤ - ۳ - یعنی علی عادل شاه دکنی ۹٦٥ تا ۹۸۷ هـ - ۱٥٥۷ تا ۱٥۷۹ م 'در سنه نهصد و نود موافق بیست و شش الهی از دکن بملازمت رسیده ، مشمول مراحم خسروانه گشت' طبقات ۲ : ٤٥۷ - ٤- مظفرخان تربتی (یعنی خواجه مظفر علی) که اولا دیوان بیرم خان بود بعد آن بحضور اکبر رسیده ترقی‌ها کرد ، رک به مآثر الامراء ۳ : ۲۲۱ - ۲۲۷ -

حبالهٔ نکاح او آورده و باجهٔ خود گردالیدند و بخطابِ عضدالملک[1] ممتاز فرموده در منصب وزارت با راجه تودر مل شریک ساختند[2] . شمهٔ احوالش از تاریخ بداؤنی (۲ : ۳۱۵) بتحریر در می آید که دنیا دوستی بمرتبه ای داشت که بتعلیمِ اطفالِ امراء مقید بود و هر روز بمنازلِ مقربان رفته ، نخست از همه غلام حکیم ابوالفتح خالرا و وقتی پسر شیخ[3] ابوالفضل و امرا زاده‌های دیگر هفت و هشت ساله بلکه خردتران را معلم صبیانی می کرد و تفنگ بر دوش و کیسهٔ دارو دربیان بسته پیاده در جلوی بادشاه می دوید و شان علم را بر خاک میزد و عمل پهلوانی[4] چنان میکرد که هیچ رستم نکند - سال نهصد و نود [و هفت[5]] در کشمیر تب محرق پیدا کرد ، چون خود طبیب حاذق بود ، معالجه بخوردن هریسه نمود و هر چند حکیم علی دران هنگام منع میکرد ، ممتنع نشد و متقاضی اجل گریبان گیر او گشته کشان کشان بدارالبقا برد - در تختِ سلیمان که کوهیست در نزدیکی شهر ، پهلوی قبرِ سید عبدالله خان چوگان بیگی[6] مدفون شد و ' فرشته بود ' تاریخ

۹۹۷

یافته اند و ملک الشعراء شیخ فیضی مرثیه برای او گفته ، بیت آخرینش اینست :

شهنشاهِ جهانرا در وفاتش دیده پرنم شد
سکندر اشکِ حسرت ریخت کافلاطون [ز] عالم شد

۹. شیخ مبارک ناگوری[7]

۱ . از روی بدایونی ۳ : ۱۵۵ گرفته شده اما خود بدایونی خطابش عضدالدوله نوشته است ، اورا این خطاب در ۹۹۳ه دادند ۲ : ۳۴۳ - ۲ - 'بمرتبه امارت و مصاحبت و منصب سه هزاری رسید' - ذخیرة الخوانین : ۱ : ۱۹۴ - ۳ - نسخه بی واژه 'شیخ' ندارد - ٤ - سهویست از صاحب مراة العالم ازانکه بدیوانی (۲ : ۳۱٦) گفته است - در رسوخ اعتقاد پهلوانی کرد که هیچ رستم نکند - ۵ . تصحیح از روی بدایونی و از روی ماده تاریخ که خود صاحب مراة العالم درج نموده است - ٦ - برای سید عبدالله خان چوگان بیگ که در کشمیر در همین سال فوت شد رک به بدایونی ۲ : ۳٦۸ - ۷ - برای شرح حالش رک به آئین اکبری : ۳ : ۲۳٦ تا ۳۵۲ ، طبقات ۲ : ٤۷۲ و بدایونی ۳ : ۷۳ و مآثرالکرام ۱ : ۱۹۷ ، خلاصته التواریخ ٤۳٤ ، نزهته‌الخواطر ۵ : ۳۲۰ - تذکره علمای هند : ۱۷٤ -

از علمای[1] کبار روزگار ، اول حال در تقوی و ریاضت بسیار ممتاز و در امر معروف و نهی منکر مجد[2] بود آخر بطوری مشغوف[3] شده که یکدم [بی] استماع نغمه آرام نمی گرفت و سالک اطوار مختلفه و اوضاع متلونه گردید - چند گاه در عهد سلیم شاه هم صحبت علائی[4] مهدوی بود و باین طریق مشهور شده ، از دست مخدوم‌الملک و شیخ عبدالنبی وغیره تعب‌ها کشید و در اوائل[5] عهد عرش آشیانی ، چون جماعه نقشبندیه استیلا داشتند ، نسبت[6] خود باین سلسله درست کرد و چند گاه منسوب بمشایخ همدانیه[7] بود ، آخرها که عراقیه دربار را فرو گرفتند ، برنگ ایشان سخن میگفت[8] - بهر حال پیوسته بدرس علوم اشتغال داشت و قرأت عشرهٔ قرآن مجید را یاد گرفته بود و پیش بادشاه اعزاز بسیار یافت - در آخر عمر ضعف بصر[9] پیدا کرد و منزوی شد و تفسیری نوشت مانند تفسیر کبیر مشتمل بر چهار جلد مسمی به 'منبع لفایس العیون[10]' و در سنه هزار و یک[11] در لاهور رحلت کرد ، در بداؤنی (برگ ۴۵۳ الف) می آرد که شیخ مبارک تذکره ای بخط خود که ذکر آن در سنه[12] جلوس اکبر شاهی گذشت ، در باب اجتهاد بادشاه و افضلیت ایشان بر جمیع مجتهدین نوشت و شیخ عبدالنبی و مخدوم الملک را چون احادالناس

---

۱ - در جمیع نسخها : 'امرای کبار' ، 'علمای' ، از بداپونی ۳ : ۷۳ گرفته شده - ۲ - آ : ۵۴۸ ب 'مجد' - ۳ - مآ : 'مشعوف' - ۴ - بی : 'علامی' بداؤنی (۳ : ۷۴) شیخ علائی - برای شرح حال شیخ علائی (مهدی بیانه) بن حسن بنگالی رک به بداپونی ۱ : ۳۹۴ - ۴۰۹ و آئین اکبری : ۳ : ۳۳۴ - ۳۳۶ - ۵ - مآثر الامراء (۲ : ۵۸۵) 'در عهد آغاز اکبری (که امرای چغتا بیشتر در عرصه بودند)' (بجای آنچه در متن است) - ۶ در جمیع نسخه ها 'نسب' تصحیح از روی بداپونی - ۷ - متبعین جناب علی همدانی ؟ - ۸ - در مآثر الامراء (محل مذکور) بعدش افزوده است ، 'چنانچه بتشیع اشتهار یافت' (پس مراد از عراقیه اهل تشیع آن دیار است) - ۹ - در پایان عمر با آنکه باصره از کار رفته بود به قوت حافظه تفسیر بقید قلم آورد ، مآثرالکرام ۱ : ۱۹۸ - ۱۰ - زیادت از روی بداپونی ۳ : ۷۴ در مآثر الامراء (۲ : ۵۸۵) نام کتاب منبع العیون و در مآثرالکرام ۱ : ۱۹۸ منبع عیون المعانی - ۱۱ - آئین اکبری : ۲ : ۳۵۲ 'بیست و چهارم امرداد ماه الهی هفدهم ذیقعده سال هزار و یک بریاض قدس خرامیدند' - ۱۲ - آ : ۵۴۹ب '۲۴' -

گرفته آوردند و آنها بکره گواهی خود بران نوشتند[1] و شیخ[2] در ذیل آن نوشت که : 'این امریست که از سالها منتظر آن بودم'[3] -

۱۰- شیخ فیضی[4] پسر شیخ مبارک ناگوری

بانواع فضایل و اقسام کمالات اتصاف داشت - در زمان اکبر بادشاه بمدارج دولت و جاه ارتقا نموده ، از ندماء و مصاحبان آن بادشاه ملک بارگاه[5] بود ، از جناب سلطان خطاب ملک الشعرایی داشت - در آخر حال بواسطهٔ موافقت وزن کلمهٔ علامی که خطاب شیخ ابوالفضل برادرش بود ، فیاضی تخلص کرد و صد و یک کتاب تصنیف کرده و از جمله تألیف او تفسیر بی نقط مسمی 'بسواطع الالهام' بر مراتب فضل وکمال او حجتی است ساطع و مثنوی نل دمن و دیوانش بر کمال قدرت او در سخنوری و نکته دانی دلیلی است قاطع ، ازوست :

نل گفت که ای طبیب نادان رنجم مغزای بامدادان
آگاه نئی تب درون را نشتر[6] چه زنی رگ برون را

چه دست می بری[7] ای تیغ عشق، گر دادست 'ببر زبان ملامت گر زلیخا را
تو ای[8] کبوتر بام حرم چه میدانی ؟ طپیدن دل مرغان رشته بر پارا

در سنه هزار و چهار بمرض ضیق النفس مبتلا شده ، از مضایق دنیا بفسحت آباد عقبی رخت هستی[9] کشید و 'فیاض عجم' تاریخ فوتش گردید[10] و بعضی بطریق
۱۰۰۴
هجو[11] نیز تاریخها گفته اند -

---

۱ - رک به بدایونی ۲ : ۲۷۲ - ۲ - یعنی شیخ مبارک ، رک بدایونی محل مذکور - ۳ - بختاور خان از بدایونی استفاده کرده است اما کاملا ازان نقل نه کرده است - ۴ - ترجمه اش در طبقات ۲ : ۴۸۶ و بدایونی ۳ : ۲۹۹ ببعد و مآثر الامراء ۲ : ۵۸۴ - ۵۹۰ و مآثر الکرام ۱ : ۱۹۸ و ۲ : ۱۵ مفصل تر است از مراة العالم ، نیز رک به ذخیرة الخوانین : ۱ : ۶۴ - ۶۷ مفتاح التواریخ ، ۲۰۰ ، ایے - دی - ارشد ، رسالهٔ دکترای در کتابخانه دانشگاه پنجاب و مقدمهٔ انشای فیضی از همین دانشمند - ۵ - 'ملک بارگاه بود' در نسخه بی و اآ مسطور نیست - ۶ - سآ : 'ناخن' - ۷ - در اصل : 'زنی' - ۸ - از غزلی ست غیر از غزل سابق (چه دست الخ) - ۹ - واژهٔ 'هستی' از نسخه اآ گرفته شده ، - ۱۰ - در مآثر الامراء تاریخ ولادتش ۹۵۴ داده است پس عمرش در حدود پنجاه بود - ۱۱ - بدایونی شش تا ازینها در ترجمه اش آورده و مفتاح التواریخ ، ص ۲۰۱ برینها افزوده -

۱۱- شیخ ابوالفضل برادر خرد شیخ فیضی[۱]

بکمال فضل و دانش موصوف بود و بمتانت عقل و رزانت رای معروف ، در ایام اکبر بادشاه باقصی مراتب جاه و جلال ترقی نموده ، وزیر و مشیر بالاستقلال بود و «اکبر نامه[۲]» و «عیار دانش[۳]» و ترجمهٔ کتاب «مها بوارت[۴]» و مجموعهٔ مکتوبات[۵] از جملهٔ تصانیف اوست و آن صاحب فضل و دانش از دکن با معدودی بطریق ایلغار روانهٔ درگاه آسمانجاه بود ، در اثنای راه لاله (کذا) برسنگدیو[۶] بندیله باشارهٔ جهانگیر بادشاه که در اله آباد بودند[۷] ، سر راه او گرفته به تیغ تیز پیکرش را ریزه ریزه[۸] گردانید و بسبب انحراف از مراتب دین متین[۹] که بین الجمهور مشهور است ، بعضی تاریخ قتلش بطریق تعمیه چنین در رشتهٔ تحریر کشیده اند :

تیغ اعجاز نبی الله سر باغی برید -

۱۰۱۱

در اوایل عهد اکبر بادشاه ، شیخ مخدوم الملک هرگاه شیخ ابوالفضل را میدید میگفت[۱۰] که چه خللها که در دین ازین بر نخیزد -

۱۲- ملا عبدالقادر بداؤنی[۱۱]

جامع معقول و منقول بود ، با فضیلت علمی طبع نظم و سلیقهٔ انشاء عربی و فارسی

---

۱ - نیز رک به آئین اکبری : ۳۲۵ ببعد - مفتاح التواریخ : ۲۰۵ و خلاصة التواریخ ۴۳۴ - ۴۳۶ ، طبقات : ۲ : ۴۵۸ ، مآثر الامراء : ۲ : ۶۰۸ - ۶۲۲ ، تذکره علمای هند : ۴ - ۵ ، ذخیرة الخوانین : ۶۷ - ۷۷ ، ابوالفضل (احوال و آثار) از ظهور الدین - ۲ - تاریخ تالیف ۱۰۰۴ ، ۱۰۰۸ - ۳ - ملخص انوار سهیلی از حسین بن علی الواعظ کاشفی تاریخ تکمیل ۹۹۶ ھ - ۴ - دیباچهٔ رزم نامه : دیباچهٔ ترجمهٔ فارسی مها بهارت سال تالیف ۹۹۵ ھ ۵ - مکاتبات علامی که بعد از رحلت ابوالفضل خواهر زاده‌اش عبدالصمد تدوین داده - ۶ - شاید تصحیف «راجه بیر سنگه دیو» است - رک به توزک جهانگیری - مقدمه ص ۱۰ - ۱۱ - ۷ - آ : «می بودند» - ۸ - بی «زیر و زبر» ۹ - بی : «مبین» - ۱۰ - بدایونی (۳ : ۷۲) ، «بتلامذهٔ خویش می گفت» - ۱۱ - در تاریخ بدایونی ۳ : ۱۰۱ - ۱۱۶ بعنوان «نبذی از احوال مؤلف کتاب» یعنی ملا عبدالقادر (بیشتر از روی بیانات خود بدایونی) در تاریخ مذکور-

و نجوم و حساب و وقوف در نغمه ولایت[1] و هندی بمرتبه کمال داشت و قادری تخلص او بود ، کسب علوم در خدمت شیخ مبارک ناگوری کرده و چهل سال هم صحبت شیخ فیضی و شیخ ابوالفضل پسران شیخ مذکوره بوده ، اما چهاکه بحال اینها نپرداخته ـ در مؤلف خود مینویسد که اگرچه حقوق[2] اینها بر ذمه من بسیارست ، لیکن از حمیت دین متین حق پوشی نتوانستم کرد ـ بعد ازان [بسفارش جلال خان قورچی بداینونی] بملازمت عرش آشیانی رسید ، [بسبب خوش الحانی بخدمت امامت روز چار شنبه ـ بداینونی] ممتاز گردید و حسب الحکم آن بادشاه جمجاه رزمنامه که عبارت از مهابهارت باشد و انتخاب (برگ ۴۵۳ ب) جامع رشیدی و بحرالاسمار[3] و ترجمه راماین که بیست و پنجهزار اشلوکست بعبارت سلیس و مناسب نوشته و یکصد و پنجاه اشرفی و ده هزار تنکه سیاه انعام یافته و تالیف تاریخ بداؤنی نموده و بیمحابا[4] ، بعضی احوال چهل ساله آن بادشاه بقید قلم آورده و تا حیات خود مخفی میداشته ، در زمان جهانگیر بادشاه که این خبر بمسامع ایشان رسید ، اولاد او را طلبداشته مورد اعراض ساختند و آنها گفتند که ما خرد سال بودیم ، خبری نداریم و مثاکه نوشته دادند اگر نزد ما بهم رسد ، سیاست کردنی باشیم ـ در مؤلف خویش می اویسد که تا سال سی و هشت جلوس عرش آشیانی ماخذ اکثر آن طبقات اکبر شاهی تالیف میرزا

← مرتب کرده است که خیلی مفصل است و درآن ترجمه ایرا که مراة العالم دارد نیز آورده است بر ص ۱۲ ، اختلافات ان متن را در حواشی و در متن به علامت ت نوشته شد نیز رک به طبقات : ۲ ۴۶۸ مفتاح :۱۹۹ ، تذکره علمای هند : ۳۰۱ دایرة المعارف اسلام : ۱ : ۵۵۵ ، تاریخ ادبیات ایران از هرمان اتهٔ بامداد اشاریه ـ

۱ ـ ت : 'ولایتی' : نیز رک برای هنرهای ملا به مکتوب فیضی که باکبر شاه درباب او نوشته و منقول است در تاریخ بداؤنی ۳ : ۳۰۴ ـ ۲ ـ 'اگرچه حقوق الخ' حاصل عبارتی است که بداینونی در ۳ : ۳۰۵ آورده است ـ

۳ ـ اصل : الاسماء ، تصحیح از روی ت بداینونی (۲ : ۳۳۶ و ۳۶۶) گفته است که ترجمه کتاب راماین را که در عرض چهار سال نوشته بود ، در ۹۹۷ تمام ساخته و این که بر ترجمه بحرالاسمار ده هزار تنکه مرادی انعام یافت و اسپ بدو بخشیدند ، رک به بداینونی ۲ : ۴۰۲ ، اما ذکر انعام یک صد و پنجاه اشرفی در بداینونی پیدا نه شد ـ برای تفصیل آثارش رک به اردو دائرهٔ معارف اسلامیه ۴ : ۱۴۴ ، ۴ ـ ت : رعایت وقت (بجای و بی محابا) ـ

نظام الدین احمد است که فقیر نام و تاریخ آن را نظامی یافته و چون در سال سی

۱۰۰۱

و نه میرزای ستوده سیر مجمع فضایل و هنر در سن چهل و پنج سالگی از عالم بیوفا گذشت ، سوانح دو سال را از پیش خود ابراز نموده ـ این حقیر حسن اخلاق ازو مشاهده کرده وجه دینی باو داشته ، در تاریخ فوت او گفته 'گوهر بی بها ز دنیا رفت'

۱۰۰۳

و قادری در تاریخ گویی قدرت تمام داشت ، از نتائج طبع[1] اوست :

بجای راستان شد خان اعظم ولی در رغم شاهنشاه کج رفت

چو پرسیدم ز دل تاریخ اینسال بگفتا : میرزا کوکه بحج رفت

۱۰۰۲

و تاریخ ریش تراشیدن شیخ فیضی و ابوالفضل بعد از مرگ پدر 'موتراش چند'

۱۰۰۳

یافته و بداؤنی می نویسد که هر چند شیخ مبارک را بحسب استادی برمن حق عظیم است ، لیکن چون او و پسرانش را غلو در وادی تغییرملت بهم رسید ، آنجهت سابق نماند و چون قادری با شیخ ابوالفتح گجراتی ، داماد میر سید محمد جونپوری که بمهدویت اشتهار داشت ، اختلاط و اعتقاد تمام پیدا کرده تلقین ذکر ازو گرفته بود ، ظاهرا برین قاعده ازین راه اورا نیز متهم بمهدویت می داشتند ، چنانچه از تالیف او ظاهر می گردد ـ

۱۳ـ مولانا میرک شطرنجی[2]

فاضل مستعد بود و با عبدالمومن خان و عبدالله خان[3] مصاحبت مینمود و شطرنج با او می باخت ـ ازین جهت[4] ملقب بشطرنج شده بود ، روزی در وقت باختن شطرنج لطیفه از زبان مولانا برآمد که موافق مزاج خان نبود ، حکم کرد که بینی مولانا ببرند و بعد از وقوع این واقعه بلاهور آمده ، ملازمت عرش آشیانی

---

۱ ـ ت : 'این هم از' (بجای از) ـ ۲ ـ بدایونی راجع به شطرنجی نه نوشته و در طبقات اکبری ذکری از میرک شاه دارد که شرح حصن الحصین در ۹۵۶ ھ نوشته شاید که وی مراد است ـ ۳ ـ عبدالله خان اول (۹۴۶ ـ ۹۴۷) و عبدالله خان دوم (۹۹۱ ـ ۱۰۰۶) ـ ۴ ـ بی : 'سبب'

نمود و مطرح عنایات گشت و بجراحانِ هنرور[1] حکم شد که این عیب مولانا را بپوشند و آنها بینی را چنان راست کردند[2] که غیر از خطی ظاهر نبود ـ چند گاه در لاهور بافادهٔ علوم عقلیه قیام داشت و مردم ازو مستفید می شدند ـ بعد ازان که عبدالله خان و عبدالمومن در گذشتند بوطن معاودت نمود ـ

۱۴ ـ مولانا محمد یزدی

از تلامذهٔ مولانا[3] میرزا جان بود ، در مذهب امامیه تعصب و تصلب داشت[4] ـ بهندوستان آمده[5] ملازمت عرش آشیانی نمود و معزز و محترم گشت ـ چون صورت مجلس را مشاهده نمود ، بمقتضای 'الناس علی دین ملوکهم' با شیخ ابوالفضل موافقت نمود و تعصب مذهب خود را از دست داد ـ میگویند چون دید که روز بروز طرح تازه میشود تماشات را با شیخ متعسر[6] دید ، از وضعِ خود پشیمان شد و رخصتِ حرمین گرفت ـ پیش از رسیدن بسورت در بعضی از منازل قطاع الطریق در راه برو تاخت آوردند ـ مولانا با تمامی همراهان و آنچه همراه داشت غایب شد[7] ـ

۱۵ ـ مولانا[8] علاء[9]الدین لاری ولد کمال الدین[10] حسین

از تلامذهٔ مولانا جلال[11] دوانی ، شافعی المذهب بود ، از وطن مهاجرت

---

۱ ـ بی 'هنر پرور' ـ ۲ ـ بی : 'ساختند' ـ ۳ ـ کذا ایضا در طبقات ۲ : ٤٦٠ ، برای حبیب الله میرزا جان الشیرازی المحقق الباغندی رک به براکلمن ۲ : ٤١٤ و تکمله براکلمن ۲ : ٥٩٤ ـ ٤ ـ برای تفصیل رک به بدایونی ۲ : ۲۱۱ و ۲۵۹ ـ ٥ ـ وی در ۹۸٤ بهند آمده : طبقات ۲ : ٤٦٠ و بدایونی ۲ : ۲۱۱ ـ ٦ ـ مآ : 'متغیر و مدار' ـ ۷ ـ با بدایونی ۲ : ۲۷٦ و ۳ : ۷۹ مطابقت ندارد ، وی گفته است که در (۹۸۷) ملا محمد یزدی را قاضی القضاة جونپور مقرر کردند او در صوبهٔ جونپور رفته فتوی بوجوب خروج و بغی بر پادشاه داد ـ اورا بتقریبی از آنجا طلبیدند و در راه موکلان بادشاهی در آب جون غرق ساختند ـ در مآثرالامراء ۱ : ٤٧٢ نوشته شده که میرزا محمد را در سال ۲۳ بصدارت جونپور فرستادند ـ ۸ ـ نیزرک به طبقات ۲ : ٤٥٨ و بدایونی ۳ : ۲۳۷ و ۲ : ٥٥ ، بقولش می‌آخوند خانزمان بود از پیشش به آگره آمد و اشتغال بدرس علوم نموده و بحج رفت و در آن سفر فوت شد در ۹٦۹ ه و این با مراة العالم اختلاف دارد ـ وی صاحب حواشی بر شرح عقائد نسفی است ، برای حکایتی راجع ←

نمود ، باکبر آباد آمد و خبر او بعرش آشیانی رسید ، باحترام اورا طلبیدند . از آنجا که ترفع و علو در طبیعت داشت ، ملازمت کرده طرف راست متوجه شد و در ایستادن تقدم بر خان اعظم نمود . میر توزک آمده بمولانا گفت که شما در جرگهٔ فضلا ایستاده شوید . این مقوله بر طبعش خورد ، گفت که : اگر عالمی بر جهال تقدم[۲] کند چه می شود ؟ معلوم شد که اینجا علم را عزت نیست ، همچنین گفته از مجلس بر آمده باز نیامد . بادشاه از آنجا که توجه بحال فضلاء داشت و این مرد غریب درین ملک افتاده بود ، چهار هزار بیگهه در سنبهل بطریق سیورغال باو مرحمت نمودند و او در سنبهل رفته اقامت گزید و بافادهٔ علوم متوجه شد . در آنجا رخت هستی بر بست .

۱۶- شیخ الهداد لنگر خانی[۳]

از فضلای مقرری اکبر شاهی بود و تقوی بمرتبهٔ کمال داشت که مشهور بمتقی گشته بود و از هیچ کس عطیه و هدیه قبول نمی کرد . امراء و ملوک در خدمتش می رسیدند لیکن صحبت بآنها کم می داشت . بعضی امراء جهت امتحانش

← باین کتاب رک به بداینی ۳ : ۷۹ ، بلا خمن (ترجمه آیین اکبری : ۵۴۰) بظاهر آنچه راجع به ملا علاءالدین نوشته است از مراة العالم اخذ نموده است و آنچه در تذکره علمای هند ص ۱۴۱ دارد از بداینی مأخوذ است - ۹ - سآ : 'علی' . ۱۰ - سآ : 'مولانا کمال الدین'

۱۱ - برای ملا جلال الدین دوانی ، رک بالفوائد البهیه طبع قاهره ۱۳۲۴ ه ص ۸۹ - The Encyclopaedia of Islam, 2 : 174 - ۱ - اصل - ترفد ، تصحیح قیاسی است - ۲ - بی : 'تقدیم' - ۳ - اصل : لشکر خانی ، تصحیح از طبقات ۲ : ۴۶۱ و بداینی ۳ : ۱۵۴ ؛ طبق بداینی : این کلمه منسوب است به محله از لاهور (رک برای محله لنگر خان به Sayyid Muhammad Latif, Lahore it's History, Architectural Remains and Antiquities, Lahore 1956-57 (Reprint) p. 93 - دادگاه عالی این زمان و رئیس ادارهٔ محاسبات در حدود محله لنگر خان سابق واقع است - بداینی اضافه میکند : عمرش قریب بهشتاد است - بختاور شرحش مفصل تر از بداینی نوشته است . نیز رک به تذکره علمای هند : ۲۶ و نزهته الخواطر ۵ : ۸۳ -

شب‌ها زر در صحن خانه اش می انداختند ـ علی الصباح متعلقانش در خدمت شیخ می بردند و او بخانه امراء رفته بعد از تفحص می رسانید ـ قوت شیخ و فرزندانش (برگ ٤٥٤ الف) از آجرت چند آسیا بود که در خانه نصب نموده بودند و زنان محله آمده آس مینمودند ـ

۱۷ ـ شیخ احمد[1] فیاض امیٹهی وال[2]

از فحول علماء کرام[3] و صاحب تقوی و ریاضات[4] بود ـ در کبر سن بر بستر بیماری ، در یکسال قرآن را حفظ کرد و اکثر کتب متداوله در ذکر داشت ، اگر[5] شاگرد غلط کردی از یاد گفتی ـ

۱۸ ـ سید صدر جهان پهانی[6]

و آن دیهی است از توابع قنوج ، سیدی فاضل خوش طبع و اکثر عمر او در اردوی اکبر شاهی گذشته و کسب کمالات در خدمت شیخ عبدالنبی نموده و بسعی شیخ چندین سال مفتی ممالک محروسه بود و بعد از آنکه همراه حکیم همام بایلچیگری عبدالله[7] خان والی توران رفته[8] بر گشته آمد ، بمنصب صدارت سرافراز

---

۱ ـ بدایونی و طبقات ۲ : ٤٦١ : احمدی ، بدایونی که بصحبتش رسیده ترجمه اش را مفصل‌تر دارد نیز رک نزهة‌الخواطر ٤ : ١٣ وتذکره علمای هند : ١٤ . ٢ ـ بدایونی: 'انبیٹهی وال' ـ ۳ ـ بی :'کبار' ـ ٤ ـ بی :'ریاضت' ـ ٥ ـ بی :'اکثر' ـ ٦ ـ بدیؤانی ۳ : ١٤١ در ترجمه اش بعضی‌کلمات ذم آمیز نوشته است ، در مآثرالامراء ۳ : ٣٤٨ ، ترجمه اش مفصل تر است ـ نیز رک به نزهة الخواطر : ٥ : ١٧٨ و تذکره علمای هند : ٩٢ ـ سا 'بدنهانی' آا : 'بهانی' ـ ٧ ـ بدایونی این اسم نه برده است ـ ٨ ـ در رمضان ٩٩٤ ھ بجهت عزا پرسی سکندر خان پدر عبدالله خان (ثانی) جانب ماوراءالنهر روانه گشتند (بدایونی ۲ : ٣٥٤ ، عبدالله خان مذکور بعد پدرش در ٩٩١ تخت نشین شد) و همین طورگفته است صاحب مآثر الامراء : ١ : ٥٦٤ که سید را و دیگران را برای پرسش فرستادند ، اما در مآثر الامراء ۳ : ٣٤٩ ، مسئله انحراف دینی اکبر هم درمیان بود ، بقولش سید پهانی در سال ۳۱ بتوران رفت و به سال ٣٤ مراجعت کرده بکابل رسید ، در مآثر ۲ : ٣٩٢ گفته شده که سید با دو پسر در دین الهی داخل شد ـ

گشت و در عهد جهانگیر بادشاه نیز مرتبهٔ امارت داشت[1] و سید مصطفی ولد مرتضی خان مرحوم نبیرهٔ آن مغفور که تاریخ فوت و سنین عمرش استفسار کرده، نشان داد که در سنه هزار و بیست رحلت نمود و صد و بیست[2] سال[3] عمر داشت -

۱۹ - شیخ منور[4] لاهوری

از تلامذهٔ خاص شیخ سعدالله و خواهر زادهٔ او می شد، بدعاء جد و اوستاد در بیست سالگی از تحصیل علوم فارغ شد و بر مسند درس و افاده متمکن گشت و قرآن مجید با قرأت سبع محفوظ او بود و قوت حافظه بمرتبه ای داشت که اکثر تفاسیر در ذکرش بود خصوصا تفسیر بیضاوی - چون صیت فضیلتش بسمع عرش آشیانی رسید اورا طلب نموده در سلک فضلای یگانهٔ سعادت منسلک گردانیدند و پایهٔ عزت و احترام رسید - شرح مشارق الانوار در حدیث و شرح بدیع البیان و شرح ارشاد قاضی، از تصانیف اوست - در هنگام اخراج علماء در قلعهٔ گوالیار بحبس افتاد، در سنه هزار و یازده هجری همانجا برحمت حق پیوست - شیخ کبیر ولدش فاضل مستعد بود و کتب عقلیه و نقلیه باقتدای درس می گفت، در سن هزار و بیست و شش هجری در احمد آباد بعالم بقا خرامیده در مزار فایض الانوار [خالدالش][5] در زمرهٔ خدام مدفون گردید[6] -

---

۱ - عنایات و مهربانی های جهانگیر بر سید مذکور در چند جا در توزک جهانگیری نوشته شده، رک به ترجمهٔ اردو آن کتاب بامداد اشاریه - ۲ - سآ: 'هشت'.
۳ - مؤلف مآثرالامراء با این تاریخ اتفاق دارد و می نویسد: صد و بیست عمر داشت، اصلا در عقل و حواس فتوری راه نیافت، اگر چه مؤلف مراة العالم از بدایونی استفاده نموده است اما بدایونی سال رحلت سید صدر نه نوشته است و این اضافهٔ بختاور خان است - ٤ - در طبقات ۲: ٤٦١ و بدایونی ۲: ۵۲ و ۳: ۲۷۷ مذکور است که چون علمای لاهور را جلای وطن کردند شیخ را به مالوه فرستادند و صدارت آن صوبه بدو تفویض گشت -
۵ - در جمیع نسخ 'خالد اش' - ۶ - بدایونی: ۳: ۱۰۶ - ۱۰۸ شرحش مفصلا نوشته است، اما راجع به سال رحلتش اشاره‌ای نه نموده است -

۲۰ - مولانا جمال[1] تلهٹی

فاضل مدقق و شاگرد شیخ اسحق[2] و شیخ سعد الله[3] بود ، باوجود کمالات علمی مشرب عالی از فقر داشت و اعتقاد او بحضرت قدوةالمشایخ شیخ علی هجویری بمرتبه‌ای بود که زیاده ازان متصور نباشد - هر روز تا دوازده سال بزیارت مرقد منورش میرفت اگرچه باد و باران می شد - نقل کرده که دو روز طعام میسر نشد بنا بر قلق و اضطرار از خانه[4] برآمده ، به باغ[5] خانخانان رفتم ، در زیر درخت توت شاخ بدست گرفته ایستادم و پیش ازین دو ماه موسم توت گذشته بود ، ناگاه شاخی از درخت جنبید ، نظر کردم ، دیدم شخصی نورانی بر شاخ نشسته فرمود که جمال ! توت میخوری؟ گفتم : بلی ، شاخ را افشاند ، توت بر زمین ریخت ، از زمین چیده خوردم ، باز فرمود دیگر میخوری؟ باز شاخ را جنبائید ، توت دیگر افتاد ، آنرا نیز خوردم و از اضطراب جوع بر آمدم ، فرمود که خدمت ما بسیار نموده ای ، پنج روپیه[6] یومیه[6] توکردیم و از نظر غایب شد - معلوم کردم که روح مطهر شیخ علی هجویری بود ، از آنروز مردم از امراء و شاگردان و غیرهم هدایا می فرستند ، حساب می‌کنم ، روزی پنج روپیه می شود -

---

۱ - بدایونی (۳ : ۱۰۵) که ترجمه اش را دارد می گوید که تله محله ای بود در لاهور ، بوقت تالیف تاریخ بدایونی (حدود ۱۰۰٤ ھ) عمر مولانا جمال میان پنجاه و شصت بود - نیز رک به طبقات ۲ : ٤٦۳ - ۲ - ظاهرا مراد از شیخ اسحاق کاکو لاهوری (متوفی ۹۹٦ھ) است ، برایش رک به ۳ : ۵۱ ، بدایونی در ۹۹۵ ھ بخدمتش حاضر بود - ۳ - مقصود مؤلف شاید شیخ سعدالله لاهوری (متوفی ۹۹۹ھ) باشد یا شاید شیخ سعدالله بنی اسرائیل تلمیذ شیخ اسحق کاکو مترجم در بدایونی : ۳ : ۲۵۳ - ٤ - بدایونی این واقعه نه نوشته است - ۵ - شاید این همان باغ است که در سکینته الاولیاء بنام باغ عبدالرحیم خان مذکور است رک به ضمیمه اوریئنٹل میگزین نوامبر ۱۹۵۰ م بذیل فوائد متفرقه ص ٦ ، عدد ۱۷ ، نیز رک به ۱۵۵ : Latif ، Lahore - این کتاب ذکری از باغ مهابت خان دارد و چون او هم ملقب بخانخانان شد ممکن است باغ او نیز بباغ خانخانان موسوم بود -

۲۱ - مولانا میر کلان محدث[1]

نواسه[2] مولانا خواجه کوهیست ، اکتساب علوم حدیث در خدمت حضرت سید[3] میرک شاه محدث ولد میر جمال الدین محدث نموده بود ، در عهد اکبر بادشاه از هرات با والد خود بهندوستان آمد و عرش آشیانی را با مولانا اعتقادی بهم رسیده بود ، جهانگیر بادشاه پیش او تلمذ نمود[4] و مردم ازو کسب علم حدیث کردند (برگ ۴۵۴ ب) و چون خواجه[5] عبدالشهید[6] بهندوستان آمده از خدمت مولانا درس حدیث درخواست فرمود ، مولانا بتواضع پیش آمده التماس نمود که مرا در سلک مریدان خود در آورید و تلقین طریقهٔ خواجها نمایید . و بعد از تواضع طرفین مولانا درس حدیث فرمود و خواجه تلقین طریقهٔ خواجه ها رخ نمود . بعد از فراغ مولانا کتاب مشکوة را که بتصحیح چندی از محدثین رسیده بود ، بخدمت خواجه گزرانید و عرض کرد که اعز اشیاء نزد فقیر همین بود ، و خواجه خرقه حضرت خواجه احرار قدس سره را بر آورده باو عطا فرمود[7]. مولانا در اکبر آباد از دار فنا بدار بقا رحلت کرد[8] .

---

۱ - نیز رک به طبقات ۲ : ۴۶۶ و بدایونی ۳ : ۱۵۱ ، توزک جهانگیری (آردو) بامداد اشاریه ، مآثرالکرام ۳ : ۸۹ و تذکره علمای هند ص ۲۳۰ - قاضی محمد اسلم قرابت دار او بود - ۲ - نبیره - ۳ - رک به ترجمهٔ سید میرک شاه و سید جمال الدین عطاءالله - ۴ - رک به بدایونی ۲ : ۱۷۰ و توزک جهانگیری (آردو) ۱ : ۸۰ - ۵ - وی خلف رشید خواجه محمد عبیدالله معروف به خواجه خلف حضرت خواجه ناصرالدین عبیدالله احرار (متوفی ۸۹۶ ه) است - هیجده یا بیست سال در هند ماند و قریب ارتحال عازم سمرقند شد و آنجا در ۹۸۲ ه وفات یافت - نیز رک به طبقات ۲ : ۴۷۲ و بدایونی ۳ : ۴۰ - ۶ - بدایونی در شرح میرکلان محدث راجع به خواجه عبدالشهید چیزی نه نوشته است - ۷ - از خواجه احرار در متن خواجه ناصرالدین عبیدالله مراد نمی تواند شد ، ازانکه ولادت خواجه عبدالشهید چند سال بعد وفات ناصرالدین واقع شد - ظاهرا پدر خواجه عبدالشهید مراد است وکلمهای از متن افتاده - ۸ - در ۹۸۱ ه بعمر هشتاد . بقول بدایونی (محل مذکور) اما مآثر الکرام ۱ : ۲۰۷ 'در ۹۸۳ ه' 'در عمر صد سالگی' دارد - در ابجد العلوم : ۹۰۴ 'و توفی بها ۹۸۳ ه مدفون با گره)' .

٢٢ - قاضی نور الله شستری[1]

از فضلای متقری بود ، و مذهب امامیه داشت و بر تقیه عمل مینمود - و باوجود که در اصول و فروع خود او را مارست تمام بود ، کتب فقه حنفیه را مطالعه می کرد ، بوسیلهٔ حکیم ابوالفتح بملازمت اکبر بادشاه رسید - و چون شیخ معین قاضی لاهور ، بضعف قوی از کار باز ماند ، قاضی نور الله را بآن عهده منصوب گردانیدند و او بوجه احسن قضایای شرعیه را مطابق مسائل حنفیه[2] فیصل می داد - در زمان جنت مکانی[3] بعد از عزل برکاب پیوست ، روزی کلمه ای از زبانش برآمد که موافق مزاج بادشاهزاده نبود او را چند کوره[4] خاردار زده ، بعالم اخروی رسانیدند[5] ، صاحب تصانیف[6] متعدده[5] لایقه است -

٢٣ - مولانا محمد فاضل کابلی[7]

اصلش از اردستان[8] و از فرزندان عین القضاة[9] همدانی است ، بسمرقند رفته در خدمت مولانا صادق[10] حلوائی تلمذ نموده ، از آنجا بلاهور آمده ، توطن اختیار

---

١ - نیز رک به طبقات ٢ : ٤٦٨ بدایونی ٣ : ١٣٧ و تذکره ریاض العارفین : ٣٩٦ - ٣٩٧ ، تذکره علمای هند : ٢٤٥ ، مفتاح : ٢٢٠ ، نزهة الخواطر ٥ : ٤٢٧ - ٢ - بی 'حنیفیه' - ٣ - سال جلوس جهانگیر ١٠١٤ ه بود - ٤ - تازیانه - شلاق - ٥ - وفات قاضی نورالله در ١٠١٩ ه واقع شد ، ریاض العارفین : ٤٠٦ ، 'مدت عمرش هفتاد سال' برای شرح وجوه کشته شدنش از قلم پادشاه جهانگیر : توزک جهانگیری (اردو) ١ : ١٥٣ - ٦ - برای مصنفاتش رک به تکملهٔ براکلمن ٢ : ٦٠٧ و مواضع دیگر در آن کتاب باسداد اشاریه - ٧ - در کنبو : ٣ : ٢٩٩ اسمش مولانا محمد فاضل بدخشی مرقوم است - نیز رک به بادشاهنامه ١ : ٣٤٠ ، حکایتی در مآثر الامراء ١ : ٤٨٨ راجع باو مذکور است - ٨ - در عراق عجم ، ٣٤ فرسنگ از اصفهان در شمال مشرق : نزهة القلوب ص ١٥ و ٦٨ - در آ روستاق - ٩ - یعنی ابوالفضائل عبدالله بن محمد المیانجی الهمدانی متوفی '٥٢٣ ه' صاحب زبدة الحقائق (نفحات الانس : ٤٧٥) - ١٠ - وی سمرقندی بود ، بهند آمد و بعد چندی بحج رفت و در ٩٧٨ بقصد مراجعت بوطن ب←

کرده ، ملازمت جنت مکانی نمود و صدارت صوبه پنجاب باو مرحمت شد و بعد ازان خدمت میر عدلی عسکر بر او قرار یافت و تا ابتدای سلطنت حضرت صاحب قران ثانی ، بخدمت مذکوره قیام داشت ، بعدا ازان استعفی کرد و بلاهور آمده برجاده‌های درس متمکن گشت - سنه هزار و پنجاه بعالم جاودانی خرامید ، مرقدش در مزار[2] بی‌بی حاج و تاج است -

۲٤ - مولانا عبدالسلام[3] لاهوری

از فضلای متبحرین بوده ، استفاده از خدمت شیخ اسحاق و شیخ سعد الله و قاضی صدرالدین و شاه فتح الله شیرازی نموده و در فقاهت ید طولی داشت - قریب پنجاه سال بر مسند افاده متمکن بود ، و در آخر عمر که پسر خرد خود را بیضاوی درس می گفت ، و حاشیه بر بیضاوی نوشت ، می فرمود سخنان بسیار بر کتب متداوله داشتم و بر اهل فضل عرض کرده بودم ، و در معرض قبول افتاده بود ، لیکن از کثرت درس فرصت نیافتم که در قید تحریر در آورم - الحال که سن [او] قریب بنود سالگی رسیده ، و قوای ضعیف گشت ، و قوت حافظه نمانده ، هم از خاطر برآمده ، (؟) و تاسف می نمود ، درسن احد[4] جلوس صاحبقران ثانی از عالم فانی بعالم جاودانی خرامید -

۲۵ - قاضی نصیرالدین برهانپوری[5]

از مشاهیر فضلای عصر بود و کسب علوم پیش پدر نموده که قاضی

← کابل رسید و بوقت تالیف بدایونی آنجا بود - صاحب دیوان است رک به طبقات ۲ : ٤۵۸ و بدایونی ۳ : ۲۵٦ و تحفة الکرام ۲ : ۳۱۲ -

۱ - 'بعد ازان استعفی کرد بلاهور آمده برجاده های درس متمکن گشت' از آ گرفته شده ، نسخه اصل ندارد - ۲ - یعنی مقبره معروف به بی بی پاکدامنان (رک به تحقیقات چشتی ص ۳۱۲) - ۳ - نیز رک به بادشاهنامه ۱ : ۳٤۲ مآثر الامراء : ۳ : ۵۸۸ ، مآثر الکرام ۱ : ۲۳٦ و تذکره علمای هند : ۱۲ نسخه بی شرح عبدالسلام ندارد - ٤ - ۱۰۳۷ه - ۵ - 'مآثر رحیمی' ۳ : ۲۰ و توزک جهانگیری (اردو) ٦ : ۲۸۷ ، ۳۱۰ ، 'تحفةالکرام' ۲ : ۲۳ ترجمه اش مفصل دارد ، نیز رک به مراة جهان نما : ۵۵۲ ب که شرح پسرش قاضی عباس (متعلق بعهد عالمگیری) : ۵۵۳ ب هم دارد و تذکره علمای هند - ۲۳۹ -

سراج الدین[1] نام داشت . روزی عبدالرحیم خانخانان بدیدن قاضی سراج رفت و مقدمات علمی مذکور شد و ملا[2] شکر الله که آخر مخاطب بافضلخان گشته بود ، دران ایام تازه از شیراز رسیده ، با خان مسطور بسر میبرد ، (برگ ٤٥٥ الف) نیز دران مجلس حاضر بود و قاضی نصیرالدین که دران هنگام شانزده[3] ساله بود ، در هر مقدمه دخل بجا نموده ، مطالب را بوجه احسن تقریر میکرد ، خانخانان بر جودت طبع و دقت فکر او تحسین نموده ، آخر بتدریج صحبت[4] قاضی با خانخانان خوب بسر آمده ، با شیخ علم الله که عالم علمای آن عصر بوده ، خسر قاضی میشد ، نیز در آن مجلس تشریف فرموده افاده و افاضه مینمود و قاضی با شیخ مذکور مذاکره و مباحثه نموده اکثر اوقات غالب می آمد و شیخ ازین معنی بغایت آزرده بود و چون قاضی هر حدیث را بر قیاس ترجیح میداد ، بلکه از فحوای کلام او انکار قیاس معلوم میشد و حدیث 'علمای امتی کانبیاء بنی اسرائیل' را موضوع میگفت ، شیخ علم الله باوجود اسبت دامادی فتوی کشتن و سوختن قاضی داد و در آن باب محضری نوشته ، غیر از شیخ محمد فضل الله و شیخ محمد[5] عیسی سندهی که از اعاظم مشایخ[6] آنجا بودند همه علماء و فضلاء بر آن مهر کردند و در خلاف[7] قاضی اتفاق نمودند و بسبب آنکه خانخانان معاون قاضی بود و قاضی هم جوابهای مسکت میداد و شیخ محمد فضل الله و شیخ عیسی مهر نکرده بودند ، رفع این مقدمه شد و مضرتی بقاضی[8] نرسید . چون بعد از طول مدت در[9] مستقرالخلافه اکبر آباد بوسیله[10] آصف خان ملازمت جنت مکانی نمود ، از کمال مهربانی قاضی را در آغوش کشیده و باقسام تفقد[10] نواختند و چند روز بحضور معزز و محترم مانده ، بواسطه[10] آصف خان رخصت معاودت حاصل نموده به برهانپور رفت[11]

---

١ . از روی تحفة الکرام ، اما در مآثر رحیمی ٣ : ٢ . نامش شیخ سراج محمد است . ٢ . برای شرحش رک به مآثر رحیمی ٣ : ٢٧ و بادشاه نامه ١ : ٣٣٩ ؛ کنبو : ٣ : ٢٩٦ - ٢٩٧ و مآثرالامراء ١ : ١٤٥ ؛ او خطاب افضل خان از جهانگیر یافت . ٣ . آآ : 'هیجده ساله' . ٤ . بی : 'بصحبت' ٥ . بی : 'شیخ عیسی سندهی' . ٦ . کلمه 'مشایخ' از آآ گرفته شده . ٧ . سآ : 'خلافت' . ٨ . برای جزئیات این واقعه رک به تحفة الکرام ٣ : ٢٤ - ٩ . آآ : 'به' . ١٠ . بی : 'از اقسام' . ١١ . در مآثر رحیمی بجل مذکور گفته است که بتوجه[*] خانخانان وی بحجاز رفت و مدتی در حرمین ماند و با علما و فضلای آنجا بمباحثه مشغولی جسته ، در اواخر ١٠٦٤ به بیجاپور←

و بقیه[٥] عمر در مرضیات ایزدی صرف نموده ، در سنه هزار و سی و یک ره نورد سفر آخرت گردید[١] -

٢٦- قاضی[٢] محمد اسلم

مولدش شهر هرات است ، از اولاد مولانا خواجه کوهی بود و هنگامیکه عبدالله خان ازبک والی ماوراءالنهر محاصرهٔ هرات نمود و ایام محاصره به نه ماه کشید ، والد ماجد قاضی و اهل قرابت و ترباي او و خلقی کثیر به سبب تعفن هوا و قحط غریق بحر فنا گردیدند ، قاضی سیزده چهارده ساله ماند - بعد از فتح هرات اکابر بخاری مثل میر صدرالدین محمد و اخوند ملا میر به سبب قرابت ، قاضی را همراه آوردند ، تا ایام حیات آن دو بزرگ در حرز تربیت آنها بود و اشتغال بکسب علوم داشت بعد ازان در ابتدای سلطنت جنت مکانی بلاهور آمد و در خدمت شیخ بهلول[٣] تلمذ نموده ، باکبر آباد رفته ، ملازمت جنت مکانی کرده ، بسبب قرابتی که بمولانا میر کلان محدث داشت ، موردِ توجهات و تلطفات بادشاهی گشت و منصب قضای کامل بر او مقرر شد ، چند سال بخدمت مأموره قیام داشت و چون بتدین و تورع اشتهار یافت ، جنت مکانی آنجا طلب نموده ، خدمت قضای عسکر باو مرحمت نمودند و مورد عنایت ساختند - وقتیکه صاحبقران ثانی بر تخت سلطنت متمکن گشتند ، قاضی را بر همان خدمت مقرر داشتند ، تا سی سال قضای عسکر بکمال تدین نمودند و همیشه الطاف بادشاهی شامل حال او بود ، بمنصب هزاری و پانصد[٤] رسید ، در سال هزار و شصت هجری آسیبی بپایش رسید ، استعفا از خدمت[٥] نموده بکابل[٦] که وطن اوست ، رفت - در سیور غال کابل و جز آن که زیاده بر[٧] ده [هزار] روپیه حاصل دارد ، در انعام داشت و در آنجا در ابتدای

← رسید والحال (١٠٢٥) دران دیار گوشه گیر و فارغ البال و قایم اللیل و دائم الصوم است -

١ - مؤلف مرآة العالم از مآثر رحیمی چیزی نه گرفته است - در مرآة جهان نما : ٥٥٢ ب سالِ رحلتش ١٠٣٠ مرقوم است - ٢ - برای شرحش رک به بادشاهنامه : ١ : ٣٤٣ ؛ کنبو : هر سه جلد بامداد اشاریه - مآثر الامراء ٣ : ٨٩ و ٦٦٦ و مآثرالکرام ١ : ٢٠٦ ، نزهة الخواطر : ٥ : ٣٥٧ - ٣ - در مآثر الامراء نوشته شده که 'شیخ' از مشاهیر علمای آنجا است - ٤ - 'و پانصد' نسخه پی ندارد - ٥ - کلمات 'از خدمت، آآ گرفته شده - ٦ - آآ : 'به لاهور رفت' - ٧ - سآ : 'بما و هجده هزار روپیه' -

هزار و شصت و یک از دار فنا بدار بقا رحلت نمود ، در لاهور[1] مدفون گشت[2] -

۲۷- مولانا یوسف لاهوری[3]

از فضلای مدققین بود و در خدمت مولانا جلال الدین[4] تلمذ نموده ، ملا عبداللطیف سلطانپوری در خدمتش استفاده نموده و در اوایل حال درس می‌گفت - بعد ازان چند گاه نوکری اختیار نمود و آخر ترک کرده بلاهور آمد - (برگ ٤٥٥ ب) و قریب دوازده سال بر مسند افاده متمکن گشت[5] و جمعی[6] مثل سعدالله خان وغیره در خدمتش از تحصیل فراغ حاصل نمودند -

۲۸ - شیخ[7] عبدالحق دهلوی

پسر شیخ سیف الدین دهلویست که صاحب مقامات رفیعه و درجات منیعه بود - شیخ عبدالحق بعد از تحصیل علوم حفظ قرآن مجید نمود ، در سال نهصد و نود و شش رهگرای سفر حجاز گشت و در آنجا پیش محدثان عالی ایستاده ، تصحیح کتب احادیث نمود و در بعضی معاملات از حضرت سیدالبشر صلی الله علیه وسلم

---

۱ - 'و در لاهور مدفون گشت' ، در نسخهٔ پی مسطور نیست - ۲ - مؤلف مآثرالامراء اگرچه شرحش مفصلا نوشته است اما در بعضی جا همان عبارت نقل کرده است که در مراة العالم است - ۳ - نیز رک به بادشاه نامه ۲ : ۳٤۲ - ٤ - مولانا جال (بجای مولانا جلال الدین) در بادشاه‌نامه (محل مذکور) - ۵ - قریب پنجاه سال بافاده پرداخت ، هشتاد مرحله از زندگانی نوردیده انتقال نمود بادشاه‌نامه - ٦ - و 'جمعی' تا ''نمودند' نسخه های پی و سآ ندارد - ۷ - شیخ ترجمه خود را در آخر اخبارالاخیار ص ۳۸۹ و در تذکره مصنفین دهلی نوشته است - رک به مجله تاریخ حیدر آباد دکن : ۱ ، بخش ۳ و ٤ که فهرست مصنفات شیخ هم دارد که بشمول ۷۰ رسائل به ۱۱۹ می رسد - نیز رک به بادشاهنامه ۱ : ۳٤۱ وکنبو : ۳ : ۲۹۵ - ۲۹٦ و خافی ۱ : ۲۳۹ و ۵۵۱ ، برای عبارت لوح مزارش که بر شرح احوالش مشتمل است ، رک به مآثرالکرام ۱ : ۲۰۰ و مفتاح ۲٤٦ که نقلی از همان لوح مزارش و بعضی زوائد دارد و حیات شیخ عبدالحق محدث دهلوی از خلیق احمد نظامی - برای تلامذه و اولاد و اساتذه شیخ رک به مجله برهان مارس ۱۹۵٤ - نیز رک به توزک جهانگیری (آردو) ۲ : بامداد اشاریه ، نزهة الخواطر : ۵ : ۲۰۱ و مرآت آفتاب نما : ۱۱۲ ب ،

استماع حدیث نموده ، بیشتر[۱] علوم دینی میسر[۲] شد و با شیخ عبدالوهاب[۳] جانشین شیخ علی متقی رح که در مکه معظمه بر مسند ارشاد ممکن داشت ، صحبت‌های شگرف داشته ، خلافت یافت و بعد حصول سعادت بدهلی آمد و از حضرت خواجه باقی بالله که دران زمان بدهلی تشریف آورده بودند ، بعد اشارت از روح مقدس حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی قدس سره‌العزیز اخذ طریقهٔ نقشبندیه نمود ـ محمد[٤] صادق دهلوی مؤلف کلمات الصادقین که شرف همعصری آن دو بزرگوار داشت ، در تالیف خویش مینویسد که خواجهٔ[٥] باقی با شیخ صاحب کمال ، کمال تواضع داشتند ـ اواخر حال شیخ پای بدامن آرامیدگی پیچیده[٦] و بدرس علم حدیث و تلقین طالبان و تصنیف دیگر کتب نافعه که قریب بصد خواهد بود ، اشتغال داشت و از جملهٔ تصانیف او شرح سفرالسعادت و شرح مشکوه عربی و فارسی و اخبار الاخیار و ترجمهٔ تاریخ مدینه سکینه باعث انتفاع مستفیدان است و باوجود این کمالات ظاهری و باطنی در ایام جوانی بنظم اشعار نیز ذوق تمام داشت و حقی تخلص میکرد ـ در محرم سنه نهصد و پنجاه و هشت تولد نموده ، در سنه یکهزار و پنجاه و دو رحلت فرمود ـ شیخ اولیا تاریخ تولد ، فخرالعالم تاریخ وفاتست[۷] ، 'علمای امتی کالبیاء بنی

۹۵۸ ۱۰۵۲

اسرائیل'[۸] ـ نیز از انتقال آنصاحب[۹] کمال خبر میدهد ـ

---

۱ ـ بی : 'بشر' ـ ۲ ـ بی : 'متر' آ : منتشر ـ ۳ ـ برای شیخ عبدالوهاب رک به اخبار الاخیار : ۲۶۱ ـ ٤ ـ محمد صادق دهلوی برای وی رک به ریو : ۱۸۹٦ و ستوری ۲ : ۵٦۷ ، شاید وی مولانا صادق کشمیری ست صاحب طبقات شاهجهانی ، نسخهٔ‌ای از کلمات الصادقین دربانکی پور موجود است ـ ۵ ـ برای شرح احوال خواجه باقی بالله رک به اخبار الاخیار و خزینةالاصفیا ۱ : ٦۰۵ و مفتاح : ۲۰۷ (وی در ۱۰۱۲ ه بعمر ٤۰ رحلت فرمود) ـ در مرآت آفتاب نما ' ۱۲۹ الف نوشته شده ، 'بیست و پنجم جمادی الاخر در سنه ۱۰۱۲ وفات نمود متصل قدم شریف دفن شدند' ـ برای بیشتر منابع رک به آردو دائره معارف اسلامیه ۳ : ۹۸۲ - ۹۸۳ ـ ٦ ـ در نسخه های دیگر : 'کشیده' ـ ۷ ـ بی : 'کانبیاء امتی بنی اسرائیل' ـ ۸ ـ مرآة آفتاب نما : ۱۲۲ ب 'وفات وی بتاریخ بیست و سوم شهر ربیع الاول ، سنه یکهزار و پنجاه و دو' ـ ۹ ـ آ : ' تاریخ شیخ عالیقدر از دار بی مدار است و شان علم او از معانی این الفاظ صدق الاثار نمود' ـ

۲۹ - قاضی محمد خوشحال[۱]

وطن در حوالی کابل داشت ، اوایل حال جهت اکتساب علوم بلاهور آمد و در خدمت شیخ بهلول و شیخ محمد یحیی برادر زادهٔ شیخ منور تلمذ نمود و علوم نقلیه را استفاده کرد ـ بعد ازان از لاهور بر آمده به بخارا رفت و در خدمت مولانا یوسف قرا باغی تلمذ نموده در سنه هزار و چهل و یک باکبر آباد آمد و متوجه[۲] حرمین شریفین گشت ـ بعد از ادای مناسک حج و زیارت مرقد مبارک حضرت رسالت پناه صلعم و زیارت اماکن متبرکه مراجعت بهندوستان نمود و در اکبرآباد ملازمت صاحبقران ثانی نمود و منصب قضای دهلی بر او مقرر گشت ـ تا وقت استعفای قاضی محمد اسلم از خدمت قضا ، او قاضی دهلی بود ، بعد از آن بخدمت قضای عسکر امتیاز یافت ـ هنگامی که حضرت خلافت پناه ظل الله بر تخت سلطنت متمکن گشتند قاضی عسکر[۲] شد و قاضی خوشحال را قاضی لاهور گردانیدند ـ چند سال خدمت قضای آنجا بجا آورد و از حسن سلوک و از تدین او خواص و عوام راضی بودند و چون پیک اجل در رسید ندای 'یایتها[۳] النفس المطمئنة ارجعی الی ربک' راضیة مرضیه نموده روحش بعالم علوی پرواز نمود ـ

۳۰ - مولانا عبداللطیف سلطانپوری[۴]

در معقولات و منقولات مهارت تمام داشت ـ اکثر علوم را نزد ملا جمال لاهوری خوانده و معقولات را در خدمت شاه فتح الله شیرازی استفاده نموده بود ، بمدد بخت در زمرهٔ ملازمان حضرت فردوس آشیانی صاحبقران ثانی منخرط شده بآموزگاری حضرت ظل سبحانی اعلی خاقانی مد ظله افتخار داشت[۵] ـ راقم حروف متکرر[۶] از زبان دربار بادشاه نصفت پناه ، اصغاء نموده که از همه معلمان [حق] ملا عبداللطیف بر ذمت همت ما بسیار است و چیزیکه خوانده ایم ازو خوانده ایم ، استادان دیگر رعایت خاطر نموده چنانچه باید ، مقید و بجد نمی شدند و او دراین

---

۱ - نیز رک به کنبو ۳ : ۸۷ ، ۱۴۲ ، ۱۷۷ ۷۸۶ - ۲ - پی و مآ : 'الشکر' ـ
۳ - القرآن ۸۹ : ۲۷ - ٤ - برای وی رک به بادشاهنامه ۱ : ۳٤٤ و فرحة ص ۷۵ (که مبنی ست بر ترجمه متن مراة العالم) و مفتاح : ۲۳۱ و تذکره علمای هند : ۱٤۲ ؛ نزهة الخواطر ۵ : ۲٤۷ مرآة جهان نما : ۵۵۳ ب - ۵ - در کنبو ۳ : ۳۰۰ مسطور است که او بمنصب تعلیم شاهزاده داراشکوه مقرر گشت ـ ٦ ـ آآ : 'مکرر' ـ

امر مداهنه و مساهله نمی کرد و ملا اواخر عمر نابینا شد و چندا دیه بطریق سیور غال از حضرت فردوس آشیانی یافته بدرس مشغول بود - در سنه هزار چهل و دو برحمت حق پیوست[٢] - مرقدش در کنار دریاچه[٣] سلطانپور واقع است - حضرت ظل سبحانی هنگام عبور از سلطانپور بکرات برای فاتحه اش تشریف فرموده ، بوامالدهایش رعایتها نموده اند - زهی بادشاه توفیق پناه که نظر بادای حقوق ، با اینهمه عروج مدارج آسمانی ، خاک نشینان کوی مسکنت را باین نوازشهای دلنواز بنوازد ! اللهم حسن عاقبته و ابد سلطنته !

۳۱ - حکیم میر هاشم گیلانی[٣]

بکثرتِ دانش و وفورِ فضل و قوتِ حافظه و حدت[٤] فهم امتیاز داشت - و دوازده سال در حرمین کسب علوم نموده و بهندوستان آمده ، فن طب و اقسام ریاضی را نزد حکیم علی گیلانی خوانده ، و چون ذکر فضیلت و کمالات او مکرر مذکور محفل قدس فردوس آشیانی شد ، باعزاز تمام در سلک ملازمان انتظام بخشیده ، بتعلیمِ حضرت جهانبانی مقرر نمودند و هنگامی که فردوس آشیانی حضرت اعلی خاقانی را بنظم و نسق صوبه[٣] دکن رخصت نمودند ، میر مذکور همراه بود - و در اورنگ آباد سنه هزار و شصت و یک که عمرش از هشتاد گذشته بود ، جهان فانی را پدرود نمود - اولاد و احفاد او بمناصب مناسب سرفرازی یافت[٥]

۳۲ - ملا محیی‌الدین عرف ملا مومن

مولد و منشاء او بلده[٣] بهار است ، در سن نه سالگی حفظ قرآن مجید نموده و در هفده سالگی بخدمت مولانا عبدالله پدر بزرگوار خود از تحصیل علوم فارغ شد و چندی (برگ ٤٥٦ الف) در بلده[٣] مذکور بدرس علوم دینیه اشتغال داشت ، بعد ازان بادراک ملازمت حضرت فردوس آشیانی شرف اندوخت و حضرت نظر بر وفور کمالاتش نموده بتعلیم حضرت ظل سبحانی خلیفة الرحمانی امتیاز بخشیدند

---

۱ - آا : 'روپیه' - ۲ - مراة جهان نما با مراة العالم مطابقت دارد ، اما از مصراع تاریخ وفاتش (آفتاب علم را آمد کسوف) ۱۰۳٦ هر می آید رک به مفتاح : ۳۳۲ و تذکرهٔ علمای هند (محل مذکور) همین ۱۰۳٦ را اختیار نموده است
۳ - نیز رک به بادشاهنامه : ۱ ; ۳٤٥ مراة جهان نما ۵۵۳ ب و فرحة ص ۷۵ - ٤ - آا 'جدت' - ۵ - بی : 'دارند'

و دوازده سال بآن خدمت سرفرازی داشت و چون شاه حیدر نبیره شیخ وجیه‌الدین گجراتی بحضور رسید ، دست انابت بدامن ارادت او زده[1] ، پس از چندی از حضور مرخص گشت و بوطن رفت و بریاضات و مجاهدات مشغول شد و بسن هشتاد و چهار سالگی در سنه احد جلوس میمنت مانوس حضرت ظل سبحانی، برحمت حق پیوست و همانجا مدفون گشت ـ تاریخ وفاتش استاد الملة والدین یافته اند.

١٠٦٨

۳۳ ـ ملا عبدالحکیم سیالکوٹی[2]

در عصر حضرت فردوس آشیانی[3] چون هنگامه دانشوران رونق گرفت و بازار فضل گرمی و رواج پذیرفت ، ملا از انعام و عطایای آنحضرت دامنِ امید گرانبار گردانید و چند دیه برسم سیورغال یافت و هرگاه بدرگاه می آمد بمرحمت نقودِ نامعدود کامیاب می گشت و دوبار بزر سنجیده شده مبلغ گرانمند[4] یافت و در فنون علوم بنام نامی آنحضرت مصنفات مفیده برداخته و از تصانیفش حاشیه بیضاوی و حاشیه مطول و حاشیه خیالی وغیره بغایت مشهور است[5] و در مدارس علماء و فضلاء مذکور ، تاریخ تولدش لفظ 'حفظ' گفته اند ، مدت عمرش هشتاد[6] سال

٩٨٨

رسیده بود که دوازدهم ربیع الاول سنه هزار و شصت و هفت در سیالکوت رحلت نمود[7] .

---

۱ ـ سآ : 'بود' ـ ۲ ـ رک به بادشاهنامه ۱ : ۱ : ۳٤٠ و کنبو جلد دوم و سوم بامدادِ اشاریه و مآثرالکرام ۱ : ۲۰٤ و مآثر الامراء ۲ : ۳۲ و فرحة ص ۷۳ و تذکره علمای هند : ۱۱۰ و براکمن بامداد اشاریه و ـ ۳ ـ بی : 'فردوس مکانی' و این برای بابر بادشاه بکار برده میشود و این جا مقصود مؤلف شاهجهان بادشاه است نه که بابر ـ ٤ ـ سآ : 'کثیر' ـ ٥ ـ مؤلف فرحة از مرآة العالم گرفته است اما این افزوده است : حاشیه خیالی و حاشیه میر قبطی و حاشیه شرح مطالع و مراح الارواح و حاشیه عبدالغفور و تکمله اش و حاشیه شرح اشارات و شرح حکمة العین بغایت مشهور است' در مآثر الکرام بیشتر تفصیل داده شده ـ ٦ ـ بی : 'هفتاد و یک سال' که مغلوط است ـ ۷ ـ ابجد العلوم : ۹۰۲ ـ ۹۰۳ ' توفی فی سن ۱۰۹۷ ' در فرحة : ۱۰٦۸ هـ سال رحلتش نوشته شده ، اما مؤلف مآثر الکرام با مرآة العالم اتفاق دارد ـ

٢٤ - حاجی محمد سعید[1]

فاضل مدقق و متورع بود ، مشربی عالی از فقر داشت ، اکثر پوشش او دستاری خرد و دو چادر بود ،که آن چادرها را مانند درویشان رنگه[2] می ساخت ، از کمال تورع از خانهٔ پدر نمی خورد ، با آنکه مالش از وجه نوکری بود ، بعد از فوت پدر که مال بطریق ارث باو منتقل شده و وجه شبهه از میان برخاست ، در آن تصرف نمود و علی‌الفور جهت ادای مناسک حج متوجهٔ حرمین شریفین و زیارت مرقد منور شد و بدان عطیه مستسعد گردیده معاودت بوطن نمود و برجادهٔ درس قرار گرفت ـ صاحبقران ثانی هر چند او را طلب فرمودند و مولانا عبدالحکیم و سعد الله خان را فرستادند قبول ملازمت نمود ، حاشیه بر چند جزو بیضاوی نوشته که مستعدان روزگار می شوند ـ

٣٥ - جامع الفضایل میرک شیخ هروی برادر زادهٔ قاضی اسلم[3]

در آغاز تمیز و عنفوان شعور از خراسان بهندوستان آمد و اکثر متداوله را نزد ملا عبدالسلام لاهوری که او فاضل معززی بود ، تلمذ نموده و باز بهند[4] آمده ، برهنمونی بخت[5] و یاوری طالع در سلک ملازمان اعلیحضرت فردوس آشیانی[6] انتظام یافت و بتعلیم بادشاهزاده داراشکوه و دیگر بادشاهزادها فرق افتخار بر افراخت و اواخر سلطنت آنحضرت بمنصب دو[7] هزاری رسیده بود و در عهد سعادت عهد حضرت جهانبانی خلد الله بهایهٔ سه هزاری منصب فایز گردیده[8] از

---

۱ - وی بهاری است و در فرحة ص ۷۸ بذیل ترجمه پسرش حاجی احمد سعید مذکور و بظاهر آن ترجمه از همین کتاب (مراة العالم) ماخوذ است - ۲ - پی : 'رکه ، سآ 'زنگه'ـ۳ - برای وی رک به بادشاهنامه ۱ : ۳٤٤ و ۷۵۵ مرآةجهان نما : ۵۵۱ ب ، مآثرالامراء ، ۳ : ۵۱۸ و خافی ۱ : ۵۵۱ و تحفة الکرام ۲ : ۱۹۰ - ٤ - 'و باز به هند آمده' در نسخه های سآ و پی نوشته نشده - ۵ - در پی 'بخت' بتکرار آمده - ٦ - آآ : ۵۵۵ ب 'آرام نمود و بر ناصیهٔ جبین او هویدا بوده کلاه' - ۷ - صاحب مآثر الامراء ۳ : ۵۱۹ می نویسد' در سال بیست و هشتم بدیوانی بیگم صاحب و افزونی پانصدی ذات پنجاه سوار بمنصب دو هزاری دو صد سوار بلند پایگی یافت ، پس تر پانصدی دیگر اضافه یافت' نیز رک به کنبو جلد دوم و سوم بامداد اشاریه - ۸ - مآثر الامراء : ' در آخر سال دوم بخدمت صدارت کل اختصاص گرفت ـ'

تغیر سید هدایت الله قادری بخدمت صدارت کل سرفراز و صدر آرای محفل مباهات و امتیاز شد و در سنه هزار و هفتاد[1] ندای ارجعی را شنیده روانه[2] موطن اصلی گردید و محمد نعیم متبنی آن مرحوم جوان مستعد و قابل است .

۳۶ - شیخ نورالحق خلف شیخ عبدالحق دهلوی[2]

فاضل محدث و عالم متبحر بود ، (برگ ٤٥٦ ب) بر سی جزو صحیح بخاری شرحی وافی[3] نوشته و معضلات[4] و مشکلات احادیث را حل[5] ساخته و در تقویت مذهب امام [ابو] حنیفه رح جهد بلیغ نموده و در نظم و نثر وحید زمان بود این رباعی ازآن مربع نشین مسند[6] کمال مشهور است :

از شیوهٔ همدمان این دور خلاف رمزی گویم اگر نگیری بگزاف
چون شیشهٔ ساعتند پیوسته بهم دلها همه پر غبار روها همه صاف

در سنه هزار و هشتاد و سه که سنین عمرش بنود رسیده بود ، عزیمت سفر آخرت نمود[7] .

۳۷ - ملا عوض وجیه[8]

وطنش اخسیکت است و در بلده[9] بلخ در حوضهٔ درس میر عوض تاشقندی کتب درس خوانده ، بر اکثری از هم سبقان فایق گشت و مدتی درآن دیار و بلخ

---

۱ - در مآثر الامراء سال رحلتش هزار و هفتاد و یک مذکور است اما در تحفةالکرام ۱۰۷۰ نوشته شده - ۲ - نیز رک به مآثرالکرام : ۲۰۱ - ۲۰۲ فرحة : ۵۸ و تذکره علمای هند ۲٤٦ و ستوری ۲ : ۳ : ٤٤۱ و زبید احمد بامداد اشاریه ابجد العلوم ۹۰۱ ، نزهةالخواطر ۵ : ٤۲٤ - ۳ - کلمهٔ 'وافی' نسخه بی ندارد ٤ - بی : 'مفصلات' - ۵ - نسخه اصل 'طی' تصحیح از دیگر نسخه ها کرده شد - ٦ - بی : 'مسند نشین' - ۷ - درریاض الاولیاء : ۲٤٦ ابجدالعلوم ، مآثرالکرام و تذکرهٔ علمای هند سال رحلتش هزار و هفتاد و سه نوشته شده - ۸ - 'الوجیه' در تکمله براکلمن ۱ : ۷٦۰ (بجای وجیه) نیز رک به کنبو ۳ : ۳۰۱ مرآة جهان نما : ٥٥٤ الف ، مآثر عالمگیری بامداد اشاریه و خافی ۲ : ۸۰ و فرحة : ۷۷ - حاشیه ازو در برلین موجود است بسلسلهٔ شروح و حواشی عقائد نسفی (تکملهٔ براکلمن محل مذکور) - ۹ - گرفته از 'دربلدهٔ' تا 'فایق گشت' نسخه بی ندارد .

به افاده[1] علوم اشتغال داشت[1] ، برهنمونی بخت سنه هژدهم جلوس بدرگاه اعلی حضرت فردوس آشیانی رسیده مورد عنایات و نوازش خسروی گردید و در زمره[2] ملازمان انتظام یافته ، بخدمت افتای اردوی گیهان پوی ممتاز شده بود ، در آن عهد سعادت مهد بمنصب هزاری رسیده یکچند خدمت احتساب[3] عسکر اقبال داشت و همچو او هیچ کس این خدمت را بحفظ شرایط و جد و کد سر انجام نداده ، از دولت بادشاه فضلا[3] پناه اسباب جمعیت و فراغ خاطر آماده و مهیا داشته ، بدرس علم دینی مشغول بود و سر آمد فضلاء بود ، در سنه یکهزار و هشتاد و هشت بعالم عقبی خرامید[4] .

۳۸ - قادر خان خواجه

از اولاد سید برکه که صاحبقران انارالله برهانه ، باو اعتقاد داشتند و تا نفس واپسین از همراهی آنحضرت جدائی نگزید ، از ماوراء النهر آمده بشرف ملازمت حضرت فروس آشیانی اعلیحضرت در سنه جلوس مستسعد گردید و آن ملک صفات درین سعادت عهد بعد از تغیر ملا عوض وجیه تا انقضای عمر خدمت احتساب داشت[5] .

۳۹ - قدوهٔ علماء کرام شیخ نظام[6]

به پرهیزگاری و خدا پرستی موصوف و به تبحر علوم و فرط معلومات

---

۱ - بی : 'تدریس نمود' ـ آ : 'به تدریس اشتغال داشت' . ۲ - 'در همین ابتدای سال ملا عوض وجیه راکه از فضلای مشهور توران بود و پانزده هزار روپیه از عهد اعلی حضرت سالیانه داشت، منصب هزاری دو صد سوار عطا فرموده خلعت خدمت احتساب عنایت نموده ، جمعی از منصبداران واحدی همراه او مقرر کردند و امر نمودند که رواج خرابات خانه و قمار بازی و بت پرستی علانیه برطرف سازد' خافی ۲ : ۸۰ - ۳ - بی :'دین پناه' . ٤ - مؤلف مآثر عالمگیری : ۱۵٦ راجع به رحلت عوض وجیه در وقایع غرهٔ شوال ۱۰۸۸ ه نوشته است - ۵ - 'در سال هفتم عالمگیری از انتقال قادر خان (میر محمد زاهد) بخدمت احتساب اردوی پادشاهی اعزاز اندوخت' مآثر الامراء ۳ : ۹۱ - ٦ - در تحفة الکرام ۲ : ۲۵ فرحة ص ۰۰ و تذکره علمای هند ۲٤۲ اخبار الاخیار : ۵۵ ، شرحش نوشته شده ، بظاهر ماخذ اصلی آنها مرآة العالم ست نیز رک به عالمگیرنامه : ۱۰۸۷

مشهور و معروف بود[1] و در انجاح[2] مرادات[3] طلبات[4] انام مساعی جمیله[5] مصروف می نمود و کسر نفس و تواضع با صغیر و کبیر سجیه[6] مرضیه[7] او بود ـ اکثر کتب متداوله را در برهانپور[8] نزد قاضی نصیرالدین برهانپوری خوانده ، قریب چهل سال باشد که در خدمت حضرت[7] قیام داشت[8] ، از کورنش و تسلیم و دیگر تکالیف نوکری معاف ، بغایت معزز و محترم بود ـ فتاوای عالمگیر شاهی بحسن سعی و اهتمام شیخ مذکور تالیف یافته[9] و سن شریفش[10] با آنکه از ثمانین متجاوز شده حواس و قوای او بر جا بود[11] ـ در سنه یکهزار و نود و دو بسرای آخرت شتافت ـ

۴۰ ـ قاضی[12] عبدالوهاب نبیرهٔ شیخ طاهر[13] ساکن پتن گجرات

در علم فقه و اصول مهارت تمام داشت[14] و در عصر حضرت فردوس آشیانی مدتی خدمت افتای پتن گجرات که مولد اوست ، داشت ، خدیو خدا آگاه در اوانی که بانتظام مهام صوبه[15] دکن مامور بودند ، قاضی بخدمت شتافته رعایت و احترام یافته و از ابتدای جلوس معلی بخدمت جلیل‌القدر قضای عسکر فیروزی مآثر در کمال استقلال و غایت نفاذ حکم و نهایت اعتبار و اقتدار اشتغال نمود[16] و خدمت قضا مدة‌العمر چنانچه از قاضی مسطور متمشی شد ، از پیشنیان کسی را استقلال نشد ـ در سنه یکهزار و هشتاد و شش رهگرای واپسین سفر گردید[17] ـ

---

۱ ـ سآ : 'اند' ـ ۲ ـ بی : 'انهاج' ـ ۳ ـ بی : 'مرات' ـ ۴ ـ سآ : 'مزاحم' ـ ۵ ـ سآ : 'جمیله دارند' ـ ۶ ـ سآ : 'خوانده' ـ ۷ ـ 'حضرت' از اآ گرفته شده ـ ۸ ـ سآ : 'دارند' ـ ۹ ـ رک به مقاله بر فتاوی عالمگیری در ضمیمه مجله اورئینتل کالج : اوت و نوامبر ۱۹۵۳ ، صفحه ۲۶ ـ ۱۰ ـ ضمیر 'ش' از اآ گرفته شده ، نسخه اصل ندارد ـ ۱۱ بی : 'برجاست' ۱۲ ـ نیز رک به عالمگیرنامه و مآثر عالمگیری بامداد اشاریه ، مرآة جهان‌نما : ۵۵۴ الف ، ماثرالامراء ۱ : ۲۳۵ ـ ۲۴۱ و فرحة : ۷۷ ـ ۱۳ ـ مآثر الامراء : ۲ : ۵۷۴ محمد طاهر بوهره (بجای طاهر) که ترجمه اش در اخبار الاخیار : ۲۷۲ و مآثرالکرام ۱ : ۱۹۴ ـ ۱۴ ـ سآ : 'دارد' ـ ۱۵ ـ کلمه 'صوبه' از سآ گرفته شده ـ ۱۶ ـ سآ : 'دارد' ـ ۱۷ ـ 'در سر آغاز سال نوزدهم هیزدهم رمضان سنه ۱۰۸۶ ھ در شاهجهان آباد داعی اجل را لبیک اجابت گفت' ـ مآثرالامراء ۱ : ۲۳۷ ـ

٤١ - حاجی احمد سعید[1]

موطنش بهار است و از فضلای کبار ، اکثر متداولات پیش والد خود ، مولانا محمد سعید خوانده ، بخدمت بسیاری از افاضل رسیده و کسب علوم[2] نموده ، (برگ ٤٥٧ الف) و بمساعدت طالع و مدد روزگار در سلک ملازمان حضرت فردوس آشیانی منتظم شده مدتی خدمت افتای عساکر نصرت اثر سر انجام داد و اواخر ایام سلطنت آنحضرت بحجابت خولدگار روم و شرفای حرمین معظمین مستسعد شد[3] و درین عهد مورد مراحم و عنایات گیهان خدیو گشت[4] ، در سنه یکهزار و و هشتاد و هفت راه آخرت پیمود -

٤٢ - شیخ سلیمان منیری[5]

از ایام بادشاهزادگی در خدمت خدیو جهان امتیاز اندوز و معزز است و از کمال راستی و درستی و دیانت و امانت در خاطر مقدس جا دارد - هر روز سه بار مستغیثان ممالک روز افزون و داد طلبان این کشور وسیع را جوق جوق از نظر اقدس گذرانیده حقیقت هر یکی را بعرض والا میرساند و در احقاق حق و انجاح[6] مطالب مظلومان کوشش فراوان و سعی بسیار میکند و بخدمت داروغگی عدالت محکمه اردوی معلی نیز افتخار دارد و باوجود کثرت مشاغل شبها بدرس طلبه علوم می پردازد ، درینولا بخطاب فضایلخان اختصاص یافته خدمت داکچوکی[7] و خفیه نویسی از تغیّر قابل خان منضم بخدمات سابق دارد ، باکمال محرمیت است -

---

۱ - ترجمه اش در فرحة ، ۷۸ ظاهر بر متن مراةالعالم مبنی است نیز رک به عالمگیرنامه و مآثر عالمگیری بامداد اشاریه - ۲ - آ : 'علم' - ۳ - بجای آنچه در متن است ، فرحة 'و در عهد عالمگیر بادشاه بمنصب هزاری سر افراز شده' - ٤ - 'بمنصب هزار و پانصدی سرفراز بالفعل بخدمت دیوانی سرکار عالی ملکه جهان و مالکه دوران بیگم صاحب امتیاز دارد' مراة جهان نما : ٥٥٤ ب - ٥ - نیز رک به مرآة جهان نما : ٥٥٤ ب و فرحة : ۷۹ (از مراةالعالم ماخوذ است) - ٦ - بی : 'الواج' - ۷ - مؤلف مآثر عالمگیری ۱۹۱ این را در وقایع سال ۱۰۹۱ ھ نوشته است - برای بیشتر شرح رک به همین کتاب بامداد اشاریه -

۴۳ - شیخ عبدالعزیز اکبر آبادی[۱]

کسبِ فضایل پیشِ والد خود مولانا عبدالرشید که از فحول علماء بود نموده و در عنفوانِ شباب از پایهٔ تحصیل بدرجهٔ تدریس عروج نمود و در وطن خود هنگامهٔ افاده گرم داشت تا آنکه بوساطت مجموعهٔ قابلیت همت خان و جامع این اوراق ، کمالات شیخ در قدسی محفل مکرر مذکور شد ، بعضی رسائل و مسوداتش از نظر فیض اثر[۲] گذشت - خدیو جهان شیخ را بحضور طلبیده مورد انواع عاطفت[۳] فرمودند و بمنصب عمده و خدمت عرض مکرر امتیاز بخشیدند و در اندک مدتی هفت صدی دو صد سوار شده[۴] و بتوجهات روز افزون امتیاز حاصل نموده بود - سنه هژدهم جلوس حضرت جهانبانی که حسن ابدال محط سرادقات جلال بود و شیخ از حضور پرنور رخصت گرفته ، بلاهور آمده این غزل خود را براقم صحیفهٔ اقبال نگاشته بود :

ز درد دل چه نگارم که جوش بیتابیست ز شوق جانچه نویسم که نامه سیمابیست
شبِ فراق خیال[۵] که ریخت خون دلم ؟ که باز اشک گلابی و دیده عنابیست
چگونه شرح دهم حال دل که بیتابم ز یاد تاب رخش دل کتان و مهتابیست
نشسته ایم درین بحر ناخدا چکند بکشتیی که ز یک قطره آب گردابیست
نماند صورت راز دلم نهان عزت . که دیدهٔ صفحه تصویر رنگ بیخوابیست

گوهر [ه‌ای[۶]] اشعار عربی و فارسی و هندی که از آن محیط فضل بساحل تازه ادائی و رنگینی مضمون رسیده همه آبدار و آویزهٔ گوش مستعدان روزگار است و در سنه یکهزار و هشتاد و نه در عین جوانی جهان نا پایدار را بدرود نمود ، اگر عمرش وفا میکرد خیلی پیش می آمد - سعدالدین پسر کلانش جوان شایسته و مورد انظار تربیت است -

---

۱ - نیز رک به مرآة جهان نما برگ ۵۵۵ ، الف ، مآثر عالمگیری : ۹۸ - ۹۹ ، فرحة : ۷۹ (که ماخوذ از مراة العالم است) و نزهة الخواطر ۵ : ۲۲۶ -
۲ - بی : 'انور' - ۳ - مآ : 'الطاف' - ۴ - 'اول وهله بمنصب چهار صدی هفتاد سوار و مکرمت خلعت و پنج سر اسپ و شمشیر و جمدهر و برچهی و پالکی با ساز و اسباب اعزاز اندوخت و روز چهارم که برای عرض مکرر آمد باضافه صدی و سی سوار و خدمت داروغگی عرض مکرر از تغیر لطف الله خان افتخار الدوز شد' مآثرعالمگیری : ۹۹ - ۵ - آ : 'سی' - ۶ - اصل : 'گوهراین' -

٤٤ ـ میرزا محمد زاهد[1]

خلف قاضی محمد[2] اسلم کابلی ، در اکثر علوم علی الخصوص در کلام و حکمت از همسران افضل و اعلم است ـ افکار صحیح و خیالات بلند از حواشی ی، بر شرح مواقف[3] و دیگر کتب درسی تحریر نموده ، بر اهل فطرت و ذکا ظاهر می گردد و بسیاری از طلبه بمیامن صحبت و تربیت او از حضیض شاگردی باوج اوستادی صعود نموده اند و درین عصر هایون مدتی بخدمت احتساب اردوی گیتی[4] اورد امتیاز داشت ـ درین ایام بخدمت صدارت کابل که وطن مالوف اوست ، اشتغال دارد[5] ـ محمد حکیم برادرش که بخدمت صدارت دارالسلطنت لاهور ممتاز بود ، درین روزها بعالم بقا رحلت نمود ـ

٤٥ ـ ملا محمد[6] یعقوب

فاضل دانشمند و صاحب فطرت عالی و ذهن بلند داشت ـ علوم عقلی و نقلی را درس گفته و بر کتب درسی حواشی مفید نوشته ، سیما بر تفسیر قاضی بیضاوی حاشیه مرقوم نموده که اهل استعداد و ارباب فهم را از حواشی دیگر مستغنی و بی نیاز گردانیده ، درین ایام بخدمت میر عدلی حضور پرنور سر افراز است و بدرس اشتغال دارد ـ

---

۱ ـ در مرآة جهان نما : ٥٥٥ الف اسمش ملا زاهد کابلی مسطور است نیز رک به بادشاهنامه ۱ : ۳٤۳ ، مآثر الامراء : ۳ : ۹۱ ـ مآثرالکرام ۱ : ۲۰٦ ، و فرحة ص ۸۰ و تذکره علمای هند ص ۱۸۷ و زبید احمد (بامداد اشاریه) ابجدالعلوم : ۹۰۳ ـ ۲ ـ فرحة : 'مرزا سلیم کابلی' ـ ۳ ـ سآ : 'موافقت' فرحة : 'شرح موافقت و ملا جلال' ـ ٤ ـ بی و سآ و آآ : 'کیهان' ـ ٥ ـ در مآثرعالمگیری : ٥١ تعین شدن او بخدمت احتساب در ذیل وقایع ذی‌الحجه ۱۰۷٥ ھ نوشته شده ، در مآثرالکرام ۱ : ۲۰۹ سال وفات میر زاهد بروایت محمد اسلم خان فرزند زاده او ۱۱۱۱ ھ اما در تذکره علمای هند : ۱۸۸ و ابجد العلوم : ۹۰۳ سنه ۱۱۰۱ ھ دارد ـ ٦ ـ کنبو ۳ : ۳۰۱ اسمش 'مولانا محمد یعقوب لاهوری' دارد نیز رک به مرآة جهان نما ٥٥٥ الف و ب ، مآثر عالمگیری بامداد اشاریه و فرحة : ۸۰ که تلخیص ترجمه در مرآة العالم است ـ

۴۶ - مولانا[1] عبدالله خلف ملا عبدالحکیم سیالکوتی[2]

باقتنای علوم و تحقیق دقایق ممتاز بود و بحفظ کلام مجید و قلت اختلاط بارباب دول و رغبت طبع بانزواء و گوشه نشینی بر والد ماجد خود مزیت داشت[3] - (برگ ۴۵۷ ب) و بنا بر اتصاف باین اوصاف ، مورد مراحم بی پایان خدیو گیهان[4] پناه بود و یکسال و چند ماه[5] پیش از آنکه مرحله پیمای ملک بقا گردد ، زمان نزول لوای ظفر التماء در بلدهٔ اجمیر بعزم تفویض خدمت صدارت ازین ممر که رضوی خان صدر بسبب آزار مزمن در دارالخلافه ماند و همراه رکاب سعادت نتوانست بود ، طلب حضور شد ، در بلدهٔ مذکور رسیده زیاده بر سابق ، بعنایات مقدسه اختصاص یافت ، مؤلف مجموعه مطابق حکم کرامت شیم بنابر ربطی که بآن جامع کمالات داشت ، پیام صدارت رساند ، بر زبان صدق بیانش گذشت که الحال که سنین عمر بستین رسیده ، وقت ترک نوکری ست نه اختیار نوکری ، در همان اثنا رضوی خان درگذشت و امر صدارت به قلیج خان[6] عرف عابد خان مفوض گشت و مولانا بعد از چند روز باعزاز تمام رخصت انصراف یافته ، بوطن رسید - شب جمعه سنه بیست و ششم[7] از جلوس معلی مطابق سنه هزار و نود و چهار هجری بآزار لقوه رخت بدارالامن عاقبت[8] کشید - طبع اقدس ازین واقعه متاثر شد و حرفی که آن سبک روح در عدم قبول نوکری گفته بود بیاد اقدس آمد و مواضع مدد معاش که بعد از والد بآن بقیة السلف بحال مانده بود درین وقت بر فرزندانش بحال ماند -

۴۷ - قاضی خلیل الرحمان[9]

از علم و صلاح با نصیب است و سالها خدمت قضاء قصبه بکهر [منگهر[10]؟]

---

۱ - آآ : 'ملا' ۲ - برای وی رک به مرآة جهان نما ۵۵۶ ب ، مآثر عالمگیری : ۱۴۸ و ۲۲۰ ، فرحة ص ۷۴ ، تحفة الکرام ۲ : ۹۸ و زبید احمد باسداد اشاریه . ۳ - فرحة : ' از تصانیفش حاشیه هدایه بغایت مشهور است'. ۴ - آآ : 'دین پناه' ۵ - 'یکسال و چند ماه' از آآ گرفته شده . ۶ - ترجمه مفصلی ازو در مآثر الامراء ۳ : ۱۲۰ نوشته شده ، تفویض صدارت بار دوم باو در ۱۶ جمادی الاخر ۱۰۹۲ واقع شد ، مآثر عالمگیری : ۲۰۷ - ۷ - بی : 'شش'. ۸ - اصل : 'عافیت' - ۹ - در فرحة : ۸۲ نامش قاضی عبدالرحمن است - برای شرحش نیز رک به مرآة جهان نما ۵۵۵ ب - ۱۰ - رک برای این موضع←

من مضافات سرکار گورکهپور که مولد اوست ، داشت ـ چون حقیقت فضیلت و لدین قاضی بعرض اقدس رسید بقلاوزی بخت بدرگاه آسمانجاه آمده بمنصب سر افراز گردید و در اندک مدت بخدمت فوجداری گورکهپور و دیوانی خالصات سرکار مذکور فرق اعتبار افراخت ـ والحال بخدمت مرجوعه قیام دارد و دقیقه از جزورسی و حسن سلوک فرو نمی گذارد ـ

٤٨ ـ قاضی محمد حسین جولپوری[1]

از علم و فضل بهره‌ور[2] بود[3] ، مدتها خدمت[4] قضای بلدهٔ جولپور داشت و در اوایل این عهد هایون مهد بمنصب سر افرازی یافته بقضاء اله آباد ممتاز شد و بکچند بدان امر قیام نموده ـ چون قاضی با مؤلف کتاب محبت مفرط داشت و بر حقیقت دیانت و راستی قاضی اطلاع تمام حاصل بود ، مکرر این مراتب بعرض اقدس رسانید تا در سنه هفتم جلوس میمنت مانوس حسب الحکم والا بحضور ساطع‌النور آمد و مشمول عواطف شاهنشاهی شده باضافه[5] منصب و خدمت احتساب عسکر اقبال خلعت امتیاز پوشیده و در رفع مناهی و قمع آلات ملاهی و ترویج احکام دینیه ، فراوان کوشش بکار برده و بعض از فتاوای عالمگیر شاهی باهتمام او زینت اتمام یافته[5] ـ

٤٩ ـ ملا لطف هانسی[6]

از مخلصان زبدهٔ متورعان شیخ عبداللطیف برهانپوری است واز مخصوصان سعدالله خان مرحوم و بنا بر سابقه قدم خدمت خدیو گیهان بمراحم شاهنشاهی

---

* به پرگنه های سرکار گورکهپور در آیین اکبری (ترجمه جیرٹ ۲ : ۹۳) در محل مذکور آن را مکهور نوشته است ـ

۱ ـ برای ترجمه اش رک به مآثر عالمگیری : ۹۴ و ۹۸ ، مآثر الامراء ۱ : ۵۹۸ و فرحة : ۸۲ (که از مراة العالم رونویس کرده شده) ـ ۲ ـ در نسخه های دیگر : بهره مند ـ ۳ ـ نبی ـ 'بودند' ـ ٤ ـ مآ : 'در خدمت' ـ ۵ ـ 'در مستقرالخلافه سنه سیزدهم جلوس والا مسافر شهرستان عدم گردید' مراة جهان نما ۵۵۵ ب ـ ٦ ـ هانس شعبی است از جاٹ ساکن در جیند و لدهیانه و ملتان و منٹگمری رک به ـ

Glossary of Castes and Tribes of the Punjab and North West Frontier Province : ii, p. 324.

اختصاص دارد و بالعام چهار لک دام سر افراز گردیده و دیهی را بقطب آباد موسوم ساخته و مسکن قرار داده ، هر گاه بحضور ساطع النور (برگ ٤٥٨ الف) میرسد ، از عطایای خسروانه بهره مند می شود[1] ـ خلف رشیدش شیخ محمد سعید از فنون علم و حفظ و سپاهگری با نصیب است و مورد تربیت پادشاهی شده ، بخدمت فوجداریها معزز[2] می گردد[3] ـ

٥٠ ـ سید علی اکبر سعدالله خانی[4]

در اکثر فنون دانش ورزیده ، بر غوامض و دقایق علوم آگهی دارد در علم فقه نیز[5] مستحضر است و به ترتیب و تالیف فتاوای عالمگیری[6] مامور و بعنایات خلیفه[5] دوران امتیاز دارد ـ

٥١ ـ ملا حامد جونپوری[7]

در عنفوان شباب از وطن بر آمده اکثر متداولات[8] را نزد میرزا محمد زاهد کابلی خوانده ، بعضی علوم در خدمت دانشمند خان[9] و میر محمد زاهد استفاده نموده ، در وقت اعلیحضرت در سلک روزینه داران او انتظام داشت ، درین عهد فرخ مهد

---

۱ ـ 'سنه پنجم جلوس والا در دارالخلافه برحمت حق پیوست' مرآة جهان نما : ٥٥٥ ب ـ ۲ ـ سآ : 'مقرر' ـ ۳ ـ بی : 'گردید'. ٤ ـ 'مدتی بتعلیم پادشاهزاده محمد اعظم مفتخر بود' مرآة جهان نما : ٥٥٦ الف ، در سال ۱۷ عالمگیری (۱۰۸٥) قاضی عبدالوهاب قاضی القضاة بوجه استیلای مرض در حسن ابدال مجاز گردید که بدارالخلافه برود و سید علی اکبر قاضی لاهور نائب قاضی‌القضاة شد (قب مآثر عالمگیری ص ۱٤۳ ، در همین کتاب ص ۱۸۸ شرحی از واقعه قتل او هم دارد بذیل ۱۰۹۱ در فتنه و آشوبی که در لاهور واقع شد) نیز رک به فرحة : ۸۳ که ترجمه‌اش مفصل‌تر از متن دارد ـ ٥ ـ آآ و بی : نیک ـ ٦ ـ سآ : 'عالمگیر شاهی' ـ ۷ ـ نیز رک به مرآة جهان نما : ٥٥٦ الف ، تحفةالکرام ۲ : ۲۳ ، فرحة : ۸٤ ـ (قدری مختصرتر از متن مراة العالم) نزهة الخواطر ٦ : ٦۰ ـ ۸ ـ از 'اکثر' تا 'خوانده' نسخه های بی و سآ ندارد ـ ۹ ـ برای وی رک به کنبو : جلد سوم بامداد اشاریه و فرحة : ۷۰ ـ

بمنصب و قرب منزلت افتخار یافته ، داخل مؤلفین فتاوای عالمگیری ست و بتعلیم کوکب برج سعادت بادشاهزاده محمد اکبر امتیاز دارد و حاوی جمیع کمالاتست ـ

٥٢ ـ ملا محمد اکرم ولد ملا یحیی لاهوری[1]

فاضل مقرری ، متداولات را بارها درس گفته و بر کتب درسی مکرر عبور نموده ، بعلم و بردباری و صلاح و پرهیزگاری اتصاف دارد[2] و درینولا بمعلمی بادشاهزاده کامگار محمد کام بخش سر افرازست و بعنایت خلیفه[3] الهی مفتخر و ممتاز و به ترتیب و تالیف ربعی از فتاوای عالمگیری مامور بود[4] ، اواخر سال یکهزار و نود و چهار[5] در اورنگ آباد که سنین عمرش متجاوز از هفتاد بود پا بعالم[6] بقا نهاد ، ملکی بود درصورت[7] بشر ملا عبدالحکیم سیالکوتی می گفت که در لاهور بفضیلت پسر ملا یحیی کسی نمی رسید ـ

—:o:—

۱ ـ در مرآة جهان نما : ٥٥٦ ب اسمش محمد اکرام لاهوری مرقوم است ـ ترجمه مختصرش که در فرحة ص ٨٤ نوشته شده ، از مرآة العالم ماخوذ است ـ
۲ ـ بی : 'داشت' ـ ۳ ـ آ : 'حضرت خلیفه' ـ ٤ ـ در مرآة جهان نما : ٥٥٦ ب ' و به ترتیب و تالیف ـ ـ ـ مامور بود' در ترجمهٔ شیخ وجیه الدین گوپاموَ مرقوم است ـ ٥ ـ در اصل یکهزار و نود و دو ، تصحیح از روی آ و بی ـ ٦ ـ آ : 'روبعالم' ـ ۷ ـ بی : 'بصورت' ـ

افزایش محتوی بر سه نمود

نمود اول در ذکر خطاطان

بر ضمیر مهر تنویر مطالعه کنندگان صحایف آفرینش و نقوش خوانان لوحهٔ دانش و بینش روشن است که صنعت کتاب و اختراع خط بقول جمعی بآدم ابوالبشر منسوبست و گروهی مخترع و مبدع این امر شگرف ادریس علیه السلام[1] را میدانند و طایفه‌ای خط عبری را بآدم صفی نسبت میکنند و "خط معقلی" را بادریس منسوب میدانند. از عروه بن زبیر و عبدالله بن عمرو عاص مرویست که آدم علیه السلام قبل از وفات بسیصد سال چون برای هر طایفه از اولاد لغتی تعین میکرد و صفائح بسیار همچو الواح از گل بساخت و مناسب هر لغتی خطی ابداع نمود و اصول لغات ایشان برین ثبت کرده، از ملاحظهٔ اینکه زود ضایع نشود و دیر بماند، آن الواح را در آتش پخت. صحیفه ای که بر او لغت عرب بود، در طوفان نوح غرق شد و اثری ازان نماند و لغت عرب درمیان قوم [نوح] مطموس و مدروس بود، تا بعهد اسمعیل و هرگاه آنجناب در مکه معظمه سکونت گرفت و بتشریف رسالت و خلعت کرامت مشرف گردید، شبی بخواب دید که در کوه بوقبیس گنجی مدفونست. چون بیدار شد و طلیعهٔ روز ظاهر گردید، آنحضرت کمر تفحص بست و در اطراف کوه طواف میکرد و در تفتیش گنج رنج میکشید، و عزیمت درست نمود که از پا نه نشیند تا آنرا بدست نیارد. پس آن صحیفه دریافت، بس طویل و عریض بود. ونقشهای غریب بران مرقوم، (برگ ۴۵۸ ب) در حیرت افتاد و جبین نیاز بر خاک عجز سوده، از درگاه عالم الغیب الکشاف این امر مسألت نمود. حق تعالی جبرئیل را فرستاد تا او را ازان آگاهی داد و بر لغت و خط واقف گردانید و جمعی که بقدم عالم قایل‌اند و انسانرا بالنوع قائم میدانند، میگویندکه این اعجوبه خلقت یعنی خط بی سر و بن است نه او را ابتدائیست نه انتهائی و در هر زمانی گروهی طرز خاص و روش تازه در نقوش حروف آن اختیار کرده اند و در هر عصری طایفه بحسب شعور

---

۱ - نسخه بی کلمات 'علیه السلام' ندارد.

و بقدر دانش مخترع یک قسم خطی شده ، آنرا رواج داده اند مانند خط ۱- عبری ۲- سریانی ۳- هندی ٤ یونانی ۵- معقلی ٦- کوفی ۷- عربی ۸- حبشی ۹- مغلی ۱۰- کشمیری ۱۱- خطائی[1] وغیر آن اقسام خط و انواع کتابت که در اطراف جهان و اکناف عالم رواج یافته و دارد ، تعداد و احصای آن متعسر بل متعذر است و جز علم قدیم جمیع اقسام آن را احاطه نمیتواند نمود ، چنانچه بر آگاه دلان خبرت گزین و جهان نوردان غرایب بین این معنی سمت وضوح دارد و از جمیع خطوط[2] مشهوره خط عربی لطیف و شیرین تر است ـ

از کلبی[3] روایت کنند که خط عربی را سه کس وضع کرده اند ، یکی مرامر بن[4] مره دوم اسلم بن سدره[5] سوم عامر[6] بن جدره ـ مرامر وضع صورت حروف کرد ، اسلم فصل و وصل آنرا تعین نمود و عامر معجم گردانید ـ

از عبدالله بن[7] عباس منقولست ، اول کسیکه وضع لغت و خط عربی کرد ، اسمعیل بود و گروهی بر آنند که خط عرب را قومی از طسم[8] وضع کردند و ایشان در زمان شعیب[9] ملوک[10] مدین بودند و پیشوایان آنها را ابجد ، هوز ، حطی ، کلمن ، سعفص ، قرشت ، نام بود ، اول اسامی مهتران خود را تصویر کردند ـ بعد ازان جهت حروف که زیاده ازان یافتند ، ترکیب دیگر ساختند یکی ثخذ دوم ضظغ و ابو جعفر طبری[11] از زید بن ارقم و ضحاک نقل کرده[12] که ابجد ، هوز ، کلمن ، سعفص ، قرشت ، اسامی شش روز است که قادر مطلق آسمان و زمین را دران ایام آفریده و در سوالف ایام خط مشهور و رایج میان عرب ، معقلی بود

---

۱ - برای شرح این خطوط : رک به سبک شناسی ۱ : ۸٦ - ۹۵ - ۲ - پی : 'خط' ۳ - در سبک شناسی : ۱ : ۹۲ این روایت به ابن عباس منسوب است ـ ٤ - مراة العالم : 'مرام' ، تصحیح از سبک شناسی کرده شده ، سبک شناسی : ۱ : ۹۲ 'مرامر بن مرة و اسلم بن سدرة و عامر بن جدره . . . آن خط را جزم نام نهادند' ـ ۵ - در مراة العالم 'صدر' ، تصحیح از سبک شناسی ـ ٦ - در مرآة العالم 'عامره' تصحیح از سبک شناسی - ۷ - ملک الشعرا این روایت را از ابن هشام نوشته است ـ ۸ - رک به ارض القرآن ۱ : ۱۲٤ تا ۱۲٦ ـ ۹ - رک به حافظ ابن حجر عسقلانی و لغات القرآن : ۳ : ۲۸٤ ، ارض القرآن : ۲ : ۸ ـ ۱۰ - نسخه اصل 'ملک' - ۱۱ - پی : 'طبری از بدین رقم و ضحاک' نسخه اصل : 'راه از مدین ارقم' تصحیح از . کرده شده - ۱۲ - پی : ' درد '

پس ازان خط کوفی استخراج کردند و این خط [که] حالا در ممالک عرب و غیر آن متعارف ، جمعی بامیرالمومنین علی کرم الله وجه ، نسبت کنند[1] و گویند از فواید آنحضرت است که با عبدالله بن عباس هنگام تعلیم فرمود : ''یا عبدالله وسع ما بین السطور واجمع ما بین الحروف و ارع المناسبة فی صورها و اعط کل حرف حقها'' و بعضی از مبتدعات ابن مقله می دانند و آنچه در عربستان و ایران و توران و روم و هندوستان میان دانشوران مشهور است و بر صحیفه بیان اسامی آن‌ها مثبت و مذکور ، هشت خط است بدین تفصیل ثلث ، توقیع ، محقق ، نسخ ، ریحان ، رقاع ، تعلیق ، نستعلیق[2] ـ

و بعضی از دانایان این فن شش خط اول از مخترعات ابن مقله بشمارند و میگویند این دیده ور دانش آمود بفروغ دیده وری از خط معقلی و کوفی وغیرآن استنباط و اختراع نموده ، هر حرف را طرز نیکوو وضع خاص قرار داده و هر نوشته که موافق آن طرز و مطابق آن روش باشد آنرا خط خوب گویند و باعتقاد جمعی خط نسخ را یاقوت مستعصمی ابداع نموده و طایفه برانند که چون یاقوت آن خط را بکمال رسانیده بود ، با او نسبت کردند و خط تعلیق را که از رقاع و توقیع مستنبط شده ، جماعتی از مستخرجات خواجه تاج‌الدین سلمانی که در هر شش خط مهارت تمام داشت و در فن کتابت و انشا علم امتیاز می افراشت ، می شمارند و برخی بخلاف آن اعتقاد دارند ـ خط نستعلیق[3] که از نسخ و تعلیق ترکیب یافته ، اکثری از مخترعات خواجه میر علی تبریزی که در زمان صاحبقران میر تیمور گورکان بخوشنویسی شهره آفاق و در صنعت کتابت یگانه خراسان و عراق بود ، می [دانند[4]] و نستعلیق در اصل نسخ و تعلیق [بود] بکثرت استعمال نستعلیق شده ـ

و معلوم رقوم خوانان نخته آگهی است که هیچ یک از مستخبران خبیر و تاریخ‌دانان روشنضمیر متصدی ذکر خطاطان نشده و مذکور این

---

۱ ـ بهار در سبک شناسی ، یا ورق ص ٤٩ نوشته است 'اول کسی که زبر و زیر اختراع کرد ابوالاسود معاصر علی بن ابیطالب بود که نقطه های برای نشان دادن حرکت وضع کرد ، آنهم در خط کوفی' ـ ۲ ـ برای شرح این خطوط رک به سبک شناسی ۱ : ۹۵ ببعد ـ ۳ ـ برای تفصیل رک به سبک شناسی ۱ : ۹۷ ـ
٤ ـ اصل : 'دانند' ، تصحیح قیاسی ـ

جادو رقمان که بخامهٔ[1] سحر کارا نگه ربای دیده وران فضیلت گستر و بقلم مانی رقم ، نظر فریب دانایان هنر پرور اند ، در مؤلفات خویش ذکر نه کرده و در بعضی کتب که ذکر چندی ازان فرقه بطریق اجمال [آمده است] متفرقه و پراگنده مرقوم است و احوال اکثری که در عهد خود نوبت خوشنویسی اواخته ولوای شهرت و علم بلند آوازگی افراخته اند ، در هیچ کتاب مذکور نه گشته و جامع این اوراق پریشان المستعان بفضل الرحمان بختاور خان بتفحص تمام و تصفح مالاکلام برخی از احوال خطاطان که باین صنعت شگرف جلا بخش دیدهٔ دیده‌وری و رونق افزای بازار هنر پروری اند ، مطالع شده درین شگرف نامه مذکور ساخت و از درازی سخن و طول کلام اندیشیده ، بمجرد تحریر اسامی بعضی اکتفا نموده[2] ..... که این قلیل الفرصت باوجود کثرت مشاغل چقدر کوشش و جهد بکار برده و چندین کتب متقدمین و متاخرین جلوه گاه ظهور لظر تفحص بوده :

آن[3] را که ز شهر آشنائی ست ‌‌‌ ‌ ‌ داند که متاع ما کجائی ست

و منه التوفیق و هو یهدی الی سواء الطریق ۔

ابن مقله

و هو ابو علی محمد بن علی بن حسن[4] بن مقله

از علمای اعلام و وزرای عظام بود و در ایام دولت و آوان کامرانی نسبت بعلما و فضلا سلوک طریق رعایت می پیمود ۔ در سنه سیصد و ده بفروغ دیده‌وری خطی که از مشاهده آن بصر بصیرت جلا یافتی در سلک اختراع منظم[5] گردانید و بخامهٔ سحر کار مانی[6] نگار خط نسخ بر خطوط خطاطان جهان و کتاب آفاق کشید و بقول اکثری از هشت خط مشهور شش خط از مخترعات اوست و در سنه سیصد و بیست بوزارت مقتدر[7] بالله که هژدهم از خلفای عباسی است ، کامیاب

---

۱ ۔ بی : 'سحر ساز' ۔ ۲ ۔ در اصل 'بلا فصل' نوشته ، ظاهراً جمله ای ازینجا افتاده است ۔ ۳ ۔ اصل : 'آلکس' تصحیح قیاسی است ۔ ٤ ۔ وفیات : ۲ : ٦۱ 'الحسین' در ترجمه وفیات و مراة العالم اختلاف هست ۔ برای شرحش رک به رسالهٔ خط و سواد : ۲۳ ب ، خلاصة التواریخ : ۹۲ ب ، پیدائش خط و خطاطان : ۹۰ ، تذکره الخطاطین : ۳۰ ، تذکره خوشنویسان : ۲۲ - ۲۳ ، کارنامه بزرگان ایران : ۱۳ خطاطی اسلامی : ۱۹ برای دیگر منابع نیز رک به اردو دائره معارف اسلامیه ۱ : ۷۱۱ - ۵ ۔ آ : 'منتظم' ۔ ٦ ۔ بی : 'معنی' ۔ ۷ ۔ جعفر المقتدر بالله عباس (۲۹۵ - ۳۲۰ ه ق) ۔

شده رایت اقتدار بر افراشت (برگ ٤٥٩ ب) بعد از قتل مقتدر قاهر[۱] عباسی نیز او را یکچند وزیر و مشیر گردانید و پس از خلع قاهر راضی[۲] عباسی او را بوزارت برگزید و او مثالی از زبان خلیفه به[۳] بحکم ماکانی نوشته او را ببغداد طلبداشت۔ ابن رایق[٤] ، که در آلوقت امیرالامرا بود ، مکتوب مزور را بگرفت و چون خلیفه بطلب او راضی نبود ، ابن مقله را مواخذه کرد ۔ ابن مقله برین انکار نموده ، چون مکتوب ظاهر شد ملزم گشت و راضی در سنه سی صد و بیست و شش دستش[٥] ببرید و در بعضی از مولفات[٦] علمای تحریر بنظر این حقیر رسیده که خلیفه بعد از قطع ید ابن مقله بغایت پشیمان گشت و بر التیام جراحات او همت گماشت و اطبا را بمداوای ریش دست او مامور ساخت و ابن مقله پس ازان قلم را بر ساعد بسته کتابت میکرد و بکنایت از خلیفه وزارت میخواست و ابن رایق راتق و فاتق مهمات خلیفه بود و باابن مقله عداوت داشت بر اراده او مطلع گردید[۷] ، زبانش نیز ببرید[۸] و در حبس کشید و در سنه[۹] سیصد و بیست و هفت ، دران حبس عمرش بپایان رسید و از غرایب ابن مقله که بعضی از مورخان مرقوم قلم غرابت رقم گردانیده اند آنکه او وزیر سه خلیفه شد و در مدت عمر سه مصحف مجید نوشت و او را سه بار اتفاق سفر افتاد و پس از وفات سه بار مدفون شد ۔

---

۱ - ابو منصور محمد القاهر نوزدهمین خلیفه از بنی عباس (۳۲۰ - ۳۲۲ ھ ق)- ۲ - ابوالعباس احمد راضی بیستمین خلیفه از بنی عباس (۳۲۲ - ۳۲۹ ھ ق) - ۳- بی : 'بحکم ما کان' او با-م- بجکم رایقی هم موسوم بود برای شرحش رک به آردو دائره معارف اسلامیه ٤ : ٤۲ - ٤٦ - ٤ - بی : 'ابن راق' - ٥ - 'چون دستش را بریدند ، دخترش را تعلیم داد' ، خلاصة التواریخ : ۹۲ ب - ٦ - رک به وفیات : ۲ : ٦۱ ، 'در بعضی از مولمات . . . الخ' شاید صاحب مراةالعالم از حبیب السیر ۳ : ۲ : ٥۷ نقل نموده است - ۷ - در وفیات نوشته شده که زبان ابن مقله بجکم برید که از منسوبان ابن رایق بود ۔ ۸ - در دایرة المعارف 'مولد شریفش هنگام عصر در روز پنج شنبه بیست و یکم شوال سنه دویست و هفتاد و دو و وفاتش روز یک شنبه دهم شوال سنه سیصد و بیست و هشت اتفاق افتاد' تذکره خوش نویسان : ۲۲ - ۲۳ - ۹ - مرآة آفتاب نما : سیصد ، در وفیات ذکر دو تا هست ۔

ابو الحسن علی بن هلال المشهور بابن بواب[1]

در زمان[2] القادر بالله عباسی که بیست و پنجم خلیفه است نقوش امتیاز بر صحایف[3] روزگار می نگاشت و هر شش خط را که ثلث و توقیع و محقق و نسخ و ریحان و رقاع باشد بقسمی نوشت که مزیدی بران متصور نباشد و بروایت اکثری در سنه چهار صد و سیزده رقم وجود او از جریده حیات بکزلک ممات سترده شد[4]،

یاقوت مستعصمی[5] خطاط[6]

نامش[7] شیخ جمال الدین اصلش از جزایر، در بغداد نشو ونما کرده در وقت

---

۱ - ابوالحسن علاء الدین علی بن هلال مشهور بابن بواب ملقب به قبلة الکتاب، کتاب پیدایش خط و خطاطان: ۱۰۹، در دایرة المعارف اسلام: ۲: ۳۶۸ - ۳۶۹ نوشته شده که اورا ابن ستری هم می گفتند نیز رک به تذکره خوشنویسان: ۲۳، خلاصة التواریخ: ۹۲ ب، برای تفصیل آثارش: کارنامه بزرگان ایران: ۲٤ رساله خط و سواد ۲۳ ب، خط و خطاطان: ٤٤، مجالس المومنین: ٤٥٦ ۰ ۲ - احمد القادر بالله، بیست و پنجمین خلیفۀ بنی عباس (۳۸۱ - ٤۲۲ ه ق) - ۳ - پی: 'صحیفه' - ٤ - در تذکره ها دو تا تاریخ رحلتش نوشته شده، مؤلفین کارنامۀ بزرگان ایران و کتاب ریحان بر سال ٤۲۳ ه اتفاق دارند. اما نویسندگان تذکرۀ خوش نویسان و سنگلاخ ٤۱۳ ه نوشته اند، در دایرة المعارف اسلام: ۲: ۳٦۸ - ۳٦۹ هم هر دو تاریخ ٤۱۳ ه / ۱۰۲۲ م و ٤۳۳ ه / ۱۰۳۲ م نوشته شده - ۵ - نسخه پی کلمۀ 'مستعصمی' ندارد - ٦ - 'و قبلة الکتاب خواجه جمال الدین یاقوت علیه الرحمة شاگرد ابن بوابست اما به از هر دو (ابن بواب و ابن مقله) نوشت و اصول ابن مقله را نمود و صاف تر ازو نوشت، نقل است قلم ابن مقله و ابن بواب هر دو جزم بوده، اما خواجه یاقوت شاه مردان کرم الله وجهه را در خواب دید که فرمودند قلم را محترف کن و محرف قط بزن، چون چنان کرد، خط او صاف تر شد، . . . خواجه عبدالله صیرفی طیب الله مرقده صاف تر از خواجه یاقوت نوشت، اما در اصول با او نرسید' رسالۀ خط و سواد: ۲۳ ب نیز رک به پیدایش خط و خطاطان ٥۱، تذکرة الخطاطین: ۲٥، تذکره خوشنویسان: ۲۳ - ۲٤ خطاطی اسلامیه: ۳۹ - ۷ - در نسخه پی و مآ - شرحش مختصر است.

مستعصم که سی و هفتم از خلفای عباسی است[۱] می بود و بعضی گویند در سلک خدام خلیفه انتظام داشت ـ باعتقاد برخی از اهل تاریخ خط نسخ را او ابداع نمود و هر شش خط مشهور را که اسامی آن سبق ذکر یافته خوب می نوشت و بمرتبهٔ کمال رسانیده[۲] و هرگز کسی غلط در کتاب او نیافته ، خلیفه بسبب تشیع او را محبوس نموده سه سال در زندان بود از غایت جلد نویسی چهار صد قرآن ترجمان نوشت و خلاصی یافت ـ گویند روزیکه مستعصم را گرفتند و لشکریان قتل عام می نمودند یاقوت گریخته بالای مینار رفته مشق می کرد ، چون کاغذ آخر شده بود بر دامن جامهٔ خود می نوشت ـ در چنین حال یکی از دوستان هم گریخته بالای مینار آمد گفت چه دماغست که در چنین وقتی که قتل عام می شود تو مشق می کنی ـ یاقوت جواب داد چه بیدماغیست که تو داری ، کشتنی‌ها کشته می شوند ـ ثقات نقل می کنند که آن پارچه تا حال در کتابخانهٔ پادشاهان ایران هست ـ اکثری از دانایان فن خط بر آنند که شش خط مذکور را مانند یاقوت هیچکس از متقدمان و متاخران ننوشته ، عمر یاقوت از صد و بیست سال زیاده[۳] بود ، در سنه ششصد و نود و هفت در زمان سلطنت غازان[۴] خان در دارالخلافه بغداد کتاب عمرش بسجل اختتام . . . . رسید[۵] و شاگردانش بسیار اند ـ

---

۱ ـ عبدالله المستعصم بالله ، سی و هفتمین و آخرین خلیفه از بنی عباس که در برابر حملهٔ هلاکو خان مغول پایتخت خود بغداد را از دست داد و بفرمان هلاکو کشته شد (۶۴۰ ـ ۶۵۶ ه ق) ۰ ۲ ـ 'هر روز دو جزو قرآنی کتابت مصحف می کرده و هفتاد بیت عربی جهت خلیفه مقرری داشته و سی بیت جهت وزیر و نود کس را سر خط می داده و بغایت سریع‌الکتابت بوده هر مصحف که نوشته قید کرده که مصحف چندین است . سیصد و شصت و چهارمین را مؤلف این نسخه بخط او دیده' خلاصةالتواریخ : ۹۲ ب ـ ۳ ـ نمونه خطوط خوش : ٤ 'یاقوت عمر دراز کرده قریب یکصد سال زیسته است' در سنگلاخ : ۲۵ عمرش هشتاد و دو سال نوشته شده در خلاصةالتواریخ : ۹۲ ب سن او از نود متجاوز و تذکرةالخطاطین : ۲۵ عمرش هشتاد و دو سال و در کتابخانه شاهنشاهی عمرش قریب یکصد سال نوشته شده ـ ٤ ـ (۶۹٤ ـ ۷۰۳ ه ق) ـ ۵ ـ در مرآة آفتاب سال رحلتش نهصد و نود و هفت ، تذکره خوشنویسان : ۲۳ ـ ۲٤ ششصد و نود و هشت و در ریحان : ۶۹۱ ه نوشته شده ، طبق مهدی بیانی : 'بسال ۶۹۶ یا ۶۹۷ یا ۶۹۸ در بغداد در گذشته و در جوار قبر احمد حنبل بخاک سپرد شده است' نمونه خطوط خوش : ٤ ـ

اما آنانکه بخوشنویسی در اطراف جهان و اقطار عالم شهرت دارند ، شش کس اند اول شیخزاده سهروردیست او شیخ[1] احمد نام داشت و از خویشان شیخ شهاب الدین سهروردی بود دوم مولانا یوسف[2] مشهدی سوم مولانا مبارک شاه زرین قلم چهارم ارغون کابلی[3] ، پنجم میر یحیی ، ششم میر سید حیدر[4] ،

خواجه میر علی تبریزی[5]

از دانایان فنون دانش و ادب بود و در عهد صاحبقران امیر تیمور[6] گورگان در مضمار فضل و صنعت خط قصب السبق از همگنان می ربود و اکثری از ماهران این فن بر آنند که اختراع خط[7] نستعلیق از نسخ و تعلیق اختراع نموده و بعضی از متاخرین برین معنی انکار کرده[8] ، می گویند (برگ ٤٦٠ الف) بسا خطوط نستعلیق که پیش از زمان صاحبقران مرقوم نموده اند ، بنظر در آمده و می تواند که قبل از میر علی تبریزی دیده‌وران آگاه بابداع خط نستعلیق جلا افزای تماشائیان این نقش نگه ربا شده باشند ، اما چون میر مذکور این خط را بکمال رسانیده و این اعجوبه بحلل روش نو و حلی[9] طرز جدید آراسته ، بر طالبان جلوه داد[10] ازین جهت باو منسوب ساختند ـ بهر طریق نستعلیق را از متقدمان کسی برابر میر مذکور ننوشته و از شاگردان او صیت خوشنویسی دو کس

---

١ ـ 'او احمد شیخ نام داشت ...... سهروردی بود' نسخه های پی و سآ ندارد ـ
٢ ـ مرآة آفتاب نما و خلاصة‌التواریخ : یوسف شاه مشهدی ـ ٣ ـ خلاصة‌التواریخ : ٩٢ ب 'ارغون کابل' ـ ٤ ـ پی 'سید حیدر' خلاصة‌التواریخ : نصرالله طبیب ، بلاخمن : ١٠٦ ، 'حیدر گنده نویس' ـ
٥ ـ نیز رک به رساله خط و سواد : ٢٤ الف و خلاصة‌التواریخ ٩٤ درکارنامه بزرگان ایران : ٤٥ وفاتش در حدود ٨٥٠ ه نوشته شده ـ نیز رک به بلاخمن : ١٠٨ ـ ٦ ـ ٧٧١ ـ ٨٠٧ ه ق ـ ٧ ـ در پی 'حق' ، بجای 'خط'.
٨ ـ مه شاهی : 'و حالانکه ، مثلا ابوالفضل' ـ ٩ ـ اصل : علی ، تصحیح از پی ـ ١٠ ـ 'یک نمونه عالی از کار های اولیه میر علی نسخه کتاب همای و همایون خواجوی کرمانی است که تاریخ استنساخ آن ٧٩٩ ه (١٣٩٦ ـ ١٣٩٧ م) است و در موزهٔ بریتانیا محفوظ است' راهنمای صنایع اسلام : ٨٢ ـ ٨٣ ـ

عرصهٔ[1] گیتی را فرو گرفت. یکی مولانا جعفر[2] که در عصر میرزا شاهرخ[3] بود و دیگری مولانا اظهر که کمالاتش اظهر[4] من الشمس است.

میر عبدالحی[5]

در صنعت کتابت و انشا بی همتا بود و در هفت قلم مهارت تمام داشت. بادشاه شهید سلطان ابو سعید[6] گورکانی، از فضل و کمال او آگهی یافته، بتقریب خودش عزّ امتیاز داده بود و خدمت دارالانشاء کاتی باو منوض داشته اعزاز و اکرامش می نمود. گویند خط تعلیق را کسی مانند او ننوشته[7].

---

۱ - واژه 'عرصه' از آ گرفته شده، نسخهٔ اصل ندارد. ۲ - مؤلف رسالهٔ خط و سواد: ۲۳ ب مینویسد 'خواجه میر علی تبریزی ... خط نسخ و تعلیق را اختراع نموده و مولانا جعفر قدس سره به ازو نوشت'. ۳ - شاهرخ تیموری: (۸۰۹ - ۸۵۰ ه ق) فرزند تیمور و دومین پادشاه معروف گورکانی. ٤ - 'و مولانا جعفر قدس سره به ازو (میر علی تبریزی) نوشت، لیکن مولانا اظهر رضی الله عنه در برابر مولانا جعفر حکم مولانا عبدالله صیرفی دارد نسبت بخواجه یاقوت (یعنی) اگر چه صاف تر از مولانا جعفر نوشته، اما در اصول به او نرسیده' رسالهٔ خط و سواد: ۲٤ الف، در خلاصة التواریخ: برگ ۸٤ نوشته شده 'میر علی تعلیم به پسرش عبدالله داد و عبدالله را صورت خط آن چنان نبود که شهرت یابد، مولانا جعفر را تعلیم کرد و اظهر پیش جعفر خط نوشت و اظهر من الشمس شد'، برای بیشتر شرح خواجه میر علی تبریزی و شاگردانش رک به نمونهٔ خطوط خوش: ۱۲۳ - ۱۲٤، تذکرهٔ خوشنویسان: ٤۲، پیدایش خط و خطاطان: ۱۷۷، کارنامهٔ بزرگان ایران: ٤٥، راهنمای صنایع اسلام: ۵۷۱، تذکرة الخطاطین: ٤٥ و خط و خطاطان: ۲۰۷. ۵ - نیز رک به رسالهٔ خط و سواد: ۲٤ الف، خط و خطاطان: ٦٤ و ۲۵۲ و تذکره دولت شاه: ٤۱۲، حبیب السیر ۳: ۳: ۲۰۰. ٦ - ابو سعید تیموری: (۸۵۵ - ۸۷۲) یکی از بادشاهان مشهور گورکانی ایران و بعد از میرزا شاهرخ تنها بادشاهی بوده که وحدت سیاسی حکومت تیموری را در ایران حفظ کرد. ۷ - بعضی از تذکره نویسان راجع به فن او چنین مینویسند: 'منشی سر دفتر و در خوش نویسی سر آمد روزگار بود، تربیت یافتهٔ شاگرد سلطان اویس بوده است'←

مولانا سیمی[۱]

از مصاحبان و ندیمان سلطان میرزا بایسنغر بن شاهرخ بود و غرایب فراوان و نوادر بسیار ازو بظهور می نمود - مشهور است که روزی در میدان نیشاپور حضور اکابر و جمهور ، در مدح مرزای مذکور دو هزار بیت بدیهه گفته و نوشته و تخم حیرت و نهال تعجب در اراضی خاطر سخنوران و خوشنویسان کشت و معارف و اعاظم نیشاپور درین باب منشور مرقوم نمودند و چند سطور ازان منشور درین مقام مسطور می گردد که :

مولانا سیمی در حضور اکابر و اصاغر بلدهٔ مذکور از هنگام طلوع آفتاب تا وقت شام ، صد و بیست مکتوب لطافت اسلوب که هر یک ازان محتوی بود بر ده سطر ، بنهج کتابت آورد چنانچه ارباب انشاء و بلاغت و اوستادان فن خط و کتابت بر آن آفرین و تحسین کردند -

در سنه عشتصد و بیست و پنج[۲] وقتیکه طبقات انام از خواص و عوام ، حاضر بودند در چهار بحر از خمسه عارف سامی[۳] شیخ نظامی دو هزار بیت در غایت فصاحت و کمال بلاغت در سلک نظم کشیده ، بخط نستعلیق بر وجهی که پسند طبع کاتبان بی نظیر بود ، مرقوم نموده با آنکه طایفه ای از نغمه سرایان و جمعی از خوانندگان دران محفل بودند و نقاره و نفیر می نواختند ، اصلا ازان اصوات مختلفه فتوری در حواس او راه نیافت و نماز ظهر و عصر را بجمیع آداب و همه شرایط ادا نمود -

---

۱- تذکره خوشنویسان : ۳۸ ، اکنون به ازو پیدا نه شد 'و خط تعلیق که در قدیم نوشته اند اصلا لطافتی و نزاکتی نداشته ، تا آنکه تاج سلمانی پیدا شد و بنزاکت و رعنائی نوشت و خواجه عبدالحیی در زمان سلطان ابو سعید ثانی کورگانی پیدا شد و تعلیق را بغایت لطیف نوشت' خلاصةالتواریخ : د ۹ -

۲- برای شرحش رک به لطایف نامه فخری : ۳۳ تذکرهٔ دولت شاه : ۴۱۲ که بیانش اختلافها دارد با مرآةالعالم و سالنامه پارس : ۱۳۶۵ قمری ۱۳۲۵ شمسی در مقاله تاریخچه' ادبیات از سعید نفیسی صفحه ۳۰ ، تذکره خوشنویسان : ۴۷ ، ریحان : ۱۸ پید پش خط و خطاطان : ۱۹۱ ، کتاب خط و خطاطان : ۶۷ ، ۷ ، ۲ حبیب‌السیر : ۳ : ۳ : ۱۷۴ - ۲ - بی : 'ششصد' 'این واقعه در روز چهار شنبه ۲۸ جمادی‌الاول د۸۲ ه وقوع یافت' - ریحان : ۱۸ -

۳- در نسخه بی : سیامی (بجای سامی)

لا جرم این بیت نقش نگین آن یگانهٔ اعصار بود :

یک روز بمدح شاه پاکیزه سرشت   سیمی دو هزار بیت گفت و بنوشت

مولانای مذکور جوع بسیار داشت ، منقولست که لوبتی دو کس از ظرفا بر اینکه مولانا هشت من خرما بوزن خراسان میتواند خورد ، گروبستند و خرما را بخدمت[1] مولانا بردند . اتفاقا دران روز مولانا بمرض ثقل و آزار امتلا ابتلا داشت و صاحب فراش بود ، چون سبب آمدن عزیزان معلوم نمود ، گفت خرما را نزدیک تر آرید و دست از زیر لحاف بر آورده شروع در خوردن کرد . بعد[2] ازانکه همه تناول نمود (برگ ٤٦٠ ب) پرسید که یاران شما خرما را با استخوان شرط کرده بودید ، یا بی استخوان ؟ گفتند : خرما را کسی با استخوان نمی خورد . گفت : من باری با استخوان خوردم تا میان شما بهیچ وجه نزاع نماند .

مولانا معروف[3] بغدادی

در فن خط و انشا بیمثل و بی همتا بود و اوایل حال با سلطان جلایر بسر می برد ، بسببی ازو رنجیده خود را باصفهان رسانید ، به سکندر مرزا ابن عمر شیخ مرزا معرفت بهمرسانید و مرزا مقدم او را مغتنم شمرده ، در اعزاز و اکرام او بسیار کوشید و دران اوقات قصیدهٔ غرا در جواب سلمان ساوجی که مطلعش مرقوم میگردد ، در سلک نظم کشیده ، بنام نامی میرزا موشح گردانید :

ز ترک چشم تو هر تیرغمزه کامد راست   درون سینه نشست آنچنانکه دل می خواست

و میرزا آن یگانهٔ زمان را در کتابخانه جا داده ، مقرر کرد که هر روز صد بیت کتابت نماید و او بموجب فرموده عمل میفرمود . اتفاقاً دران اوقات جناب مولانا پانزده روز علی‌الاتصال کتابت نه کرد و آن قاعدهٔ مقرر بجا نیاورد ، پس ازان که میرزا سبب پرسید ، گفت اراده آنست که در یک روز هزار و پانصد بیت نوشته آید . بنا بران میرزا در میدان اصفهان مجلسی در غایت زینت و تکلف آراسته باحضار خاص و عام امر نمود و مولانا بحضور اکابر و اعیان از صباح تا

---

١ - بی : 'بدش' - ٢ - بی : 'و گفت بعد' - ٣ - برای شرحش رک به تذکرة الخطاطین : ١٧٠ ، خط و خطاطان : ٢٢٧ و پیدایش خط و خطاطان : ٢٣٥ و بلاخمن : ١٠٧ .

رواج هزار و پانصد بیت در غایت خوبی[1] و نهایت لطافت مرقوم نمود و ابواب تعجب و حیرت بر روی خرد و بزرگ کشود -

مولانا سلطان علی[2]

متاخران متفق اند بران که نستعلیق را کسی برابر او ننوشته و بر خط اکثر خوشنویسان قلم نسخ کشیده و از مصاحبان و ندیان امیر علی شیر بود و از موائد احسان آن محسن‌الزمان حظ اوفی رسیده ، در کتاب خانه[3] او کتابت مینمود و بنظم اشعار رغبت داشت و درین فن رایت مهارت می افراشت - این مطلع از اشعار آن بی مثل روزگار است :

گل در بهار ازان رخ گلگون[3] نمونه ایست　　چون اشک من که ازدل پرخون نمونه ایست

و در ایام حکومت سلطان حسین[4] میرزا سنه نهصد و ده کاتب قضا نام او را از جریده[5] احیا پاک ساخت[5] و مولانا اگرچه شاگردان بسیار داشت ، لیکن ازان جماعت پنج[6] کس درین خط نام بر آوردند و هریک بطرز خاص و روش تازه

---

۱ - 'غایت خوبی و' در نسخه های دیگر نیست - ۲ - برای شرحش رک به خلاصة‌التواریخ : ۹۴ - ۹۵ ، خط و خطاطان : ۱۹۷ تذکرهٔ خوشنویسان : ۴۸ ، حبیب السیر : ۳ : ۳ : ۳۴۴ ، تحفه سامی : ۶۹ و مجالس‌المومنین و لطایف نامه فخری : ۵۷ ، بلاخمن : ۱۰۸ پیدایش خط و خطاطان : ۱۵۹ ، نمونه خطوط خوش : ۱۲۵ 'در موزهٔ میتروپولیتن نسخه‌ای بخط او موجود است و آن دیوان میر علی شیرنوائی است که تاریخ آن ۹۰۵ ه (۱۴۹۹ - ۱۵۰۰ م) است' راهنمای صنایع اسلام : ۸۲ - ۳ - نسخه اصل 'لیکو' تصحیح از نسخه بی‌کرده شده - ٤ - سلطان حسین بایقرا تیموری (۸۷۲ - ۹۱۱ ه ق) آخرین پادشاه مشهور گورگانی ایران - ۵ - مؤلف پیدایش خط و خطاطان : ۱۵۹ مینویسد که 'سلطان علی مشهدی در نهصد و نوزده در هرات وفات یافت' در نمونه خطوط خوش : ۱۲۵ : 'بهنگام مرگ او بمشهد بازگشته تا بسال ۹۲۶ بسن هشتاد و پنج سالگی در گذشته و در جوار مزار حضرت رضا مدفون گردیده است' در حبیب السیر تاریخ رحلتش طبق پیدایش خط و خطاطان یعنی ۹۱۹ ه است ، اما در تذکرة‌الخطاطین : 'فوت آن بزرگوار در سنه نهصد و نه یا پانزده در مشهد مقدس اتفاق افتاد' - ٦ - در بلاخمن : ۱۰۸ اسامی شش تا شاگردان برده شده -

بدلربائی گروهی مخصوص گشت اول :

مولانا زین الدین[1] محمود

نیشا پوری است و بعضی برانند که نستعلیق را بعد از سلطان علی کسی به ازو ننوشته و از ندمای میر علی شیر بود و در سنه نهصد و هژده بطوفان عدم و سیلاب فنا خط هستی او از صفحه عالم محو گردید . دوم :

سلطان محمد نور[2]

است ، او نیز از ملازمان و مجلسیان امیر علی شیر بود و خط شناسان آن زمان اتفاق داشتند که هیچکس نستعلیق[3] خفی را نزدیک باو نمیتواند نوشت .سوم

سلطان محمد خندان[4]

است و او اکثر اوقات در خدمت امیر مذکور می‌گذرانید و از فرط انبساط

---

۱ ـ مؤلف حبیب السیر : ۳ : ۳ : ۳٤۸ مینویسد 'مولانا زین الدین محمود ایام دولت شاهی بواسطه بعضی ضروریات جلای وطن اختیار کرده از دارالسلطنة هرات قدم در طریق مهاجرت نهاده ، روی بصوب ولایت سیستان و قندهار آورد و حالا در قندهار مشمول حکام بوده بفراغت اوقات میگذراند و طلبه را از نتایج طبع نقاد خویش مستفید ساخته و اسم افاده بظهور میرساند' نیز رک به خط و خطاطان : ۱۹۷ ، خلاصة‌التواریخ : برگ ۹٤ ـ ۲ ـ 'سلطان محمد بن نورالله اصلا از شارخت و در شهر هرات نشوونما یافته و از تربیت یافتگان و مجلسیان امیر علی شیر نوایی و از خوشنویسان دربار سلطان میرزا بایقرا . . . وی بحسن محضر و لطف محاوره معروف بوده و گاهی شعر می سروده است . سنین عمر وی ۶۳ بوده است و تاریخ وفاتش را بسال ۹٤۰ھ ذکر کرده اند' نمونه خطوط خوش : ۱۲۷ ـ ۱۲۸ ـ در حبیب السیر۳ : ۳ : ۳۵۰ ذکری از مولانا سلطان محمد بن مولانا نورالله استاد نسخ تعلیق آورده است که غالبا مراد از همین کاتب است . ۳ ـ و 'در طرز نستعلیق مشهور آفاق و در حسن خط طاق است' تذکره خوش‌نویسان : ۲۵ 'نسخه زیبای نظامی مورخ ۱۵۲٤ م ۹۳۱ ھ ، که در موزهٔ میتروپولیتن است از کار های او است' راهنمای صنایع اسلام : ۶۲ ، ۸۳ نیز رک به خط و خطاطان : ۲۲۷ ، حبیب السیر : ۳ : ۳ : ۳۵۰ ، خلاصة‌التواریخ : ۹٤ ـ ٤ ـ 'باوجود حسن خط بلطف طبع موصوف است او بصحبت اهل عیش و طرب مشغوف و حالا در بلده فاخره←

و کثرت ضحک خندان لقب یافته بود و در نی نوازی نیز نظیر نداشت (برگ ٤٦١ الف) و در سنه نهصد و پانزده لوای عزیمت بصوب دارالملک عقبی افراشت - چهارم مولانا محمد[1] قاسم است ، پنجم مولانا علاءالدین[2] محمد است[3] -

مولانا هجرانی[4]

در سلک مشاهیر خوشنویسان نستعلیق انتظام داشت و بقلم جادو رقم ، خط امتیاز بر صحایف لیل و نهار می نگاشت و از ندمای امیر علیشیر بود و بتبعیت و تتبع آن امیر روشنضمیر بنظم اشعار میل مینمود - از منظومات اوست :

جفا و جور که آن سرو گلعذار کند ز عشق او نکنم ترک گو هزار کند

و در سنه نهصد و بیست و یک منشی تقدیر بر خط وجود او قلم کشید -

مولانا سلطان علی قاینی[5]

از مجالسان امیر علیشیر بود و نستعلیق را خوب مینوشت و یکچند به تربیت و تعلم یکی از فرزندان سلطان حسین بایقرا افتخار داشت و در سنه نهصد و چهارده نقش وجود او از تختهٔ هستی سترده شد -

---

← هرات توطن دارد و گاهی همت بر کتابت نسخ شریفه می گمارد' حبیب السیر ۳ : ۳ : ۳۵۰ نیز رک به تذکره خوشنویسان : ۲۵ برای بیشتر شرحش رک به خط و خطاطان : ۲۰۰ ؛ خلاصة التواریخ : برگ ٩٤ ، بلاخمن : ۱۰۸

۱ - بلاخمن : ۱۰۸ اسمش محمد قاسم شادی شاه - ۲ بلاخمن : ۱۰۸ : اسمش مولانا علاءالدین هروی و در حواشی بحواله' مکتوبات ' علاءالدین محمد هروی' نوشته است - ۳ - طبق بلاخمن اسم ششمین شاگرد مولانا عبدی نیشاپوری است - ٤ - رک به تذکره خوش نویسان : ۲۵ - ۵ - سلطان علی قاینی از اجله خوش نویسان عهد خویش بود و در ستودگی اخلاق و فضایل از هم عصران پیش جسته و با مولانا عبدالرحمن جامی صاحب نفحات الانس و سایر تالیفات نفیسه معاصر بود و هر چه مولانا بجهت ملوک و امراء خاصه سلطان حسین بایقرا تالیف می نمود ، وی بخط خوش می نگاشت' ؛ پیدایش خط و خطاطان : ۱۹۰ نیز رک به خط و خطاطان : ۱۹۹ :

Qayin is a Persian town, south east of Khurasan, near the frontier of Afghanistan. It is spelled Ghayan on our maps. Blochmann, p. 108.. footnote No. 5.

مولانا علیشیر مشهدی[1]

از مشاهیر خطاطان زمان سلطان حسین بایقراست ، بصفائی خط و طرز نیکو از اکثر خوشنویسان نستعلیق ممتاز بود و امیر علیشیر خط او را بر اکثر خطوط ترجیح می نمود -

حافظ خواجه هروی

از فضل و هنر فراوان بهره‌ای داشت و سوای نستعلیق هفت قلم را بپایه اعلی رسانیده ، از مخصوصان امیر علیشیر بود و منصب امامت و خطابت مسجد جامع و پیش نمازی امیر کبیر باو تعلق داشت . این [از] منظومات اوست!

شکل هلال ابرویت از چشم تر نرفت ماهی زغیر بحر دمی سوی بر نرفت

در نهصد و بیست و چهار بدارالقرار انتقال نمود -

مولانا درویش محمد باغ شهری[2]

بانواع فضایل و تصنیف رسایل مشهور بود و تعلیق[3] را خوب می نوشت ، اکثری از دانایان این صنعت[4] او را بر مولانا عبدالحیی تفضیل می دهند - با امیر علیشیر مربوط بود و آن صاحب نصاب سخن نصابی جمع کرده و دیوان ترکی در سلک ترتیب کشیده و بکسب دیگر فضایل نیز کوشیده و این معما باسم قاسم از اشعار اوست :

چون مه من بنگرد در قمر آسمان پایه مه بشکند پاش ببوسد زوان

خواجه عبدالله مروارید

بیانی تخلص می داشت ، چون پدرش محمد کرمانی را یکی از سلاطین تیموری

---

۱ - نیز رک به تذکرهٔ خوشنویسان : ۲۵ - ۲ - بلاخمن : ۱۰۷ باورق نمره : ۹ مینویسد 'مولانا درویش محمد دوست میر علی شیر بود ، اما بعد ازان در ملازمت شاه جنید شاه جنید صفوی (۱۴۷۰ - ۱۵۰۵ م) در آمد و شرح مولانا در مآثر رحیمی : ۷۵۱ میتوان یافت' اما در مآثر رحیمی هیچ جا ذکر مولانا درویش نیست - ۳ - نیز رک به تذکرهٔ خوشنویسان : ۲۴ - ۴ - در نسخه های دیگر : 'صناعت' - ۵ - برای شرحش رک به لطایف نامه : ۱۷۸ ، تذکرهٔ دولتشاه : ۵۱۵ ، فخری چهار غزل ازو در تحفة‌الحبیب آورده است - نیز رک به تذکرهٔ خوشنویسان ۲۵ - ۲۷ ، پیدایش خط و خطاطان :→

به بحرین فرستاده بود او در وقت معاودت لولوی چند آبدار ازد آن شهر بار آورد ، این لقب یافت و جمال حال خواجه بهلالی فضل و حلی کمال آراستگی تمام داشت و در هفت قلم اوستاد بود ، در عنفوان شباب بخدمت سلطان حسین بایقرا رسیده صد[ر] صدارتش بفر وجود او زینت یافت و در اندک روزگار بمرتبهٔ امارت رسیده ، بجای امیر علی شیر مهر بر مناشیر زد و پس از فوت سلطان کنج انزوا گزیده بکتابت مصحف مجید موفق گردید و چون شاه اسماعیل صفوی خراسان را مسخر ساخت ، خواجه را از زاویهٔ خمول بر آورده رقم قبول بر ناصیهٔ احوالش کشیده ، او از ملازمت استعفا نموده ، بنظم وقایع شاهی مامورا گردیدو خواجه در سنه نهصد و سی و دو از زاویهٔ عزلت بکنج لحد رخت کشید و از تصانیف[۲] او دیوانی موسوم بمونس‌الاحباب و تاریخ شاهی و منشآت و خسرو شیرین شهرت دارد[۳] ، از اشعار اوست :

ترسم آنجا که حدیث رخ نیکو گذرد　　　　که بتقریب مبادا سخن او گذرد

فگن ای بخت یکره استخوانم گرد دیوارش
که (برگ ٤٦١ ب) غوغای سگان سازد ز حال من خبردارش

و پسرش :

خواجه محمد[٤] مومن

بفضایل نفسانی اتصاف داشت و در هفت قلم استاد بود ، یکچند بفرمان شاه اسماعیل[۵] [بمعلمی] خلفش سام میرزا افتخار می[۶] نمود ، و از شاه طهماسپ[۷] آزرده شده بدارالامان هندوستان شتافت و دران دیار فی سنه نهصد و چهل و[۸]

← ۱۹۸ و خط و خطاطان : ٦٩ ، حبیب‌السیر : ۳ : ۲ : ۳۳۱ ، کارنامهٔ بزرگان ایران : ۵۵ .

۱ - بی : 'نامور' - ۲ - بی : ''تصنیف' ۳ - 'از آثار خطوط وی قطعاتی در کتابخانه های ایران و اسلامبول موجود و مجموعهٔ منشآتش متداول است' کارنامه بزرگان ایران : ۵۵ - ٤ . آقای مولوی شفیع در تحقیق خود نوشته است که اسم صوابش عبدالمومن است ، اما در حبیب السیر : ٤ : ۳ : ۱۱۷ - ۱۱۸ که ماخذ همعصراست اسمش خواجه محمد مومن مسطور است نه عبدالمومن - ۵ - اسمعیل اول صفوی (۹۰۷ - ۹۳۰ ه ق) - ٦ - بی : 'داشت' - ۷ طهماسپ اول : صفوی : (۹۳۰ - ۹۸٤ ه) - ۸ - در پیدایش خط و خطاطان : ۲۲۸ ، سال رحلتش ۹۱٦ ه و در کتاب ریحان : ۹۰۵ نوشته شده ، برای بیشتر شرحش رک به حبیب السیر : ۳ : ٤ : ۱۱۷ ، تذکرهٔ خوش نویسان : ۱۰۱ ، خط و خطاطان : ۷٦ -

هشت وفات یافت ، گویند وقت توجه بهند غزلی گفته بودکه این دو بیت از آنست :

بس که گردون همچو خود میخواست سر گردان مرا
عاقبت کرد از غمت سر گشتهٔ دوران مرا
بسکه خون پالاست چشمم بی تو خواهد شد خراب
شهر مستی دمبدم از موج این طوفان مرا

و خواجه عبدالله[۱] صیرفی مولانا شیخ محمود و مولانا عبدالله[۲] هروی که بطباخ مشهور است و مولانا[۳] ابابکر هروی هر یکی ازین نادره کاران مانی نگار هفت خط را که ثلث و توقیع و محقق و نسخ و ریحان و رقاع و تعلیق باشد ، بغایت خوب نوشتند و این هفت قلم را بدرجهٔ عالی رسانیده و بخوشخطی بلند آوازه گردیدند -

خواجهٔ[۴] اختیار

در خط تعلیق شهره روزگار و منشی‌الممالک سلطان حسین میرزا بود و بسبب

---

۱ - 'خواجه عبدالله صیرفی طیب الله مرقده صاف تر از خواجه یاقوت نوشت ، اما در اصول با او نرسید' رساله خط و سواد : ۲۳ ب در خلاصة‌التواریخ مسطور است 'عبدالله صیرفی در زمان سلطان ابو سعید خان (۷۱۶ - ۷۳۶ھ) وامیر چوپان سلدوز (طبق حبیب السیر : ۳ : ۱ : ۱۲۱ المتوفی ۷۲۸ ھ)بوده و عمارت (این مسجدی بود از بنای حسن کوچک چوپانی (متوفی ۷٤۱) رک به دایرة المعارف اسلام بذیل تبریز ٤ : ۵۹۲ استاد و شاگرد که در تبریز است کتابه صیرفی نوشته و این صیرفی شاگرد سید حیدر جلی نویس است و از شاگردان صیرفی آنانکه مشهور شدند حاجی محمد بند روز و معین الدین تبریزی و شمس‌الدین محمد مشرق هستند . ۲ - 'مولانا و استاذنا [و] مخدومنا المسمی بعبدالله الهروی المشتهر بطباخ طاب‌الله ثراه و جعل الجنة مثواه اصول خواجه یاقوت را با صفای خط خواجه عبدالله صیرفی جمع کرده ، نسخ ایشان را بسیاری از استادان بر نسخ خواجه یاقوت ترجیح کرده اند' رساله خط و سواد : ۲۳ ب نیز رک به خلاصة‌التواریخ : ۹۳ . ۳ . در مرآة آفتاب نما برین ها نام حافظ قوطه هروی را افزوده . ٤ . 'در شعر گویی مسابقت از امثال ربوده و از تصانیف او مختارالانوار است . . . الخ تحفه سامی : ۳۰ - ۳۱ ، از آثار شیوای وی قطعات و رساله های متعددی موجود است ، از جمله مجموعه منشاتی درکتابخانه سلطنتی تهران است که بطرز زیبائی تذهیب و تزئین شده است . کارنامه بزرگان ایران : ۱۱۲ ، نیز رک به نمونه خطوط خوش : ۱۱۰ ، بلاخمن : ۱۰۷ .

قرابت امیر علیشیر کمال عزت و اعتبار داشت ـ

ملا درویش[1]

در خط تعلیق اوستاد است ، با خواجه اختیار منشی معاصر بود ، چون خواجه مذکور بامیر علیشیر قرابت داشت ، کار ملا رونق نمی گرفت ـ از عسرت حندی بترکستان رفته آنجا نیز کشایشی نیافت و مدتی بوضع قلندری بسر میبرد و در آوان ظهور دولت صفویه بخدمت شاه اسماعیل شتافته در جرگه منشیان منسلک گردید و رونقی درکار او پدید آمده بودکه پیک اجل مراحل زندگی او طی نمود

مولانا میر علی

دراصل از سادات هرات است ، اما در مشهد مقدس نهال قابلیتش نشو و نما یافته[2] ، خطوط بی نظیرش روشنی بخش و جلا افزای دیده روان است و اشعار دلپذیرش قابل تحسین نکته سنجان و سخن پروران انامل کوامل او رقم نسخ بر رقاع استاذان قلم کشیده و قلم مانی رقمش ، نقوش غریبه بر صحایف روزگار مثبت گردانیده ، اکثری او را از شاگردان مولانا زین‌الدین می دانند و میگویند که از خطوط مولانا سلطان علی مشهدی نیز استفاده نمود و از بعضی کتب معلوم میگردد که او شاگرد مولانا میر سلطان علی است و بیمن صحبت و تربیت او سر دفتر خوشنویسان آفاق شده و درین فن یگانه و طاق گردیده و از حدت فهم و اضاعت ذهن و فروغ خاطر تغیر روش پیش نموده دخلهای نمایان کرد و تصرفات یادگار گذاشت[3] و گروهی خط او را بر خط استاذش سلطان علی ترجیح میدهند وطایفه

---

۱ ـ 'درویش عبدالله در زمان حسین میرزا در تعلیق نویسی سرآمد روزگار گشت و بغایت نازک و رعنا و پیچان و نمکی نوشت و بدو مسلم است ، و شاگردان او میر منصور منشی و خواجه جان (اختیار ؟) است' خلاصة‌التواریخ : ۱۱۵ نیز رک به تاریخ عالم آرای عباسی : ۱۲٦ ـ ۲ ـ ۱آ : 'پذیرفته' 'در هرات' کسب دانش و هنر کرد و بدربار سلطان حسین با یقرا راه یافت و عنوان 'سلطانی' و 'کاتب السلطانی' یافت ـ تا سال ۹۱۱ ه که تاریخ مرگ سلطان حسین‌بایقرا است در هرات می زیست و پس از آن تا سال ۹۱۹ که شاه اسمعیل صفوی هرات را فتح کرد ، گاهی در هرات و گاه در مشهد روزگار می گذرانید' کارنامه' بزرگان ایران : ۸٤ ـ ۳ ـ طبق مؤلف راهنمای صنایع اسلام : 'یکی از کارهای او که اکنون موجود است ، نسخه ایست از←

خط اوستاد را بوجهی بر خط میر علی و خط میر علی را بوجهی دیگر بر خط اوستاد ترجیح میدهند و میر علی در سنه نهصد و بیست بسبب انقلاب و طغیان حوادث از خراسان در زمان شاهی بیگ خان بماوراء النهر شتافته ، عزت تمام یافت و در سنه نهصد و بیست و چهار ازین سرای ناپایدار بدارالقرار ارتحال نمودا و این اشعار آبدار ازان یگانهٔ روزگار است :

عمری از مشق دو تا بود قلم همچون چنگ — تا که خط من بیچاره بدین قانون شد
طالب من همه شاهان جهانند [و] مرا — در بخارا جگر از بهر معیشت خون شد
سوخت از غصه درونم ، چکنم چون سازم — که مرا نیست ازین شهر ره بیرون شد
این بلا بر سرم از حسن خط آمد امروز — وه که خط سلسلهٔ پای من مجنون شد

(برگ ٤٦٢ الف) مولانا خواجه محمود[٢]

شاگرد بلا واسطه ملا میر علیست. خطهای خفی و جلی او بسیار عالیست گاهی

← از یوسف و زلیخای جامی که بتاریخ ۱۹۳۰ ۱۵۲۳ - ۱۵۲٤ تحریر شده ، این کتاب بی شک درهرات نوشته و در بخارا مصور و مذهب شده است' برای دیگر آثارش رک به کارنامه بزرگان ایران : ٨٤ ، فهرست بانکی‌پور ٢ : ٧٩ -

۱ - 'وفات میر علی را بتفاوت سالهای ۹۲٤ ، ۹۲۵ ، ۹٤۰ ، ۹۵۱ ، ۹۵۷ ، ۹٦٦ ، ۹۷٦ ﻫ نوشته اند ، ولی ظاهرا اصح اقوال تاریخ ۹۵۱ میباشد ، زیرا که شیخ حسن متخلص به 'نثاری' که خود بخارایی و مدت ها در هرات زیسته ، در تذکرهٔ خود موسوم به و 'مذکر احباب' که ۲۳ سال پس از مرگ میر علی تالیف کرده ، تاریخ وفات میرزا ۹۵۱ دانسته' نمونه خطوط خوش : ۱۲۹ ; برای بیشتر شرحش رک به خط و خطاطان : ۲۰۹ کارنامهٔ بزرگان ایران : ٨٤ ، پیدایش خط و خطاطان : ۱۷۳ ، بلا خمن : ۱۰۸ ، تحفه سامی : ۲٦٦ و خلاصة التواریخ ۹٤ - ۲ - یعنی محمود اسحق (= محمود شهابی) 'خواجه محمود هروی ولد خواجه اسحق سیاوشانی است که از هرات بولایت سمرقند و بخارا افتاده و در آنجا نشوونما کرده و شاگرد قرار دادهٔ مولانا میر علی است و همه کس را سخن آنست که او بهتر از امیر علی است' خلاصة التواریخ : ۹۵ نویسنده تذکرهٔ خوشنویسان : ۸۳ از مرآة العالم نقل کرده سنه نه صد و شصت هجری تاریخ رحلتش می نویسد - خمسه نظامی و هفت پیکر بقلم وی نوشته در کتابخانهٔ برتش میوزیم موجود است نیز رک به عالم آرای عباسی : ۱۲٤ -

قطعه و کتابت خود را بنام ملا میر علی میکرد ومردم کمتر می شناختند الله ، ملا میر علی[1] طیبت در حق او قطعه گفته :

خواجه محمود آنکه[2] یکچندی بود شاگرد این فقیر حقیر
بهر تعلیم او دلم خون شد تا خطش یافت صورت تحریر[3]
در حق او نرفته تقصیری لیک او هم نمی کند تقصیر
می[4] نویسد هر آنچه از بد ونیک جمله[5] را می کند بنام فقیر[6]

مولانا محمد[7] حسین تبریزی و مولانا حسن علی مشهدی و میر معز کاشی و میرزا ابراهیم اصفهانی و میر احمد مشهدی و مولانا شاه محمد نیشاپوری ، هر یکی ازین جادو رقمان مانی نگار ، بعد [از] مولانا میر علی خط نستعلیق را بطرز خاص نوشته مقتدای گروهی گشتند و بدلفریبی جمعی مخصوص شدند و دیگر خوشنویسان و خطاطان که در ایران و توران در زمان سلاطین گورگانیه نوبت خوشنویسی نواخته اند و در ایام شاهان صفویه رایت مهارت درین صنعت افراخته ، اگر اسامی و احوال آنها نوشته شود ، سخن دراز گردد و این مختصر از مطولات بگذرد ، لاچار بهمین قدر اکتفا[8] نمود و چندی را از خطاطان که در هندوستان و عراق کوس خوشنویسی نواخته و مینوازند ، درین جریده مذکور میسازد .

میر دوری[9]

سلطان با یزید نام . در سلک ملازمان عرش آشیانی انتظام داشت و از جناب سلطنت ، بخطاب کاتب الملکی فرق عزت می افراشت . طبع نظم داشت و اشعار آبدار بر صحایف روزگار می نگاشت و آخر عمر توفیق حج یافته ، بحجاز شتافت و بزیارت حرمین محترمین فایز شده ، داعی حق را لبیک اجابت گفت ، ازوست :

که در درون جانی گه در دل حزینی از شوخیی که داری یکجا نمی نشینی[10]

و از شاگردان میر مذکور :

---

۱ - پی : 'قطعه در حق او گفته' . ۲ - تاریخ عالم آرای : 'اگرچه' . ۳ - این بیت در تاریخ عالم آرای نیست . ٤ - خلاصة‌التواریخ : ' هر چه خود می نویسد از بد و نیک' . ۵ - خلاصة‌التواریخ : 'همه را' . ٦ - برای جواب خواجه محمود رک به عالم آرای عباسی : ۱۲٤ - ۷ . رک به عالم آرای عباسی : ۱۲٤ ببعد - ۸ - آآ : ۵٦۳ الف 'اختصار' . ۹ - برای ترجمه اش رک به بدایونی ۳ : ۲۲۷ ، مؤلف مرآة العالم از همین کتاب استفاده نموده است - ۱۰ - بدایونی : ۳ : ۲۲۷ بیشتر انتخاب اشعارش داده است .

خواجه ابراهم حسین

که از ملازمان اکبری بود ، خط نستعلیق را به کمال رسانیده بخوشنویسی شهرت داشت و در عین جوانی ازین منزل فانی بمنزهات جاودانی رخت کشید و قادری[1] بداؤنی در تاریخ این رباعی منظوم گرداند :

بر موجب حکم بادشاه کواین در ماه صفر خواجه براهیم حسین
چون کرد سفر ز عالم بر شرو شین تاریخ شدش خواجه براهیم[2] حسین

[۱۰۰۱]

اشرف خان میر منشی[3]

از سادات حسینی مشهد مقدس است و در سلک امراء عرش آشیانی انتظام داشت و در هفت قلم اوستاد . در فن شعر و صنعت انشاء بی همتا بود و احوال

۱ - بدایونی (۳ : ۲۲۸ ببعد) ترجمه خواجه را نوشته است وگفته 'یکی از شاگردان میر در خط و از مصاحبان فقیر خواجه ابراهم حسین احدیست که وی از مصاحبانش است و از بزرک زادگان بلده بلوط و خویشان نزدیک شیخ عبدالرحمن لاهوری بلوطی است که در مقتدای و ولایت مشربی در زمان خود شهرهٔ روزگار بود ، او از عالم غرور در عین جوانی بدار سرور رفت و دلهای احباب را کباب ساخت و فقیر را در یک سال بتفاوت اندک ایام مصیبت او و هم مصیبت میرزا نظام الدین احمد رسید' - ۲ - بی : 'ابراهم' ، بدایونی : 'ابراهیم' - در صورت ابراهیم ، سال رحلتش ۱۰۰۲ میبا شد -
۳ -'اشرف خان میر منشی از افاضل وقت بود ، نام یگانه عصر محمد اصغر است و از سادات عرب شاهی بود و هفت خط را خوب می نوشت ، در زمرهٔ امرای کبار انتظام داشت' طبقات : ۳۸۲ مؤلف تذکرهٔ خوشنویسان : ۸٦ از همین کتاب نقل نموده است - بدایونی : ۳ : ۱۸۱ مینویسد 'اشرف خان ... - در هفت قلم استاد خوشنویسان عالم است و در سلک امرای معتبر داخل بود ، اسم شاعری برو حیف است' بلاخمن در آئین اکبری : ۴۲۳ - ٤٢٤ نوشته است که محمد اصغر سبزواری بود و طبق مرآة العالم و مآثر رحیمی او از سادات مشهد بود ، ابوالفضل اورا سبزواری گفته است و در سال بیستم ۹۸۳ ه در گذشت ، بلاخمن نوشته است که مؤلف مرآةالعالم سال رحلتش ۹۷۳ ه نوشته است که مغلوط است - اما در چهار نسخ مرآةالعالم در جایی تاریخ رحلتش نوشته نه شده ، شاید پیش بلاخمن نسخه دیگر بود -

آن صدر اشین مسند سخنوری در اکبر نامه و طبقات اکبری مفصل مذکور است[1] و درین جریده نیز بجای خود مرقوم و مسطور - از اشعار اوست :

یا رب تو مرا بآتش قهر مسوز　　در خانهٔ دل چراغ ایمان افروز
این کسوت[2] بندگی که شد پاره ز جرم　　از راه کرم برشتهٔ عفو بدوز

و از شاگردان او که درین دیار بخوشنویسی شهرت داشت ،

محمد یوسف

بود ، او در عنفوان شباب سنه نهصد و هفتاد اسیر سر پنجه گرگ اجل گردیده[3] و تاریخ وفاتش[4] را میرزا علاءُ الدوله صاحب تذکرهٔ شعرای زمان اکبری این قطعه را منظوم ساخت :

قطعه

محمد یوسف آن[5] مصر ملاحت　　برفت از دهر اشک از دیده ریزان
پی تاریخ او گفتا عزیزی　　کجا شد یوسف مصر ای عزیزان

٩٧٠

میر عماد

شاگرد[6] ملا محمد حسین تبریزی است ، خط او را بر خط اوستادش ترجیح میدهند (برگ ٤٩٢) اکثر قطعه و خط خود را بنام اوستاد میکرد ، اگرچه خط خود را بنام اوستاد کردن عیب است ، ازین جهت که بهتر از اوستاد مینوشت ، این را معیوب نداشته اند[7] . شاه عباس صفوی بسبب گمان تسنن یا تصوف که

---

١ - در محمد شاهی ندارد ، ذکرش در هر سه جلد اکبر نامه موجود است رک به فهارس کتاب طبع کلکته نیز به طبقات : ٣٨٢ ، مآثرالامراء : ١ : ٧٣ - ٧٥ ذخیرةالخوانین ١ : ٢١١ - ٢ - مآثرالامراء (١ : ٧٥) : خلعت (بجای کسوت) - ٣ - نسخهٔ اصل : 'هشتاد' این با مصرعهٔ تاریخ مطابقت ندارد اغلباً این سهو کتابت است - تصحیح از روی محمد شاهی کرده شده - ٤ - پی : تاریخ وفاتش را اشرف خان یافته ، ع 'کجا شد یوسف مصرای عزیزان' - ٥ - اصل : این تصحیح قیاسی - ٦ - در نسخهٔ پی 'شاگرد' بتکرار آمده است - ٧ - 'میر عماد پایهٔ هنر و خوشنویش نستعلیق را جای نهاد که دست هیچکس ، چه در مدت دو قرن قبل ازو ، چه در طی نیم قرن زمان←

در حق آن یگانهٔ عصر داشت ، روزی بر زبان گذرانید که کسی نیست مرا از دست این مرد خلاص کند ، یکی از صوفیان عالی این سخن شنیده بمجرد بر آمدن میر از مجلس سرش از تن جدا ساخته بخدمت شاه آورده' بر حقیقت مطلع شده ، افسوس بسیار نمود و ازان کرده پشیمان بود اما :

[ع] دریغ سود ندارد چو رفت کار از دست

ملا علا بیگ تبریزی[۱]

در نسخ و ثلث از اوستادانست و خط او با خط یاقوت بمنزلهٔ خط میر عماد است یا خط ملا میر علی -

ملا عبدالباقی تبریزی[۲]

در[۳] هفت قلم اوستاد بود و بعضی اورا تفوق می دهند بر ملا علی [علاء؟]

← خوشنویسی او و چه در طول چهار قرن بعد ازو تا این زمان ، بآن جایگاه نرسیده است . . . از آثار خطوط میر بمقدار بسیار درکتابخانه ها و مجموعه های خصوصی ایران و کشور های بیگانه موجود و آنها عبارت از قطعات منفرد رساله ها و جزوها و مرقعات ، کتابها و یک کتیبه که در تکیهٔ 'میرفندرسکی' در تخت 'پولاد' اصفهان هنوز بجا است این آثار گران بهای میر از قلم غبار تا شش دانگ و تاریخ تحریر آن‌ها بین سالهای ۹۸۷ - ۱۰۲٤ است' ، کارنامهٔ بزرگان ایران : ۱۸۸ نیز رک به تذکرهٔ خوشنویسان : ۹۲ ، راهنمای صنایع اسلام : ۸۳ پیدایش خط و خطاطان : ۱٦۳ ، خط و خطاطان : ۲۱۱ ، خطاطی اسلامی : ۳۹ - ٤۰ -

۱ - همه تذکرهٔ نویسان برین اتفاق دارندکه میرعماد بسال ۱۰۲٤ ه بدست مقصود بیگ قزوینی کشته شد - ۲ - علاءالدین...از خوش نویسان دورهٔ شاه طهماسپ تا زمان شاه عباس صفوی است که خط نسخ و مخصوصاً ثلث را بحدکمال رسانیده . . . صاحب گلستان هنر بسال ۹۸۸ که ویرا در تبریز دیدارکرده بسیار خوش محضر است ، ولی اکنون از آن آثار فقط یک کتیبهٔ سرور مقام معروف صاحب الزمان و دیگری لوحه ای در مسجد جامع تبریز که تاریخ ۹۷۲ دارد ، موجود است' . . . وفاتش را نقل نه کرده اند و از آثار تاریخ دار وی تا سال ۱۰۰۱ که در قزوین نگاشته است بیش ندیده ام ، نمونه خطوط خوش : ۹ نیز رک به کارنامهٔ بزرگان ایران : ۱۵۷ پیدایش خط و خطاطان : ۲۰۲ ، کتاب خط و خطاطان : ۷۳ - ۳ - 'بعضی از اوقات را در بغداد گذرانیده است و هنگامیکه بنای مسجد سلطانی اصفهان بپایان رسید ، شاه عباس بزرگ او را ←

بیگ ، بعضی ملا علی [علاء؟] بیگ را به ازو می دانند و حق آن است که هر دو در رتبه خود استاد اند و از خوشنویسان عهد شاه عباس ماضی بود.

مولانا محمد حسین زرین قلم کشمیری[۱]

در خط نستعلیق ید بیضاء می نمود ، عرش آشیانی برکمالات او مطلع شده در سلک ملازمان منسلک ساختند و بتعلیم شاهزادگان پایه عزت و اعتبارش بر افراختند . خوشنویسان هند و نقش طرازان این کشور وسیع که عمر گرامی دربن تصویر خاص صرف کرده اند بر این معنی اتفاق دارند که نستعلیق را در هندوستان برابر او کسی ننوشته و آن نادره عصر در سنه هزار و بیست ازین دار ملال به نزهت گاه بی زوال انتقال نمود[۲] .

ملا علی رضای عباسی[۳]

از اهل صفاهانست سابقا ثلث را خوب مینوشت ، چون شاه عباس ماضی را

← با صفهان خواند و باقی بعضی کتیبه های مسجد را بخط زیبای خود نوشت که هنوز باقی است . وفات وی بسال ۱۰۳۹ اتفاق افتاد' کارنامه' بزرگان ایران : ۲۰۴ نیز رک به نمونه خطوط خوش : ۹ ، خط و خطاطان : ۶۳ .

۱ . 'ملا میر حسین بهره از علوم رسمی داشت و از خدمت مولانا میر علی کسب خط نستعلیق نمود باندک مدتی کمال این فن حاصل کرد [و] بی نظیر وقت شد مفاخر بتوران و ایران می بردند و سلاطین کتابه می نوشتند [کذا] ملا محمد [مراد] زرین قلم [که] از مشاهیر خوشنویسان است شاگرد اوست بعضی بیک واسطه می گویند والله اعلم' : واقعات کشمیر : ۱۰۹ 'شاگرد مولانا عبد العزیز ، از استاد گذرانیده مدات و دوایر او متناسب هم اند و در آگوش او را بپایه ملا میر علی برگیرند' آئین اکبری (نولکشور) ۱ : ۱۳۰ ، نیز نمونه خطوط خوش : ۱۴۳ ، تذکرهٔ خوش نویسان : ۷۸ ،

۲ . تذکره نویسان دیگر هم برین تاریخ اتفاق دارند . ۳ . 'از آثار خطوط ثلث وی کتیبه های سر در عالی قاپوی قزوین و سردر ورودی و گلوی زیر گنبد و داخل گنبد مسجد شیخ لطف‌الله و سر در ورودی مسجد شاه اصفهان که تاریخ ۱۰۲۵ دارد ، هنوز باقی است و نمایندهٔ بهترین کتیبه‌های ثلث می باشد . از خطوط نستعلیق وی قطعات متعدد موجود است ، حیاتش تا←

با میر عماد بسببی که بالا ذکر یافت سوء مزاجی بهمرسیده بود ، ملا علی رضا را که بخدمت کتابداری و [تقرب[1]] اختصاص داشت ، تربیت نموده ، بجای رسانید که مرقعی از خط ملا میر علی و خط او جمع نموده که همان ترکیبی که ملا نوشته بود ، او هم نوشت و تمام مرقع بهمین دستور مجلد شده که دو صفحهٔ قرینهٔ اولین خط ملا است و دو یمین خط ملا علی رضا ست . داد خوشنویسی داده .

میر خلیل باخرزی

نستعلیق را خوب می نوشت ، فاما اصلاح بسیار میکرد . میگفت خوشنویسان دیگر بقلم می نویسند و من بقلمتراش ، در مشق اوستاد نگرفته و از روی خط ملا میر علی[2] وغیره اوستادان قدیم مشق می نموده .

میر عبدالله الترمزی[3]

از اولاد شاه نعمت الله ولی . خط نستعلیق را بغایت صاف باصول و اسلوب می نوشت[4] از حضرت عرش آشیانی و جنت مکانی بخطاب مشکین قلم و تخلص وصفی افتخار اندوز و مباهی بود چنانچه خود میفرماید :

وصفی تخلص من و مشکین قلم خطاب — این نامها ز شاه و شهنشاه یافتم

و باوجود کثرت اسباب تعلق با آزادی می زیست . منظومات بسیار دارد و اشعار عاشقانهٔ او اهل حال را بوجد می آرد و نسبت ارادت بشیخ فیض‌الله سهارنپوری که در سنه یک هزار و بیست و چهار رحلت نموده ، داشت و شیخ مذکور از خلفای شیخ نظام نارلولی بود و آن میر صاف ضمیر در سنه هزار و بیست و پنج رخت بعالم دیگر کشید . پنج مثنوی و یک دیوان دارد ، از واردات طبع اوست :

← ۱۰۳۸ ه معلوم است و سال وفاتش معلوم نیست' ، کارنامه بزرگان ایران : ۱۹۷ نیز و ک به عالم آرای عباسی : ۲ : ۵۱۹ ، پیدایش خط و خطاطان : ۱۸۰ ، نمونه خطوط خوش ۱۴۶ خط و خطاطان صفحه ۲۰۷ .

۱ . نسخه اصل : 'تقریب' تصحیح قیاسی . ۲ . 'ملا میر علی' نسخه پی و سآ ندارد . ۳ . پی : 'الترمذی' ندارد . ۴ . 'شاگرد شاه غیاث و مولانا راقمی است و بهفت خط مینویسد و در سلک احدیان داخل است ، خویشی از جانب والده به میرزا نظام‌الدین احمد دارد' بدایونی ۳ : ۳۸۳ .

ای داده خ ی لند لو رولق عتاب را　　افزود گوله گوله بدل اضطراب را
نی‌حرف‌با کسی‌ونه‌گوشی بحرف‌کس　　برهم(برگ ۳۰۶ الف)زدی شعارسوال‌وجواب را

و پسرش میر صالح بعلم و دانش آراستگی داشت[1] و نستعلیق را خوب مینوشت و کشفی تخلص میکرد ، در ابتدای حال بفقر و قناعت در زی[2] درویشان میگذرانید و آخر عمر فردوس آشیانی بخواهش تمام اورا بمنصب سرفراز ساختند و او بپایه[3] امرائی رسیده ، در سنه هزار و شصت و یک روانه[4] شهرستان عدم گردید ـ

نقل است که روزی فردوس آشیانی شاهجهان بادشاه ازان معارف آگاه پرسیدند که سن شما چند است؟ گفت پنجسال ، بادشاه متعجب شده از حقیقت این سخن استفسار کردند ـ گفت : عمر همانست که در سعادت بندگی و خدمت حضرت صرف شده و بادشاه ازین لطیفه خوش وقت شده ، بعزید عنایت و التفات پایه[5] قدر و منزلت او افزودند و او صاحب تصانیف است و از مؤلفات او مناقب مرتضوی مشهور و سخنان آن کتاب افادت مآب در محفل دانایان و دانشوران مذکور [از] اشعار او است :

نظر به بیکسیم کن که قطره[6] آبی　　بکام من ندهد کس بغیر چشم ترم

تاریخ فوتش ازین مصراع مستفاد می گردد.[3] ع

میر صالح برفت از عالم
۱۰۶۱

برادرش[4] :

میر مومن[5]

عرشی تخلص ، بعلم و فقر مهارت[6] تام داشت و خط نستعلیق[7] چند صفحه بتقلید خط ملا میر علی بنامش نوشته ، بشاه شجاع گذرانیده و شاه شجاع بامعان نظر و تامل اهل آن هنر ، خط ملا تصور کرده دو هزار روپیه انعام فرمود ـ

---

۱ ـ برای شرحش رک به کنبو ۳ : ۳٤٤ ـ ۳٤٥ ـ ۲ ـ آا : 'ورزی' ـ ۳ ـ آا 'میشود' . ٤ ـ مهد شاهی : 'برادر او میر مومن عرشی تخلص می کرد' ـ ٥ ـ برای شرحش نیز رک به قسمت شعرا بذیل عرشی ، کنبو ۳ : ۳٤٤ ـ ۳٤٥ و مرآة جهان نما : ٥٦۳ الف ـ ٦ ـ بی : 'مهارت' ـ ۷ ـ آا : 'در فن شعر و خط نستعلیق مهارت تمام داشت ، بر جودت و بخشش دیوان ترتیب داده او دلیلی است آشکار' ـ

بعد ازان میر ظاهر ساخت که خط من است ، شاه شجاع بسیار پسندیده ، زیاده بر تحقیق سنجیده ، از روی مهربانی هزار روپیه و سراپا بران افزود ـ میر عرفان پذیر[1] از مشرب علم تصوف ، تر زبان بود و اوایل حال بوجد و سماع نیز میلان داشت و در عهد اعلیحضرت فردوس آشیانی ، سلیمان شکوه را تعلیم خط میداد ـ درین آوان جمعیت نشان ، بوظیفه ای از سرکار جهان مدار اعظم ، مظهر آفریدگار منعم موظف بوده ، اوقات بقناعت و انزوا[2] میگذرانید ـ در سنه یک هزار و نود و یک [که] سنین عمرش بنود رسیده بود ، برحمت حق پیوست عزیزی تاریخ فوتش 'سید عرشیان میر مومن' یافته ، از اشعار اوست :

۱۰۹۱

کشاد غنچه اگر از نسیم گلزار است　　کلید قفل دل ما تبسم یار است
بیا بچشم تر ما جمال خویش ببین　　که همچو آینه آب[3] راست گفتاراست
بچشم خویش نگر گر دل تو آگاه است　　که این دریچه گذرگاه جلوهٔ شاه است
بناله در شب غم [می توان] بدوست رسید　　که شمع وادی مطلب فتیلهٔ آه است

میر محمد شریف

همشیره زادهٔ میر عبدالله ، خط نستعلیق را خوب مینوشت و از حضرت جنت آشیانی خطاب کاتب السلطانی یافته و میر عبدالله او را بجای فرزند تربیت نموده ، وقت رحلت جانشین خود ساخته بود و او باوجود کمالات ، گمنامی پیشهٔ خود کرده ، در سلک فقر نام آوری داشت و وجه قوت از کسب دست پیدا کرده[4] وجه معیشت خود می کرد ـ در سنه یکهزار و پنجاه و چهار راقم احوال اعمال نامه عمرش بسر آورد ـ

محمد مراد کشمیری[5]

از خوشنویسان عهد حضرت جنت مکانی است و تا اوایل زمان سلطنت حضرت

---

۱ ـ بی : 'او اهل'ـ ۲ ـ کلمات 'و انزوا' نسخه بی ندارد ـ ۳ ـ محمد شاهی :'و آب' در آ هم مثل محمد شاهی است ـ ٤ ـ آ : میکرد'ـ ٥ ـ ملا محمد مراد زرین قلم سوداگر بود و مایل بخط نستعلیق شد ، در مشق آن خون جگری خورده و باصلاح میر حسین (یعنی ملا محمد حسین کشمیری) که در آنوقت از خوشنویسان روزگار (ـ ـ ـ) رسانید ـ در اندک زمانی فوقیت بر اقران حاصل کرد (ه) ←

فردوس آشیانی نیز بود خطش در رتبه قریب (برگ ۴۶۳) بخط ملا حسین کشمیر یست.

میرزا محمد حسین[1] شکسته نویس

صفاهانی الاصل است پدرش میرزا شکرالله[2] ، در زمان شاه طهماسپ مستوفی‌الملک بود و در عهد شاه اسمعیل ثانی بمنصب اعتمادالدوله امتیاز داشت ـ تعلیق را بمرتبهٔ اعلی می نوشت ـ لیکن هر چند سعی نمود ، خطش رتبهٔ ملا درویش نیافت ـ مخترع (شکستهٔ تعلیق[3]) گشته ، دران یگانهٔ آفاق شد[4] و منظور نظر عنایت حضرت جنت مکانی بود.

تهور[4] خان

در سلک امرای جنت آشیانی و اعلی حضرت فردوس آشیانی انتظام داشت و خالی از سودای نبود و نستعلیق جلی را بغایت خوب مینوشت و نکات ازو سر میزد و نقلهای رنگین و حکایات شیرین ازو نقل میکنند ، روزی مجلسی بیاراست

---

* یگانهٔ وقت شد ـ شلغمی می نوشت بخلاف آقا رشید که او دران وقت در ایران طرز بادامی داشت ـ بالجمله آوازهٔ کمال ملا محمد مراد بمسامع شاهجهان بادشاه رسید ، داخل کتاب (کذا) نویسان دربار شد ـ چنانچه کتابهٔ اکثر عمارات دولت خانهٔ باغات پادشاهی بخط مولوی است ـ الحق عجب سحر آفرینی و طرفه تازگی و شیرینی در تحریر که گویا تصویر است بکار برده ، از جناب بادشاه مخاطب بزرین قلم شد ، واقعات کشمیر : ۱۳۵ نیز رک به کنبو ۳ : ۳۴۴ ، و تذکرهٔ خوشنویسان : ۱۰۰ ـ

۱ ـ "او در زمان حضرت اعلی (شاه عباس) بجانب هند رفته در سلک ملازمان و منشیان فرمانروای هندوستان منسلک گردیده ، در آن سواد اعظم خط نمات بر صحیفهٔ زندگی نگاشت' تاریخ عالم آرای عباسی : ۱۲۶ ، در تذکره خوشنویسان : ۱۰۳ سال رحلتش یکهزار و شش هجری نوشته شده ـ برای شرح شاگردانش رک به کنبو ۳ : ۳۴۶ ۲ ـ نسخه اصل : 'سیف الله' تصحیح از روی تاریخ عالم آرای عباسی و تذکره خوشنویسان کرده شده ، ۳ ـ در اصل 'مخترع ... کرده' تصحیح قیاسی ـ ۴ . آآ 'گشت' و بی : 'گردید' ـ ۴ ـ نیز رک به توزک جهانگیری (اردو) جلد اول و دوم بامداد اشاریه ـ آثرالامراء ۱ : ۴۸۴ ـ ۴۸۶ ـ

و مردمالرا بضیافت طلبید[1] ، آقا رشیدا که در خط استعلیق او هم رشد کمال دارد ، دران انجمن حاضر بود و جمیع اعزه در ایوان خانه نشسته گرم حرف بودند که خان یکبارگی بحجره در رفته ، بعد از ساعتی شمشیر علم کرده بر سر آقا رسید که شنیده ام که تو از شاگردی من انکار می کنی . رعب تمام بر آقا استیلا یافته بالحاح گفت : . خانم آخر چه می فرمائی ؟ گفت در حضور اعزه بگواهی اینان خطی باعتراف شاگردی بنویس . آقا بگفته اش [به] کام ناکام خط اعتراف بر نگاشت و از ستم ظریفیش امان یافت .

امانت خان

برادر علامی افضل خان[2] ، نسخ خط او خط نسخ بر خطوط نسخ نویسان روزگار کشیده ، مشاهدهٔ صورت آن نظر و دیده وران معنی آفرین را جلای بصر می افزود و کتابه گنبد آسمان رفعت مقبرهٔ مهد علیا مریم مکانی ممتازالزمانی[3] نگاشتهٔ کلک جواهر سلک اوست و در سنه هزار و چهل و هفتم هجری فردوس آشیانی در جایزهٔ آن بانعام فیل و عنایت خلعت ، آن نادرهٔ عصر را ممتاز فرموده بودند و آن خان سعادت نشان رباط عالی بنای و باغ روح افزای نزدیک بدارالسلطنت لاهور ساخته و بر دروازهٔ سرا بخط نسخ کتابهای نگاشته که بصر بصیرت از تماشای آن حظ وافر می رباید و او در سنه هزار و پنجاه ازین رباط فانی بسرای جاودانی رحلت نمود [و] در باغی که نزدیک سرای خود ترتیب داده [بود] مدفون گردید .

ملا معز

از شاگردان ملا عبدالباقی تبریزیست . هفت قلم را خوب مینوشت ، از خوش نویسان زمان شاه عباس ثانی است ، شاگرد او :

محمد نصیر

در ثلث و نسخ و رقاع خوشنویس است . نستعلیق را هم سابقا خوب می نوشت و درین خط اول شاگرد میر سید علیخان جواهر رقم بود . در خط نسخ اوستاد بادشاهزاده والا تبار محمد کام بخش است و اعیان دربار راغب صحبت او .

---

۱ . آ : 'طلبداشته' . ۲ . برای شرح 'افضل خان علامی ملا شکرالله شیرازی' رک به مآثر الامراء : ۱ : ۱۴۵ - ۱۵۰ . ۳ . یعنی روضه ممتاز محل آگره .

آقا ترابا[1]

اصفهانی است شاگرد میر عماد . . . . مشق کرده و در اوایل گاهی فکر شعر نیز میکرد و در اواخر بدروش[2] شیخ یحیی قسم داده بودش که شعر مگو که نامشروع است و این چند بیت ازوست :

تا که عشقت بدلم رنگ وفا ریخته است　　شوق وصل توبهان آب بقا ریخته است
هیچ دردی بتر از علت بیدردی نیست　　درد نایاب بود ورنه دوا ریخته است[3]

آقا رشیدا[4]

شاگرد و همشیره زادهٔ میر عماد ، بفنون دانش و خوش ذاتی آراستگی داشت ، از خط نستعلیق بقلم مانی رقم رقوم دلپذیر و نقوش نگاه فریب بر صحیفهٔ دهر می

۱ - بی : 'ترابای' 'ابو تراب اصفهانی مشهور به 'ترابا' ابتداء از شاگردان ملا فایضی بوده و از اوستاد در گذشته و در زمرهٔ شاگردان میر عماد در آمده ، مریدی وی اختیار کرده و مدت ده سال در خانهٔ وی مجاور و بمشق خط مشغول بوده ، تا بمقام خلافت میر رسیده است ، ظاهرا ترابا در تعلیم دستی قوی داشته است که گویند شاگردان وی همگی خوشنویس میشده اند . ترابا شعر می گفته و می ساخته و در سبک شعر تتبع قدما کرده است - هنگام قتل میر عماد تنها کسی بوده که اقدام بکفن و دفن میر کرده و مرثیه ای در مرگ وی سروده است - تاریخ وفاتش در ۱۰۷۲ ه در اصفهان و مقبره اش را در مسجد لنبان تعین کرده اند' نمونه خطوط خوش : ۱۴۹ - ۲ - بی ،'مدارس'- ۳ - در آ بد ازین اشعار : در خط لسخ اوستاد بادشاهزاده محمد آدم بخش است' که در احوال محمد نصیر هم نوشته شده - ۴ - محمد شاهی 'رشید' دکتر مهدی در نمونهٔ خطوط خوش در کتابخانهٔ شاهنشاهی : ۱۴۹ مینویسد'عبدالرشید دیلمی که در هندوستان بنام'رشید آقا'و 'آقا رشیدا' و 'آقا' معروف بوده و خود 'عبدالرشید' و رشیدا' رقم میکرد پس از قتل میر از اصفهان بهندوستان مهاجرت نمود و ملازمت شاهجهان را اختیار کرد و در دربار این پادشاه قربت و مکانت یافت و استاد خط شاهزاده داراشکوه شد' برای بیشر شرحش رک به کنبو ۳ : ۳۴۴ تذکره خوش لویسان : ۹۵ ، پیدایش خط و خطاطان : ۱۵۷ ، کارنامهٔ بزرگان ایران : ۲،۳۶ خط و خطاطان : ۱۹۶ خطاطی اسلامی : ۴۰ -

گذاشت و در عهد حضرت فردوس آشیانی بهند آمده در[1] سلک ملازمان آنحضرت انخراط یافت و از جوهر کاردانی در خدمت آن بادشاه افاضل پناه ترق کرده همواره بخدمات لایقه ممتاز بود و در عهد سعادت مهد که بکبرسن رسیده ، بخدمت بیوتاتی مستقرالخلافه اکبر آباد سر افرازی دارد و در غایت رفاهیت اوقات بسر میبرد[2] .

ملا محمد امین مشهدی

در نستعلیق از شاگردان آقا رشید است (برگ ٤٦٤ الف) در هفت قلم دیگر نیز مهارت داشت ـ بادشاهنامه حضرت فردوس آشیانی بغایت خوب نوشته بعنایت و صله سر افرازی یافته ـ

اعتماد[3] خان

که الآن در عهد سعادت مهد بحسب شرافت سیادت و مناسبت اسمی بخطاب اشرفخان[4] شرف امتیاز دارد . بجامعیت[5] جمیت جمیع کمالات نفسانیه موصوف و باحتوای فضایل انسانیه معروف ، رتبه[6] خطوط نسخ وشکسته ، تعلیق و نستعلیق بدرجه[6] کمال رسانده ، نقوش عواطف بر الواح خواطر اصاغر و اکابر می نگارد و

---

۱ ـ محمد شاهی :'به ترق رسیده'. ۲ ـ کلمه 'اوقات' از H گرفته شده در مرآة جهان نما ٥٦٣ ب سال رحلتش ۱۰۸۱ ه نوشته شده در مرآة جهان نما : ٥٦٣ ب سال رحلتش ۱۰۸۱ه نوشته شده ـ طبق نویسنده کارنامه[5] بزرگان ایران 'از آثار این استاد بمقدار زیاد در ایران و هند موجود است' ـ اما در خطاطی اسلامی نوشته شده که آثارش کمیاب و بغایت پرارزش است ـ ۳ ـ اشرف خان میر محمد اشرف پسر کلان اسلام خان مشهدی است ، هنگامیکه پدر عالیقدرش ناظم دکن بود ، او از جانب والد بحراست بلدهٔ برهانپور می پرداخت ، چون آن خان مغفرت نشان ودیعت حیات سپرد ، مشار الیه باضافه[5] پانصدی دو صد سوار بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار مورد مرحمت بادشاهی گردید ـ در سال بیست و هفتم (شاهجهانی) بخطاب اعتماد خانی چهره ناموری بر افروخت (مآثرالامراء : ۱ ; ۲۷۲ ـ ۲۷٤) نیز رک به مرآة جهان نما : ٥٦٤ الف ـ
٤ ـ H : 'اشرف خانی' ، 'در سال چهارم (عالمگیری) بمناسبت اسم بخطاب اشرف خانی بلند نامی گرفت' مآثرالامراء : ۱ : ۲۷۳ ـ ٥ ـ گرفته از 'بجامعیت ـ الخ' ، صاحب مآثرالامراء : ۱ : ۲۷٤ با یک کمی رد و بدل از مراة العالم نقل نموده است ـ

بشمول عنایات خلیفة الرحمانی و وفور مهربانی حضرت ظل سبحانی مسند خالساسانی سرکار فلک اقتدار ، بذات ملکی ملکاتش زیب و زینت دارد . از بس که ذایقه‌اش چاشنی گیر نعمت تصوفست ، مثنوی مولوی را انتخاب نموده ، بشغف مطالعهٔ آن شیرین کام است و بصلاح و عبادت و پرهیزکاری و تقاوت ، ذخیره اندوز حسن اختتام[1] .

کفایت[2] خان

ولد مقیم خان نبیرهٔ[3] میرزا محمد حسین شکسته نویس ، بکفایت و کاردانی یگانهٔ زمان است و بخوشنویسی بینظیر دوران ، خط تعلیق و شکستهٔ تعلیق را درین عصر کسی برابر اولتواند نوشت و امروز در سلک امرای عظام انتظام دارد[4] .

میر سید علیخان[5]

بفضایل نفسانی و کمالات انسانی اتصاف دارد و از موطن خود تبریز بهندوستان

---

۱ - 'نهم ذی القعده سال سیم (۱۰۹۷ هـ) که پنج روز از فتح بیجاپور گذشته بود شمع زندگی آن شرافت نشان خاموش گشت' مآثرالامراء ۱ : ۲۷۴ - ۲ - طبق مؤلف خلاصةالمکاتیب : ۱ الف 'بهندوستان در زمان خلافت حضرت جلال‌الدین محمد اکبر بادشاه خط نستعلیق رایج گشت ...... و منشیان دانشور از خط تعلیق و نستعلیق خط آمیز که آن را شکسته هم نامند ، استخراج کردند ...... در زمان وزارت علامی فهامی سعدالله خان بمکتوب نگاری بیشتر رایج گشت ، این نوع خط را چندر بهان برهمن منشی شاهجهانی و محمد جعفر المخاطب بکفایت خان دیوان تن عالمگیری و شیخ احمد سهرندی بکمال رسانیدند ، در مرآةالاصطلاح : ۸۳ الف نوشته شده 'اقسام شکسته بسیار است ، در هندوستان کفایت خان و اشرف خان این خط را خوب نوشتند ، چنانچه قطعه‌های ایشان سرمشق اهل این فن است' . ۳ - در جمیع نسخه ها 'نبسه' نوشته شده تصحیح از روی تذکره خوشنویسان ۱۰۵ کرده شده . ٤ - 'رحلت خان مغفرت نشان محمد جعفر کفایت خان دوم شهر رمضان هزار و نود و پنج هجری ... در شاهجهان آباد بوده' ، تذکره خوشنویسان : ۱۰۵ - ۵ - نیز رک به نمونه خطوط خوش : ۱۵۱ و تذکره خوشنویسان : ۵٦ .

فیض نشان رسیده ، از امداد بخت دولت بندگی این درگاه کیوان جاه اندوخت[1] و خط نستعلیق را بکمال رسانیده شاگرد پدر خود ، محمد مقیم است که او شاگرد میر عماد بود و خان مسطور، در آوان بادشاهزادگی بتعلیم حضرت جهانبانی ممتاز[2] شد - همدران عهد مخاطب بجواهر رقم گردید و فی الواقع کلک جواهر سلکش قلم تزئیف بر صحایف خط خطاطان آفاق کشیده و قلم مانی رقم او نقوش دیده افروز و رقوم جلا بخش بر صحیفهٔ روزکار مثبت گردانیده - جادو رقمی که بخامهٔ سحرکار نگه ربای خوشنویسان دیده‌ور و نظر فریب دانایان هنر گستر گشت - آن سید حسب[3] بمنصب هزاری و خطاب خانی و داروغگی کتابخانه اعلی سر افراز[4] و بعنایت خدیو خدا آگاه امتیاز داشت - پدرش آدم[5] شگفته خوش صحبت جامع کمالات انسانی و ملکات نفسانی بود ، پیش ازو مرحله پیمای زندگی گردید و آخرهای عمر مرضی از نوع سودا تا مدت یک سال برو طاری شد که بافراط خنده ، بی اختیار از هوش میرفت ، تا در زمانی که خطهٔ فیض بنیاد اورنگ آباد [از] نزول موکب گیتی پیما رونق داشت جهت استعلاج بدارالخلافه شاهجهان آباد رخصت یافت و بدانجا رسیده[6] ، اوایل سن بیست و هفت جلوس به عالم عقبی شتافت - این از اشعار[7] آن صاحب طبع است :

نفسی[8] سوخته فریاد خموشی دارم	ناله[9] ای در گرو سرمه فروشی دارم
عشقبازان تو از دل خون بدامان میکشند	هرنفس برسینه طرح صدگریبان میکشند
در شب غم سوختم داغ سیهٔ مستانه (؟)	کز سوادش سرمه‌درچشم‌غزالان‌میکشند
من نه آن برقم که خاشاکی ز من بیند زیان	خارها از آتشم بیهوده[10] دامان میکشند
خوش‌آنروزیکه‌شوقت‌میکشیدازدیده طوفانها	جنونم سکه بر زنجیر می زد در بیابانها

حاجی قاسم

شاگرد ملا فتح الله شیرازی ، خط نسخ را غایتا باسلوب و متانت[11]

---

۱ - بی : 'افتخار اندوختند' - ۲ - آآ : 'حشمت' - ۳ - نسخه اصل : 'سرفرازی داشت' تغیر از دیگر نسخه ها - ٤ - 'آدم شگفته خوش صحبت جامع کمالات انسانی و ملکات نفسانی بود' فقط در نسخه اصل - ٥ - در نسخه اصل 'بعنایت خدیو خدا آگاه ممتاز است' اغلباً سال رحلتش اضافهٔ مستعد خان است - ٦ - بی : 'این اشعار ازوست' - ۷ - محمد شاهی : 'نفسم' - ۸ - محمد شاهی : 'ناله ام' - ۹ - بی : 'بیدود' - ۱۰ - 'مناهی' -

مینویسد۔ در عهد پادشاهزادگی ، پادشاه خدا آگه تعلیم[1] اینخط ازو گرفته اند ۔ پسرانش میرزا محمد و عبدالله[2] خط نسخ را از پدر کسب نموده برتبه رسانیده اند و منظور نظر حضرت خلیفه الهی اند ۔

حاجی عبدالله

ثلث و رقاع خوب مینویسد ۔ خصوصا در نسخ طور یاقوت را بجایی رسانیده که مسلم الثبوت است و در جلد نویسی طی قلم دارد ۔ چنانچه یک مرتبه در خدمت پادشاهزاده والا گهر ستوده شیم محمد معظم شاه[2] عالم از لاهور عازم شاهجهان آباد بود ، در پانزده روز عرض راه ، قرآنی بغایت خوب نوشته از نظر عالی گذرانید ۔

سعید امرد[3]

درویش مشرب است ، نسخ را خوب می نویسد ، شاگرد کسی نیست ، در عراق و ماوراءالنهر بخوشنویسی شهرت داشت ۔ بهندوستان جنت نشان آمده در اوایل جلوس میمنت مانوس به بندگی سر افراز شده[4] ، بنوشتن مصاحف و کتب مامور بود ، اکنون گوشه[ء] عزلت گرفته در طلا نویسی ید بیضا دارد ۔

میر محمد باقر[5]

ولد میر زین العابدین از مردم ایران دیار ، جوان مستعد خرد یاور است (برگ ٤٦٤ ب) و بی مبالغه در خط نستعلیق همسر ندارد ۔ بیاضی موسوم بگلشن فطرت و دیگر سفاین ترتیب داده[ء] جامع این صحیفه بدیعه اکثر بخط آن هنرور است[6] ۔ باید دید که چگونه نهال کمال را دران گلشن نگه فریب نشانده و چسان شاهد هنر را دران انجمن سراپا زیب بر صدر دلبری جاداده ۔

---

۱ ۔ الف : 'جوانان اهل اند' ۔ ۲ ۔ 'شاه عالم' نسخه بی ندارد ۔ ۳ ۔ بظاهر وی محمد سعید انصاری است ۔ ٤ ۔ بی : 'سرفراز اند' ۔ ٥ ۔ 'میر باقر خوش نویس عالمگیر بود ، خط این عزیز بسیار شیرین و دلچسپ و مضبوط بنظر در آمد ، و پادشاه را خط میر مذکور بسیار پسند آمد ، چنانچه در اکثر رقعات خود ذکر نموده و به اوستادی والا جاه وغیره سر افراز فرمود' ، تذکره خوشنویسان : ٥٩ - ٦ - بیاضی مرتبه[ء] بختاور خان در موزه[ء] دهلی موجود است ظاهراً این بیاض را پس از تألیف مرآةالعالم ترتیب داد ۔

حاجی محمد اسماعیل

جوان مستعد و خطوط نسخ و تعلیق برتبه مینویسد ، توفیق حج دریافته ، و وضع صلاح و شکستگی حال ، اصلاح و درستی بخش مآل او گردیده ، در زمرهٔ بندگان درگاه کیوان بارگاه انتظام دارد - با راقم این نامهٔ اقبال اخلاص مند طبعش بر شعر گفتن نیز مایل است و این چند بیت از واردات قریحت[1] آن "غافل" تخلص آگاه دل است -

مایهٔ عیش دو عالم دل پر درد بس است وز بد و نیک جهان یک نفس سرد[2] بس است
از نشان قدم عشق جبین باز نگیر[3] آبروی رخ آینه دلان گرد بس است
غم رفیق [و] درد یار و مایه سودای جنون
غافلِ شوریده سر را خوش بسامان یافتم

—:o:—

۱ - در بی 'مرنجت' - ۲ - بی : 'سرو' - ۳ - بی : چنین 'بازبکیر'

نمود دوم

در بیان بعضی از عجایب و غرایب

ژرف نگهان دوربین که بدیده اعتبار ، جمال بدایع مصنوعات و عجایب مخلوقات را تماشائی اند ، بهتر شناسند که غرایب جهان بوقلمون و نوادر بسیط ربع مسکون بچندانست که محاسبان وهم و خیال بتعداد احصای آن نتوانند پرداخت :

از حد افزون عجایب قدرت او وزحصر برون غرایب قدرت او
چشم خرد و دیدهٔ جان خیره شود در شعشهٔ عجایب قدرت او

دست قدرت بخامهٔ ارادت چندان نقوش عجیبه و رقوم غریبه بر لوحهٔ امکان و تختهٔ هستی نگاشته که نظارگیان را در دیدهٔ تفکر سرمهٔ تحیر میکشد و صاحب نظری که غشاوهٔ غفلت از بصر بصیرت برداشته ، بکحل الجواهر تحقیق جلا افزای چشم بینش است ، لیکن میداند که هر ذره از ذرات عالم مشتمل بر چندین عجایب و غرایب است و در هر فردی از افراد موجودات لطایف فراوان و نوادر بسیار ودیعت نهادهٔ دست قدرت و حکمت :

گر شاب خراب و شیخ تائب[1] بینی در هر چه نظر کنی عجایب بینی
گر دیدهٔ اعتبار روشن باشد در هر ذره بسی غرایب[2] بینی

و اگرچه غرایبی که متقدمان و متاخران در توالیف خود مرقوم قلم غرابت شیم نموده‌اند و در وسعت آباد قدرت الهی هزاران هزار مثل آنصورت امکان دارد ، لیکن بعضی از نوادر بلاد و خواص[3] هندوستان و خراسان مطابق واقعه و موافق نفس‌الامر بنظر تحقیق در نمی آید و در برخی ازان اگر مستخبر خبیر[4] مستطلع صافی ضمیر راه تردد پوید و سلوک جادهٔ انکار نماید شاید و معهذا بسیاری از عجایب و غرایب که در اکثر مصنفات پیشینیان در حیز تحریر و قید کتابت در آمده ، سمت تکرار و صورت اشتهار پذیرفته :

مکرر گرچه سحر آمیز باشد طبیعت را ملال انگیز باشد

و از کثرت شیوع و شدت شهرت نه گویند کان را چراغ عبرت و ندرت در

---

۱ - پی : 'طائب' - ۲ - پی : 'عجائب' - ۳ - آآ : 'خواص اشجار' - ٤ - مآ : خبیر خرد' -

کاشانهٔ ضمیر می افروزد و نه شنوندگان را گوش کشوده موجب[1] تعجب و مزید حیرت میگردد بلکه در رنگ سایر افسانهای فسون آمیز ، منتج گران خواب غفلت شده دیدهٔ تفکر را از تماشای آثار قدرت و شؤن حکمت می پوشد[2] ـ (برگ ۴۶۵ الف) بنا برآن مؤلف این نگارین نامه اضعف[3] عبادالرحمن ، بختاور خان ، برخی از عجایب زمان که به دیدهٔ تحقیق و تفتیش ملاحظه نموده یا از مردم صادق[4]القول شنیده ، درین جریدهٔ معتبره ثبت نمود و ابواب حیرت و طرق تعجب بر روی تماشائیان[5] این طلسم خانهٔ نگه ربای نظر فریب کشود جهت فصل مطالب غریبه لفظ بدیعه قرار یافت ـ

فریاد حافظ اینهمه آخر بهرزه نیست　　هم قصهٔ عجیب و حدیث غریب نیست[6]

(بدیعه) عزیزی نقل کرد که ببلدهٔ دهلی در مکتبی که نزدیک حویلی سر براه خان کلال بود ، عبور فقیر[7] واقع میشد و بر سر جمعی از سهی قدان شمشاد خرام و سمن بران گل اندام که آن دبستانرا بحضور خود رشک گلستان جنان وغیرت[8] افزای روضهٔ رضوان داشتند ، طایفهٔ از نظارگیان بدانجا رسیده گلچین گلشن و جمال بودند و دران اوقات بازار تماشا طرفه رواجی داشت و هنگامهٔ نظاره بسیار گرم بود ـ روزی جوانی شیرین زبانی بمکتب وارد شده ، عنان اختیار از دست او رفت و از گلعذاران نگه ربا خار اضطرار بدامن دلش آویخت و خار شوق [حسنش] تلواسه و اضطراب بر بسترش ریخت :

باز دل جای گل دیوانگی بوکرده است　　دیده ام ازگریه آبی تازه در جوکرده است

و آن دلشده جزو چند از 'قران السعدین' صاحبقران کشور سخنوری امیر خسرو دهلوی بدست گرفته بدبستان می آمد و ببهانهٔ سبق خواندن آیات حسن و جمال از رخسار خوبان با غنج و دلال مطالعه میکرد وکودکان دبستانی او را واله و شیدا دانسته اداهای غریب و حرکات عجیب[9] نسبت باو ظاهر میساختند و آن مجروح تیغ محبت را نشانهٔ سهام هزل کرده زیر تیر باران نگاه میگرفتند و هر گه کسی از وطن و جایش [می پرسید] جواب میداد که در حوالی شهر

---

۱ ـ سآ : 'مزید موجب' ـ ۲ ـ سآ : 'نویسد' ـ ۳ ـ بی : 'شعف الانسان' ـ ۴ ـ بی : 'صاحب القول' ـ ۵ ـ آآ : 'همنشینان' ـ ۶ ـ 'فریاد حافظ این همه آخر بهرزه نیست ـ هم قصهٔ غریب و حدیثی عجیب هست' دیوان خواجه ... حافظ شیرازی : ۴۵ ـ ۷ ـ سآ : 'امر' ـ ۸ ـ بی : 'عبرت' ـ ۹ ـ بی : 'عجیب مینمود' و در نسخه سآ : 'عجیب بسبب باو ظاهر ساخته'

چهار باغی و از ساقی روزگار لبریز بادهٔ نشاهٔ ایاغی دارم و بران تیره روزگار چند روز برین وتیره گذشت ـ روزی معلم که بیرون گرد شهرستان علایق بود و در کوچهٔ درد مندی و عاشقی ، پای امید در گل و دست حیرت بر دل داشت ، بطریق طبیب[1] بآن لوسبق دیدهٔ عشق و محبت گفت که اهل مکتب میل گلگشت گلستان تو دارند و هوای تفرج باغ و بستان تو در سرشان افتاده ، چه شود اگر یارانرا بمنزل و مکان خود بری و زمانی بساط نشاط و انبساط گستری ـ جوان از این مقوله اظهار مسرت و شادمانی نموده[2] گفت فردا روز آدینه است اگر قدم رنجه فرمایند و کلبهٔ احزان مرا بقدوم فرحت لزوم بوستان نمایند از الطاف بی اکناف و عنایت بیغایت بعید نباشد :

گر قدم رنجه کند یار[3] بویرانهٔ[4] ما   گل خورشید دمد از چمن خانهٔ ما

روزی دیگر اوستاد با کودکان پری پیکر و غلمان حور نژاد بعزم تماشای منزلگاه جوان قدم در راه نهاد و یاران همراه ره نورد صحرای انبساط شدند ـ جوان در اثنای راه سه نی پاره از دوکان چوب فروش بچهار دام خریده مصدور اداهای بوالعجب گردید و چون از شهر یک کروه مسافت طی شد و اثری از باغ و عمارت ظاهر نگشت ، یکی از ستم ظریفان از سنگدلی آن عالی گهر را زیر سنگ باران ملامت گرفت و گرد سرزنش بر فرق حال او ریخت و آن صافی نها هیچ غبار آلود ملال (برگ ۴۶۵ ب) نمیشد و بصیقل نیاز زنگ کسالت از مرآت خاطر رفیقان می زدود تا آنکه صحرای وسیع بنظر درآمد ، جوان پیش شده از آن سه چوب پاره ، دو نارا بجای دو بازو در زمین خلانیده ، یکی را بر بالای هر دو گذاشته صورت دروازه نمودار ساخت و رفقا را درمیان آن در آورده رهنمای شهرستان حیرت گردید ـ دروازهٔ کلانی پیدا شد و معمورهٔ طرفه ظاهر گشت ـ دربانان و حارسان که درمیان دروازه نشسته بودند و ابواب دخول و خروج بر روی جهانیان بسته ، جوانرا دیده پیش دویدند و شرایط خدمت و آداب بتقدیم رسانیدند و از دروازه گذشته رستهٔ بازاری در غایت تزئین مرئی گشت و عمارات عالی و منازل رفیع و امکنهٔ منزه و مصفا آن قدر دیده شد که مهندسان تختهٔ خاک و محاسبان دفتر خانهٔ افلاک ، از تعداد و شمار آن بعجز گرایند[5] ، یاران بهر مقام دلکشا و عمارات روح افزا که میرسیدند مفتون آنجا شده دل به بر آمدن نمیدادند

---

۱ ـ بی : 'طبیعت' ـ ۲ ـ بی 'و نمود' ـ ۳ ـ بی : 'دوست' ـ ۴ ـ آ : 'بکاشانه' ـ
۵ ـ بی 'گرائید' سآ : 'گزرانیدلد'.

و چون بافسون و افسانه و نیرنگهای جاودانه ، رفیقان را ازان منازل نظر فریب گذرانیده ، بباغی رسانید و دران گلشن همیشه بهار هر طرف عمارتهای پر نقش و نگار بود ، جوان یارانرا[1] بمنزل دلکشا و مکانی حیرت افزا :

زهی صفای عمارت که در تماشایش بدیده باز نکرده[2] نگاه از دیوار

آورده بساط نشاط گسترده :

بتعریف آن جای مینو مثال زبان زبان آوران گشت لال

خادمان حور نژاد و غلامان[3] پری پیکر یک طرف صف کشیده و آلات مسرت و ادوات سرور بهجت آماده ساقیان خورشید رخسار جام نشاط در دست بپا ایستاده ، بخار بخور بدماغ هوا پیچیده و شمیم مشکبوی عطر مغز فلک را معطر گردانیده فواکه و تنقلات از حد شمار افزون و خواستها از دایرهٔ قیاس بیرون ، آنچه در اندیشه بگذرد ، موجود و پیدا و هر چه دل میخواهد همه آماده[4] و مهیا :

آن شاه که قبله گاه ارباب صفاست همچون رخ خویش طرفه بزمی آراست

آماده دران بزم طرب بی کم و کاست از خواستهها هر چه دل و جان میخواست

و یاران دران مکان عشرت[5] و انبساط داد عیش و نشاط داده خانمانان را مطلق فراموش ساختند ـ جوان دانست که رفیقان ازان منازل مینو مشاکل باختیار بر نخواهند آمد ـ حیلهها ساخته و نیرنگهاپرداخته ایشانرا بهر نهج خواه ناخواه از آن جا بر آورده و از دروازهٔ شهر گذرانیده و به نی پارهها رسانیده خود چون پری از نظرها غایب گشت ـ یاران بخود آمده و افاقت یافته و سالها حیرت زده بوالعجبیهای قدرت بودند و مدت العمر یاد آن مکان بهشت نشان کرده طریق حسرت می پیمودند ـ

(بدیعه) قاضی ابراهیم تهتهوی که از افاضل زمان بود ، نقل کرده که روزی گذر فقیر بمنزل میرک شیخ که اواخر عمر عهد سعادت مهد بادشاه دین پناه خدمت صدارت کل داشت ، اتفاق افتاد و دران هنگام مجلس او از علمای اعلام و اکابر اکرام مملو بود و آراستگی تمام داشت . ناگاه شخصی لباس فقر در بر و عمامه[6] ابتر بر سر وارد شد ـ میرک شیخ در احترام او مراتب افراط بتقدیم رسانید و آن عزیز ساعتی نشسته مرخص شد و وقت رخصت جناب میرک قیام نموده در

---

۱ ـ سآ 'به نشیمن دلکشا و مکان طرب افزا' ـ ۲ ـ بی : 'نکردی' ـ ۳ ـ سآ : 'غلمان' ـ ۴ ـ سآ : 'هم آباد' ـ ۵ ـ سآ : 'عزیمت' ـ

غایت تعظیم و تکریم وداع کرد ، (برگ ۴٦٦ الف) و حضار این همه توجه و احترام صاحب مجلس که درخور حالت و مرتبه[۱] او دانسته از حال او استفسار کردند ، سبرگ شیخ گفت این عزیز از علوم غریبه آگاهست و از عزایم باخبر و جنیان او را مسخرانند و فرمانبر . فقیر این سخن را از آن بزرگ شنیده زود از مجلس برخاسته و در راه خود را بخدمت آن عزیز رسانیده نیازمندی تمام ظاهر گردانیدم . آن عزیز از منزل خود نشان داده بر زبان آورد که اگر روزی غریب خانه را بشرف قدوم مشرف [-ازید] بخاطر جمع و فراغبال صحبت داشته آید . فقیر رخصت شده و بعد از سه چهار روز بامید آنکه شاید از عجایب و غرایب چیزی دیده و شنیده شود ، بخانه اش شتافتم و او خبر فقیر شنیده از بالا خانه که خلوتکده اش بود ، ورود آمده گرم [گرفت] و التماس کرد که بنده کاری دارد و شما بر بالا خانه رفته بنشینید بعد از ساعتی بخدمت شما رسیده مستفیض خواهد گردید .

فقیر چند زینه که بالا رفته [دیدم] [که] جمعی از ارباب عمایم نشسته اند و در بر روی اغیار بسته ، فقیر را دیده قیام نمودند و استقبال کرده بتعظیم تمام در صدر مجلس جا دادند و از آن جماعه سه چهار کس کتابها در دست داشتند . شخصی از آن میان کتاب مطول درمیان آورد . اتفاقا در آنروزها طالبعلمی که پیش فقیر درمطول تکرار میکرد برملا سعدالدین بحث داشت و اعتراض قوی میکرد . آن شخص مطول پیش آورده [در] همان بحث وارد [شد] . طالبعلم مذکور سخن آغاز کرد و فاضلی از ایشان مجیب شده ، سخن بطول انجامید و فقیر نیز مناسب مقام سخنان ذکر کرد از هر علم بتقریبات مشکلات مذکور شد و حرفهای بلند و تحقیقات ارجمند از آن جماعه استماع نموده آمد . قریب بیکپاس مجلس بامتداد کشید . ناگاه صاحب خانه پیدا شد و این جماعت از جای خود برجسته قصد استقبال او کردند . فقیر از کمال شوق و نیازمندی از همه بیشتر شیخ را دریافت . شیخ گفت خیلی تصدیع کشیدید و مدتی انتظار بردید . گفتم باری از صحبت این عزیزان حظ وافر اندوختم و از انوار صحبت ایشان چراغ مقصود افروختم . شیخ گفت کدام عزیزان؟ بنده که عقب نگاه کرد هیچکس را ندید ، قوت واهمه مستولی شد و اعضا بلرزه درآمد و طرفه حالتی دست داد و قریب بود که طایر روح قفس قالب را تهی کند ، شیخ خنده زنان فقیر را در آغوش عاطفت کشیده قدری آب طلبیده و نفسی بران

---

۱ - سآ : 'گردانند گاهی دارد شما' .

دمید و بر سر و روی بنده پاشید و از وسوسه‌ها نجات بخشید :

هر که او در صحبت مردان رسید　　اینچنین بسیار دید است و شنید

(بدیعه) هم قاضی مذکور حکایت کرد که در اوقاتی که بنده در معلمی سلیمان شکوه لبیرهٔ اعلیحضرت فردوس آشیانی تقید داشتم ، روزی شیخ لاظر که اعجوبهٔ زمان و نادرهٔ دوران بود ، بمکتب خانه شرف ورود فرمود ، بنده بسلطان اشارت کرد که از شیخ چیزی طلب نماید - سلطان از راه نیاز درآمده التماس تبرک کرد - شیخ تبسم فرموده دست دراز نمود و از زیر فرش چند سنگریزهٔ خردا خرد برداشته در هر دو دست گرفته و دو سه مرتبه گردانیده ، اتفاقاً سنگپاره ها در دست او بعضی عقیق آبدار[2] و چندی لعل شاهوار و برخی مرجان و بعضی مروارید غلطان[3] شده بود و غریب تر آنکه یگان یگان بسر موی ریش سفته بسلطان داد - و ابواب حیرت و تعجب بر روی حاضران کشاد -

(بدیعه) یکی از چیله های عمدهٔ این دولت خداداد که از زمان عرش آشیانی[4] دربن سلسلهٔ علیه سعادت (برگ ٤٦٦ ب) اندوز بندگی بود نقل میکرد که من با کلرخی سیمبری سری داشتم و هموارهٔ تخم آرزو و هوای او در مزرعهٔ دل میکاشتم و چنان دل باو تعلق گرفته بود که اگر ساعتی دیدهٔ غمدیده از مشاهدهٔ جمال او محروم میگردید چون مرغ نیم بسمل میطپید و اکثر باهم میبودیم و باختیار از یکدیگر جدا نمیشدیم - ناگاه ضرورتی پیش آمد و یار غمگسار عزیمت وطن خویش کرد :

ز رفتن تو من از عمر بی نصیب شدم　　سفر تو کردی و من در وطن غریب شدم

و دران ایام محنت[5] فرجام بسبب چوکی شبی در غسلخانه معلی بودم ، چون نزدیک دو پاس از شب بگذشت و مردم مست نشای خواب شده چادر غفلت بر رو کشیدند و چوکیداران و حارسان بجا و مقام خود آرمیدند :

طوفان هموم جوش میزد　　سیلاب جنون خروش میزد
دیده زسرشک خونفشان شد　　غم آمد و یار مهربان شد

---

۱ - در بی واژه 'خورد' یک مرتبه نوشته شده - ۲ - سآ : 'برانداز' - ۳ - آآ : 'نا‌سفته و مکان های و هو بیش قیمت سر موی' - ٤ - سآ : 'درین سلسله علیه سعادت اندوز بندگی بود نقل میکرد که من در نیاز حوالی بعهده اعلیحضرت فردوس آشیانی ما حکمرضی شمری شدی داشتم - همواره تخم آرزو . . . '. مندرج است که در نسخه بی و آآ نوشته نه شده - ۵ - بی : 'محبت' -

چون طاقت طاق شد ناگاه دری از غیب گشودند و روی شاهد مراد نمودند یعنی آن نور باهر شیخ ناظر ، در صحن دولتخانه ظاهر شد، چپ و راست نگاهی کرد و استشمام رایحه ورد نموده رو بطرف من آورد و بنده از جا برجسته باستقبال شتافتم و واهی بکعبه' مقصود یافتم و بر حال زار و دل فگار رحم نموده ، فرمود، خوش باش که مطلوبت همین زمان حاضر شود و دیده' شوقت ناظر گردد و بنده ازین مژده' حیرت افزا دیده' جست و جو باطراف و جوانب گشودم و بپای نگاه طریق احتیاط ملاحظه نموده' می بینم که از مطلع در دولت خانه خورشید رخساری طلوع نموده میل این ذره' خاک نشین دارد و شیخ چند قدم پیش رفته و دست آن مهر سپهر حسن و جمال که دل ذره سان در هوای وصال او بود و دیده' خون پالا فرش راه خیال او گرفته ، پیش فقیر آورد و خود بگوشه رفته چون پری از نظرها نهان' گردید و آنماه اوج عشرت' چند ساعت نور افزا دیده سرور و بهجت بود سده را وداع نموده در های محنت و اندوه بر روی روزگار گشود و بعد از چند روز که آن ماه شب افروز از وطن باز آمد شمه' از ماجرای حیرت افزای آن شب بتقریبی درمیان آوردم ، متحیر شده گفت ، چه میگوئی؟ و از چه راه افترا و خلاف می پوئی؟ من در وطن و تو درینجا :

ع بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا[4]

ازین مقوله طرفه حیرتم دست داد و عقل طریق تعجب و راه حیرانی پیمودن گرفت :

عقل حیران که اینچه بازی بود   بهر حیرت چه کار سازی بود
دل سدرپای حیرت افتاده   رشته' عقل را ز کف داده

(بدیعه) سنه لهم جلوس وقتیکه فردوس آشیانی از دولت آباد ، عزیمت دارالخلافه داشتند و معتمد خان مؤلف اقبالنامه' جهانگیر که در عهد آن پادشاه علیین آرامگاه خدمت بخشیگری داشت ، نه ساله دختر زیبا منظر با پسر عجیب پیکر از نظر مقدس گذرانیده (برگ ٤٦٧ الف) بعرض رسانید که این اعجوبه در دو نیم سالگی پستان بر آورد و در هفت سالگی بی آن که بمردی مقارنت جسته باشد ، حامل گردید و در هشت' سالگی پسری زائید . حاضران ازین خبر تعجب اثر

---

۱ - بو : 'ننموده' . ۲ - آآ : 'پنهان' سآ : 'غایب گشت' . ۳ . سآ : 'حسن و عشرت' ٤ - صلاح کار کجا و من خراب کجا - ببین تفاوت ره کز کجاست تا بکجا ، دیوان حافظ ; ۳ . ۵ - سا : 'دهم' .

دستخوشِ حسرت و حیرانی گردیده بکمال قدرت ایزدی ایمان تازه گردانیدند.

(بدیعه) سنه بیست و چهارم جلوس فردوس آشیانی در یکی از مواضع بهار چار گهری روز باقیمانده ، باد تند وزیدن گرفت و از هیجان گرد و غبار هوا پردهٔ ظلمانی بر رو کشید و روز روشن شب تار گردید ، بعد ازان رعد در خروش آمد و باران بشدت تمام باریدن گرفت و در قطعهٔ زمینی که طول مقدار هشت بیگهه و عرض دو بیگهه داشت ، پارچه های گوشت ، بوزن دو دام و یک نیم دام بارید و بعضی از سکنهٔ آنجا ازان گوشت قدری پختند و خوردند.

(بدیعه) در عهد فردوس آشیانی در دارالخیر اجمیر زنی از قوم بافنده ، دختری زائید که روی و سر و چشم و بینی مانند شیر داشت ، و باقی اعضای او بصورت آدمی بود.

(بدیعه) سنه هزار و شصت و سه از روی واقعه نویس بعرض فردوس آشیانی رسید که ششم ربیع الاول سال مذکور در قصبهٔ ایلچپور[1] ماده گاوی گوساله زائید که دو سر داشت و یکچندی زنده مانده سقط شد.

(بدیعه) در پرگنهٔ اتاوه درخت نیم خشک شده بود. مردم هر چند قصد بریدن آن کردند ، میسر نیامد و تبر و تیشه و دیگر آلات قطع و قمع[2] بران کار نمی کرد و اینمعنی دران نواحی شهرت یافته مردم بسیار برای تماشا می آمدند و هر روز هجومِ طرفه و ازدهام عجیب میشد و جمعی از غایت جهالت و فرط ضلالت[3] کمر بندگی بسته صبح و شام پرستش آن مینمودند. چون این مقدمه بعرض اقدس اعلی رسید گرز [برداری] را تعین نمودند که درآن جا رفته درخت مذکور را آتش در داد.

(بدیعه) در نواحی اورنگ آباد زنی از قوم برهمن مسلمان شده در سلک ازدواج سیدی انتظام یافت و پس از چندی حامله شد. وقت وضع حمل در عرض یک پهر یک پسر و چهار دختر زائیده و یک دختر ازان زنده مانده باقی همان ساعت بمهد عدم غنودند.

(بدیعه) در نواحی کشمیر زمانی که حسین بیگخان ، خویشِ علیمردانخان امیرالامراء حکومت آن جا داشت ، تلهٔ برف که طول و عرضش بیست ذراع و ارتفاع و پهنی آن ده[4] گز بود از هوا افتاد.

---

۱ - بی : 'ایلجپور' . ۲ - آا : 'به آنجا نهاده بعد ازان لشکری در آن نواحی'
۳ - بی : 'ذلالت' . ٤ - آا : 'سی گز' بی : 'نو هزار گز'.

(بدیهه) در سنه هزار و شصت و دوم جلوس بعرض حضرت فردوس آشیانی رسید که در موضع هایون عمله پرگنه گوالیار در مزرع شخصی طویل جسمی کشته افتاده و سرش بریده برده اند ـ آن بادشاه انجم سپاه معتمدی فرستاد که آن لاش[1] را بنظر احتیاط دیده بیاید ـ فرستاده آمده بعرض رسانید که شخصی سه و نیم ذرعه[2] بادشاهی دراز و یک و نیم عریض ، در یکی از مزارع کشته اند و سرش پیدا نیست و در زمینی که آن لعش[3] افتاده ، قریب یک بیگهه زمین نشیب و فراز شده ، گویا دو فیل باهم جنگ کرده اند ـ

(بدیهه) در شهر مبارک رمضان سنه هشتم جلوس حضرت خاقانی ظل سبحانی در تالابی که متصل قدمه کهیانی کده واقعه صوبه دکن است ، از جوف هوا ستاره کلان در رنگ شعله آتش افتاده و بمجرد افتادنش آب تالاب بیرون رفت و آن آب تا دوپهر در جوش بوده خروش میزد ـ

(بدیهه) سید پریشان حالی ، کثیرالعیالی از مواقع قصبه پانی پت توفیق انزوا یافت (برگ ۴۶۷ ب) و راه تردد و سعی بر خود مسدود گردانیده پیوسته طریق توکل بقدم همت سپردی و در کنج فراغت و گوشه قناعت باهل و عیال و اطفال بسربردی ، از قضا اوایل محرم سنه هشتم[3] جلوس والا ، سه چهار روز از قسم ما کولات در خانه سید چیزی موجود نشده ، با عیال و اطفال بفاقه گذرانیده و روز عشورا سید مذکور در حالی که دل[4] از آتش جوع کباب و خانه طاقت و توانائی از سیلاب گرسنگی خراب داشت ، مضطرب نشده بقرأت مصحف مجید مشغول بود و دخترش[5] با دل بریان و چشم گریان از دست فاقه بی پا شده پیش پدر آمد ـ ناگه دید که از زیر گوشه طیلسان که سید بر دوش داشت ، دود بر می آید و بوی طعام بمشام امید میرسد ـ اینمعنی را به پدر ظاهر کرد ، سید متعجب شد و ملاحظه نموده دید که چهار رکابی پلاؤ گرم است که طباخ قدرت برای تسکین جوع گرسنگان آماده نموده ، سید بدرگاه کارساز سجدات نیاز بتقدیم رسانید ـ و طعام غیبی را باطفل و عیال قسمت نموده تناول فرمود و از همان روز پنج و نیم آثار برنج سفید و پنج آثار[6] گندم از جوف هوا در خانه او

۱ ـ سآ : 'نعش' ـ ۲ ـ بی : 'لاش' ـ ۳ ـ سآ : 'هفتم' ـ ۴ ـ اآ : 'دل را برجای جان نهاده' ـ ۵ ـ بی : 'دو دخترش' ـ ۶ ـ آنچه آثار معنی سیر وزن در اشتهار دارد ، در کتاب لغات عربی و فارسی باین معنی اصلا بنظر نیامده ظاهرا ایجاد بعض هندوستان فارسی تراشست ، چون شهرت گرفته حکم اصطلاح پیدا کرده (اندرج) ـ

می بارید - چون عمدة‌الملکی[1] جعفر خان این سخن و این حقیقت را بعرض پادشاه دین پناه رسانید ، حکم مقدس بنفاذ پیوست که محمد اسحق چیله در آن جا رفته بارش گندم و برنج را برای‌العین مشاهده نموده بعرض والا رسانَد و چیلهٔ مذکور بقصد شتافته و آنچه دیده بود معروضداشت . خدیو [خدا] آگه تعجب نمود و بر حال سید مذکور رحم فرموده بالعام مبلغی و عطایای روزینه اورا خوشوقت ساخته و غریب تر آن که روزی که روزیانه مقرر شد وظیفهٔ غیبی سمت انقطاع پذیرفت -

(بدیعه) بعرض اقدس رسید که در ملک فرنگ نزدیک ولایت پرتگال غریب سانحه رویداد و طرفه حادثه واقع شد - چند روز متصل و متوالی ستارهٔ دمدار در هوا[2] نمودار شده بر زمین افتاد و آن ناحیه بسبب سقوط ستاره تاریک گشته و هوا را ظلمت فرو گرفت و در شب و روز فرق محسوس نمیشد و تا سه روز حال بدین منوال بود ، غریو از نهاد خلایق برآمد و مردم در ظلمت حیرت فروشدند و چارهٔ کار نمیدانستند - پس از سه روز که آفتاب امید از سکنهٔ آنجا از مشرق آرزو طلوع نمود و پردهٔ ظلمانی از میان برداشته شد و روشنائی روز پدید آمد ، شخصی غریب خلقت عجیب هیئت که دست و پا مانند آدمی و گردن و بال و گوش همچو اسپ داشت ، ظاهر شد و طول قامتش شش ذرع و عرض سه ذرع بود ، چلقد هزار میخی[3] در بر و ترکش یکی بر کتف و دیگری بر روی سینه و کمان در دست داشت و هر تیر که از شست[4] وی جستی از سه چهار آدمی برآن گذشتی ، روز بهلاک و قتل مردم پرداختی و شب در کوه رفته[5] ناپدید شدی و اهل آن جا هر چند اورا تیرو تفنگ زدند و سایر اسلحه را کار فرمودند بر او هیچ کارگر نیامد - در پانزده روز سه هزار و هفتاد و ده نفر فرنگی کشته شهرها ویران ساخت - فرنگیان از مقابله و مقاتلهٔ او عاجز شده از جادوگری که در فن شعبده و نیرنگ مهارت کامل داشت ، چاره جو گشتند و او خندق ترتیب داده بزور افسون آن قوی هیکل را درآن جا انداخت و مردم اورا مقید ساخته بحیله‌های بسیار اساس حیاتش را در انداختند و حاکم فرنگ شبیه آن (برگ ۴۶۸ الف) دیو صورتِ دد سیرت را بحضور لامع‌النور ارسال

---

۱ - بی : 'جمدة‌الملکی' بجای 'عمدة‌الملکی' اآ و سآ : جملة‌الملکی' - ۲ - سآ : 'لاهور' - ۳ - سآ : 'چهل صدها' - ۴ - بی : 'شصت' - ۵ - اآ : 'در آن جا کوی عظیم بود در آنجا لشکری آراسته زدند' .

داشته بود و مؤلف کتاب آن را دیده و مردم آلدبار در حق او چیزها می گفتند - بعضی میگفتند و گمان میداشتند که این عفریت منظر از نوع راکسس[1] است که در جزیره لنکا سکونت دارند ، بسی درینجا فتاده خویشتن را بکشتن داده و گروهی بران بودند که این دیو نهاد از قوم جن است ، باین هیکل متمثل گردیده ، خود را بقتل رسانید و جمعی نقل میکنند که باخبار متواتر بما رسیده که در یکی از جزایر آدمیان باین هیئت و ترکیب و درازی قامت و تنومندی سکونت دارند و صفات حیوانی بر آنها غالب است - این بهایم سیرت سیاه سریرت از آن‌ها بود، بتقریبی درینجا رسیده ، مقتول گردید :

هر کس بر حسب فهم گمانی دارد

(بدیعه) والی عدن تحف و هدایای آن سرزمین بطریق پیش کش بدرگاه خواقین پناه حضرت ظل سبحانی فرستاد - از آن جمله گورخری بود که نقاش ازل به بدایع نگاری تمام تقدیر از سم تا دم او بی تفاوت کم و بیش خطهای سیاه و سفید بطرز لهریه بر بوست آن کشیده گوئی اوستاد جادونگاری بقلم پرکار هر خطی را به پرکاری درست کرده صنعت دستی برای حیرت نظارگیان وانموده ، از غایت غرابت و ندرت او بادی الحال هرچکدام را اعتماد نبود که خطوطش اصلی است - همه گمان داشتند که عملی و جعلی خواهد بود ، آخرها که مدتی مالند و اصلا فتوری در نقش و رنگ نشد ، همه را بر صنعت صانع قدیم یقینی جدید حاصل آمد -

(بدیعه) سنه نهم جلوس والا در پرگنهٔ ملکی متعلقهٔ صوبه بهار شعلهٔ آتش که بطول و عرض مقدارش (؟) گز بادشاهی بود ، ظاهر شده مانند گردباد باهتزاز آمده تا شش کروه راه حرکت کرد و درین مسافت آنچه درخت وغیره بود سوخته متحرق گردید -

(بدیعه) سنه نهم جلوس معلی دوازده شخص که هر یک چوارده گز پانزده[2] گز قد داشت و بعضی بصورت انسان بودند و برخی مانند فیل و چندی روی و گردن مثال اسپ داشتند و [بر] پیشانی یکی از آن‌ها مارهای کلان پیچیده بود ، از قلعه کالنجر برآمده راه صحرا گرفتند و رعایا که قلبه رانی میکردند که آن‌ها را مشاهده نموده راه حیرت پیمودند -

---

۱ - حیوانی که شبیه به نسناس است - ۲ - مآ : 'پازده'

(بدیعه) چهاردهم محرم سنه دوازدهم جلوس معلی در نواحی قلعه* مندران بشدت زلزله در قطعه* زمینی شگافی که پنجاه ذرع طول و دو گز عرضش ، پدید آمد و هر چند سکنه آن جا ریسانهای دراز پان صدگزی و ششصدگزی را سنگ ها بسته در آن انداختند سنگ بر زمین نه نشست و عمق آن معلوم نشد - پس از چند روز بی سبب ظاهری آن شگاف فراهم آمده زمین یک لخت گردید .

(بدیعه) چهار دهم جمادی الثانی سنه دوازده جلوس والا در موضع میگون سرکار مانکپور صوبه* اله آباد گردبادی بوسرسیده سر بفلک کشیده ، بحرکت در آمده ، باندک زمانی بشکل جاموس کلان متمثل گشت - پس از زمانی[1] شبیه فیل ظاهر شده قصد تالاب کلانی که دران جوار بود ، کرده بیکدم همه* آب تالاب در کشیده بصورت منار نمودار گشته ، قطعه* باغ چودهریان راکه در آن جا واقع شده بود ، خراب ساخت و درختان را از بیخ و بن بر کشیده باز هئیت گرد باد شده از نظرها غایب گردید (برگ ٤٦٨ ب) -

(بدیعه) سنه هزار و هشتاد هجری در موضع لالی پور متعلقه* سرکار جونپور هنگام شام بی آنکه ابر و سحاب ظاهر شود ، صدای رعد پیدا شده باد و صاعقه پدید آمد و از جوف هوا شوری و غریوی بگوش سکنه* آن جا رسیدن گرفت - پس از ساعتی گلهای رایبل[2] با آنکه موسم نبود ، بر موضع مذکور در رنگ باران بارید و توده توده گلها بران کل زمین ریخت و روز دیگر اعیان و حاکم آن نواحی که آن گل‌ها را ملاحظه کردند ، بسیار خوشبو بود و از گل در رنگ و بو و مشابهت هیچ تفاوت نداشت -

(بدیعه) از واقعه* دارالسلطنت لاهور بعرض خدیو دین پناه رسید که یار محمد کودک پسر محمد شفیع ساکن موضع شفیع پور سهنیار عمله پرگنه* بتاله[3] بکرم الله تعالی همین که از مادر متولد شد کلمه* طیبه بر زبان رانده ، تا چهار ماه بعد ازان حق الله[4] را ورد زبان داشت والحال که از عمرش ششم ماه میگذرد اسم الله ذکر اوست -

(بدیعه) یکی از امرای این عهد سعادت مهد نقل کرده که اواخر ایام سلطنت فردوس آشیانی بتقریبی سفر کابل پیش آمد - در آن بلده* رسیده [به] درویشی که از دنیا و اهل آن کناره گرفته درکنارۀ آن شهر فیض بهر زاویه داشت ،

---

۱ - سآ : 'ساعتی' - ۲ - بی : 'رائیبل' - ۳ - بی : 'بتاله' - ٤ - بی : 'حق تعالی' -
۵ - آآ : 'شهر' -

اتفاق ملاقات افتاد و بسی عجایب و نوادر ازو مشاهده نموده شد. از آن جمله بالدرون حجرهٔ تنگ که عبادت گاه او بود، برد. دیدیم که حجره وسیع شد و آن مضیق، فسحت فراوان بهمرسانید و باغ دل کشا و فضای نزهت پیرا بهمرسید و اکابر و اماجد صدر آرای محفل شدند و اصناف سازندگان و اقسام خوانندگان ظاهر گشتند و اشخاص بسیار از هر نوع دران انجمن غرایب نشیمن جلوهٔ ظهور نمودند. و لحن داؤدی بر کشیدند و نوازندگان سازها را کوک کردند و غلمان حور رخسار وساوه‌های پر نقش و نگار مجمرها در دست گرفته، گاهی از بخار بخور و زمانی از شمیم عنبر بیز کاکل عطر آمیز مشام آرزو و دماغ امید مجلسیانرا معطر میساختند و زهره جبینان خورشید رخسار و ناهید نوایان شیرین گفتار، ترکان غمزه و فوج کرشمه را بتاراج و کالای جان و غارت متاع ایمان سر میدادند و تماشائیان بیدست و پا شده، سر میدادند و تمام روز این مجلس پر ساز و سوز برپا و این هنگامهٔ[1] هوش ربا گرمی افزا بود و هنگام شام درویش مذکور دست فقیر گرفته ببهانهٔ تجدید وضو ازان بزم نگاه فریب بر آمده بدر خردی رسید و چون درون آمدیم دیدیم که همان زاویه و حجرهٔ تنگ درویش است، نه از مجلس اثری و نه از مجلسیان خبری:

دل حیران تلاش کرد بسی — نکشاد این طلسم هیچ کسی
حجرهٔ تنگ از چه وسعت یافت — مهر رخشان چگونه در شب تافت

(بدیعه) شیخ محمد بقا سهارنپوری که اکثر با مؤلف میبود و همواره بقدم صدق راه صداقت می پیمود، نقل نمود که وقتی هوس خلوت گزینی در سر افتاد و خواهش دعوت اسمی از اسمای حسنی[2] در سویدای دل جا گرفت و در دهلی کهنه نزدیک بمقبرهٔ ملک یار پران رحمة‌الله، عزیزی باغی دلکشا و نشیمنی مصفا داشت، فقیر باو ظاهر کرد که کاری پیش آمده، اگر اذن شود چند روز درین بستان سرای (برگ ۹۹ الف) بسر برده آید. آن عزیز مصر اهلیت اظهار مسرت نموده چهار دیوار باغ را باختیار فقیر گذاشت و بنده در و دیوار بنگله را که در وسط باغچه واقع شده بود، بآب دریا شست و شوداده و شرایط را رعایت نموده شروع در کار کرده، در اثنای قرأت بسی امور نادر از نهانخانهٔ غیب ببارگاه شهود جلوهٔ ظهور مینمود. از آنجمله روزی فقیر بطریق معهود بر مصلا نشسته و در خلوت را بروی آشنا و بیگانه بسته، مشغول سبحه گردانی بود که شخصی از

---

۱ - مآ: 'سروپا بیدست و پا باشید'. ۲ - بی: 'جسنی' آ: 'حسین'.

بیرون در کوفت و فقیر او را مخل وقت تصور کرد و لب بجواب نگشادم و مهر سکوت بر دهن نهادم - آنمردود سه مرتبه فریاد کرد ، جواب نشنید ، گفت میدانم که در اجابت بر روی من وا نخواهی کرد ، من خود فتح باب نمایم و از شگاف تختهٔ در ، که عقل دور اندیش دخول باد را از آن جا محال میشمرد[۱] ، دست بدرون فرستاده زنجیر وا کرده ، در آمد و او خود عزیزی بود که فقیر گاهی در ایام عرس و هنگام زیارت سلطان‌المشایخ ، قدس سره ، او را میدیدم و از گلشن صحبتش گلهای انبساط میچیدم ، بر گوشهٔ مصلای[۲] نشسته ، استفسار احوال نمودم و در اینحال سبحهٔ دراز هزار دانه [که] فقیر در دست داشتم ، [از] درازی و کلانی بشگفت آمد ، آن را از دست فقیر گرفته بر مصلا گذاشت و چوب پارهٔ سیاه دو وجبی که در دست حق[۳] پرست [بود] بر سبحه زد - سبحه ناگاه باژدها متمثل شده و صورت مار جانگزا گرفت و بجنبش در آمد و سر را بلند کرد - از کاسهٔ چشمانش برق میجست و از تنور دهانش شعله‌ها بر میخاست - فقیر را غریب حالی رو داد و طرفه حالتی پیش آمد و از بیم و ترس نزدیک بود که روح از بدن مفارقت کند ، عقل و هوش زایل گردد ، درویش تغیری در ناصیهٔ حال من مشاهده نمود ، بهمان چوب پاره اشاره کرد تا اژدها در حرکت آمده از شگافی که در دیوار غربی بنگله[۴] که از افراط باران بهم‌رسیده بود ، بدر رفت :

ع خیالیست پنداشتم یا که خواب

و عزیز مذکور بآستین اشفاق و کرم ، گرد بیم و غبار غم از خاطر فاتر زدوده فقیر را مورد گونان گون مراحم فرمود و پس از زمانی برخاسته از همان شگف دیوار با تنومندی و جسامت در رنگ برق و بادگذشته ، ازان راه که رفته بود ، سبحه در دست باز آمد و آن را بر مصلای فقیر گذاشته و اظهار بعضی رموز و اسرار نموده فقیر را وداع کرد -

(بدیعه) قریب یازده فرسخ سمت جنوب از معمورهٔ کشمیر نظیر دره ایست وسیع و دران حوض کلانی واقع شده و در وسط حوض قطعهٔ سنگ است مربع که درمیان مقدار کاسه ، قعری دارد ، در نصف اخیر خرداد ماه قبل از طلوع آفتاب

---

۱ - سآ : 'می داند' - ۲ - در جمیع نسخه‌ها 'مصلای فقیر' نوشته شده ، کلمهٔ 'فقیر' زاید است - این تصحیح قیاسی است - ۳ - کلمهٔ 'حق پرست' در نسخه‌های دیگر نوشته نه شده - ٤ - سآ : 'بنگاله' -

مهتاب ازان تمر کاسه مانند که اصلا درزی و شگافی دران پیدا نیست و قطره های آب مثل عرق که بر روی انسان از اثر حرارت نشیند ، پیدا میشود و هر گاه از اجتماع قطرات آن کاسه لبریز میگردد و بقدرت الهی آب به تندی و جلدی جریان می یابد و حوض کلان در ساعت پر میشود و بمجرد این که حوض مملو شد ، در آن واحد آب از نظر غایب میگردد - (برگ ۹۶٤ ب) و در حوض و کاسه اثری از آب نمیماند - بعد از زوال آفتاب تا هنگام غروب برین منوال گاهی دوبار گاهی سه بار آب ظاهر میشود و قریب بیکماه آن مکان طلسم بنیان بر این نمط گاهی پر آب و گاهی خشک است و یازده ماه از تری و رطوبت اثری ندارد و هندوان دران ایام بر آن حوض جمع آمده غسل میکنند - عظیم مجمعی میشود و طرفه اردهامی میگردد و جای سیر و مسرت و مقام تماشا و محل حیرتست و هنود کشمیر این مکان بیمثل و نظیر را سند براری میگویند -

(بدیعه) هم در نواحی کشمیر مقامیست شگرف و جائیست حیرت افزا ؛ در کوه دالانی کنده اند و [صفه] مطبوع ساخته در ایام تموز و شدت حرارت از سقف سنگین آن صفه طلسم آئین قطره قطره در رنگ عرق میچکد و بمجرد رسیدن بر زمین آن قطره یخ می بندد و صورت عضوی از اعضای انسان ازان مرتب میشود و در عرض هفده هرده روز ازان قطرات یخ بسته شکل انسان تمام و کمال موجود و مهیا میگردد و دست و پا و روی و چشم و بینی و گوش و سر و موی و انگشت و ناخن در ان صورت آبی نمودار میشود و آن شکل اندک اندک آب میشود و درعرض هفده هژده روز اثری ازان تمثال نمیماند :

کس نمیدانست سر کار او عقل حیران شد ز کار و بار او

(بدیعه) بتاریخ چهارم شعبان سنه هفتم جلوس سعادت مانوس بعرض خدیو خدا آگاه رسید که در ولایت چین زنی تاج‌العالم[۲] نام حکومت دارد و اکثر اوقات بر عماری فیل سوار شده لشکر را کورنش میدهد و جز پدر و شوهر حکم او بر همه‌کس در کمال نفاذ است و طلب امرا و سپاه [و][۳] آدمیان [تنخواه دار[٤]] و وجه هر آدم از وجه زراعت و کشت کار مقدار دو روپیه در ماهه میدهد و در آن ملک تمام سال باران میبارد و همیشه درخت یک شاخ انبه پخته دارد و شاخی میوه خام و شاخی گل کرده و شاخی دیگر شروع بهار نموده و نزدیک بندر چین کوهیست - چون جهاز نزدیک آن میرسد آواز مهیب ازآن مانند صدای توپ بر می خیزد و سکنه آن دیار بسبب اعتدال هوا بیمار نمی‌شوند و محتاج طبیب

---

۱ - الف : 'نظهر' - ۲ - ماً : 'باغ انعام' - ۳ - اصل : 'بر' - ٤ - اصل : 'تنخغا' -

و استعمال دوا نمیگردند و اگر احیانا احدی گرفتار آزاری میشود ، در حوالی شهر نهریست دران غسل میکند همه آزارها و رنجها بآب داده صحیح و سلامت میگردد و هر سال طلای بسیار ازان آب بر می آید و بخزانهٔ حاکمهٔ آن جا عاید میگردد و در آنولایت اصلا مگس و زاغ و سگ و زغن و گنجشک نیست .

(بدیعه) مشهور است که کافور غیر از جزیرهٔ چین جایی دیگر نمیشود و ازان جا باطراف دیگر میبرند و از زمینی که کافور حاصل میگردد جماعه سکونت دارند که آدم میخورند و از شهر چین تا مقام و منازل آدم خوران ، پنج روزه راه ست و آنها با یک دیگر اقوام و خویشند و قری و مواضع آباد کرده اند . چون در موضعی شخصی بیمار میشود اورا بجماعه که قرابت قریبه دارند و رویه دیگر آباد اند میفرستند و اگر گاهی در فرستادن مریض اندک درنگ واقع میشود آن گروه پیغام میفرستند که درمیان ما اگر کسی بیمار خواهد شد (برگ ۴۷۰ الف) بزودی [نخواهیم] فرستاد و آن طایفه ازین ملاحظه بمجرد آن که سرکسی درد کند همان لحظه اورا میفرستند و آن مردم بیمار را [پاره پاره] نموده درمیان خودها بخش میکنند و سر بکلانتر موضع تعلق دارد و استخوانهای کله را در ریسمان کشیده بدر خانه می آویزند و این آدم صورتان دد سیرت باهم قمار میبازند و دست و پا و گوشت[1] اعضا گرو می بندند و هرگاه پای میدهند ، دست و پای یک دیگر میبرند و گوشت بمقدار گرو[2] که بسته اند از نشستگاه یا از اعضای دیگر میبرند و میخورند و حاکم و اعیان آن جزیره روزی معین دارند که دران روز گوشت آدم خوردن واجب میشمارند و در آن روز شخصی را غافل میگیرند ، بمجرد گرفتن دست بر دهنش بند میکنند که نفس او بر نیاید و اگر احیانا فریاد کرد و یا حرف بزد اورا رها کرده دیگریرا بهمان نهج میگیرند و آن شخص را کشته اعضای اورا در آشها میکنند و جگرش را در طعامی که حاتم تناول میکند ، داخل میسازند و در آن ولایت رسمهای غریب است و کارهای عجیب . از آن جمله آن است که پسران و دختران باهم نرد لعشق میبازند و خود را باختیار هدف تیر بلا می سازند و اول آن دو مشتاق باهم ملاقات میکنند ، کوتوال حاضر شده آن تاریخ ثبت مینماید و تا شش ماه هیچ کس مزاحم احوال در جای وصال نمیگردد ، بهر قسم

---

۱ - نسخه اصل : 'گوشت و اعضا' این تصحیح بصورت 'گوشت اعضا' قیاسی است - ۲ - بی : 'کرد' .

که میدانند کام میرانند و پس از شش ماه عسس هر دو را گرفته پیش حاکم میبرد او[1] حکم قتل میکند و در میدان وسیع در حالی که عاشق و معشوق روبروی یک دیگر اشعار خوانان می آمده باشند ، از عقب سنگباران میکنند و سکنهٔ آن خطه حکایت شگرف دارند و نقل نادر بر زبان می آرند که عقلِ دوربین در رد و قبول آن راه تردد می یوید ، میگویند در ایام پیشین سیدی از نجف معلی درآن سر زمین رسیده بسیاری را در دائرهٔ متابعت و حلقهٔ ارادت خود کشید و حاتم آن جا نیز حلقهٔ اطاعتش در گوش جان آویخته از متابعان او گردید و پس ازان که حاکم مذکور بملک عقبی شتافت و سید در حکومت آن ولایت استقلال یافت ، روزی در ایوان بار نشسته بود که صدایی از کوه برخاست . سید متعجب شده از کیفیت آن استفسار نمود . دانایان معروضداشتند که این کوه بجماعت پریان تعلق دارد و هر گاه جهازی متوجهٔ این بندر میشود ، این قسم صدا از کوه می آید و در حوالی کوه چشمه ایست مصفا پر [لهیج] پریان در آن جا حاضر شده پیرهنهای خود را که دوبال دارد و بقوت آن میتوانند پرواز کرد ، فرود آورده و برهنه شده در آن چشمه در می آیند و از غسل فراغ یافته بمنازل و مقام خود میروند . سید بر این مقوله اطلاع یافته روز دیگر هنگام آمدن پریان بر سرچشمه تنها رفته ، پنهان شده معاینه نمود که فوجی از پریان غسل میکنند . قصد جامههای ایشان نمود . پریان سرعت کرده پیر هنهای خود گرفته طیران نمودند مگر یک پیرهن که در دست سید افتاد ، یک کس را ازان گروه دید که در آب مانده التماس پیرهن خود میکند و الحاح مینماید . سید پری را بزور گرفته در خانه آورد و پیراهن را در صندوق آهنی پنهان[2] ساخته اورا در سلک ازدواج کشید . (برگ ۴۷۰ ب) مدتی گذشت و چند فرزند ازو بوجود آمدند . سید بشکار رفته بود پری با پیر زنی که بمحافظت او می پرداخت ، عجز و الحاح بسیار نموده مبلغی خطیر باو داده التماس کرد که یک بار ازان پیراهن را نماید . پیره زن خیال بست که پری فرزندان بهمرسانیده و با سید موانست و الفت تمام گرفته اگر پیرهن باو نموده شود باکی نیست و صندوق کشوده جامه بر آورد . پری پیراهن از دست او ربوده و در بر کرده پرواز نمود و بر بام قصر نشسته و رو بفرزندان کرده گفت جانانِ مادر چکنم ، مرا فراق شما ضروری شد ، مدتی در قید پدر شما بودم و انتهازِ فرصت مینمودم ، امروز

---

۱ - اصل : 'او را' - ۲ - ہی : 'مضبوط' .

قادر مطلق مرا مخلص داد و در مقصود بروی من گشاد ، سلام من به پدر خود خواهید رسانید و پریده از نظرها غایب گردید و پیر زن از ترس بیخود شده بود که سید رسیده با فرزندان شریک در ناله و فغان گردید و آن فریاد و شیون سودی نه بخشید و دران نزدیکی از غایت حزن واندوه رخت هستی بدارالسلام کشید.

(بدیعه) در ملک مندی تالابی است عظیم معروف بهراول بغایت عمیق و وسیع ، تخمینا دور آن نیمکروه باشد و میان آن بر روی آب از گل دو پشته واقع شده ، بعرض و طول هفت و هشت ذرعه و دران پشته‌ها نی بسیار رسته ، درخت های و اشجار بالبوه دمیده و دو درخت خرما[1] نیز سر بعیوق کشیده ، هر گاه حاجتمندی بصدق دل و صفای باطن کنار تالاب رسیده بحاجتی و مرادی بحضرت قاضی‌الحاجات ملتجی میگردد ، بقدرت ایزدی هر دو پشته از جای خود روبسوی آن نیازمند بر روی آب همچو کشتی روان شده ، نزدیک ساحلی که [حاجتمندان] در آن جا ایستاده ، میرسند و توقف مینمایند و ملتجی بر مرادی و نیتی که دارد بخاطر آورده ، رشتهٔ سرخی که متعارف اهل هند است و آن را "چله" گویند و بیرق بران درختها می بندد و نیازی که از نقد و جنس و اغذیه و اطعمه با خود دارد بران پشته‌ها میگذارد ، بحکم قادر مختار پشته‌ها معاودت نموده باز بمکان اصلی متمکن میگردند و حاجتمند بمشیت ایزدی بمراد خویش کامیاب و فایز میگردد و اگر احیانا صورت حصول مدعا در پردهٔ اختفا باشد ، پشتها از جای خود حرکت نمی کنند. اگرچه آن تالاب جلا بخش دیدهٔ عبرت بین مؤلف نگشته لیکن تعجب افزای چشم هزاران هزار نظارگیان دور و نزدیک و نیازمندان اطراف و اکناف گردیده و صیت صحت این مقوله از شایبهٔ شبه در گذشته است.

(بدیعه) واردان ملک جکرولداق به بیان این اقل شگرف بدینگونه سامعه افروز گشته اند که دران کوهستان کرمی بهم می رسد ، بغایت خرد ، از نیرنگی تقدیر در انگشت پای انسان می چسپد و میگزد و هر چند آن را بدست یا بزنبور بقوت هر چه تمام تر دور میکنند و جدا میسازند انفصال نمی پذیرد و آنا فانا بزرگتر و بالیده‌تر میگردد. چنان که انگشت آدم را فرو برده در طرفةالعین مقدار موشی کلان گشته ، پای انسانرا از حلق میگذراند و فی‌الفور برابر سگی جثه بهم می رساند و در لحظه از سگی کلانتر شده تا کمر انسان را فرو میبرد. هر چند آن را می برند و میزنند.

---

۱ . بی : 'طوری' .

اصلا اسلحه و حربه بر او کار نمیکند و در اندک فرصتی برابر شیر میشود و آدم را درست خورده ، زود بصحرا و کوه دویده از نظرها غایب میگردد .

(بدیهه) دیده‌وران جهانگرد بگزارش این اعجوبهٔ غریبه بدین نوع مستمعانرا تعجب افزوده اند که در کوه لاهل[1] غلیوازی بر فراز هستی می آید که در هنگام جوش مستی ، خود را بر سنگها میمالد و آن چه مستی از و منفصل گشته ، بر سنگ منجمد و بسته میشود ، مشک خالص میشود که از مشک معروف بمراتب لطیف تر و خوشبو تر بود . گویند خوشبوی آن بحدیست [که] در جائیکه مشک متعارف بکتوله بکار رود ازان یک ماشه کفایت میکند .

(بدیهه) در کوهستان کانگره جانوری بهم می رسد بشکل و هیئت سگ ، رویش سیاه و رنگش سرخ موسوم "بکوی"[2] بغایت قوی و توانا و دلیر و قوت و زور بمرتبه ایست که شیر ژیان باوجود قوت و شجاعت مشهور پیش آن کم تر از شغال است و فیل دمان نزد (برگ ۴۷۱ الف) آن گربه مثال و جمله وحوش و دد را صید خود میسازد و هیچ یکی را تاب مقاوت و طاقت منازعت آن نیست . اکثر شکارش شیر که از کشتنش سیر نمیگردد و پلنگ و ببر و خرس است و هر گاه آن فیل زور شیر شکار ، به بیشه در می آید جملهٔ ددان آنجا را بزور طعمهٔ خود میسازد و از وحشت آن جمله وحوش ناگزیر رو بگریز می نهند . چون آن جانورها خواهند که شکار کنند دو تا فراهم آمده یکی از یک سر جنگل در می آید و دنبال صیدی می افتد و صدای سهمناک بر می آرد و دیگری بر سر راه کمین میکند و منتظر صید میباشد . جمیع وحوش آن بیشه از صدای مهیب آن سباع هلاک اندیشه میگریزند . هرگاه صیدی نزدیک بکمین گاه میرسد آن درنده باز صدا میکند تا آن دیگر که در کمین است خبردار گشته دمار از نهاد آن نخچیر بر می آرد و هرگاه دنبال شیر و ببر و پلنگ می افتد ، شیر وغیره با این قدرت و توانائی از هیبت آن شیرکش گریخته بر درخت بلندی میرود و آن جانور نر و ماده زیر آن درخت بنوبت می نشینند اگر یکی بطلب طعمه میرود ، دیگری در زیر درخت استقامت می ورزد و شیر را امان نمیدهد که تواند از شجر فرود آمده بدر رفت و روز و شب از شکار خود خبردار میباشد و شیر از ترس آن صرصر اجل از درخت بزیر نمیتواند آمد ، تا وقتی که بغلبهٔ جوع و عطش از غایت ضعف و عدم طاقت همچو برگ ،

---

۱ - بی : 'لامل' . ۲ - سآ : 'سخن' .

خشک گشته از درخت می افتد و آن ددان[1] جالگزا چشهائش را کشیده میخورند - بعده[2] شکمش را دریده جگرش را غذای خود میسازند و به بیشه[3] دیگر می شتابند -

(بدیعه) از اکثر مردم کوهستان کالگره که بصدق مقال اتصاف دارند شنیده که پیش ازین در ملک راجه کلوا باز [طیفور] با هفت دست باز بلند پرواز ، بقید دام در آمد - میر شکاران بازهای مذکور را با بند و بار طلا و نقره بآئین گزین آراسته پیش[2] راجه در آوردند - چون بازهای [دیگر] دیده افروز راجه گردیدند از آن جا که باز طیفون (برگ ۴۷۱ ب) در نهایت خوبی و زیبائی بود آن چنان صورت دلکش از زمان مهد تا این عهد جلا بخش دیدهٔ راجه نشده ، از مشاهدهٔ جمال آن همای هایون بال بغایت منسبط گردید و بخاطرش رسید که چنین طایر زیبا و طلعت دلربا حیف است که اسیر دام بلا و گرفتار بند و بار زر و نقره و طلا باشد ، بهتر آن است که آن شهباز بلند پرواز را رها باید فرمود - بازهای دیگر را برسم معهود حواله[3] قوشچیان نمود - فی الحال بند پای باز را سر داد و باز طیفون بر بام عمارت نشست - راجه ازین واقعه [به] شگفت آمد و رو به ندماء آورده پژوهش این حال نمود و گفت که آیا موجب نرفتن باز چیست و منکشف این راز کیست - یکی از ندیمان خردمند و همنشینان هوشمند باین کلام صایب التزام تسکین بخش و حیرت زدای خاطر راجه گردید که بدستیاری عقلِ دوربین و مددکاری خردِ خورده دان چنین بخاطر رسید که این شاهبازیست که با چندی از رفقای بدام بلا گرفتار گشته ، چون راجه این را رها کرده و رفیقانش در بند بلا مبتلا ماندند و بغیر استخلاص رفیقان رستکاری خویش نمی پسندد ، اگر راجه خواهد که نقاب شبه از چهرهٔ این مقوله بردارد بفرماید تا بازهای دیگر را که همراه این گرفتار شده اند ، خلاص کنند - در ساعت بفرمودهٔ راجه قوشچیان بازها را سر دادند ، خلاص شدن بازها همان بود و به پرواز آمدن باز طیفور همان - راجه و سایر نظارگیان از مشاهدهٔ این امر غریب در شگفت باز مانده و بر فهم و فراست و کیاست آن ندیم دانشور و خردمندِ خرد پرور تحسین و آفرین کردند -

(بدیعه) در کوه چنبه[3] جانوری بهم رسید [موسوم][4] بکوکلا رنگش سبز و چشمانش سرخ ، برابر کبوتر و بمشابه[5] هریل در الحان و آهنگ به نی نوازی مشهور و همسنگ ، کوبانی و ترانههای او اهل حال را بوجد می آرد و صاحب نشاط را

---

۱ - بی : 'الحادران' - ۲ - بی : 'بنظر' - ۳ - بی : 'جنبه' - ٤ - اصل : 'موسم'

چهرهٔ عیش می افروزد و نغمه سرائیش هر که گوش میکند ، غم و اندوه فراموش میسازد و در زمستان و هوای سرد کمتر می سراید و تابستان که ایام مستی و جوش است ، شکر فشانی و دلربائیها مینماید - ظاهرا شعرای هند که نغمهٔ خوش آواز دلکش را بلحن کوکلا تشبیه میدهند ، عبارت و کنایت از همین طایر است ، نه کویل مشهور و معروف - عزیزی آن مرغ خوش الحانرا نزد این نیازمند فرستاده بود ، الحق نغمهٔ هوش ربا و آواز روح افزا داشت و بغایت مطبوع -

(بدیعه) در کوهستان کانگره جانوریست بهیئت و رنگ کوته پاچه لیکن از کوته پاچه کلانتر و باصطلاح کوهیان مسمی به بچه ، در هنگام شدت سرما و طغیان برف جانوران مذکور گله گله در غارها میخزند و برف در غارها را مسدود می سازد و هنگامیکه بر در غارها برف میباشد ، جانورهای مذکور از غلبهٔ جوع پشم و موبهای یکدیگر را غذا میکنند و همان سد رمق آنها میگردد دو هرگه برف بر طرف میشود ، از غارها بر آمده باطراف و اکناف منتشر میشوند -

(بدیعه) در حدود بهدر واه[۱] و جمون کوهیست مرتفع (برگ ٤٧٢ الف) و عالی که از غایت بلندی دم مساوات بفلک بربن میزند و بر قلداش تالابیست وسیع و عمیق معروف 'بناسک کند' که آفتاب عالم گرد کولابی بدین طول و عرض معاینه نه نموده و هر چهار طرفش چهار جوی تند رو ، بجوش و خروش از فراز کوه به نشیب آورده جبال سد راه را درهم شکسته و دو جوی ازان بدریای راوی پیوسته و دو دیگر بچناب آمیخته و آب آن تالاب صاف تر از باطن روشندلان صفوت آگین است و شیرین تر از سخنان نکته سنجان بلاغت آئین و اطراف آن اشجار بلاشمار برعنائی و زیبائی قامت کشیده و بیکپا ایستاده خوان الوان نعمای ایزدی بروی واردان آن سر زمین کشاده و طایران خوش الحان بران درختان آرام گاه ساخته ، بخوش زبانی شکر سرائی ربانی گردید[ه] فرحت افزای خاطر سیاحان میگردند - از شگفتیهای تقدیر آن که از غرهٔ ماه مهر ، کبکان بسیار از جبال اطراف بر اشجار کنار تالاب فراهم آیند و تا دهم ماه مذکور از حدو عد افزون جمع میشوند و از یازدهم تا پانزدهم آن ماه از درختان به پرواز آمده قهقهه کنان در آب می افتند و غریب تر آن که باز از آن ورطهٔ هلاکت بر نمی آیند - معلوم نیست که باعث غرق شدن مرغان چیست و جاذب آنها در قعر آب

---

۱ - اصل : 'بهدواره' تصحیح از بی -

گیست - متفحصان هوشیار هر چند بتفتیش این خیال پی برده اند ، راهی نیافته ، منزل خاموشی گزیده اند -

(بدیعه) در سرحد ملک کاور دریاچه ایست موسوم برلرب ، بر کنار آن از زمین دو فوارهٔ آب بارتفاع سه قد آدم میجوشد - از یکی ، آب بسردی تمام گویا یخ بسته و محلول گشته ظاهر میشود و از دیگری آن چنان گرم است که اگر دست دران [نهند] از جوش آتش پر آبله میگردد و در هر دو فواره فاصلهٔ یک ذرعه است و مابین آن حوضی است مربع چهار ذرعی که دو ناودان آب ازان فواره‌ها درو در می آید ، طرفه تر آنکه دو ناودان که طرف فواره سر داشت ، ازو همچنان آب گرم میریزد که اگر برنج در پارچه بسته ، سه مرتبه دران غوطه دهند ، پخته میگردد و میزابی که جانب فوارهٔ گرم است ازان نوعی آب سرد می افتد که از غایت برودت هنگام غسل اندام بلرزه در می آید و ناودانی که مابین هر دو میزاب واقع است ، ازو آب مانند گرمابه نه چندان گرم نه سرد در حوض میرود و همچنین آب حوض مرقوم معتدلست و آبش طرف دیگر از راه میزابی چند که مقابلهٔ ناودانهای مذکور داشته اند ، همیشه جاریست و عجب‌تر آنکه در روزی معین دو درم نقرهٔ مسکوک چون دران حوض اندازند ، اگر نقد خالص باشد در آب فرو رود و اگر قلب بود ، از موج آب بیرون می افتد و متصل آن حوض حوضی خرد است که آب بگرمی تمام مانند آبی که بآتش میجوشانند ، درهم میجوشد و از میان فواره که در وسط حوض واقعست ، دانه‌های سنگین گرد و مدور و درخشان برمی آیند و آنمکان را اهل هند 'من کرن' گویند یعنی دانه ساز ، چنانچه دانهٔ چند از آن مکان طلبیده فقیر معاینه نموده و منبع آب آن فواره‌ها (برگ ۴۷۲ ب) معلوم نیست که در کجاست و بر آمدن آب گرم و سرد و دانه‌های مرقوم چه وجه دارد و از مدتها این عجوبه بر جاست و هیچکس از آغاز و انجام آن اطلاع ندارد و مشتاقان جمال بیمثال واجب متعال که در هر ذره از ذرات کائنات مشاهدهٔ انوار لایزال مینمایند در تماشای چنین صورت نظر بر این معنی دارند :

در هر بن موکه می نهی گوش   فواره فیض اوست در جوش

—— :o: ——

نمود سوم

در ذکر برخی از آثار این خاکسار صانه‌ٔ عما شانه‌ٔ

چون نزد دانای با خبر و بخرد دانشود ثابت و مقرر است که گذاشتن آثار در دنیا سبب یاد آوری و در عقبی وسیلهٔ رستکاریست لهذا این امیدوار رحمت پروردگار که بامدادِ موهبت ربانی و عنایت حضرت ظلسبحانی بتأسیس آثار که بعضی ازان تعلق بیان و دل دارد و برخی نسبت بآب و گل موفق گشته جهت تذکار نیک آثار شکر نعمای الهی و ادای خبر بنای [کذا] ستایش آلای ایزدی بتحریر کیفیت و نگارش خصوصیت آن می پردازد که:

نخستین تألیف منجمله توالیف این نحیف موجز نسخه ایست که متضمن وقائع چهار معرکهٔ تسخیر چهار دانگ هندوستان بر دست ظفر پیوستِ خدیو آفاق ستان و وقوع جلوس میمنت مانوس در سنه هزار و شصت و هشت[1] بر سبیل فهرست (کذا) مجملی از احوال انبیای عظام و خلفای کرام و عرفای با احترام و سلاطین با نام و حکماء و شرفاء و شعراء بر نگاشته و نامش از لفظ چار آئینه و تاریخش از کلمهٔ "آئینه بخت"[2] نقاب مقصود برداشته.

۱۰۶۸

و از آنجمله این کتاب افادت انتساب است، اگرچه از هر خرمنی خوشه ای و از هر سفره توشه ای بر اندوخته، لیکن بر متفحصان علم اخبار هویدا است که این مجموعه جامع مطالب مفیدهٔ شتی است و چون محتوی بر ذکر غرائب وافعات خدیو عدالت گستر و جلایل شمایل بادشاه دین پرور است، ترجیح و مزیت آن بر کتب دیگر مقرر است.

و از آنجمله است انتخاب حدیقهٔ چمن آرای نکته سرایی حکیم سنائی[3] و موجزی از کلیات فرید اعصار شیخ عطار و مثنوی مولوی معنوی، چون این

---

۱ - بی: 'هزار و شصت'. ۲ - اصل: 'آیینه'، رک به ستوری ۲: ۱: ۱۳۲ و مقدمه. ۳ - بی: 'ثنائی'.

هر سه بزرگوار بنا بر اتحاد مشرب سه جان یکتن و [سه] قالب یک پیرهن اند و کلام معارف نظام ایشان در کشف حقائق و بیان رموز دقائق ازدیک هم واقع شده ، منتخبات مصنفات ایشان را فراهم آورده مجموعه ای ترتیب داده و تاریخ آنرا بدینگونه در سلک نظم کشیده :

این نـادر مجموعـه معنی که بصورت   سر جوش خمی بر زمی دلکش نابست
چون گشت تمام از مدد طبع سخن یاب   تاریخ شد 'این لب لباب از سه کتابست'

۱۰۸۴

و از آنجمله انتخاب کتاب افاضت انتساب روضة الاحباب[1] که بابای این نیازمند در تصحیح روایات و تنقیح قضایا و حکایات مساعی جمیله بکار برده مطالب سنی و مقاصد علیی منتخب نموده ، به 'روضه' احباب نبی' که تاریخ

۱۰۸۷

اتمام آن انتخاب غرائب آیات است ، موسوم گردید.

و از آنجمله است منتخب تاریخ الفی که ملا[2] احمد تتوی بامر عرش آشیانی اکبر بادشاه تالیف کرده و از زمان سعادت توامان حضرت رسالت مرتبت صلی الله علیه و سلم (برگ ۴۷۳ الف) تا عهد آن بادشاه جم منزلت احوال هزار سال بتحریر آورده ، فی الواقع مجموعه ایست متضمن نوادر قصص و حکایات و محترمی بر بسی بدایع و نکات باشاره' این اقل[3] العباد آن انتخاب شده و بر سالکان این وادی طریق آسانی کشوده و تاریخ اتامش بخاطر رسیده :

چون انتخابی ست ز تاریخ احمدی   تاریخ جمع آن شد زآن 'انتخابی'

۱۰۸۴

و ازآنجمله است بیاض[4] مسرت پیرا و مجموعه' دلکشا مشتمل بر نکات روح افزا و نقلیات غمزدا و لطایف ارجمند و معارف بلند و شعرهای رنگین و نثرهای شیرین و تذکره شعرای و منتخب ساقی نامها و دواوین متقدمین و متأخرین و منظومات و مثنویات سخنوران بلاغت آیین و مؤلفات مشایخ عظام و رسائل صوفیه' کرام و منشآت بر چیده و لطایف پسندیده و الدرز نامهای

---

۱ - برای تفصیل روضةالاحباب رک به فهرست مخطوطات کتابخانه بودلین : ۱ : ۷۵ - ۲ برای احمد تتوی و تاریخ الفی رک به ستوری ۲ : ۱ : ۱۱۸ ببعد و فهرست مخطوطات کتابخانه بودلین : ۱ : ۴۵ - ۳ - ای : 'اقل الکائنات'.
۴ - رک به ستوری ۲ : ۱ : ۱۳۲ و مقدمه.

باستانی و نسخ اخلاق حاویان فضایل نفسانی باتفاق سخن سنجان مرتب ساخته و روی هر ورق را بنگار چهار گانه ابیات خواجه حافظ شیرازی زیب چهار ابروی خورشید جبینان بخشیده و وسمه تسمیه[1] سواد اعظم که هم نام است و هم تاریخ اتمام بر ابروی آن رشک شاهدان کشیده و در آن سواد اعظم آنچه از جنس خاص سخن و قماش شعر و کالای نکات خواهند ، همه مهیاست و آماده و هر چه از انهار لطایف و ظرایف و فواکهٔ حقائق و معارف طلبند ، بر طبق عرض نهاده ، خوشنویسان این زمان سعادت اقتران که بخط نگارین ایشان صحایف روزگار تزئین پذیر است ، آن سفینهٔ بیقرینه را بقلم جواهر رقم مرقوم نموده اند و نور نظر صاحب نظران افزوده و از الجمله است ریاض الاولیاء بر چهار چمن :

اول : مبنی بر مناقب خلفای راشدین رضوان [الله] علیهم‌اجمعین ـ

دوم : متضمن مکارم ائمهٔ معصومین الطیبین الطاهرین و اولاد مشاهیر ایشان،

سوم ملخص تذکرةالاولیاء و نفحات و رشحات مشتمل بر احوال اولیای غیر هند ـ

چهارم منتخب اخبارالاخیار و دیگر کتب مخبر آثار مشاهیر مشائخ عظام هند و چون طالبان تفحص گرامی احوال سعادت اشتمال این گروه با شکوه را در کتب مبسوط یافت مطلب سد راه طلب بود ، بنا بران خادم العرفاء برسم اسامی اینان[2] بترتیب حروف تهجی طریقی بکلک سهولت و آسانی کشوده و گل تاریخ آن را بآبیاری طبع از غنچهٔ نامش شکفانده ـ

و از مساعی مشکور فقیر ترتیب یافتن کتاب فتاوی مت که فقاهت مآب ابوبکر اکبر آبادی فراوان کتب علم فقه را برای استخراج مسایل مفتی بها ، جلوه گاه انظار تصفح ساخته بعبارت لایقهٔ عربی تالیف فرموده و در آن ملتقط ابواب استکشاف مسائل معمول بها از راه سهولت بر روی طالبان کشوده و مسمی بنام این نیازمند مؤلف کتاب نموده ـ

و ازین قبیل است مجموعهٔ خلاصة الخانیه که فضیلت مآب ملا محمد نافع متضمن مسائل مذهب حنفیه و شمائل حضرت نبویه علیه و علی آله اکمل التحیات ، بعبارت فارسی مرتب ساخته ،

و ازین نوع است رسالهٔ هملم بخت که فضیلت (برگ ۴۷۳ ب) و حکمت انتساب حکیم عبدالله بنگارش نبذی از مطالب علمیه موجز وافی حکمی و مقاصد

---

۱ ـ بی : 'تشمیه' ـ ۲ ـ بی : 'ایشان' ـ

عملیه مختصر کافی [در طی] آن چند ورق بتجدید قانون بلاغت و ایجاد رسوم تحریر فارسی عبارت پرداخته و بهمدمی طبع بخت یاور تاریخ آن را با نام همدم ساخته[1] ، دلالت کننده[2] این امور مستحسنه بمقتضای الدال علی الخیر کفاعله امیدوار است که این منافع عام ذخیره[3] اخیره[4] خاص برای نیازمند درگاه بیانند گردد .

برخی از آثار عمارات خاکسار

گر چه آثارکلی[2] را در پی سیل[3] فناست پیش دانا عرض آن‌کردن همانا از خطاست

لیکن چون این بیمقدار موفق بتعمیر بقاع خیر گردیده ، برای ادای شکر بذکر آن می پردازد که این نیازمند در جای دلکش و فضای خورم (کذا) و خوش نواحی شاهجهان آباد سمت فرید آباد سرای حصین و محوطه[4] دلنشین طرح انداخته بخشاور نگر موسوم ساخته ، اگرچه سخن سنجان بلاغت شعار[4] اشعار بسیار و تاریخ [های] آبدار در وصف آن مکان و بنا و اتمام گفته اند ، لیکن بنگارش چند تاریخ منتخب می پردازد . سرخوش جام سخندانی ، محمد افضل سرخوش بطریق تعمیه[5] تاریخ اتمام چنین گفته :

در همایون عهد عالمگیر شاه	زیب تخت و تاج و فخر دین و داد
بهر تعمیر سرای دلکشا	خان بختاور کف همت کشاد
در نقش[5] ازگلشن و مسجد فزود	آبروی دیگر از تالاب داد
چون شد این معموره[5] دلکش بنا	دهر ، 'بختاور نگر' نامش نهاد
خواست طبع سرخوش جام سخن	سال اتمامش ز فیض بامداد
شاد و خورم زو بر آمد 'راه رو'	گفت 'بختاور نگر آباد باد'

۴۱۲   ۱۰۸۲ = ۴۱۲-۱۴۹۴

چنانچه بر لوحه[5] پیش طاق نقش یافته و سخن سرای بلاغت شعار فصاحت التما شیخ[6] محمد بقا تاریخ بنا : 'بنا نهاده سرایی برای هر دو سرا' یافته و بر زبان

۱۰۸۸

این نیاز مند ع : 'منزل امن و راحت مقصود' وکلمه[5] 'سرای آباد خیر' گذشت و

۱۰۸۹

۱ - یعنی تاریخش از مادهٔ 'همدم بخت' حاصل می شود که = ۱۰۹۱ ه است .
۲ - در نسخه اصل 'کلی' نوشته شده ، تصحیح از نسخه بی - ۳ - نی : 'آثار'
۴ - بی : 'دثار' - ۵ - نسخه بی این شعر ندارد - ۶ - برای محمد بقا بن غلام محمد سهارنپوری رک به ستوری ۳ : ۱ : ۱۳۱ .

بخاطر یکی از سخنوران 'سرای عاقبت آباد کرده' رسیده' -

۱۰۸۱

و آن سرای دلکشا مبنی است بر یکصد و چهل حجره' وسیع و پیش هر حجره ایوان مطبوعه ترتیب یافته و پیش ایوانهای ، چبوتره' گچی دراز پهناور مرتب گشته ، درمیان ضلع شرقی و غربی آن دالان کلان که بر چند حجره و مکان با جمیع لوازم ضرور اشتمال دارد و از پیش او دیوار کشیده شده و حکم حویلی علیحده پیدا کرده و جهت نزول و آسایش مسافران عیالدار تعمیر پذیرفته و جانب ضلع غربی آن مسجد در کمال صفا و نزاهت و غایت استحکام و متانت تأسیس پذیرفته و در صحن آن حوض ده در ده عمارت شده و از غرایب اتفاقات آنکه تاریخ بنای اتمام با احترام از عدد 'ان المسجد خیر البنا' ظاهر می گردد

۱۰۸۳

و در پیشانی دروازه نقش یافته و متصل مسجد یکطرف چاه پخته' بسیار آب و دیگر جانب حمام مرتب گشته و در وسط سرا چوکی بطول چهل و دو گز بادشاهی و بعرض چهل ذراع واقع شده و محتویست برسی و پنج حجره و سی و سه ایوان که پیش حجره‌های عمارت پذیرفته و راه مسجد و حمام بجانب[۲] غربی این چوک برآمده و طرح جنوبی و شمالی چوک ، رسته' بازاریست بعرض بیست گز متضمن شصت و چهار حجره که پیش هر حجره ایوانی تعمیر یافته و در چهار کنج سرا بروج مستحکم و مشید ترتیب پذیرفته (برگ ۴۷۴ الف) و دو[۳] دروازه' سرا یکی بسمت شمال و دیگر جانب جنوب در کمال رفعت و رصانت واقع شده بسنگ سرخ زیب و استحکام گرفته[۴] و پیش هر یک ازین دروازه رسته' بازاریست عریض و طویل و مشتمل بر دکاکین بسیار و حجره‌های فراوان ، اقسام محترفه در آنجا سکونت دارند و اصناف مردم دران منزل امان آباد شده و روز بروز آبادی در تزاید دارد:

خدایا تو این منزل خوب را　　　مقام خوش و جای مرغوب را
زگرد حوادث رخش دور دار　　　چو دلهای[۵] آباد معمور دار

۱ - از ماده های تاریخ این سرای ۱۰۸۱ و ۱۰۸۲ و ۱۰۸۸ و ۱۰۸۹ برمی آید چنانکه خودش گفته است (دوتا) ازینها تاریخ‌های بنا ست و (دوتا) تاریخ‌های اتمام و درین تاریخها تفاوت یک سال پیداست که جایز داشته اند ۲ - بی : 'بهرکه برابر آمده' 'ا'چوک سرا' ۳ - حرف 'دو' در نسخه‌های دیگر نوشته نه شده ۴ - 'نشو و نما ازین جا برخاسته' ۵ - یک دو از اصل افتاده است درین محل در نسخه بی -

و نزدیک آن سرا باغیست نزهت پیرا ، صفای طبیعت افزا ، در شانزده یکهد آراستگی یافته :

صد هزاران گل شگفته درو سبزه بیدار و غنچه خفته درو
هر گل تازه اش بصد رنگی بوی هر گل رسیده فرسنگی

یکی از گل چینان شاخسار سخندانی تاریخ آن را این چنین یافته :

بختاور خان خوش سرشتی پرداخته باغ چون بهشتی
تاریخ از آن ، خرد چنین یافت 'به به چه مشابها[۱] بهشتی'

۱۰۸۷

شمالی باغ عمارت عالی مرتب گشته و عزیزی تاریخ آن چنین گفته :

خان جم مرتبه بختاور خان منزلی ساخت منزه ز خلل
عقل میگشت پی تاریخش آمد از غیب ندا . 'باغ محل'

۱۰۸۱

و طرف شمالی معمورهٔ مذکور تالابی پخته[۲] زینه دار بسیار آب در زمین سنگلاخ بسعی خارا تراشان چابک دست صورت اتمام پذیرفته و برای تاریخ اتمامش این لولوی آبدار از عمان خاطر بساحل نطق افتاده :

منبع فیض آمد آن سر چشمه آب بقا
'منبع الفیض' ار شود تاریخ آن ، باشد روا؟

۱۰۸۳

و بجانب غربی معمورهٔ مزبوره مقدار نیمکروه کوهچه ایست که چشمهٔ آبی ازان جوشیده و بسبب آنکه دران کوهچه قرار گاه آب نبود ، متنفسی ازان انتفاع نمیگرفت و بجلداری نفع آن عاید نمیگشت و در ایام تموز و هنگام حرارت سکنهٔ آن حواشی و دیگر دواب و مواشی از کمی آب بسیار آزار میکشیدند و از منبع آب بمسافت نهصد گز زمین مسطح و هموار ، در کوهچه واقع شده و مانند حوض کلان بی آب مینمود . این نیازمند در آن جا بند عریض و طویلی بسنگ و گچ در غایت متانت و رصانت بسته و آن برکه از افزونی آب و بسیاری عمق حکم دریاچه پیدا کرده و هنگام طغیان آب از بالا چادر آبی در کمال لطافت میریزد . تاریخ آن بطریق تعمیه بخاطر دریا مقاطر یکی از سیاحان بحور نکته دانی چنین رسیده :

---

۱ اصل : 'مشابه' . تفاوت این تاریخ ها نیز ظاهراً مربوط به تاریخ بنا و تاریخ اتمام میباشد . ۲ . اآ : 'بجا' .

'از چشمهٔ بخت آب روانی بر گیر'

۱۰۸۰ = ۲۷۰ − ۱۳۵۰

و از چشمه سار ضمیر عیان نظیر شخصی از شناوران لجهٔ سخنوری این تاریخ آبدار تراویده :

مکرراً بگو 'چشمه سلسبیل'

۱۰۸۰ = ۵۴۰ + ۵۴۰

و مابین سرای بختاور نگر و فرید آباد رود آبی جاریست که هنگام طغیان بقالب[۲] دریا روانی میکند و واردان شاهراه غربت از آنجا بی سفینه بساحل مقصود نمیتوانستند رسید. بنا بر آن پلی حصین احداث نموده گذرگاه خیر راه صراط مستقیم خود اندیشیده، تاریخ آن معبر جهان، راه نورد ملک سخندانی چنین یافته اند :

بدور شهنشاه اورنگ زیب جهان پرور و عادل و نام جو
(برگ ۴۷۴ ب)

ز حق یافت توفیق تعمیر پل دل بخت ور خان فرخنده خوی

چو تاریخ آن جستم از پیر عقل بگفتا 'گذر گاه عالم' بگو

۱۰۸۷

و از بناهای این حقیر معموره ایست مسمی به بختاور پوره[۳] که در جوار کوتلهٔ قدم محترم حضرت مفخر موجودات، انتظام بخش سلسلهٔ کائنات علیه افضل التحیات واقع شده و آن گل زمین را بسبب جوار قدم مبارک سید ابرار صفا و نزاهت بر اماکن دیگر مزیت ثابت است و این اقل العباد در آن مکان پر فیض مسجدی مطبوع طرح انداخته و در صحن آن حوض ده در ده ساخته و عزیزی تاریخ اتمام [بنای ؟] آن معبد با احترام 'عجب مسجدی با فیض' یافته و بر خاطر روشن رای پرتو این تاریخ غرّا یافته :

'فاعبدوالله[۴] مخلصین له.

۱۰۸۵

و دیگری گفته :

---

۱ - نی : 'مکرر'. حروف ابجد 'چشمهٔ سلسبیل' را دو مرتبه جمع کنیم و میشود ۱۰۸۰ - ۲ - نی 'بقالب آب طغیانی'. ۳ - در دایرة المعارف اسلام : ۱ : ۱۵ : ۹۵۴ نوشته شده که بختاور پوره تا حال نابود نه شده و این حالا موسوم به بستی نبی کریم است. ۴ - نی : 'لله (بجای الله)'.

بختاور خان بعونِ فضلِ معبود　　مسجد بقدم رسول برپا فرمود
تاریخ بنای آن ، خرد ثبت نمود　　'اندر قدم رسول شد جای سجود'

۱۰۸۶

و نکته سنجی تاریخ اتمام آن را چنین در سلک نظم کشید :

ساخت نزدیکِ قدمگاه رسول　　خانِ بختاور باهمت[1] و جود
قدسیان سال بنایش گفتند　　'جامعِ رحمتِ ربِ معبود'

۱۰۸۶

و در اضلاع جنوبی و شمالی و شرق حجرات و ایوالها جهت بودن امام و مؤذن و مدرس و طلبه علم خانقاه طریق بنا یافته و در وسط حقیقی این محوطه[2] خارج از صحن مسجد متصل حوض آن بی بنیاد برای خویش آخرت خانه ای بنیاد نهاده و بجهت خرج ضروریات مسجد و خدمهٔ آن مقام و مدرس و طلبهٔ علم که هر کدام بوظیفهٔ در خور موظف الد، کتره تاسیس یافته و اخراجات مسطوره وقف نموده شد و تاریخ بنای آمکان دلکش 'بقعهٔ خوش' مرقوم گشته ـ

۱۰۸۳

و از عمارات این خیر خواهِ خلایق پلی است که حوالی دارالخلافه شاهجهان آباد بر [شاه نهر ؟] تعمیر یافته ، چون مترددین و عابرین را از آن نهر عبور مشکل بود ، علی الخصوص وقت طغیان آب و موسم برشگال سیما هنگام عبور موکب معلی و هجوم اژدحام خاص و عام آزار بسیار میکشیدلد و بسیاری رخت بموج خیز حوادث میدادلد ، این احقر برای رضای خدا و رفاه کافهٔ برایا پلی در غایت استحکام بنا نمود :

بهر آن خیر بنای محکم　　'جسر خیر' آمده ، تاریخ علم

۱۰۷۳

و متصل جسر مذکور مسجدی مصفا ساخته و محضر و باغچه پرداخته و بندگان حضرت ظل سبحانی هنگام ذهاب و ایاب شکار در آن مسجد دوگانهٔ شکرانه میگزارند و چون بموجب حکم والا مدفن حافظ جدیل پیش امام حضرت اعلی خاقانی که مرد مغتنم و عزیزالوجود بود و حافظ موسی لاهوری که بخدمت امامت و تعلیم حفظ قرآن پادشاهزاده والا گهر محمد کام بخش امتیاز داشت پیش همان

۱ ـ بی : 'بهمت' ـ ۲ ـ بی 'محاوطه' ـ

مسجد واقع شده فاتحه میخوانند۔

و در اعزآباد سه کروهی شاهجهان آباد باغی فرح افزا مشتمل بر عمارت دلکشا در کمال نضارت و صفا ترتیب یافته و تاریخ آن: 'بهشتی بروی زمین آمده' [۱۰۹۲] رقم گردیده۔

و در نزدیکی (برگ ۵۷۴ الف) باغ فیض بخش واقعه دارالسلطنت لاهور مابین دو نهر باغی مرتب نموده و ابواب فرح و انبساط بر تماشائیان کشوده و تاریخ بنای آن 'باغ عجب' بر صفحه' دهر مرقوم شد۔

۱۰۷۸

و در محوطه' مقبره' شمع انجمن کمال، چراغ بزم افروز وجد و حال، شیخ نصیرالدین چراغ دهلوی قدس سره مسجدی اساس نهاده و ابواب ثواب بر روی خود کشاده، بندگان حضرت که بمزار نور نثار حضرت خواجه قطب الدین قدس سره، تشریف میبرند، وقت مراجعت، فاتحه بر مضجع شیخ بزرگوار میخوانند، در آن مسجد صلوة ظهر میگزارند۔ تاریخ بنای آن مقدس جا از قدسی کلام 'فول وجهک شطرالمسجد الحرام'[۱]، 'ظاهر میگردد۔

۱۰۷۷

و بتعمیر دیگر عمارات که بجهت سکونت سوای ابنیه' مذکور پرداخته و مبلغ گرانمند صرف آن ساخته، بتفصیل کیفیت و کمیت آن خود را در معرض عرض آوردن مناسب ندید، بنای امید را محکم بدارد که اگر چندی دیوار نا پایدار عمر را پایی و کاخ بی بنیاد را بقایی باشد بتعمیر دیگر عمارات جان و دل و محلات آب و گل برضای خالق عز و جل ثواب اندوز ازل گردد۔

—:o:—

۱ - القرآن: ۲ : ۱۴۸ ۔

خاتمه

نمود چهارم در ذکر شعرای بلاغت انتما[1]

بر خاطر فیض مآثر نخلبندان حدایق معانی و ضمیر سجنجل نظیر گلچینان ریاض سخندانی پوشیده نیست که چون حضرت بیچون بدو نوع[2] انسان و ابتدای سلسله آدمیان بوجود سعادت آمود ذات نبی و شخص صفی فرموده در بدایت این نسخهٔ جامعه که مرآت عالم و آینهٔ احوال طوایف بنی آدم است ، ذکر مآثر احوال کرده بمشکواة انبیا علیهم الصلوة والسلام که صدر آرایان بارگاه احدیت و پرده گزینان جلباب بشریت اند ، آیین پیشطاق و آینهٔ چهرهٔ رواق این اوراق ساخت و از آنجا که تناسب اجزای کلام و اتساق ابتدا بانتها در براعت مرام از محسنات است و زمرهٔ شعرای بلاغت انتما را هم از جهت اخذ معانی بتلقی روحانی با وحی آسمانی و الهام ربانی مناسبتی است ظاهر و هم از حیثیت بلاغت گستری با گزین معجزهٔ عطیهٔ پیغمبری نسبتی است باهر و همانا نظر باین نسبت واقع شده که ' الشعراء تلامذة الرحمن' و بهمین اعتبار ملک الکلام شیخ نظامی گفته :

پیش و پسی بست صف کبریا[3] پس شعراء آمد و پیش انبیاء
از[4] بر ایزد سخن آمد نخست سکهٔ هستی بسخن شد درست[5]

و لهذا این خوشه چین خرمن الطاف یزدان محمد بختاور خان خاتمهٔ کتاب را بتحریر برخی از احوال بهجت اشتمال شعرای شیرین مقال و ترقیم نقلهای رنگین و نگارش اشعار و منظومات این سخن طرازان فصاحت قرین ، آرایش داد و اسامی و تخلصات این ناموران بر ترتیب حروف تهجی مرقوم نمود .

——:o:——

۱ - بی : 'آثار' - ۲ - کلمهٔ 'نوع' نسخه بی ندارد - ۳ - در جمیع نسخه ها : پیش و پس بارگه کبریا' تصحیح از روی مخزن الاسرار ص ٤١ - ٤ - در نسخهٔ بی این شعر نوشته نه شده - ٥ - آآ : 'اینکه معنی - - - شد درست' ٦ - در آآ : علاوه بر دو شعر مزبور شعر زیرین نیز موجود است :

ز آفرینش نه زاد مادر کس هیچ فرزند خوبتر ز سخن

باب الالف

اسدی طوسی[1] : - اسدی طوسی در عهد سلطان محمود غزنوی ، استاد زمرهٔ سخنوران خراسان بود . وگویند چون او را بنظم شاهنامه تکلیف کردند ضعف و پیری را بهانه ساخته از ارتکاب این امر خطیر استعفا خواست - از منظوماتش[2] 'مناظرهٔ شب و روز' در رسایل او مسطور است و بر السنه[3] سخن فهمان مذکور و گرشاسب نامه از نتایج طبع اوست و این شعر متین در صفت نا همواری زمین ازان کتاب کمیاب است :

دربن شیب بالا و نرم و درشت   ز ماهی شکم بینی از ماه پشت

و اسدی در سنه چهار صد[3] و نه بعالم سرمدی شتافت -

اوستاد[4] ابوالفرج : مداح سلطان مسعود[5] و ولدش (برگ ۴۷۵ ب) سلطان ابراهیم[6] غزنوی بود ، در مدح سلطان ابراهیم گفته :

زهی بازوی شمشیر کامکار[7] ترا   شبیه[8] نقش عزیز و نظیر عقل عدیم

---

۱ - دربارهٔ او مجمل التواریخ و القصص ۴۲۰ رک به تذکرة الشعراء ص ۹۶ ، مجالس المومنین: ۲: ۵ مرآة الخیال : ۳۰ ، شمع انجمن : ۳۲ مجمع الفصحاء ۱۰۷ ، شعرالعجم ۱ : ۱۸۱ هرمان ایته بامداد اشاریه ، نقید شعرالعجم ۱۵۲ لیزرک به لغت نامه ۲۲۶۵ - ۲ - بی 'منظوماتش او'. ۳ - در مجمع الفصحا ; ۱۰۷ ، سال رحلتش ۴۶۵ ه نوشته شده و صفا هم در گنج سخن : ۱ : ۱۶۲ با این تاریخ اتفاق دارد - ۴ - منتخب الاشعار : ۱۱ الف 'ابوالفرج بن مسعود رونی مادح ، ابو علی سمجور بوده است' ، اما در آتشکده ۱۱ : ۴۲ است که ابوالفرج سجزی مداح آل سیمجور بوده است نه ابوالفرج رونی' نیزرک : مجمع الفصحاء : ۷۰ در مولد و وفات او اقوال تذکره نویسان مختلف است و او مدح ابوالمظفر ابراهیم بن مسعود (۴۵۱ - ۴۹۲) و مسعود بن ابراهیم بن مسعود (۴۹۲ - ۵۰۸) کرده است - ۵ - علاءالدوله مسعود سوم پسر ابراهیم (۴۸۱ - ۵۰۸ ه) آقای سعید نفیسی در تعلیقات لباب الالباب : ۷۱۴ سال جلوس او ۴۹۲ ه نوشته است - آقای قزوینی در تعلیقات چهار مقاله در مقاله دوم : ۱۱۵ - ۱۹۹ بحثی مفصل راجع به تاریخ رحلت سلطان ابراهیم و جلوس مسعود بن ابراهیم کرده است - ۶ - ظهیرالدوله ابراهیم : (۴۵۱ - ۴۸۱ ه) - ۷ - نسخه اصل و آ : 'کامکاران' تصحیح از روی دیوان - ۸ - در دیوانش 'نظیر نفس عزیز و شبیه فضل عدیم' -

اسیر بودهٔ او بی نفس‌چوسنگ[1] صدف   یتیم کردهٔ او بی عقب چو در یتیم

[در] منتخب التواریخ [۱ : ۳۷] مسطور است که مسقط الراس استاد قریهٔ رون[2] از توابع لاهور است . درین زمان اثری ازان نمالده ابوالفرج در سنه چهار صد[3] و هشتاد و دو از زندان دنیا فرح[4] یافته بنزهت آباد عقبی شتافت .

ازرق[5] : در قواعد شعر ماهر و در قوانین حکمت کامل ، مداح و معاصر سلطان ابراهیم غزنوی بوده و در چهار[6] مقاله مسطور است که روزی طغانشاه سلجوق نرد میباخت و چندانکه سه شش میخواست ، سه یک می آمد ، سلطان متغیر و ملول شد ، ازرق این رباعی بدیهه گفته و بسمع سلطان رسالیده مطرح انوار عواطف گردید :

گر شاه سه شش خواست سه یک زخم افتاد[7]   تا ظن نبری که کعبتین داد نداد

---

۱ . نسخه اصل و آآ : 'حلق گذو' و در منتخب التواریخ : 'حلق گلو' نوشته شده ، 'سنگ صدف' از مجمع الفصحاء گرفته شده . ۲ - در باره او رک به : مجمع‌الفصحاء : ۱ : ۷۰ عوفی : ۴۱۹ مرحوم قزوینی در تعلیقات چهار مقاله در مقالهٔ دوم ص ۱۱۵ نوشته است که امین احمد رازی در تذکره هفت اقلیم نیز اورا در فصل شعرای لاهور عنوان میکند . - ۳ - سعید نفیسی در تعلیقات لباب الالباب جلد دوم ص : ۷۱۴ مینویسد' رحلت وی را برخی از تذکره نویسان در ۴۸۴ و برخی دیگر در ۴۸۹ نوشته اند ، ولی قطعاً پس از ۴۹۲ در گذشته زیراکه قصایدی در مدح مسعود بن ابراهیم غزنوی دارد که در ۴۹۲ ه به تخت نشسته است' نیز رک به تعلیقات چهار مقاله : ۱۱۵ مجمع‌الفصحاء : ۱ : ۷۰ ، عوفی : ۴۹۹ ، راحة‌الصدور : ۵۷ ، ریحانة‌الادب : ۵ : ۱۵۳ ، سخن و سخنوران : ۱ : ۳۵۷ دیوان ابوالفرج که در پایان آن آقای محمد علی ناصح شرح حالش نوشته است. ۴ - بی : 'فرح' . ۵ - درباره او رک به : ریاض‌الشعراء : ۹ تذکرة‌الشعراء : ۸۲ آذر : ۳ : ۷۴۳ مخطوطات اینڈیا آفیس ۱ : ۲۴۸ و در ذیل نمره ۹۰۹ مجمع‌الفصحاء : ۱ : ۱۳۹ مجالس‌النفایس : ۳۲۵ ، آتشکده : ۲ : ۷۴۱ - ۷۴۲ ، ریحانة‌الادب : ۱ : ۶۲ ، مقدمه دیوان ازرق' - ۶ - رک : چهار مقاله : ۶۹ تا ۷۱ - ۷ - در جمیع نسخه ها : 'نقش افتاد' تصحیح از روی دیوان : ۱۲۰ و چهار مقاله : ۷۱ -

آن زخم[1] که کرد رای شاهنشه یاد   در خدمت[2] شاه روی بر خاک نهاد

چون ممدوح او را بسبب عارضه[3] ای قوت مباشرت ساقط شده بود ، کتاب الفیه[4] شلفیه بنظم آورد و مصور کرد و بمشاهدهٔ آن حرارت غریزی قوت گرفت ـ

ابوالعلای[5] گنجوی : استاد خاقانی[6] و فلکی[7] است در زمان منوچهر شروانشاه ملک الشعرا بود ـ منقولست که چون ابوالعلا دختر خود را بخاقانی داد فلکی از استاد رنجیده پا بدامن عزلت کشید و استاد بیست هزار درهم باو عطا نمود که این بهای چهل کنیز ترکیه است که بمراتب به از دختر ابوالعلا باشند ـ گویند خاقانی وقتیکه بدولت رسید با اوستاد کم التفاتی مینمود و اوستاد ازو رنجیده و هر دو در نکوهش همدیگر هجوهای رکیک گفته اند و ابراز آن درین مختصر مناسب ندیده باین سه بیت که اوستاد در حق شاگرد فرموده اکتفا نموده آمد :

عمری بچشم خویشتن از روی[8] مردمی جا دادمش که باشد از اغیار نا پدید
از آبدیده نخل قدش پرورش گرفت چندانکه همچو سرو وگل[9] از ناز سر کشید
چون طفل اشک عاقبت آنشوخ شوخ[10] چشم از چشم من برآمد و بر روی من دوید

انوری[11] : ملک الشعراء سلطان سنجر[12] سلجوقی بود در مدح او گفته :

---

۱ ـ در جمیع نسخه ها : 'شش چون نگریست خسمت حضرت شاه' تصحیح از روی چهار مقاله ص ۷۱ ـ ۲ ـ نسخه اصل : 'از هیبت' تصحیح از روی دیوان : ص ۱۲۰ ـ ۳ ـ برای تفصیل رک به عوفی : ۳۱۰ ـ ۳۱۱ ـ ۴ ـ 'بسیاری از صاحبان تذکره وحاجی خلیفه در کشف الظنون تالیف کتاب سند باد نامه و الفیه و شلفیه را بازرق نسبت داده اند و این خطای محض است' چهار مقاله : ۲۱۹ (تعلیقات) ـ ۵ ـ دربارهٔ او رک به تذکرة الشعراء ۸۰ حدایق السحر : ۴۲ ، شمع انجمن : ۶۶ ، مجمع الفصحاء : ۱ : ۸۱ ، مجالس النفایس : ۳۲۸ ، هرمان ایته ۱۱۳ ، ۱۱۵ ، ۱۱۶ ـ ۶ ـ آقای سعید نفیسی در تعلیقات لباب الالباب : ۷۰۵ تا ۷۰۷ برای تفصیل شرح خاقانی اسامی همه مجلدها کتابها داده است ـ ۷ ـ درباره او رک به حواشی آتشکده آذر : ۱ : ۱۹۸ ـ ۲۰۴ ، مقدمه دیوان فلکی که آقای هادی حسن تحقیقات خوبی در احوال و آثارش کرده ـ ۸ ـ در جمیع نسخه‌ها 'عین' تصحیح از آتشکده : ۲۰۵ ـ ۹ ـ بی : 'شاخ' ـ ۱۰ ـ بی : 'شوخ بیوفا' ـ
۱۱ ـ درباره او رک به راحة الصدور : ۱۹۸ مجالس المومنین : ۵۱ نشتر ←

گر دل و دست بحر و کان باشد   دل و دست خدایگان باشد
شاه سنجر که کمترین خدمش   در جهان پادشاه نشان باشد
در جهانی و از جهان بیشی   همچو معنی که در بیان باشد

در سنه پانصد و نود[1] و نه در بلخ فوت شد و در مقبرۀ احمد خضرویه مدفون گردید و کلمه[2] «بیمثل» از تاریخ رحلت آن عدیم‌المثال خبر میدهد.

ادیب صابر: از ندمای سلطان سنجر بود و انوری او را بر خود ترجیح میداد و با رشید وطواط منازعه و معارضه داشت. در سنه پانصد و چهل[3] و شش آن غواص دریای معانی بحکم اتسز[4] حاکم خوارزم غریق بحر عدم گردید.

گویند رشید وطواط نوبتی هنگام هیجان سرما و طغیان بارش و برف عزیمت ملاقات ادیب نمود و بدرش رسیده از دربان شنید که او در خانه نیست. رشید این

← عشق: ۱۰ ب، ریاض‌الشعراء: ۲۰، تذکره حسینی ۲۸ ب، منتخب‌الاشعار: ۹ الف تذکرةالشعراء: ۹۷، خزانه عامره: ۸ - ۱۱، مراةالخیال ۴۲، عوفی: ۳۳٤، تاریخ گزیده ۳۰۷، ۳۷۰، ریاض‌العارفین: ۲۸۶، تعلیقات سعید نفیسی بر لباب‌الالباب: ٦۸٤ - ٦۸۵ و این جا سعید نفیسی راجع به منابع دیگر برای انوری ذکر نموده است، آتشکده آذر: ۱: ۲۱۳ - ۲۵٤ گنج سخن: ۱: ۳۱٦، برون: ۲: ۳٦۵ - ۳۹۰، شفق: ۱۷٦ - ۱۸۲، سخن و سخنوران از فروز انفر: ۱: ۳۵٦ - ۳۸٦، مجالس‌النفایس: ۳۲٤، شعرالعجم ۲۷۷ - ۲۸۵، تنقید شعرالعجم: ۲۲۵ - ۲۹٦ - ۱۲ - ۵۱۱ - ۵۵۲ه

۱ - سعید نفیسی در تعلیقات عوفی: ٦۸۵ سال فوتش: «۵۸۵» گنج سخن: ۱: ۳۱٦ «سال رحلتش ۵۸۳» سخن و سخنوران: ۳۵٦ - ۳۸٦ با اشاره به هفت اقلیم «۵۸۳ ه»، صاحب تنقید شعرالعجم: ۲۱۸ هم باین تاریخ اتفاق دارد - ۲ - بی: «بدو کلمه» در سال رحلتش مؤلف تضاد را بکار برده است - ۳ - در مجمع الفصحا: ۳۱٤ تذکرةالشعراء: ۵۷، سخن و سخنوران ۱: ۲۵۰ - ۲۵٤ تاریخ فوتش ۵٤۲ ه و دهخدا: ۱۰۸٤، با مراةالعالم موافقت دارد. نیز رک به لباب‌الالباب: ۳۲۹ و تعلیقات، ٦۸٤، تاریخ گزیده: ۳٦۸، مخزن الغرایب: ۱۷۹ ب دیوان ادیب صابر بتصحیح ع - قویم و ایضه: ۱۰۵، ۱۰۸ و ۱۲۰ - ٤۰ - ٤ - علاءالدین اتسز خوارزمشاه: (۵۲۲ه - ۵۵۱ه)

بیت در سلک نظم منظم گردانیده بسمع حاضران رسانید :

آنکس که برون رود درین روز　　غیر از زن غر بگو دگر کیست

و ادیب سر از غرفه که مشرف به دهلیز خانه بود ، بر آورده و رو برشید کرده این بیت فی‌الفور خواند :

من در حرمسرای خویشم　　پیداست که در برون در کیست

ابن یمین[1] محمود : در عهد سربداران معزز و محترم بود ، این قطعه از واردات طبع اوست :

دو قرص[2] نان اگر از گندم است اگر از جو　　سه[3] تای جامه اگر از کهنه است وگر از نو
چهار گوشهٔ دیوار خود بخاطر جمع　　که کس نگوید ازینجای بخیز و آنجا رو
هزار بار نکو تر به نزد ابن یمین　　ز فر مملکت کیقباد و کیخسرو

در سنه هفتصد[4] و چهل و پنج مرحله بپای جاودانی گردید (برگ ۴۷۶ الف)

ابو اسحق اطعمه حلاج شیرازی[5] : از ندمای سلطان سکندر بن سلطان عمر شیخ بن امیر تیمور[6] بود . ریش دراز داشت . گویند لوتی آن نکته دان بعد از چند روز ببزم سلطان حاضر شد . شاهزاده پرسید مولانا کجا بودید ، گفت ای سلطان عالم یک روز حلاجی میکنم و سه روز پنبه از ریش میچینم و او جهت[7]

---

۱ . دربارهٔ او رک به : آذر : ۱ : ۳۷ ، گنج سخن : ۲۱۸ ، ریاض‌العارفین : ۲۷۹ مجمع‌الفصحاء : ۲ : ۲ لغت‌نامه : ۳۶۴ - ۲ . در جمیع نسخه ها 'دو تای' نوشته شده ، تصحیح از روی آتشکده : ۱ : ۳۸ - ۳ . 'دو' .
۴ . فقط صاحب نشتر عشق : ۱۴ الف با مرآةالعالم اتفاق دارد . در حواشی آتشکده : ۱ : ۳۷ و گنج سخن : ۲۱۸ و شفق : ۳۱۹ سال رحلتش : ۷۶۹ھ . براون : ۳ : ۲۱۵ هم باشاره به جمل تاریخ فوتش بتاریخ هشتم جمادی‌الثانیه سال ۷۶۹ھ . ۳۰ ژانویه ۱۳۶۸ م نوشته است - نیز رک به مجمع‌الفصحاء : ۲ : ۲ ، تذکرةالشعراء ۱۸۵ ، مجالس‌النفایس : ۱۴۲ ، هرمان ایته ۲۰۹ - ۲۱۰ بامداد اشرباه و مقدمهٔ دیوان ابن یمین بقلم استاد سعید نفیسی ، رسالهٔ رشید یاسمی دربارهٔ ابن یمین و زندگانی و آثار او ، شعرالعجم ۲ : ۲۶۷ -
۵ . نیز رک به تذکرةالشعراء : ۴۰۸ . ریاض‌العارفین : ۷۱ مرآة آفتاب نما : ۱۵۴ الف ، ایته : ۱۸۸ مقالهٔ سعید نفیسی 'تاریخچهٔ ادبیات' سالنامه پارس ۱۳۶۵ ه ق - ۶ . میرزا اسکندر بن میرزا عمر شیخ بن امیر تیمور از ۸۱۲ ھ تا ۸۱۷ ھ ۱۴۰۹ - ۱۴۱۵ م در اصفهان و فارس حکومت داشته - ۷ . بی : 'مزیت' .

مزید اشتهای شاهزاده در الوان اطعمه رساله[1] منظوم ساخته ـ ازوست :

نرگس که شبیه است بچشم خوش دلبر گویند که دارد طبقی[2] سیم پر از زر
در دیدهٔ اسحق نه زر دارد و نی سیم شش نان تنک دارد و یکصحن مزعفر

در سنه هشتصد و بیست و هفت از خوان الوان نعمت دلپوی دست کشیده[3] میل نعیم اخروی نمود .

شیخ آذری[4] : در اسفرائن[5] نشوونما یافته و در مدح سلطان شاهرخ[6] میرزا قصاید غرا دارد ـ بعد ازان دست از همه باز داشته ، بخدمت شاه نعمت الله ولی رسید و از فیض صحبتش بهرهمند گردید ـ دوبار پیاده بحج رفت و کتاب 'سعی[7] الصفا' در مکه معظمه تالیف نمود و از حجاز عزیمت دیار ملک هند کرد و

---

۱ ـ اسم این رساله 'کنزالاشتها' است رک به ایته : ۱۸۸ علی اصغر راجع به این رساله و دیگر آثار ابواسحق شرح مفصلی در 'از سعدی تا جامی' ۳٦٤ تا ۳٦٦ داده است ـ ۲ ـ در جمیع نسخهها 'طبقی طبق' نوشته شده ، تصحیح از روی تذکرةالشعرای : ۳٦۸ کرده شده ـ ۳ ـ سعید نفیسی در سالنامهٔ پارس ۱۳٦۵ ه ق ، ۱۳۲۵ ه ش ۸۳۰ ه یا ۸۳۷ ه ـ ایته ۱۸۸ ، ۸۲۷ ه یا ۸۳۰ ه نیز رک به هفت اقلیم : ۱ : ۲۵۷ تا ۲۵۹ مرآةالخیال : ٦۲ ، تذکره حسینی : ۵۲ ب ، مجمعالنفایس : ۳۸ مرآة آفتاب نما : ۱۵٤ الف و از سعدی تا جامی : ۳٦۲ ـ ٤ ـ صاحب مرآة آفتاب نما : ۱۵۱ الف مخزنالغرایب : ۱٦ ب آتشکده آذر : ۲ : ٤٤۳ ، نیز رک به تذکرةالشعراء : ٤٤۸ ، حواشی آتشکده : ۲ : ٤٤۳ ـ ٤۵۷ ، خزانه عامره : ۲۳ ، حبیب السیر جزو سوم از جلد سوم : ۱۷۳ ، مفتاحالتواریخ : ۱۲۱ ، مرآة آفتاب نما : ۱۵۱ الف ـ ۵ ـ اسفرائن ـ اسفرائین (اسپرائین) و آن شهریست مشهور در خراسان از نواحی نیشا پور اسفراین از اقلیم چهارم است ، طولش از جزایر خالدات صاد و عرض از خط استوا لولج شهری وسط است و در مسجد آنجا کاسهٔ بزرگست ـ از روی دورش دوازده گز خطاطی و از آن بزرگ تر کاسه پیش ازین کسی نساخته و بر جانب شمال آن شهر قلعه ایست محکم آنرا در صعلوک خوانند و قریب پنجاه دیه از توابع اسفراین است و هوایش معتدل است (نزهتالقلوب ۱۸٦) ۵ ـ شاهرخ تیموری (۸۰۹ ـ ۸۵۰ ه ق) ـ ٦ ـ برای تفصیل سعی الصفا رک به ریو : ۲ : ٦٤۵ ، حسن سادات ناصری در آتشکده : ۲ : ٤٤۵←

در کلبرگه سلطان بهمنی را دریافت و جهت کتابه[^] عمارتی که سلطان دران اوقات طرح الداخته بود ، این دو بیت گفت و در پیش طاق دروازه مسطور شد :

حبذا قصر همایون که ز فرط عظمت   آسمان پایگه اول این درگاه است
آسمان هم نتوان گفت که ترک ادب است   قصر سلطان جهان احمد بهمن شاه است

و سلطان هزار بسته[۱] قماش که زیاده به پنجاه هزار دینار قیمت داشت ، بشیخ صله داد و او در چندگاه بهند بود وعزیمت خراسان نمود[۲] و در هشتاد و دو سالگی سنه هشتصد و شصت و شش داعی حق را لبیک گفته در اسفراین مدفون گشت .

آصفی[۳] : پدر آن آصف دیوان نکته سنجی خواجه نعیم‌الدین نعمت‌الله در عصر سلطان ابو سعید[۴] وزیر با جود و تدبیر بود و آصفی ملازمت سلطان اختیار نکرده ، بفراغت و قناعت روزگار میگذرانید و در بلدهٔ هرات سنه نهصد[۵] و بیست از دست ساقی اجل بادهٔ ممات چشیده . از اشعار آبدار اوست .

پای مجنون نه همین سلسلهٔ سودا داشت   هرکه دیوانه شد این سلسله را در پا[۶] داشت

آگهی[۷] خراسانی : گویند در ایام سلطان حسین بایقرا نشانی بنام خود نوشت

← بقولهٔ بزرگ اسفراینی نوشته است که این کتاب در مناسک حج و تاریخ کعبه نوشته شده ، برای شرح دیگر آثارش رک به حواشی آتشکده آذر : ۱ : ۴۴۵ - ۴۴۸ و ریو : ۳۵۶ برای مثنوی مرآة ، ۲ : ۱۶۱ برای جواهرالاسرار و مفتاح‌الاسرار ، خزانهٔ عامره : ۲۲ و تذکرةالشعراء : ۴۴۸ -

۱ . 'دوازده هزار بسته قماش' نشتر عشق : ۱۱ الف - ۲ - 'از هند باسفراین رفته چهل سال بسجادهٔ عبادت و قناعت متکا زده بفقر و فاقه گذرانید' تذکره حسینی : ۲۷ الف و مخزن الغرایب : ۱۶ ب - ۳ - برای شرح احوالش رک به مجالس‌النفایس : ۵۸ ، بابرنامه (انگلیسی) ۱ : ۲۸۶ ، حبیب‌السیر ۳ : ۳ : ۲۴۶ ، تحفهٔ سامی : ۹۷ ، مرآةالخیال : ۸۱ سفینه خوشگو : ۱۰ الف ، تذکرةالشعراء : ۵۱۷ ، تذکره حسینی : ۳ الف و مرآة آفتاب نما : ۱۵۲ ب ۴ - (۸۵۵ - ۸۷۳ ه ق) - ۵ - در تحفهٔ سامی : ۹۷ تاریخ رحلتش ۹۲۰ ه مسطور است اما در بیشتر تذکره‌های دیگر ۹۲۳ ه نوشته شده - ۶ - در جمیع نسخه ها 'برپا' تصحیح از تحفهٔ سامی : ۹۸ کرده شده - ۷ - صاحب تحفهٔ سامی : ۱۱۷ مینویسد ' منشی فاضل بود و در شعر بقصیده گوئی مایل ، اما خباثت بر مزاجش غالب بود و حطام دلیوی را طالب ←

و مهر پادشاه و دیگر متصدیان بقلم موی تقلید کرد و بادشاه بر اینمعنی اطلاع یافته بنا بر رعایت اهل فضل قلم عفو بر جریدهٔ جریمه‌اش کشید و آگهی درین حادثهٔ جانکاه از اهل هرات رنجیده 'شهر آشوبی' در جواب 'بحرالابرار' امیر خسرو در سلک نظم کشیده اولش اینست :

عرصهٔ شهر هری رشک بهشت[1] انور است   در گهش را شمسه[2][3] خورشید گل میخ زر است

و چون برای ملا احمد طبسی[3] که باحمد اتون شهرت داشت و در ابتدا معلم شاه اسمعیل صفوی بود ، از شاه رنجیده بروم رفته ، اظهار تسنن نموده گفت :

احمد آتون گهی شیعی گهی سنی بوده   چون غلیوازی که شش مه ماده و شش ماه نراست

ازین جهت ملا باو عداوت کرده فرصت نگاه میداشت ـ وقتیکه امیر خان ترکمان حاکم هرات گردید ، ملا خاطر نشان خان نمود که او هجو شما و جمیع اهالی هرات کرده ، خان بیرحم مغلوب قوت غضبی شده ، به تیغ (برگ ۴۷۶ ب) بیداد دست راست و زبان راست گفتار او[4] ببرید و آن زباندان هنگام بریدن دست و زبان این مطلع گفت :

از دست احمد طبسی روز ماجرا   دست بریدهٔ من و دامان[5] مرتضی

منقولست[6] که بعد ازان او گویا شد و لکنتی که سابق داشت ، زایل گشته بود و بدست چپ خط به از اول می نوشت و او چهار سال و یک روز [بعد ازین] در قید حیات بود ـ در سنه نهصد و سی و دو راه آخرت پیمود ـ

← صاحب مجالس‌النفایس : ۱۴۲ - ۱۴۳ مینویسد 'از جانب پدر نبیرهٔ مولانا جلال‌الدین محمد قاینی است و صاحب کمالی مولانا اظهر من الشمس است و مولانا آگهی‌نیز بر اکثر علوم و فنون صاحب وقوف است ، بتخصیص در اسلوب شعر و حالا از شعرای قدیم که نام استادی بر ایشان اطلاق میتوان کرد یکی او مانده ، اما اورا سهوی غریب شد که قصیده‌ای در مذمت امرای روزگار و اکابر خراسان گفت و بعضی از مردم والی ملک را برآن داشتند که قطع زبان او کرد' ـ سفینهٔ خوشگو : ٦ الف ، مؤلف مرآة‌العالم از تحفه سامی : ۱۱۷ استفاده نموده است ـ اما در تحفه بتفصیل نوشته شده ، نیز رک به مجالس النفایس ۱۴۲ - ۱۴۳ ـ

۱ ـ در جمیع نسخه ها : 'شهر' نوشته شده ، تصحیح از روی تحفه سامی : ۱۱۷ کرده شده ـ ۲ ـ بی : 'شمسه' ـ ۳ ـ در نسخه های دیگر 'طلبسی' نوشته شده ـ ٤ ـ کلمه 'او' در دیگر نسخه ها نوشته نه شده ـ ۵ ـ بی : 'من امان' ـ ٦ ـ بی : 'گویند' ـ

اهلی خواسانی[1] : در حالی که در عشق فریدون حسین بایقرا ابتلاء بهرسانیده ، موی ژولیده بر سر گذاشت . غزلی گفته که مطلعش اینست :

موی ژولیده که[2] بر سر من ابتر دارم　　سایهٔ دولت عشق است که بر سر دارم

چون در کمانداری سهم نداشت ، جوانان[3] او را چون قبضه از دست یکدیگر میکشیدند و آخر بواسطهٔ آنکه قامتش از غلبهٔ پیری مانند کمان خم گشته بود ، گوشه گیر شده در سنه نهصد و شصت[4] و شش از کمانخانهٔ جهان چون تیر وارست و از کشمکش بیاسود[5] .

الف[6] ابدال : از ندمای سلطان یعقوب[7] آق قوینلو بود و بعد از فوت

---

۱ - مؤلف مرآةالعالم شرح اهلی از تحفه سامی : ۱۰۷ باختصار گرفته است . 'اقلیم و جودش خالی از سلطنت خسرو عشق نبوده' در حواشی نوشته شده 'اهلی ترشیزی که بعنوان توراني و خراساني نیز معروف است ، بسبک هندی شعر میگفت و نثری مصنوع و مطنطن داشت . سخنش چنگی بدل نمیزند' آتشکده : ۱ : ۳۶۵ برای تفصیل مثنویش سحر حلال' رک به ریو ۲ : ۲۴۳ ، ولیدیمیر هم شرح مفصل داده است . رک به فهرست مخطوطات ایشیاتک سوسایتی بنگال . نیز رک به مجالس‌النفایس : ۸۰ ، مجالس‌المومنین : ۵۴۰ ، هفت اقلیم : ۱ : ۲۷۰ ، سفینه خوشگو : ۱۹ الف و شمع انجمن : ۲۴ - ۲ - بی : 'که من' . ۳ - در جمیع نسخه ها 'چون جوانان' نوشته شده ، 'چون' زاید است تصحیح قیاسی . ۴ - سادات حسن ناصری در حواشی آتشکده : ۱ : ۲۶۵ وفاتش را بسال ۹۳۴ھ نوشته است ، صاحب هفت اقلیم : ۱ : ۲۷۰ 'پادشاه شعرا بود اهلی'

۹۴۲

تاریخ رحلتش نوشته است و در دیگر تذکره‌ها هم و در تاریخ ادبیات ایران (شفق) ۳۷۳ گنج سخن : ۲۱ و ایته : ۱۲۵ و ریو و ولیدیمیر هم سال رحلتش : ۹۴۲ ھ نوشته شده - ۵ - بی : 'نیا سود' . ۶ -'اصلش از بلخ

۱۵۳۵ ، ۱۵۳۶ م

بوده ، تخلص مطیعی ، اما در آخر تخلصش را باسم مذکور قرار داد ، ندیم شیوه و شیرین کلام بود و ظرایف او با سلطان یعقوب در آذربائیجان شهرت تمام دارد . بعد از وفات پادشاه مذکور در صفاهان می بود ، اهاجی و هزلهای که گفته مشهور است' تحفه سامی : ۱۱۱ - ۷ - (۸۸۳ ھ ۸۹۶ ھ) .

سلطان مذکور در اصفهان اقامت نموده ، در زمانیکه شاه اسمعیل صفوی بر اصفهان مستولی گردید و اکثر سکنه را جهت تحصیل زر در شکنجه کشید حبشی[1] المشهور بکرزالدین که از هزالان و ملازمان شاه بود ، الف ابدال را گرفته زر میطلبید و هر چند اورا کتک میزد ، میگفت الف هیچ ندارد و چون این لطیفه در مجلس شاه مذکور شد طلب حضور نموده فرمود برای ما هم چیزی گفته ای[2] او این مطلع خواند :

تاج شاهی که شرف بر سر قیصر دارد   هر که این تاج ندارد ، آن بی سر داد

شاه گفت از بیم جان خوشامد میگوئی ، او در بدیهه گفت :

دارم حکایتی و نه جای خوشامد ست[3]   شاهی چنین بعمر که هرگز نیامد ست[3]

شاه اورا نوازش فرموده وظیفه برای او مقرر کرد و او مدتی دران بلده فارغ البال بوده ، سنه نهصد و سی و یک سفر آخرت نمود .

امیدی[4] طهرانی : در زمان شاه اسمعیل صفوی سر آمد شعرای ایران بود . در عنفوان شباب بشیراز شتافته در سلک تلامذه[5] جلال دوانی انتظام داشت و در اکثر علوم مستعد گردید و مولانا امیدی تخلص قرارداد و امیدی آخر بلده[5] طهران مقیم شده[5] باغی طرح الداخت و 'باغ امید' موسوم ساخت و هنوز نهال امیدش بثمره[5] مراد بارور نگشته که از صرصر ممات گلشن حیاتش پژمرده[6]

---

۱ - در جمیع نسخه ها : 'حی مشهور' ، تصحیح از تحفه سامی : - ۲ - بی : 'است' - ۳ - بی : است' - ٤ - مؤلف مرآةالعالم در شرح امیدی از تحفه سامی : ۱۰۱ و میخانه : ۱۲٦ استفاده نموده است برای بیشتر شرحش رک به حبیب السیر : ٤ : ۳ : ۱۱۵ - ۱۱٦ مجمع الفصحا : ۲ : ۷ ، خزانه[5] عامره : ۲٤ ، سفینه خوشگو : ۱۳ ب گنج سخن : ۲ : ٦ ، منتخب الاشعار : ۹ الف ، شمع انجمن : ۳۰ ، نگارستان سخن : ١٤ ، مفتاح التواریخ ۱٤۳ و براون : ٤ : ۲۳۰ - ۵ - بی : 'شد' - ٦ - صاحب سفینه خوشگو : ۱۳ ب مینویسد 'در سال نهصد و بیست و سه در صحبت و درمیش خان (؟) بخراسان رفته و بعد دو سال رخصت حاصل کرد و به ری آمد ، هنوز از رنج راه نیاسود ، بسعی شاه قوام الدین درجه[5] شهادت یافت ، از زبان خودش این مصرعه تاریخ یافته 'آه از خون ناحق من آه' ، در میخانه : ۱۲۸ نوشته شده که 'افضل نامی

گردید . این چند بیت از ساقی نامه[۵] آن سبوکش میخانه[۵] معانی مرقوم میگردد :

بیا ساقی آن آفتاب منیر — که در سایه پرورد دهقان پیر
بر آور ز برج خم لعل فام — که عمر آفتابیست بر طرف بام
بمن ده که شد روزگارم سیاه — خلاصم کن از گردش مهر و ماه

اقدس[۱] مشهدی : از مجلسیان شاه عباس بود ، از سن شریف سی[۲] و شش مرحله طی نموده ، بعالم قدس خرامید و در قزوین مدفون گردید . ساقی نامه[۳] دارد در غایت عذوبت و سلاست ، ایراد چند بیت ازان نشه افزای باده کشان بزم سخنوری گردد . (برگ ۴۷۷ الف) :

دلا صبح شد خیز و بشکن خمار — چو نرگس سر از خواب غفلت[۴] بر آر
زعشرت دل می پرستان شگفت — گل باده بر روی مستان شگفت
خروشیدن چنگ و کلبانگ عود — گره از دل شیشه[۵] می کشود

← فوت آن مرحوم این چنین یافته ع 'آه از خون ناحق من آه'. سایر تذکره

۹۲۵

نویسان بر همین تاریخ اتفاق دارند اما براون : ۴ : ۲۰۳ دوتا ریخ نوشته است ، ۹۲۵ ه یا ۹۳۸ ه ، در حبیب السیر ۳ : ۴ : ۱۱۵ - ۱۱۶ سال

۱۵۱۹ م ۱۵۲۳ - ۱۵۲۴

رحلتش ۹۲۹ ه مسطور است و نوشته شده 'روز دیگر هرچند حکام آلولایت تفحص و تفتیش نمودند ، نه از قاتل خبری شنیدند و نه بر جریمه[۵] مقتول مطلع گردیدند' در تحفه سامی : ۱۰۱ نوشته شده 'در شهور سنه خمس و عشرین و تسعمایة (۹۲۵) جمعی بر سر او ریخته بقتلش رسانیدند ، بعضی مردم این امر شنیع نسبت بنور بخشیه کرده اند' .

۱ . 'تولد آن بلبل گلزار معانی در شهر سبزوار واقع شده و لیکن در مشهد مقدس بسن رشد و تمیز رسیده' میخانه : ۱۸۶ برای بیشتر شرح احوالش رک به همین کتاب : ۱۸۷ - ۱۸۹ ، سفینه خوشگو : ۴۷ الف ، مخزن‌الغرایب : ۲۰ الف ، نشتر عشق : ۴۴ ب و منتخب‌الاشعار : ۹ ب . ۲ . در حواشی میخانه : ۱۸۹ آقای شفیع بحواله[۵] تقی کاشی (سپرنگر ۴۴ نمره ۹۲۲) تاریخ وفاتش ۱۰۰۲ ه نوشته است . ۳ . برای 'ساقی نامه' رک به میخانه : ۱۸۹ - ۱۹۴ . ۴ . میخانه : 'مستی' .

ابو تراب[1] بیگ : فرقتی تخلص داشت[2] و در ایام سلطان محمد خدا بنده[3] و ولدش شاه عباس رایت سخن طرازی می افراشت و ملازمت سلاطین اختیار نکرده ، بفراغت گذرانید . در سنه هزار و هفت در صفاهان چراغ عمر آن روشنی افزای بزم سخنوری خاموش گردید[4] . ازوست :

ساقی بده آن باده که ماه[5] شب تار است   آن باده که گلگونه[6] رخسار بهار است
آن باده که چون قطره[5] باران بهاری   شوینده[6] گرد از رخ گلهای عذار است

آن می که زبس روشنی از سینه[6] معشوق[6]   چون‌شعله فانوس عیان در[7]شب‌تار است

احمد قزوینی[8] : از اولاد امام نجم الدین عبدالغفار است که کتاب حاوی در مذهب شافعی تصنیف اوست . و احمد غرایب وقایع عالم و بدایع سوانح اشخاص[9] بنی آدم را در قید کتابت آورده ،مؤلف خود را بنگارستان موسوم ساخته ، بزیارت حرمین‌الشریفین مشرف گردیده ، عازم هندوستان بود . در راه داعی حق[10] را لبیک اجابت گفته احرام طواف کعبه اخروی بست . از اشعار اوست :

---

۱ - نیز رک به تاریخ عالم آرای عباسی : ۱۶۳ ، میخانه : ۳۲۳ ، مجمع‌النفایس : ۷۰٤ ، سفینه خوشگو:۱۵۲ الف ، تذکره حسینی : ۲۰۳ب و تذکره نصرآبادی: ٤۹۷ - ۲ - 'آغاز حال تخلص خود کامی نوشت و من بعد آن فرقتی نامید' نشتر عشق : ٤۰۲ الف - ۳ - ٤۰۳ الف برای بیشتر تفصیل تخلصش رک به سرو آزاد : ۳۷ ، دیوان او درکتابخانه موزهٔ بریتانیه محفوظ است . برای ترجیع بند او رک به میخانه : ۳۲٤ تا ۳۳۱ - ۳ - (۹۸۵ - ۹۹۵ھ) - ٤ - ٤ - در تاریخ رحلتش هیچ اختلافی بنظر نیامده ، در همه تذکره ها بجز مرآةالعالم سال رحلتش : ۱۰۲٦ ھ نوشته شده ، رک به منابع مزبور - ۵ - مرآةالعالم 'ماه' ندارد ، از میخانه : ۳۲٤ گرفته شده . ٦ - میخانه : ۳۲٤ 'مستان' دارد بجای 'معشوق' - ۷ - در جمیع نسخه ها 'که اندر' نوشته شده ، کلمات 'عیان در' از میخانه : ۳۲٤ ،گرفته شده - ۸ - صاحب نشتر عشق : ۸ ب مینویسد 'قاضی احمد غفاری، نسبش بآقا نجم‌الدین عبدالغفار قزوینی میرسد فاضل ذکی‌الطبع بود آخر حال از وزارت استعفا نموده ، بزیارت بیت‌الله رفت' - ۹ - برای شرح نگارستان رک به بدایونی : ۳ : ۱۸۵ و نشتر عشق : ۸ ب - ۱۰ - 'در آخر حال دست از وزارت پادشاهزادگان عراق بازداشت و استعفا نموده ، متوجه' زیارت بیت‌الحرام گردیده و آن سعادت را در یافته ، از بندر دابل بهندوستان می←

پس از عمری نشیند گر شبی در پیشم آن بد خو
طپد دل در برم ترسم که ناگه زود بر خیزد

اشکی قمی[۱]: در شعر خیالات خوش داشت ، تتبع آصفی میکرد ۔ در آگره رخت حیات برباد پای[۲] اجل بست ۔ این اشعار از اوست :

از بس که سنگ بر سر زد بیتو سینه چاکی
آنسنگ در کف او گردیده[۳] مشت[۴] خاکی
بسی سنگ از غمت بر سر من دلتنگ خواهم زد
اگر دستم رود از کار سر بر سنگ خواهم زد

اسیر[۵]: موسوم بمیرزار جلال صاحب فضل و کمال بوده ، صبیه[۶] شاه عباس ماضی در نکاح داشت ، بعد از فوت شاه چون شاه صفی سریر آرای سلطنت گردید ، از حمیتی که داشت ، مقرر کرد که او از زوجه[۷] خود جدا باشد ۔ وقتیکه شاه بقزوین رفت ، زوجه اش در آنجا اقامت داشت ، شاه برای هر یکی از مقربان منزلی مقرر کرد و بمیرزا گفت که در جائیکه خوش آید ، فرود آیند ۔ میرزا از راه طیبت بعرض رسانید که اگر جایی به از خانه باشد حکم شود آنجا فرود آیم شاه خنده کرد و رخصت خانه اش داد ۔ اشعار آن یگانه[۸] روزگار است :

← آمد ، ناگاه دست فنا ۔ ۔ ۔ بعالم کشید و این واقعه در سنه خمس و سبعین و تسعمایه (۹۷۵ ھ) بظهور انجامید' بدایونی ۳ : ۱۸۵ ، در نشتر عشق ۹۲۵ و در شمع انجمن : ۵۷ سال رحلتش ۹۶۵ ھ نوشته شده ۔

۱ ۔ نیز رک به پلانخمن : ۶۶۷ ، سفینه خوشگو : ۵۶ ب نشتر عشق ۲۴ ب و مخزن‌الغرایب: ۱۲ب شمع انجمن :۵۸ ، مؤلف مرآة‌العالم از بدایونی :۳:۱۸۶ نقل نموده است ، اما در بدایونی انتخاب اشعارش بیشتر داده شده ۔ ۲ ۔ در آگره فی سنه نهصد و هشتاد و دو در سرای نادرالملک منصورخانه سید جدایی ترمذی وفات یافت' نشتر عشق ۲۴ ب ۔ ۳ ۔ در جمیع نسخه ها 'آمد' تصحیح از شمع انجمن و مخزن‌الغرایب ۔ ۴ ۔ در مرآة العالم : 'مشک' واژه 'مشت' از مخزن الغرایب و شمع انجمن گرفته شده ۔ ۵ ۔ 'میرزا جلال ولد میرزا مومن شهرستانی من اعمال اصفهان ، ایشان از اجله و اعاظم سادات در پاکی نسب و ظهور حسب کالشمس فی نصف‌النهار مشهور و معروف اند' تذکره نصر آبادی : ۹۵ برای بیشتر شرح احوالش رک به کلمات الشعراء : ۳ : مرآة‌الخیال : ۸۲ ریاض‌الشعراء : ۱۶ ، تذکره حسینی : ۳۲ ب ، سرو آزاد : ۵۳ و مرآة آفتاب نما : ۱۵۲ ب

بیاض دیده کشودم کتاب گل خواندم بنام[1] شوق تو هر شبنمی معائیست
هوا زموج رطوبت[2] سفینهٔ غزلست چمن زلاله و گل مطلع خوش الشائیست
در سنه هزار و چهل آفتاب عمرش بمغرب فنا فرو رفت[3].

الفتی[4]: مخاطب بقلیج خان از امرای کبار عرش آشیانی و جنت مکانی بود و بفضل و کمال اتصاف داشت۔ وقتی که بانتظام امور صوبه لاهور مامور بود، هر روز یک پهر بدرس علوم و افاده طلاب اشتغال داشت۔ از منظومات اوست:

تا ز عارض آفتاب من نقاب انداخته ذره سان خورشید را در اضطراب انداخته
کشتهٔ آن نرگس مستم که در عین خمار عالمی را کشته و خود را بخواب انداخته

سنه فوتش از تعداد حروف 'الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب'
۱۰۲۳ھ
ظاهر میشود۔

۱- بی: 'پیام' ۔ ۲- بی: 'طراوت' ۔ ۳- در گنج سخن ۳: ۱۰۶۱، تاریخ تولدش ۱۰۲۹ھ و تاریخ رحلتش ۱۰۶۹ھ نوشته
۱۶۱۹م ۱۶۵۸م
شده اما اینجا: ۹۹۱ و مؤلفین شمع انجمن: ۹۶ و سرو آزاد: ۵۳ سال رحلتش ۱۰۴۹ھ نوشته اند ۔ ۴- 'قلیج محمد خان از امرای کبار حضرت عرش آشیانی بوده، وطن ایشان از نواحی کابل است و در عهد دولت حضرت جهانگیری نیز به قرب و حالت و عزت ممتاز بود ۔ سال‌های دراز صاحب صوبهٔ لاهور بود، تا یک پاس روز بدرس علم فقه و تفسیر و حدیث در مدرسه قیام داشت ۔ در سنه الف هجری جولپور جاگیر ایشان بود' (ذخیرةالخوانین: ۱: ۱۷۲ - ۱۷۶) نیز رک به بلاخمن: ۳۵ و ۳۸۱، طبقات: ۳۸۳، مآثرالامراء: ۳: ۶۹ - ۷۴ نیز به بدایونی: ۳: ۱۸۸، سفینه خوشگو: ۱۰۸ ب، نشتر عشق: ۲۷ ب وشمع انجمن: ۵۹ درین تذکره‌ها شرحش از حیث شاعر نوشته شده ۔ ۵- بلاخمن: ۳۸۱ مینویسد که قلیج خان بعمر هشتاد سالگی بتاریخ دهم رمضان ۱۰۲۲ھ در پشاور در گذشت ۔ بوقت
۱۶۱۳م
رحلت او بمنصب شش هزاری پنجهزار سوار بود، در توزک جهانگیری (از سید احمد) ص ۱۲۳ هم همین تاریخ نوشته شده، اما در مآثرالامراء: ۳: ۷۲ این عبارت عربی نوشته شده که ازان سال ۱۰۲۳ھ بر می آید.

احسن الله[1] : بخاطب بظفر خان بمروت و مردمی و شعراء و ظرفا نوازی مشهور بود و زمانیکه بنیابتِ پدر خود خواجه ابو الحسن[2] خدمت صوبه کابل داشت ، صایب تبریزی از ایران نزد خان آمده قصاید و غزلها (برگ ۴۷۷ ب) بنام او انتظام داد و رعایتها[3] یافت ـ این ابیات از آنجمله است :

خانخانانرا به بزم و رزم صایب دیده ام[4] در سخا و در شجاعت چون ظفرخانِ نو نیست
خان نوئی کز تو زر برلد[5] بخوان خانی دیگران یک خالی است

از اشعار اوست :

جهان جوان شد و عقد بهار می بندد بهار پای چمن در نگار می بندد
مسافران چمن نارسیده در کوچ اند شگوفه میرود و شاخ بار می بندد

---

۱ ـ 'نواب ظفر خان از امرای عهد شاهجهانیست ـ بعد عزل نواب مغل خان در سنه هزار و شصت و سه هجری (۱۰۶۳ هـ) بایالت سند معزز گردیده ، شش سال بماند ، آخرین حکام عهد صاحبقران ثانی وی بوده ، چنانچه بعد عزل او قباد خان از جانب عالمگیر حاکم آنجا شد ـ 'مشکین باغ' که اکنون زمین ویرانه ایست ، ساخته' اوست' مقالات‌الشعراء : ۳۸۰ برای بیشتر شرحش رک به مآثرالامراء : ۲ : ۷۵۶ ـ ۷۶۳ کنبو (سه جلد) باسداد اشاریه ـ سرو آزاد : ۹۶ ـ نشتر عشق : ۴۹ الف و ب ، مرآة آفتاب نما : ۱۵۳ الف ، منتخب‌الاشعار : ۱۲ الف ـ ۲ ـ خواجه ابوالحسن تربتی ملقب برکن‌السلطنة ، تربت الکائی است از خراسان ، قطب‌الدین حیدر (که مظهر آثار غریبه و امور عجیبه بوده و حیدریان بوی منسوب اند) از آنجاست ـ خواجه در عهد عرش آشیانی بخدمت وزارت شاهزاده دانیال و دیوانی دکن اختصاص داشت ـ چون جنت مکانی سریر آرای سلطنت شد ، خواجه از دکن حضور طلب گردید ـ خواجه در سال ششم ۱۰۴۲ هـ در سن هفتاد سالگی مرحله پیمای عقبه گردید ـ (مآثرالامراء : ۱ : ۷۳۷ ـ ۷۳۹) ـ ۳ ـ 'میرزا صایب تبریزی چون از ایران بکابل رسید از گرم جوشی و دریا بخشی او دل بسته گردیده مدتها بهمراهی خان مذکور در هندوستان بسر برد ـ ـ ـ و او انتخاب اشعار شعرای (که با وی رابطه' اخلاص داشتند) بخط هر کدام نویسانیده ، بر پشت هر ورق صورت آن معنی سنج مصور ساخت' مآثرالامراء ۲ : ۷۶۱ ـ ۴ ـ در نسخه بی ضمیر 'ام' نوشته نه شده ـ ۵ ـ آآ : 'چون' ـ

وفاتش سنه هزار و هفتاد و سه در لاهور اتفاق افتاد[1] و در مقبره پدر خود مدفون گردید.

آشنا[2]: ولد ظفر خان عنایت خان خطاب داشت. گویند اعلیحضرت فردوس آشیانی اورا جهت ملاحظه اوضاع و اطوار سرمد برهنه فرستادند، اورا دید و این بیت بدیهه گفته بعرض آن بادشاه انجم سپاه رسانید:

بر سرمد برهنه کرامات تهمت است کشفی[3] که ظاهر است ازو کشف عورتست

و آن خان سخندان ترک منصب کرده در کشمیر بسر میبرد. در سنه هزار و هفتاد و هفت دامن از صحبت آشنا و بیگانه بر چیده رخت هستی بنهانخانه عدم کشید[4]. ازوست:

بنشین بگوشه ای اگر آزرده‌ای زخلق پای شکسته تو بجای ارفته است

ابو سعید[5]: برادر زادهٔ نورجهان بیگم و آصفخان بود که بمیرزائی شهرت

---

۱ - جمیع تذکره نویسان بر این تاریخ رحلتش اتفاق دارند. ۲ - میرزا محمد طاهر آشنا تخلص از بطن بزرگ خانم بنت ملکه بانو همشیره کلان ممتاز محل زوجه سیف خان که ظفر خان در عقد ازدواج داشت، است، در زمان اعلی حضرت بمنصب هزار و پانصدی سر بر افراخته بخطاب عنایت خان امتیاز یافت و بداروغگیهای حضور (که جزخانه زادان معتبر نسزد) مامور میشد. در اواخر آن عهد بداروغگی کتاب خانه فایز گشته' مآثرالامراء: ۲: ۷۶۲ - ۷۶۳ نیز رک مرآة جهان نما: ۹۰۹ الف کلمات الشعراء: ۵، سرو آزاد: ۹۶، نشتر عشق: ۲۹ ب و مرآة آفتاب نما: ۱۵۳ الف.
۳ - بی: 'کشف'. ۴ - 'چون پسر آن پدر بود که بمزاج روزگار آشنائی نداشت، در خطه کشمیر گوشه نشین گشته، سال ششم عالمگیری بیست و چهار هزار روپیه سالیانه او معین شد. در سنه ۱۰۸۱ ه رحلت کرد' مآثرالامراء: ۲: ۷۶۲. سایر تذکره نویسان برین تاریخ رحلت اتفاق دارند.
۵ - میرزا ابو سعید، نبیرهٔ اعتقادالدوله برادرزادهٔ نور جهان بیگم است. در رعنائی و میرزائی شهرهٔ آفاق بود، چون خطش شبیه بخط اعتمادالدوله بود، در ایام وزارت بیشتر بر نیوض و برات او دستخط می کرد و در سال بیست و دوم جهانگیری بحکومت تته لرق عزت بر افراخت. در سال بیست و سوم حسب‌الالتماس بیگم صاحب از پیشگاه خلافت و جهانبانی بفوجداری اجمیر و منصب دو هزاری ذات و هشت صد سوار بر نواخته شده، رخصت تعلقه یافت. مآثرالامراء: ۳: ۵۱۳ - ۵۱۵.

داشت و آخر بمرض داءالثعلب[1] ابتلاء بهمرسانیده منزوی شد و در اوایل عهد سعادت مهد خدیو خدا آگاه رخت بزاویه[2] لحد کشید ـ شغف تمام بالتخاب دواوین فصحا داشت و اشعار بسیار منتخب نموده و سفینه ترتیب داده ، 'خلاصه[3] کولین' نام نهاده ، ازوست :

یکبار اگر خندد جان بهر نثار آرم باری چه نثار آرم گر بار دگر خندد

اظهری[4] اعمی : معاصر و معارض شیدا بود ، بواسطه[5] آنکه شیدا در اشعار او دخل میکرد و در مجلسی که او میبود ، شعر خود نمیخواند ـ وقتی جمعی از سخن فهمان در مجمعی جمع آمده اظهری را تکلیف کردند که از منظومات خود بخواند ، گفت زرد گوشی[3] خود درینجا حاضر نیست ، گفتند همه[5] مخلصان شما حاضر اند ـ این مطلع و مقطع خواند :

دیده را بر رخ زیبای تو حیران کردم عشق داند که باین دیده چه احسان کردم
خواه با اظهری و[4] خواه به بیگانه نشین من همین شرم ترا بر تو نگهبان کردم
شیدا گفت مخدوم خوب گفته اند مثل هند[5] (؟) است زن نابینا را خدا نگهبان (؟)

در سنه هزار و چهل و چهار ازین رباط بیدار بدارالقرار انتقال نمود ـ

ادهم[6] : تخلص میرزا ابراهیم پسر میرزا[7] رضی ارکمانی[8] است که از اعاظم سادات ایران و فضل نمایان بود و بقوت[9] ذهن و جودت طبع گوی فصاحت از اقران می ربود ، اما خالی از سودای نبود ـ گویند نوبتی در محفل اعتمادالدوله

---

۱ ـ بی : 'داءالثعلب' 'چون بمرض داءالثعلب ابتلا بهم رسانید ، نمی توانست بکارها پرداخت ـ در سال بیست و ششم به تقرر چهل هزار روپیه سالیانه بار دیگر در اکبرآباد منزوی گشته' مآثرالامراء ۳ : ۵۱۵ ـ ۲ ـ درباره او رک نشتر عشق : ۲۶ الف وب که باشاره به تذکره های دیگر احوال وی را نوشته ـ نیز منتخب‌الاشعار : ۱۱ ب ـ ۳ ـ کنایه از مردم منافق و مذبذبین باشد ۴ . نسخه اصل حرف 'و' ندارد از صبح کاشن گرفته شده ـ ۵ ـ بی : 'مثد' ـ ۶ ـ نیز رک به ریاض‌الشعراء : ۱۷ ، تذکره حسینی : ۳۳ الف ، سرو آزاد : ۸۴ نشتر عشق : ۱۸ الف ـ ۱۹ الف و تذکره نصرآبادی : ۳۵۹ ـ ۷ ـ بی : 'میر' ـ ۸ ـ 'ارتیمان من توابع همدان است' سرو آزاد : ۸۴ برای میرزا رضی ارتیمانی رک به سفینه خوشگو : ۱۸۲ ب ، مجمع‌النفایس : ۲۳۴ ، نشتر عشق : ۲۰۴ ب ریاض‌العارفین : ۱۲۹ و منتخب‌الاشعار : ۵۵ ب ـ ۹ ـ 'فکرش بطرز ایهام بسیر مایل بود ، آن طرز پخته ساخته ، دیوان و مثنوی و ساقی نامه دارد' سفینه خوشگو : ۱۹۱ ب

خلیفهٔ سلطان مشهور بنگ میخورد ، خلیفه بیدماغ شده گفت 'ای دیوانه برابر من بنگ میخوری' او گفت 'در برابر نواب' ـ در عهد حضرت فردوس آشیانی از عراق بهندوستان آمد ، لطیفه‌های او بالفعل میان جمهور مشهورست و بر السنه و افواه مذکور ، دیوانی دارد در غایت لطافت و سلاست ، ازوست : (برگ ۴۷۸ الف)

زاهد ز می ناب نخواهیم گذشت   زین گوهر نایاب نخواهیم گذشت
هر چند که این آب گذشت از سر ما   ما از سر این آب نخواهیم گذشت[1]

در دارالخلافهٔ شاهجهان آباد سنه هزار و 'شصت از خاکدان دنیا به نزهت آباد عقبی رخت کشید .

استغنا[2] : تخلص ، عبدالرسول کشمیری نزد شاه شجاع خیلی تقرب داشت و بغایت قابل و مستعد است ـ آخر بملازمت ظل الهی رسیده مصدر خدمات گردید و بتقرب عرض مطلبی برای نیازمند گفته آورد :

---

۱ . در نسخه بی این اشعار اینطور نوشته شده :

زاهد ز می ناب نخواهیم گذشت   هر چند که این آب گذشت از سر ما
زین گوهر نایاب نخواهیم گذشت   تا از سر این آب نخواهیم گذشت

۲ . در کلمات الشعراء : ۳ ; و سفینهٔ خوشگو : ۱۹۱ الف سرو آزاد : ۸۴ و شمع انجمن : ۴۱ هم تاریخ رحلتش ۱۰۶۰ ه است . اما صاحب ریاض‌الشعراء : ۱۷ ب چند تا واقعه از زندگانیش نقل نموده نوشته است که در زمان عالمگیر بادشاه فوت کرد . مؤلف نشتر عشق هم با واله داغستانی اتفاق دارد ـ ۳ . صاحب نشتر عشق : ۲۹ الف و ب مینویسد 'اسمش میرزا عبدالرسول ، چندی در جناب شاهزاده شجاع بن شاهجهان ملازم بود و پاره بحضور اورنگزیب عالمگیر اعزاز یافته . . . . و نیزی بخدمت بخشیگری شاهزاده محمد اکبر بن عالمگیر سرفرازی داشته ، اگرچه از شعرای متاخرین است ، مگر دیوان او چندان شهرت ندارد' 'صاحب فرحة‌الناظرین : ۳۷۲ ب شرحش از مرآة‌العالم نقل نموده است ، اما تاریخ رحلتش اضافهٔ اوست ، 'در سنه یکهزار و هشتاد و دو رخ ازین منزل فانی برتافت' نیز رک به مرآة جهان نما : ۶۰۹ ب ، کلمات الشعراء : ۹ نشتر عشق : ۲۹ الف وب ، منتخب‌الاشعار : ۱۰ ب و شمع انجمن : ۲۹ .

ای خان بلند قدر ، اکسیر سخن　　قربان زبان تو خوانین زمن
تا خاطر آشفته دران جمع شود　　یکبار بگو حرف پریشانی من

از اشعار اوست :

فلک چرا کمر احتساب می بندد　　سزای باده پرستان خمار خواهد داد

اسیری[1] لاهوری : با پسری سری داشت ، نوبتی معشوق دست زیر عارض گذاشته ،بخواب رفت ، چون بیدار شد نقش پنجه بر صفحه[2] رخسار ظاهر بود، او بدیهه این مطلع نظم نمود :

دست بزیر روی خود مالده شبی بخواب شد　　عارضش از نشان آن پنجه[2] آفتاب شد

آصف[3] قمی : از ولایت بهندوستان آمده[4]، در لباس قلندران میگذرانید و شاهد مضامین تازه راکسوت نظم میپوشانید و در اوایل این عهد سعادت مهد آن قلندر[5] سفر آخرت اختیار نموده[6] ، دیوان[7] آن آصف دیوان سخنوری محتوی بر سه هزار بیت است ، از اشعار اوست :

شعله ایم اما ز دود دل سیه پوشیم ما　　چون چراغ لاله میسوزیم و خاموشیم ما

اشرف صفاهانی[8] : نامش محمد سعید بود از ایران آمده یکچند در هندوستان مالده باز بوطن[9] رفت ازوست :

هر چند از جلای وطن گشت معتبر　　آخر سری بسنگ[10] کشد تیغ آبدار

---

۱ - نیز رک به مرآة جهان نما ۱۱٦ الف - ۲ - فرحة : 'او' بجای 'آن' - ۳ - آصفی قمی لژاد ، نامش محمد قلی ، از قوم ترک بود' نشتر عشق : ۹۲ الف ، در فرحة : ۳۷۱ : آصف عمر - ٤ - در زمان شاهجهان پادشاه بهندوستان آمد کلمات الشعرا : ٦ و مرآة آفتاب نما : ۱۵۳ الف - ۵ - اصل : 'قلندر آن' ، تصحیح قیاسی - ٦ -'و در اوایل... اختیار نموده' نسخه های بی و اآ ندارد ۷ - 'دیوان آن آصف دیوان سخنوری محتوی بر' نسخه های بی و اآ ندارد - ۸ - در عهد عالمگیری بهندوستان آمد کلمات الشعراء : ۷ 'چند سال قبل ازین بهندوستان رفته بواسطه[2] پرهیزگاری بتعلیم پادشاهزاده صبیه پادشاه عدالت شعار اورنگ‌زیب (زیب‌النساء بیگم) تعین شده ، مدتی درین امر مشغول بود درین سال باصفهان آمده چند نوبت بمسجد لنبان آمده ، از صحبت ایشان فیض بردیم' تذکره اصرآبادی : ۱۸۱ - ۹ - 'در سنه ثلث و ثمانین و الف (۱۰۸۳) به اصفهان معاودت نمود' ، سرو آزاد : ۱۱۷ مؤلف تذکرهٔ بینظیر : ۱۵ و حسن سادات ناصری در حواشی آتشکده : ۲ : ۸٦٦ بحواله ←

این دو مطلع از اشعار اوست :

از تغافل[1] های[2] بی در پی مگر یادش کنم با زنم چندان بیخت[3] خودکه بیدارش[4] کنم
جلوه[5] نازش[6] رسایی داد بیداد مرا کوه تمکینش دوبالا کرد فریاد مرا

السری شیخ کمال[7] : نام داشت در سلک تازه گویان این عصر انتظام دارد و ده هزار[8] بیت در قید نظم در آورده و فتوحات و بدایع واقعات حضرت خلیفه الهی دران درج کرده و قصاید و رباعیات برجسته برای این جامع اوراق گفته یک رباعی و چند بیت از قصیده بهاریه[9] او درین جریده مرقوم میگردد :

ای بخت بنامت[9] ز ازل کرده[9] قرآن لامت بقران بخت بختاور خان
آنی که ز گرداب کمر می بندد
در بندگی دست جوادث (برگ ۴۷۸ ب) عنان[10]

سحر که نقش طرب تازه کرد دست بهار ز[11] راه عید بعید بنفشه رفت غبار
چه اتفاق خوشست آنکه دست بر دستند[12] بهار و عید چو رنگ[13] حنا و دست نگار

← حزین و مؤلف نتایج الافکار سال رحلتش ۱۱۱۶ ﻫ نگاشته اند . نیز رک به مرآة جهان نما : ۶۱۰ ب نشتر عشق : ۲۵ الف ، مرآة آفتاب نما : ۱۵۳ ب و مخزن الغرایب : ۲۳ ب - ۱۰۰ - بی : «نشد» .

۱ - این شعر نسخه بی ندارد - ۲ - در آتشکده : ۲ : ۸۶۸ و تذکره نصرآبادی : ۱۸۱ ، این شعر اینطور نوشته شده -

از تغافلهای پی در پی بخود یارش کنم با بیخت خود زنم چندانکه بیدارش کنم

۳ - آا : «سخت خود» - ۴ - مرآة آفتاب نما : ۱۵۳ ب «بیدارش کنم» - ۵ - در نسخه اصل : تقدیم و تاخر مصرعتین این شعر است ، تصحیح از روی تذکره بینظیر : ۱۵ کرده شده - ۶ - بی : «سازش» - ۷ - در فرحة الناظرین : ۳۷۳ الف اسمش شیخ کمال الدین مسطور است و صاحب صبح گلشن : ۲۹ اسمش شیخ کمال دهلوی برده است میگوید «خلیفه میر سید محمد است که از مشایخ کبار شهر کالپی بوده ، علم و فضل و فقر و تصوف را علی وجه الکمال کسب نموده» - ۸ - «ده هزار بیت که در مدح بختاور خان گفته در قید نظم در آورده فتوحات و بدایع واقعات خلد مکان را دران مدح نموده» فرحة الناظرین : ۳۷۳ الف - ۹ - بی : «بناهت» - ۱۰ - در فرحة :

ای که بگرداب کرسی بندد در بندگی دست حوادث عنان

۱۱ - در فرحة : «ز راه عید بخور بنفشه رفت غبار» - ۱۲ - در فرحة : «دست بردارند» - ۱۳ - بی : «حورنگ» -

سزد که از طرب جشن عید بر خیزد ز خامه زمزمه[1] نی بدست خامه گذار
بسیط خاک پر از گل شد آنچنانکه دگر ز آب گل نرسد کشتی نظر بکنار
چو گل ز باد صریر قلم شگفته شود اگر کشی بمثل نقش غنچه بر دیوار
بباغ مرغ چمن شعر عید میخواند چو من ببزمگه[1] خان آسمان مقدار
فروغ ناصیه[2] بخت خان بختاور که روی دولت او راست چرخ آئینه‌دار
چنین که همت او کار خلق میسازد زبان ندارد اگر آسمان شود بیکار[2]
چنان بعهد تو نو شد طریق همواری که سطح آب نگردد ز موج نا هموار

اعجاز اکبر[3] آبادی : نامش محمد سعید است و در سخن طرازی طرز جدید دارد ـ فضیلت را با شاعری جمع کرده[2] ازوست :

شب که از حیرت نفس دزدیدن فریاد بود ناله[2] زنجیر مجنون جوهر فولاد بود
شکستم رنگ دل آینه دار بی نشان جستم دری بر روی خود وا کردم و محو تماشایم
دل غمدیده را اسباب راحت میدهد[4] کلفت فتد از مرهم کافور گل در چشم داغ من
گذر افتد بسوی دشت اگر دیوانه[2] ما را گذارد در فلاخن اضطراب جاده صحرا را

——:o:——

---

۱ ـ بی : 'بزم گهی' ـ ۲ ـ بی : 'بیکار' ـ ۳ ـ در شمع انجمن : ۱۰ اسمش شیخ محمد سعید مولوی مسطور است ـ نیز رک به مرآة جهان نما : ۶۱۰ ب ، کلمات‌الشعراء : ۴ مرآة الخیال : ۳۸۲ در نشتر عشق : ۴۲ ب سال رحلتش یکهزار و یکصد و هفده مسطور است ـ ۴ ـ کلمات الشعراء : 'میشود'

باب الباء

بدر شاشی[1]: در زمان سلطان محمد شاه تغلق[2] [منصب] ملک الشعرایی[3] داشت و بنام سلطان قصاید غرا پرداخته و شاهنامه را که محتوی بر سی و پنجهزار بیت است منظوم ساخته[4] ، از اشعار اوست :

بجز دهان تو در عین آفتاب که دید — که ذره[*] شفقی مطلع ثریا شد

بساطی سمرقندی[5]: در اوایل حصیری تخلص میکرد. وقتی مولانا عصمت بخاری باو گفت ، حصیر لایق بساط بزرگان نیست ، ترا بساطی تخلص قرار باید داد. گویند شبی در محفل سلطان خلیل ابن سلطان میرانشاه ، این بیت ازو[6] :

دل شیشه و چشمان تو هر[7] گوشه برندش — مست اند مبادا که بنا گه[8] شکنندش

مذکور شد. سلطان بغایت خوشوقت شده مجلس نشاط آراست و بساط انبساط گسترده ، باحضار بساطی امر نمود و اورا بگوناگون تنقدات نواخته دو هزار[9] دینار باو بخشید. در سنه هشتصد و پانزده بساط حیات را نوردیده رخت بخلوتگاه عدم کشید[10]. ازوست :

---

۱ - 'شهر چاچ یا شاش همان است که امروز به شهر جدید تاشکند تبدیل یافته' 'از سعدی تا جامی':۳۴۱ برای شرح احوال بدر شاشی و دیگر منابع رک به آردو دائره معارف اسلامیه ۴:۱۵۹-۱۶۱ ۲ (۷۲۶ه/۱۳۲۵م - ۷۵۲ه/۱۳۵۱م) -۳- در صبح گلشن :۵۶ ومفتاح التواریخ:۸۸ نوشته شده که او از سلطان محمد تغلق خطاب فخر زمان یافت - ۴ - 'و از شعرای مشهور در زمان سلطان محمد (سلطان محمد عادل بن تغلق شاه) بدر شاشی مذکور است که شاهنامه بنام او گفته قریب بسی هزار بیت' بدایونی : ۱ : ۲۴۱ - ۵ - برای بساطی نیز رک به مجالس النفایس : ۱۸۸ ، تذکرة الشعراء : ۳۹۳ - ۳۹۸ ، مجمع النفایس : ۳۹ ، خزانه[*] عامره : ۱۴۷ : مخزن الغرایب : ۳۴ ب و منتخب الاشعار : ۱۸ الف و سالنامه پارس ۱۳۶۵ قمری : ۲۵ - ۶ - آا : 'ازوست'. ۷ - نسخه اصل 'تو' ندارد - از دیگر تذکره ها گرفته شده - ۸- آا : بناکه'. ۹ - در مجمع النفایس ، خزانه عامره ، شمع انجمن ، مخزن الغرایب ، تذکرهٔ حسینی 'یکهزار دینار' نوشته شده - ۱۰ - 'در هژدهم رجب المرجب←

گفتمش یک بوسه زان لب ده زکوة حسن را
گفت خاموش ای گدا بر حسن[1] کی باشد زکوة

بنائی[2] هروی : از مجلسیان سلطان یعقوب آق قوینلو بود ، چون برادرش یوسف امیر سر پنجه[3] گرگ فنا گردید از قضا یعقوب نیز دران نزدیکی رخت بدارالاخرت مات کشید . بنائی غزلی گفت که مطلعش اینست :

← سنه اربع و عشر و ثمانمایه (۸۱۴هـ) در ری بجوار رحمت ایزدی واصل گشت . بیست و هشت سال عمر یافت' تذکرة الشعراء : ۳۹۷

۱ . در اصل :'هـ چ'تصحیح قیاسی . ۲. درمجمع النفایس: . ٤ - اسمش مولانا کمال الدین بنای مسطوراست حبیب السیر: ۳۰۳: ۳ . ۷ مینویسد ، مولانا بنائی در فضای سخن آرائی بچوگان نظم و نثر تفوق از شعرای زمان می ربود ، در زمان استیلای شیبانی خان بر خطه' سمرقند در ملازمتش بسر میبرد و چون پادشاه افاضل نواز را آن فتح میسر شد ، قدم از سر ساخته بدرگاه سپهر اشتباه آمد ، اما امیر قاسم قوچین رعایت طریق حزم نموده آن جناب را بشهر سبز فرستاد' و در صفحه ۳٤۹ همین جلد اینطور نوشته شده و 'در اواسط زمان خاقان منصور از امیر نظام الدین علی شیر رنجیده بعراق رفت ، و مدتی بملازمتِ سلطان یعقوب میرزا پرداخت . . . . و اشعار آبدارش بر السنه و افواه طبقات انام مذکور و مولانا بنائی در اواخر اوقات حیات دیوان خواجه حافظ شیرازی را در تتبع و درآن غزلیات بلاغت آیات حالی تخلص فرمود' . صاحب تحفه سامی : ۹۸ مینویسد' مولدش هرات است ، در خوشنویسی و خوش خوانی مشهور بود و در علم موسیقی و ادوار که از اقسام ریاضی است ، رسایل دارد و ظرایف و لطایف در طبعش بمرتبه‌ای بود که نسبت بمیر علیشیر که نزاکت مزاجش از آن مشهورتر است که احتیاج بتعریف داشته باشد ، سخنان میگفت' صاحب مجمع النفایس : ٤ . مینویسد' نقل است که سلطان یعقوب حسن بیگ←

نه از یوسف نشان دیدم نه از یعقوب آثاری
عزیزان ، یوسف ارگم شد چه شد یعقوب را باری[1]

گویند او قصیده‌ای در مدح امیر کبیر علیشیر گفته بود ، چون صله موافق خواهش نیافت ، از امیر رنجیده همان بنام سلطان احمد میرزا که قرابت قریبه بسلطان حسین میرزا بایقرا داشت ، کرد و امیر ازین صورت بستوه آمده بآزار او کمر بست و بنائی از بی توجهی امیر مطلع گردیده ، این قطعه در سلک نظم کشید :

دخترانی که بکر فکر منند — هر یکی را بشوهری دادم
آنکه کابین نداد و عنین[2] بود — زو گرفته بدیگری دادم

و چون بواسطه[3] عدم میل بتاهل بعنیت[3] شهرت داشت ، بغایت آزرده شد و بهدم[4] اساس حیات بنائی همت گماشت و او ناچار وداع خانمان گفته بماوراءالنهر

← از پیش سلطان حسین بایقرا استدعا نمود که از هر گونه هنرمندی که درسرکار بود ، شخصی قادر ماهر استاد ارسال فرمایند ، میرزا بجای همه بنائی را فرستاد ، چه او در جمیع فنون کامل بود' صاحب نشتر عشق : ۷۵ ب تا ۷۷ الف مینویسد 'گویند مثنوی بهرام و بهروز که مردمان منسوب به حکیم سنائی می کنند . طبعزاد آن والا نژاد است'. برای بیشتر شرح احوالش رک.به بابر نامه (انگلیسی) ۱:۲۸٦ و ۳٤۲ ، حبیب‌السیر ۳:۳۰۷:۳ و ۳٤۳ ،تحفه سامی :۹۸ سفینه خوشگو : ۰ ۱ب ، مجمع‌النفایس: ۰ ٤تذکرهٔ حسینی : ۲۰ ۵ب،منتخب‌الاشعار : ۱٦ الف،نشترعشق ۷۵ب ۷۷۰ الف خزانه‌عامره: ۹ ٤ ۱ ، اینه در فهرست مخطوطات کتابخانه اندیا آفیس بهرام و بهروز و باغ ارم را آثار بنائی هروی نوشته است .

۱ - در نسخه اصل 'یاری' نوشته شده ، تصحیح از تحفه سامی : ۹۸ کرده شده ،
۲ - در جمیع نسخه‌ها 'و غنی' نوشته شده ، تصحیح از خزانه' عامره و سفینه' خوشگو کرده شده - ۳ - نی : 'بغایت' - ٤ - نی : 'بهدم' .

شتافت[1] و در بلدهٔ قرشی سنه نهصد و هژده بنای آن بانی مبانی سخندانی منهدم گردید.[2]

پیکسی[3] غزنوی : از ندمای همایون بادشاه بود ، گویند چون اعلیحضرت رحلت نمود ، اعیان دولت و ارکان سلطنت بجهت مصالح ملک ، فوت آن بادشاه اسلام از طبقات انام پوشیده داشتند و چون چند روز ازین واقعه[4] در گذشت و خبر وفات آنحضرت در افواه افتاد ، عوام بهم بر آمدند و در شهر شورشی شد. اعاظم امراء چنان مصلحت دیدند که بلباس آنحضرت مولانا را که مشابهتی بآن بادشاه جم جاه داشت مخلع ساخته ، بر بالای ایوان که نشیمن آنحضرت بود ، رو بجانب دریا بمردم نمودند. (برگ ۴۷۹ الف) و طوایف انام کورنش کرده از قلق و اضطراب بقدری اطمینان یافتند و مولوی پس از رحلت آنحضرت عزیمت حجاز نموده بزیارت حرمین الشریفین مستسعد شده ، بهندوستان آمد و یکچند در آنجا بسر برده ، عازم وطن بود ، در بلدهٔ پیشاور[4] و بنگش رواله[5] موطن اصلی گردید. او راست :

در دیر وکعبه جز به تو مایل نبوده ام هر جا که بوده ام ز تو غافل نبوده ام

پیروی[5] : ساوی[6] در شعر پیروی آصفی میکرد و در فن تصویر بینظیر بود

---

۱ - رک ب مجالس‌النفایس : ۳۳۲ - ۳۳۳ - ۲ - در خزانهٔ عامره و شمع انجمن : ۷۹ و نشتر عشق : ۷۷ الف تاریخ رحلتش ثمان و عشرین و تسعایة (۹۲۸) مسطور است . اما در تحفه سامی : ۹۹ و سفینه خوشگو : ۱۰ ب ، تاریخ فوتش ۹۱۸ه مسطور است که طبق مرآةالعالم است - ۳ - سفینهٔ خوشگو : ۴۲ ب نیز رک به بدایونی ۳ : ۱۹۲، عزن‌الغرایب : ۳۷ الف و شمع انجمن : ۸۳ - ۴ - در بدایونی و سفینهٔ خوشگو : سال رحلتش نهصد و هفتاد و سه نوشته شده - ۵ - در بلاخمن : ۹۷۰ اسمش امیر بیگ نوشته شده نیز رک به سفینهٔ خوشگو : ۱۱۶ الف و تذکره حسینی : ۵۴ الف مؤلف مرآةالعالم شرح پیروی از بدایونی ۳ : ۱۹۶ با یک کمی رد و بدل گرفته است - ۶ - ساوه از اقلیم چهارم است و شهرکی اسلامی طولش از جزایر خالدات وعرض از خط استواء هوای آنشهر بگرمی مایلست اما درستست و آبش از رودخانه مزدقان و قنوات (نزهت‌القلوب : ۱۴۸)

و از صورت بمعنی گرائیده و نسخهٔ صورت و معنی در سلک نظم کشیده که اولش اینست :

خداوندا ز معنی تنگدستم ‌ ‌ ‌ ‌ ببخشایی که بس صورت پرستم
طفل اشکم بره پار سر خویش نهاد ‌ ‌ ‌ ‌ خوش یتیمانه درین ره قدمی پیش نهاد

بی بدل خان گیلانی[۲] : سعیدا[۳] نام داشت و در عهد جهانگیر پادشاه بهندوستان آمده در سلک ملازمان آنحضرت انتظام داشت و در عهد فردوس آشیانی بوسیلهٔ معامله فهمی و کاردانی بخطاب بی بدل خانی رسیده ، مدتها خدمت داروغگی زر گر خانه سرکار معلی داشت و تخت مرصع که کیفیتش در احوال خجسته مآل حضرت فردوس آشیانی مندرجست ، باهتمام او صورت اتمام یافته و در جلدوی آن او را بزر سنجیدند و دیگر رعایتها نمودند . از نتائج طبع بی بدل اوست :

آنی که سریرت آسمان پایه بود ‌ ‌ ‌ ‌ بر ملک جهان[۴] عدل تو پیرایه بود
تا هست جهان[۵] تو نیز خواهی بودن ‌ ‌ ‌ ‌ زیرا که همیشه ذات با سایه بود

برهمن[۶] : موسوم بچندربهان از حسن خط و انشاء بهرهٔ تمام داشت و در خدمت حضرت فردوس آشیانی و بندگی آنحضرت ظل سبحانی مصدر خدمات بود

---

۱ - نی 'از معنی'. ۲ - 'در عهد جهانگیری و شاهجهانی . . . . . خدمت داروغگی زرگرخانه و در اقسام فنون مثل حکاکی و خاتم بندی و خوشنویسی و تصویر کشی و صنایع و بدایع شعری بی همتا بود و از شعرای نامدار وقت خود بود . . . . صاحب دیوان کلان است' سفینهٔ خوشگو : ۱۶۵ الف ، مؤلف اقبالنامهٔ جهانگیری در مقدمه : ۹۱ ذکرش در شعرای عهد جهانگیری نموده است نیز رک به مآثرالامراء ۱ : ۴۰۵ - ۴۰۸ - ۳ - در فرحة : ۲۷۳ ب 'سعدی نام داشت' اما این ترجمه از مرآة‌العالم نقل نموده است . ۴ - در اصل 'بر ملک و جهان' تصحیح از مآثرالامراء : ۱ : ۴۰۸ - ۵ - در مآثرالامراء : ۱ : ۴۰۸ 'خدا' بجای 'جهان' مسطور است . ۶ - نیز رک به مرآة جهان‌نما : ۶۱۸ ب ، کلمات الشعراء : ۱۸ مرآة‌الخیال: ۱۸۸ مجمع النفایس : ۹۱ الف ، مخزن الغرایب : ۴۱ ب . نشتر عشق . ۹ ب . ۹۱ ب فرحة‌الناظرین : ۲۷۳ ب که بیشتر از مرآة‌العالم ماخوذ است و مرآة آفتاب نما : ۱۵۴ ب نیز به مقاله ای از قلم سید عبدالله در مجله السنه شرقیه بابت ماه اوت ۱۹۲۸ م : ۲ - ۱۲ -

و دیوان و منشآت[1] او مشهور و سخنان او در محفل نکته سنجان مذکور است ـ ازوست :

هر خم و پیچی که شد ، از تاب زلف یارشد   دام شد ، زنجیر شد ، تسبیح شد ، زنارشد
از مرهم راحت نشنیده ست ندایی   عمریست که داغ دل من پنبه بگوش است

باقر خان[2] نجم ثانی : در زمان جنت مکانی و فردوس آشیانی از امرای صاحب اقتدار بود و در همت و شجاعت نامدار ـ گویند بشنیدن آواز کرنا ازین راه که رسم می شنید محظوظ بود و نقار خانه بس بتکلف آراسته داشت ـ روزی حکیم رکنا بدیدن او رفت ـ در حضور حکیم کرنا سردادند ـ حکیم گفت که نواب سلامت رسم گاه گاه سرنا[3] هم می شنید ـ عذوبت گفتار[4] او نظم و نثر را شیرینی دیگر بخشیده و دیوانی مرتب دارد :

سوی چمن خرام و بریز[5] آبروی گل   تا بعد ازین نکند کس بروی[6] گل
آن غنچه نیست کز حسد روی چون مهت[7]   گردیده است غصه گره در[8] گلوی گل

---

۱ ـ برهمن در ابتدای منشآت راجع به تالیفات متعددهٔ خود اشاره نموده است ، مثلا چهار چمن ، گلدسته ـ تحفة‌الانوار ـ نکار نامه ـ تحفة‌الفصحاء ـ مجموعة‌الفقراء و علاوه ازین منشآت و دیوان نیز رک مقاله در مجله السنه شرقیه ـ

۲ ـ برای شرح احوالش رک به توزک جهانگیری (اردو) بامداد اشاریه ، مآثرالامراء : ۱ : ۴۰۸ ، ۴۱۲ مجمع‌النفایس : ۴۱ و برای رحلتش به کنبو : ۲ : ۲۰۵ و

Sayyid Hasan Askari 'Mirza Muhammad Baqir Najm-i-Thani Arshi Presentation volume ed: Malik Ram and M.D. Ahmad, Delhi, 1965, pp. 101-122

۳ ـ اصل : 'سور باهم میشد' تصحیح از روی سفینهٔ خوشگو : ۱۶۷ ب مؤلفین سفینه خوشگو : ۱۶۷ ب و صبح گلشن : ۵۱ از مرآة العالم استفاده کرده اند و شاهنواز خان در مآثرالامراء این واقعهٔ کرنا که نوشته است عبارت آن هم از مرآة‌العالم متفاوت نیست ـ ۴ ـ کلمهٔ گفتار ، در بی وآ مسطور نیست ـ ۵ ـ سفینه خوشگو : ۱۶۷ ب : 'بریزی' ـ ۶ ـ در مآثرالامراء : ۱ : ۴۱۲ 'بسوی گل' ـ ۷ ـ نسخهٔ اصل 'مهرت' تصحیح از مآثرالامراء ـ ۸ ـ در مآثرالامراء کلمهٔ 'بر' بجای 'در' ـ

باقر اگر رودا بگلستان بغیر دوست خارش بدیده گر نظر افتد بروی گل

بیگانه[2]: شاگرد صایب ابوالحسن نام داشت ، بسیار نازک خیال بود ، صایب اکثر میگفت که آن آشنا بیگانه وضع رسائی داشت ، اما بسبب خیال بندی ضایع کرده است ، ازوست :

آشیان در بیضهٔ عنقا عمارت کرده ایم از سواد اعظم نازک خیالان دور تر

بر شیشهٔ دل خورد[3] ز لبرنگ تو سنگی هر پارهٔ این شیشه صدا کرد برنگی

بیدل[4] : موسوم به عبدالقادر (برگ ۴۷۹ ب) دیوانی ترتیب داده و مدتی ملازم سرکار بادشاهزاده خجسته شیم محمد اعظم بوده ـ ازوست :

صفحهٔ سادهٔ هستی خط نیرنگ نداشت تیرگی کرد نظرها رقمی پیدا شد

عرصهٔ آفاق جای جلوهٔ یکتاله نیست نی گره از تنگی این شیشهٔ پیدا میکنند

بیخود[6] : جامی نام داشت ـ دیوانی ترتیب پانزده هزار بیت مشتمل بر قصاید و غزلیات و مقطعات ترتیب داده ـ قصهٔ 'حسن و دل' بفرمودهٔ نامدار خان نظر کرده 'بحسن نامدار خانی' موسوم ساخته و تاریخش از نام کتاب حاصلست و در فن

۱۰۸۱

---

۱ ـ در سفینه خوشگو : ۱۶۷ ب کلمهٔ 'روی' بجای 'رود' مرقوم است .

۲ ـ برای شرح احوالش رک به مجالس النفایس : ۴۸ ، کلمات الشعراء : ۱۰ ، مجمع النفایس : ۴۸ نشتر عشق : ۸۸ الف ، منتخب الاشعار : ۱۹ الف و صبح گلشن : ۷۴ ـ ۳ ـ در بی 'خود زد' ـ ۴ ـ برای احوالش رک به کلمات الشعراء : ۱۴ ، مرآة الخیال : ۳۶۱ ـ ۳۷۹ ـ سرو آزاد : ۱۴۸ ، خزانه عامره : ۱۵۲ ـ ۱۵۳ ، فرحة الناظرین : ۳۷۳ ب و ۳۷۴ الف ، مرآة آفتاب نما : ۵۴ ب ، تذکره نصر آبادی ۴۵ ، مجمع النفایس : ۵۶ ، ریاض الشعراء : ۵۳ ، نشتر عشق : ۹۲ الف ، تذکره حسینی : ۵۷ ب ، تذکره بینظیر : ۲۹ روح بیدل از عبدالغنی و بیدل از عباداللہ اختر

Abdul Ghani, Life and works of Abdul Qadir Bedil Lahore, 1960.

۵ ـ کلمات الشعرا : ۱۴ 'بیشه' ـ ۶ ـ درمرآة جهان نما : ۶۷۳ ب : 'بیخود یکته راۓ' حتماً کسی دیگر است ـ برای شرح احوال محمد جامی بیخود رک به کلمات الشعراء : ۱۱ تذکره حسینی : ۵۵ الف و مجمع النفایس ۹۰ ، مخزن الغرایب : ۴۱ الف .

تاریخ یابی دستگاهی تمام داشت ـ تاریخ ولادت پسر خان عظیم‌الشان اسد خان چنین یافته :

'ز برج اسد رو نمود آفتاب' ـ تاریخ وفاتش از مصرع[1] نگین او
۱۰۶۸

'جامی از جام حمد[2] بیخود شد' ظاهر میشود ـ
۱۰۸٤

بقائی[3] سهارنپوری : موسوم بشیخ بقا سر خوش لشاه بقا و فنا و در سایر عاوم علی الخصوص در فن تاریخ و سیر و نظم و نثر بیهمتا بود و در زمرهٔ منتظمان[4] روشناس[5] بادشاه زمان و خدیو دوران امتیاز داشت و با مسود اوراق جهتمند و در اهتمام و انصرام این شگرفنامه ممد و معاون نیازمند بود ، از اشعار اوست :

رویش که از حرارت می شعله تاب شد　　مرغ نگاه بر سر مژگان کباب شد
قدت از سرو خوش بالاست گفتیم　　ببالایت که حرف راست گفتیم

در ۱۰۹٤ که بخدمت بخشیگری و واقعه نگاری سهارنپور قیام داشت از عالم فنا بعالم عقبی پیوست ـ

—:o:—

۱ ـ بی : 'منجیع رنگین' ـ ۲ ـ آآ : 'همد' ـ ۳ ـ برای شرح احوال و آثارش رک به ایلیت : ۷ : ۱۵۰ ـ ۱۵۵ ـ دربارهٔ نویسنده مرآةالعالم آرای مختلف هست ، بعضی آنرا بجای محمد بختاور خان به محمد بقا منسوب کردند ـ درین ضمن رک به مقدمه‌ٔ این کتاب ـ ٤ ـ بی : 'منتظمان' ـ ۵ ـ در جمیع نسخه ها 'بروشناسی' ـ

باب التا

تدروی[1] ابهری[2] : [بیرم خان] خانخانان میبود - در بحر خسرو (و) شیرین مثنوی شیرین گفته[3] - این چند بیت در صفت محبوبه از آنجاست :

رخش آئینه گردن دسته[4] عاج ... پریرویان بآن آئینه محتاج
کفش چون آفتاب آئینه[4] نور ... شعاع آفتاب انگشت آن حور
بچشم عقل فرق آن شکر لب ... شهابی بود رخشان در دل شب
ندانستم غلط گفتم[4] شهابی ... میان سنبلستان جوی آبی
ز نافش آرزو ببریده[5] امید ... بچاه لبا امیدی مانده جاوید
هوس گردید گردش گاه بیگاه[6] ... چو صید تشنه بر پیرامن چاه
فراز بینی آن نخل مقصود ... مقوس ابروان وسمه آلود
دیده بر خلاف رسم و آئین ... دو برگ سوسن از یکشاخ نسرین
ببرج عصمت آن دُر نا سفت ... دو ماه نو شده با یکدگر جفت

توسنی[7] مسمی بمنوهر : ولد رای لونکرن[8] سکهاوت از طفولیت در ظل

---

۱ - نیز رک به بدایونی : ۳ : ۲۰۲ - ۲۰۴ ، سفینه خوشگو : ۴۳ الف و صبح گلشن : ۸۳ - ۲ - ابهر : بخشی حاصلخیز از شهرستان زنجان - مرکزآن قصبه ابهر در دره وسیعی در جنوب غربی زنجان در چند کیلومتری راه شوسه طهران به زنجان و تبریز قرار گرفته و در قدیم مرکز ارتباط راههای کاروانی شهرستانهای مرکزی ایران با آذربایجان بوده است - ۳ - در اصل 'و مثنوی' حرف 'و' زاید است تصحیح قیاسی برای تفصیل این مثنوی حسن یوسف که در بحر خسرو و شیرین گفته رک به فهرست اندیا آفیس : ۱۶۹ - ۴ - بدایونی : 'کردم' - ۵ - بی : 'بیژه امید' - ۶ - نسخه اصل 'ناگاه' - تصحیح از بی و آ - ۷ - نیز رک به سفینه خوشگو : ۹۳ الف و ب ، مجمع النفایس : ۸۷۱ و مخزن الغرایب : ۴۵ الف صاحب نشتر عشق : ۱۰۹ الف مینویسد 'اول از شعرای هنود است که بادشاه اورا ملقب بمیرزا نمود' صاحب مخزن الغرایب : ۴۵ الف مینویسد 'شیخ عبدالقادر بدایونی و تقی الدین اوحدی صاحب تذکره کعبه عرفان ویرا دیده و بسیار ستوده' - ۸ - برای شرحش رک به بلاخمن : ۵۵۴

تربیت عرش آشیانی اکبر بادشاه ، نشوونما یافته و بخطاب میرزای نامور گردیده - در طبقات اکبری مسطور است که چون آنحضرت در سنه بیست و سوم جلوس خویش بعزم زیارت روضه معینیه ، دامت برکاتها ، باجمیر تشریف آورده ، وقت مراجعت بنواحی انبر[1] سر رسیدند ، بجای شهر کهنه که از سالها ویران مطلق بود ، بنای شهر و قلعه فرمودند و دیوارهای قلعه و دروازه‌های باغ بامراء تقسیم نموده ، در اتمام عمارت آنقدر تاکید فرمودند که در مدت بیست روز عمارتی که در سالها اتمام می یافت ساخته شد و بعد ازان از تمام پرگنات آن صوبه جمعی رعایا و اصناف محترفه طلبداشته دران حصار آباد گردانیداد و چون این زمین از قدیم تعلق به لونکران (برگ ٤٨٠ الف) داشت بنام میرزا منوهر مسطور پسر مشار الیه بمنوهر نگر موسوم گردانیدند ، الی یومنا هذا باولاد او متعلق است و بمناصب سر افرازند - سلیقه نظم نیکو داشت - ازوست :

شربت آشاما مها در بزم ما دردی کشان
کز جگر در کف کباب و خون دل در ساغر است
توسنی[2] سر ده سمند[3] شوق در میدان عشق
میرسی ایمن بمقصد رهبرت چون اکبر است

در سنه بیست و سوم جلوس والا که خطه دارالخیر اجمیر مهبط سرادق جاه و جلال بود ، بندگان حضرت ظل سبحانی اعلی خاقانی خلدالله ملکه ، نبیره زاده اورا از منوهرپور طلبداشته و بدولت اسلام فرق عزت اورا بر افراشته بشرف ازدواج بادشاهزاده والا گهر بهد کام بخش رتبه اعتبار او بفرقدین رسانیده اند و آن نیک اختر بمنوهر پوری مشهور است -

تقی‌الدین[4] شستری[5] : ملازم عرش آشیانی اکبر بادشاه بود ، از علوم

---

۱ - بی : 'آنبر' دارد - ۲ - اصل : 'توسن' تصحیح از روی منتخب التواریخ : ۳ : ۲۰۲ - ۳ - در نسخه اصل 'کمند شوق' تصحیح از بی و آا - ٤ - صاحب مرآة العالم از بدایونی : ۳ : ۲۰٦ نقل نموده است - در جمیع نسخ شبستری مرقوم است - اما بدایونی 'شوشتری' مینویسد - تقی الدین شستری یک شاعری بود و عهده‌دار دو صدی بود و بعد ازان در صفحه ٥٨٤ نوشته شده که یکی از عقیدتمندان دین الهی اکبر بادشاه بود - او در سال سوم جهانگیری (۱۰۱۷) خطاب مورخ خان یافت ، بلاخمن : ۲۱۹ - در تورک جهانگیری : ٦٩ در وقایع سال سوم←

عقل و نقل و طبع نظم نصیبه[1] وافر داشت ـ ازوست :

گر دست ندهدم[2] که برویت نظر کنم　　　باری دهان بیاد لبت پر شکر کنم

تقی بلبانی[3] : آن عندلیب بستان سخندانی در اوایل سلطنت جهانگیر پادشاه بهندوستان آمده[4] هنگامه[5] سخنسرانی گرم میداشت و تالیفی مشتملبر احوال شعرای متقدمین و متاخرین بعرفات و عرصات موسوم ساخته[6] ـ از اشعار اوست :

خطی که منشی حسنت ز مشکناب نوشته　　　برات جزیه خوبی بر آفتاب نوشته

تجلی شیرازی[6] اردکانی[7]: ملا علی رضا نام در سلک ملازمان مصاحبان علیمردانخان[8] امیرالامراء انتظام داشت[9] و شعرای زمان در سخن آفرینی مسلمش

(۱۰۱۷) ترقیم یافته 'ملای تقیای ششتری که به فضیلت وکمالات آراسته بود ـ و علم تاریخ و انساب را خوب میدانست بخطاب مورخ خانی سرفراز گردید'. نیز رک به صبح گلشن : ۸۸ ـ مخزن‌الغرایب ; ٤٤ ب ـ ۵ ـ و 'دارالملکش (خوزستان) شهر ششتر است ـ تستر در تلفظ ششتر خوانند و از اقلیم سوم است ، طولش از جزایر خالدات و عرض از خط استوا ـ هوشنگ پیشدادی ساخت و خراب شده بود ـ ارد شیر بابکان تجدید عمارت آن کرد ، بر ظاهر شهر النهر ایست محکم' نزهت‌القلوب : ۱٦۸ ـ

۱ ـ آ : 'نصیبه کمال' ـ ۲ ـ در صبح گلشن : ۸۸ 'نمی دهد' بجای 'ندهدم' نوشته شده ـ ۳ ـ برای شرح احوالش رک به تذکره نصر آبادی : ۳۰۳ ، مجمع‌النفایس : ۹۹ ، ریاض‌الشعرا : ۵۵ و تذکره حسینی : ۵۸ الف ، مخزن‌الغرایب ٤۳ ب و مرآة آفتاب نما : ۱۵۲ الف و نشترعشق : ۹۷ الف 'بلبان دهی است از کازرون شیراز' مجمع‌النفایس : ۹۹ ـ ٤ ـ در نشتر عشق :۹۷ الف و صبح گلشن :۸۸ مسطور است‌که تقی در سنه هزار و پنج وارد هند شد و در همین دو تذکره سال رحلتش ۱۰۳۰ ه است ۵ ـ سعید نفیسی در سالنامه پارس ۱۳٦۸ ق ۱۳۲۸ ش : ۳۳ مینویسد که در سال ۱۰۲۳ در هند تذکره‌ای بنام عرفات‌العاشقین تالیف کرده ـ ٦ ـ برای شرح احوالش رک به کلمات الشعراء : ۱۹ ، تذکره نصر آبادی : ۱٦۸ ـ ۱٦۹ ، سرو آزاد : ۱۱۵ ـ ۱۱٦ و مخزن‌الغرایب : ٤٤ ب نشتر عشق : ۹۹ الف و ب و ریو : ۷۳۸ (در ضمن ذکر مثنویش معراج‌الخیال) ۷ ـ اردکان بخشی از شهرستان شیراز در استان هفتم (فارس) ـ۸ـ برای احوالش رک به مآثرالامراء : ۲ : ۷۹۵ ـ ۸۰۷ ـ ۹ ـ بنابر مجمع النفایس ←

میداشتند . آخرها یکی از مقربان شاه ایران گشت و بفوز عظم رسید[۱] - اوراست :

خیالش چون شود خمیازه فرمای بر و دوشم لبالب میشود چون هاله از مهتاب آغوشم
حدیث سوختن چون بشنوم ، عزم بجوش آید تو گوئی از پر پروانه باشد پرده[۵] گوشم
فغانم بی تو شبها دل خراشد مرغ و ماهی را بچشم صبح چون داغست[۲] کاندازد سیاهی را
روشن از فیض بیاض گردلت صبح بلور وز فروغ عارضت نو آورد[۳] نور آستین
ماهی دریای مهتابیست کاید در نظر چون کشی از ساعد سیمین خود دور[۴] آستین

تحسین : از شعرای این زمان بهجت اشان ، آیت نسبش بکمال عبید [خجند؟] میرسد ، اشعارش سزاوار تحسین و منظوماتش روان و شیرین است - از مشرب عذب فقر چاشنی دارد . و جوان شایسته و قابل و بهمین عنوان مقرر بوساطت این راقم شرف ملازمت سراسر سعادت حضرت ظل الهی خلدالله ملکه فایز شده و مشمول عواطف گردیده بود ، اما در عالم جوانی ازین جهان فانی رفت - قصاید و غزلیات بنام اقل الانام پرداخته . از آنجمله است :

قصیده

بتاب مهر ز بس نرم شد دل کهسار توان کشود رگ سنگ را به نشتر خار
چو نخل طبع[۵] بگلشن ز تاب آتش مهر بجای آب دود شعله در رگ اشجار
ز تاب مهر زمین و زمان چنان گرمست که از نسیم به آتش پناه آرد خار
ز بسکه لعل ز گرمی گداخت در دل سنگ بسان آبله پر خون بود دل کهسار
درین هوا چه کند کس کجا پناه برد مگر بدرگه پر فیض خان فیض نثار

← ۱۰۰ تجلی در عهد جد اورنگ‌زیب بادشاه وارد هندوستان گشت و ابراهیم خان ولد امیرالامراء علیمردان خان تلمذ او نمود نه علیمردانخان چنانکه مؤلف مرآة العالم ادعامیکند . از مآثرالامراء این هم باثبات میرسد که امیرالامراء در ۱۰۶۷ شاید (قبل از وارد شدن تجلی در هند) در گذشت -

۱ - 'در شهور سنه ۱۰۷۲ پادشاه شاه عباس ثانی عملی از عمال اردکان را بسیورغال او را عنایت فرمودند' ، تذکره نصر آبادی : ۱۶۸ - ۱۶۹ -
۲ - در کلمات الشعراء : ۱۹ کلمه 'داغیست' بجای 'داغست' نوشته شده -
۳ - در اآ : 'فواره نور' و نسخه اصل 'فواره نور نوآرد' تصحیح قیاسی - ۴ - در بی : 'در آستین' - ۵ - اآ : 'نخل شمع بگلشن'

چو باد صبح پناهی بدرگهش بردم   چه در گهی که بود مرجع صغار و کبار
فروغ چهرهٔ اقبال خان بختاور   که رای او زر خورشید عقل راست عیار
جهان شگفته ازو چون ز می دل مخمور   زمانه خرم[1] ازو چون گل از نسیم بهار
بعهد روشنی رای تو عجب نبود   که کار سرمه کند در حریم دیده غبار
خیال جاهش اگر بگذرد بخاطر مور (برگ ۴۸۰ ب)
شود وسیع مکانش چون گنبد دوار
کریم طبعا دریا دلا توئی که بود   کف تو خانهٔ ویران فقر را معمار
کهی که پایهٔ قدر ترا رقم سازند   سپهر، نقطهٔ صفر است درمیان شمار
بهار گلشن خلق تو آنچنان خوشبوست   که هست ریشهٔ خلش تمام زلف نگار
نسیم خلقت اگر در چمن گذار کند   دهان غنچه شود چون مسیح[2] در گفتار
اگر ز خلق تو گویم بمهر گردابش   ز بوی مشک شود نافه آهوی تاتار
مهابت تو مگر در کمان کشید خدنگ   که گشته[3] خانهٔ گردون تمام روزنه دار
دل عدو ز کمانت چو سنگ مقناطیس   کشد خدنگ ترا سوی خویش در پیکار
ز هفت قبه افلاک بگذرد تیرت   چنانکه از دل عاشق خدنگ غمزهٔ یار
سزد که حجله نشینان باغ فیض[4] کنند   ز نعل اسپ تو در دیدهها چو سرمه غبار
سبک تگی که زند دست بر عنانش بشوق   مدام نصرت و اقبال از یمین و یسار
بزیر زین مرصع تو راست شبدیزی   چو برق گرم عنان و چو ابر خوش رفتار
مصوران جهان پیکرش بصد آئین   اگر بصفحه دیوار بر کشند نگار
ز چشم شان بجهد صورتش پری آسا   ز نقش ساده بمانند صفحهٔ دیوار
سخن شناسا! آن شاعرم بملک سخن   که جان در آرم در جسمِ شعر از گفتار
تنم ز نور معانی ز بسکه لبریز است   چو شمع رگ برگم گشت مطلع انوار
متاع خانه اهل سخن، سخن باشد   بغیر مدح و ثنا نیست تحفه ام در بار
بطالعی که خدا داد در ازل شادم   نه عرفیم که بنالم ز بخت در بازار
چو عندلیب خوش الحان[6] بگلشن معنی   همیشه مدح تو تحسین میکند تکرار
چو مدحت تو نگوید بگو چه کار کند   دلِ ثنای طراز و زبانِ شکر گذار
پس از نگارش مدحت ز خامه ام حوران   کنند پاک سیاهی بزلف عنبر بار
همیشه تا که بباغ جهان اثر باشد   ز لاله وگل نسرین و سرو و بید[7] و چنار
نهال عمر تو در باغ دولت و دانش   مدام خرم و سرسبز باد همچو بهار

---

۱ - بی: 'خورم'. ۲ - بی 'دهان غنچه شود چون ناف آهوی تاتار'. ۳ - بی: 'گشت'. ۴ - بی: 'باغ خلد'. ۵ - بی 'جم'. ۶ - بی: 'غزلخوان'. ۷ - آ 'بیدوسرو'.

قصیدهٔ آخر

خنده از یاد لبش چون سر کند مینای من
آبحیوان ریزد از هر قطرهٔ صهبای من
مست بیباکم من و بارم بدوش دیگریست
گردن میناست خم از بار عصیانهای من
پر ز اعجاز است گوئی شیشهٔ می در کفم
ساغر آید در فغان از قلقل مینای من
ذکر من ورد زبانهای اسیران گشته است
هر شب‌زلفی پر از افسانهٔ‌سودای من [؟]
عزت از فیض جنون دارم بهر زندان روم
درمیان دیدهٔ زنجیر باشد جای من
زاهدان سخت دل تر دامن صهبا شدند
سنگها در آب رفت از گریهٔ مینای من
حسن مه رویان ز بخت تیره ام رونق گرفت
زلف خوبان سایهٔ رنگ شب یلدای من
عندلیب بی نیاز گلشن عشق خودم
در نظر گل را نیارد چشم استغنای من
عزم سیر گلشن مدح خدیوی کرده ام
همرهی ای بلبل طبع چمن آرای من
میشدی با صد زبان خاموش چون‌گل در چمن
گر به عرفی میرسید این مطلع غرای من
خان بختاور مربد شاه بیهمتای من
دستگیری مشفق دین من و دنیای من
مطلع انوار معنی مظهر فیض سخن
منبع فضل وکمال آن صاحب دانای من
گو باعجاز ثنایش مدعی در هر نفس
عیدگلریزان ببین از لطف معنی زای من
ای سپهر جود و دریای سخا ، کان کرم
صاحب من قبلهٔ حاجات من ملجای من
للّٰه معنی شاهد شان ترا زیبد نثار
بر سرمدحت دوکانی چیده تا سودای‌من
میکشد هر لحظه چشمم سرمه از خاک درت
ای غبار مقدمت کحل جواهر سای من
باطنم غرق محبت ساست بر درگاه تو
میدمد صبح صداقت هر دم از سیمای من

من کیم تا[۱] مصرعهٔ مدح ترا موزون کنم (برگ ۴۸۱ الف)
پایهٔ‌ات عالی[۲] تر از فکر فلک پیمای من

از کلام جانفزایت چون توان گفتن سخن
بسکه‌شیرین‌است‌می‌چسپد[۳]بهم‌لبهای‌من
دارم امیدی که گویم وصفی از اوصاف تو
گر زبان‌آوربود هر موی بر اعضای من
تا بکی تحسین ثنا خوانی بیا آئین بگو
بر دعا آمد زبان کلک معنی زای من
تا گل خورشید خندانست در باغ سپهر
ز ابر احسان تو بادا رونق گلهای من

غـزل

هر خاک فرو برده خیال لب یارم
یاقوت برآید چو کنی سنگ مزارم

---

۱ - حرف «تا» از آا گرفته شده - ۲ - نسخه بی : عالیست - ۳ - بی : «می بندد و».

بی طاقتیم بیتو ازین بیش چه باشد — چون برق در رفته ز هر عضو قرارم
خاکستر من عکس پذیر غم عشق است — از داغ دل سوخته آینهٔ یارم
از خود نروم تا نکشد جذبه[1] شوقت — پرواز ببال تو کند مشت غبارم
چو لاله درین باغچه داغست دل عیش — واسوختگی کرد گل از عیش بهارم
قاصد چه خوش آن مژده رسالیده که امروز — آغوش کشا یار در آید بکنارم
چون کوه ز تمکین زده ام پای توکل[2] — بر گردش افلاک زلد[3] خنده وقارم
ورد تو دعا گوئی خان تا شده تحسین — جز مدح و ثنایش نبود پیشه و کارم

—:o:—

---

١ - بی : 'جزبه' - ٢ - بی : 'پای تو درگل' - ٣ - بی : 'زلده' -

باب الثاء

ثنائی[1] مشهدی : بابراهیم[2] میرزا ولد شاه طهماسپ[3] میبود . بعد ازین کوکب حیات آن نیر فلک سلطنت بمغرب فنا فرو رفت و شاه اسمعیل[4] ثانی از حضیض زندان باوج جهانبانی عروج نمود . ثنائی بخدمتش رسیده قصیده تهنیت جلوس گزرانید که مطلعش اینست :

بر تخت جم سکندر گیتی ستان[5] نشست یوسف ز چه بر آمد و بر آسمان نشست

شاه قصیده را ازو شنیده از روی اعتراض باو گفت ، چون نام من درین قصیده نیست ، همانا این قصیده را بنام ابراهیم میرزا گفته [ای] بنا بران ثنائی از آنجا فرار نموده بدارالامان هندوستان آمده بشرف ملازمت اکبر بادشاه مشرف گردیده منظور انظار عنایات پادشاهی گشت و قصاید غرا در مدح آن بادشاه سریر آرا

---

۱ - برای بیشتر شرحش رک به آتشکده آذر مع حواشی : ۲ : ۴۶۳ و تاریخ عالم آرای عباسی : ۱ : ۱۳۱ ، بدایونی ۳ : ۲۰۸ - ۲۱۱ آئین اکبری : ۳۰۲ ، مآثر رحیمی : ۳۵٤ - ۳۸۱ ، میخانه : ۱۶۶ ببعد ، سفینه خوشگو : ٦٠ الف تذکره حسینی : ۵۹ ب - ٦٠ الف مجمع‌النفایس : ۱۱۹ - ۲ - صاحب مراةالعالم ابراهیم میرزا ولد شاه طهماسپ نوشته است . که درست نیست . او داماد طهماسپ بود' در تاریخ عالم آرای عباسی : ۱ : ۱۵۲ در ذکر اسامی بنات شاه طهماسپ اول مذکور است 'گوهر سلطان بیگم که در حبالهٔ نکاح سلطان ابراهیم میرزا ولد مرحوم بهرام میرزا بود' بعد ازان در صفحه ۱۰۳ 'سلطان ابراهیم میرزا ولد بهرام میرزا که داماد شاه جنت مکان و عمدةالملک دولت ابد قرین بود' - - - 'در سنه ۹۸٤ بحکم شاه اسمعیل با دیگر شاهزادگان شهید شد' آتشکده ۱ : ۵۱ نیز رک به تاریخ عالم آرای عباسی ۱ : ۱٤۹ - ۱۵۰ و براون ٤ : ۹۸ - ۱۰۰ -

۳ - برای شرح رک به تاریخ عالم آرای عباسی : ۱ : ۳۳ - ۱۰۵ -

٤ - برای احوالش رک به تاریخ عالم آرای عباسی : ۱۳۶ - ۱۵۸ -

۵ - نسخه اصل 'نشان' تصحیح از روی میخانه : ۱۶۵ -

گفته در لاهور سنه الف مسافر شهرستان عدم گردید[1] . از تصانیفش دیوان و سکندر نامه[2] و ساقی نامه مشهور است . ازوست :

مثل عکس اگر[3] جرعه[4] زان چشد[5] چنان جذب عشقش گریبان گشد
که از قید آهن جهد چون شرار نهد روی بر[6] پای آئینه دار

ذنی خان[6] هروی : از امرای همایون پادشاه و اکبر بادشاه بود . در علم صرف رساله منظوم ساخته[7] و دیوان ترتیب داده . در وقتیکه او را بهمراه افواج جهت استیصال علیقلیخان زمان بیلاد شرقی فرستادند باکبر بادشاه عریضه نوشته و این بیت دران مندرج ساخته بود :

ای شهسوار معرکه آرای روز رزم از دست رفت[8] معرکه پا در رکاب کن

ثاقب[9] : از سخن سنجان این زمان سعادت اقترانست . ازوست :

زبسکه طاعت آلوده با[10] گناه کنم بسجده همچو نگین نامه را سیاه کنم

—:o:—

۱ - 'بتاریخ سنه نهصد و نود هجری از دار فنا بعالم بقا در هندوستان خرامید و در دارالسلطنة لاهور مدفون گشت' - میرزا باقر ولد میر عربشاه مشهدی که خالوزاده خواجه موسی الیه بود نعش خواجه را از لاهور بمشهد مقدسه رضویه نقل نمود و در آن آستانه مدفون گشت' . مآثر رحیمی ۳ : ۳۵٤ بیعد طبق تحقیق آقای شفیع سال رحلتش ۹۹۶ه است رک به میخانه : ۱۶۲ :
۲ - دو نسخه مثنوی 'سد سکندر' در کتابخانه بودلین محفوظ است رک برای تفصیل به مخطوطات این کتابخانه : ۱ : ۶۶۱ . ۳ - نسخه اصل 'گر' تصحیح از روی میخانه : ۱۶۸ - ٤ - نسخه بی 'چشند' - ۵ - نسخه بی : 'بر' - ۶ - نیز رک به بدایونی ۳ : ۲۰۶ - ۲۰۷ ، ذخیرةالخوانین ۱ : ۲۳۰ ، مآثرالامراء : ۱ : ۵۰۵ ، مخزن‌الغرایب : ٤۵ ب و نشتر عشق : ۱۱۱ ب . ۷ - بدایونی مینویسد که رساله در تصوف منظوم کرده
۸ - در نسخه اصل 'رفته' تصحیح از مآثرالامراء : ۱ : ۵۰۵
۹ - نیز رک به مرآة جهان نما : ۲۰ب ، کلمات الشعراء : ۲۱ ، مجمع‌النفایس : ۱۲۰ ، تذکره بینظیر : ۵۲ ، مخزن‌الغرایب : ٤۹ ب و نشتر عشق : ۱۱۳ الف - ۱۰ . نسخه اصل 'بس' تصحیح از روی کلمات‌الشعراء : ۲۱ -

باب الجیم[1]

جمال الدین[2] عبدالرزاق اصفهانی : مداح خاندان صاعدیه و معاصر خاقانی[3] و اثیرالدین[4] اخسیکتی بود . او راست :

گفتم سخنت شکسته وش چون آید | با آنکه همه چون دُرِ مکنون آید
گفتا که[5] ازین دهان تنگ که مراست | نشکنمش[6] چگونه بیرون آید

---

۱ - آآ : 'حرف الجیم' - ۲ - نیز رک به تذکرةالشعراء ۱۵۶ ریاض‌الشعراء : ۷۱ ، مجمع‌النفایس : ۱۲۷ ، ریاض‌العارفین : ۲۹۲ و مجمع‌الفصحاء : ۱ : ۱۷۷ دکتر رضا زاده شفق در تاریخ ادبیات ایران خود : ۱۸۹ - ۱۹۶ مفصلا نوشته است و میگوید 'وفات جمال الدین را ۵۸۸ نوشته اند' علامه بدیع‌الزمان فروزانفر در سخن و سخنوران : ۲ : ۲۲۱ هم مینویسد 'بعضی وفات اورا بسال ۵۸۸ میدانند و مؤلف شاهد صادق در سنه ۶۰۰ فرض کرده است . ظاهراً سخن اول بصواب نزدیکتر باشد' - برای بیشتر شرحش رک به تعلیقات سعید نفیسی بر مجلد دوم لباب‌الالباب : ۵۳۵ و سخن و سخنوران : ۲ : ۲۱۰ - ۲۴۹ - راحةالصدور : ۷ ، ۳۷۳ ح ، ۳۷٤ ، ٤٦۹ ، ٤۷۷ ، ٤۸۳ - ٤۸٤ و صفا : ۲ : ۷۳۱ - ۷٤۰ - ۳ - برای احوالش رک به مقدمه دیوان خاقانی بکوشش حسین نخعی ، صفا : ۲ : ۷۷٤ تا ۷۹٤ ، شفق ۲۰۵ - ۲۲۵ حواشی آتشکده آذر : ۱٤۹ - ۱۹۵ - سخن و سخنوران ۲ : ۳۰۰ ببعد - برای دیگر منابع رک به آردو دائره معارفِ اسلامیه ۸ : ۷۲۳ - ۸۲٤ - ٤ - برای شرح احوالش رک به تذکرةالشعراء: ۱۳۵ مخزن‌الغرایب ؛ ۷ الف ، منتخب‌الاشعار : ۳ب الف ریاض‌العارفین : ۲۸۰ ، شمع انجمن : ۶۷ ، سخن و سخنوران ۲ : ۱۹۸ و صفا ۲ : ۷۰۷ - ۷۱۵ - ۵ - حرف 'که' از آآ گرفته شده - ۶ - در مرآةالعالم 'نشکنمش' تصحیح قیاسی -

جلال بیگ[1] : بقائی تخلص داشت ، اما از ثمر ناابرخورداری رسوایی تخلص آورده زود بملک فنا رفت ، چون پدر خود را زهر داده بود بفرمان اکبر بادشاه از کشمیر بلاهور آمد تا کوتوال او را بقصاص رسانید ـ طبع نظمی داشت ـ او راست (برگ ۴۸۱ ب) :

تا غمزهٔ خونریز تو غارتگر جانست　　　چشم اجل از دور بحسرت نگرانست

جمالی دهلوی[2] کنبو : از ندمای سلطان سکندر بن[3] بهلول بود ، بعد از فوت او اکثر اقالیم را سیر کرده بطواف حرمین محترمین استسعاد یافته در هرات بخدمت مولوی جامی[4] رسیده بهره یاب گردیده و آخرها در هند بملازمت همایون بادشاه میگذرانید و کتاب سیرالعارفین[5] از مؤلفات اوست و در سنه اثنی و اربعین[6] و تسعمایه ازین دار غرور بسرای سرور رحلت نموده و 'خسرو هند بود' تاریخ فوت آن ستوده

۹۴۲

اطوار است ـ از اشعار اوست :

ما را ز خاک کویت پیرا هنیست بر تن　　　و آنهم ز آب دیده صد چاک تا بدامن

---

۱ ـ صاحب سفینه خوشگو : ۴۹ ب مینویسد 'بقایی ولد یادگار بیگ حالتی جوانی خوش فکر بود ـ در عنفوان جوانی خبطی بر مزاجش زد و بجنون کشید ـ پدر را زهر داده بود ـ معدلت اکبر شاهی بسیاستش رسانید' ـ نیز رک به بلاخمن : ٦٦۴ طبقات اکبری : ۴۰۵ و سفینه خوشگو : ۴۹ ب ـ
۲ ـ نیز رک به اخبارالاخیار : ٦۳ سفینهٔ خوشگو ۱۲ الف ـ ۱۳ الف ، ریاض‌الشعراء : ٦۱ تذکره حسینی : ٦۲ الف ، منتخب‌الاشعار : ۲۸ الف ، مجمع‌النفایس : ۱۳۱ ، خزانه عامره : ۱۷۷ ، سر زمین هند : ٦۷ و مرآة آفتاب نما : ۱۵۵ الف ـ ۳ ـ برای شرحش رک به تاریخ فرشته ۱ : ۱۷۹ ـ ۱۸۸ ـ ۴ ـ برای شرح احوالش رک به 'جامی' و مقدمه بر دیوان کامل جامی از هاشم رضی و از سعدی تا جامی ـ ۵ ـ برای تفصیل این کتاب و دیگر آثارش رک به ریو ۱ : ۳۵۴ ـ ٦ ـ در سفینهٔ خوشگو سال رحلتش ۹۲۵ نوشته شده، اما طبق مؤلف نشتر عشق : ۱۲۱ الف : 'دهم ذیقعده ۹۴۲ نهصد و چهل و دو جمالی جمال خود ازین سرای بیجمال نهفت' علاوه ازین مؤلفین شمع انجمن : ۱۰٦ سر زمین هند : ٦۷ خزانه عامره : ۱۷۸ و مفتاح‌التواریخ : ۱۵۰ بر ۹۴۲ اتفاق دارند ـ

شیخ[1] گدائی . خلف او در عهد[2] حضرت عرش آشیانی بوسیله بیرم خان خانخانان منصب صدارت هند یافت[3] ـ چند سال مرجع اکابر و افاضل بود ، نقش صوت[4] هندی خود می بست و میخواند[5] . در سنه نهصد و هفتاد و شش بعالم آخرت شتافت . از اشعار اوست :

گهی جان منزل غم شد گهی دل غمت را میبرم منزل بمنزل
مشو غافل زحال درد مندی که از یاد تو یکدم نیست غافل

جدائی[6] : تخلص میر سید علی مصور است که در زمان اکبر پادشاه از نوادر روزگار بود و قصه امیر حمزه را در شانزده جلد تمام کرده . هر جلدی برابر صندوق و هر ورق بطول یک گز و در هر صفحه صورت امیر حمزه و دیوان تحریر نموده . از اشعار اوست :

صبحدم ، خار ، دم از همدمی گل میزد ناخنی در دل صد پارهٔ بلبل میزد
حسن بتان کعبه ایست عشق بی پایان[7] او سر زلش تاکسان خار مغیلان او

جعفر[8] : مخاطب باله وردیخان عالمگیر شاهی دیوانی ترتیب داده ، این بیت ازو مشهور[9] است :

کمتر ز قاشقی نتوان بود در طلب صد نیشه میخورد که رساند لبی بلب

---

۱ ـ صاحب مرآة العالم از منتخب‌التواریخ : ۳ : ۷۶ ـ ۷۷ استفاده نموده است . بدایونی مفصل تر نوشته است نیز رک به نشتر عشق : ۴۹۵ الف صبح گلشن ۳۴۶ ریو : ۱ : ۳۵۴ و مقاله ای بر گدایی از سید یاسین خان در مجله دانشکده السنه شرقیه شماره : اوت : ۱۹۳۴ : ۹۰ ـ ۹۷ ـ ۲ ـ آا : 'او صحبت فاضل روزگار در یافته' ۳ . او بحمایت بیرم خان تا ۹۶۸ ه صدر بود بلاخمن : ۲۸۲ ـ ۴ ـ نسخه اصل 'صورت' تصحیح قیاسی ـ ۵ ـ آا : 'می کنند' ـ ۶ ـ نویسنده مرآة‌العالم از منتخب‌التواریخ : ۳ : ۲۱۱ استفاده نموده است . در تذکره نصرآبادی :۲۰۸ احوالش مفصل تر است ـ نیز رک به سفینه خوشگو : ۵۳ الف طبقات اکبری : ۴۰۲ ، تذکره حسینی : ۶۴ و ب نشتر عشق : ۱۲۴ ب ۷ـ بی : 'بپایان' ـ۸ـ صاحب مآثرالامراء : ۱ : ۲۲۹ ـ ۲۳۲ احوالش مفصل تر نوشته ، مؤلف فرحة‌الناظرین :۲۷۴ ب ، شرحش از مرآة‌العالم گرفته ـ ۹ ـ آا : 'اوراست' ـ

در سنه هزار[1] و هشتاد و یک در صوبه‌داری اله آباد عازم دارالملک عقبی گردید .

جعفر[2] : پسر زین‌العابدین[3] نبیرهٔ آصف خان[4] جعفر که ذکرش با اشعار او در ضمن وقایع عرش آشیانی و جنت مکانی مرقوم است . بعد منصب دولت عزلت دریافته باکبر آباد سکونت گرفته و از زمان حضرت فردوس [آشیانی] بسالیانه موظف است و در عهد سعادت مهد پادشاه (؟) سر افرازی یافته اشعار برجسته دارد ، ازوست :

نوست[5] در نظر تو در آمد[6] گیتی
و گرنه کهنگی عالم کهن باقیست
درین[7] که کوهکن از ذوق داد جان چه سخن
همین که تیشه بسر دیر[8] زد سخن باقیست
هزار بلبل شوریده خاک شد جعفر
هنوز رسم خود آرایی چمن باقیست
ببین[9] که ظاهر و باطن تجلی یار است
کسی که دیده ندارد بفکر دیدار است
نمی دهند به هر بوالهوس ریاست عشق
کسی که پاب سر دار گشت سردار است

در سنه ۱۰۹۴ رخت بعالم باقی کشید و در فراهم آوردن جانوران هر موسم رغبت تمام داشت . چنانچه قریب دویست بلبل جنگی جمع[10] کرده . میان این و

---

۱ - طبق مؤلف مآثرالامراء :'سال دوازدهم سنه۱۰۷۹(هزار و هفتاد و نه‌هجری) در اله‌آباد بساط حیات در پیچید'.۲. رک به مرآة‌جهان نما: ۶۳۵ب،مآثرالامراء: ۱ :۱۱۳ و فرحة‌الناظرین ۳۷۴ ب‌که از مرآة‌العالم ماخوذ است.۳. برایش رک به بلاخمن : ۴۵۳ ، مآثرالامراء : ۱: ۱۱۳ ، تذکره نصر آبادی : ۶۰ ، مجمع‌النفایس : ۲۱۰ و سفینه خوشگو : ۱۱۳ الف - ۴ - برای شرح احوالش رک به بلا خمن : ۴۵۱ ، توزک جهانگیری : ۱۰۸ ، ذخیرةالخوانین ۱ : ۱۸۷ ، مآثرالامراء ۱ : ۱۰۷ - ۱۱۳ ، تذکره نصر آبادی : ۵۳ ، مجمع النفایس : ۱۳۷ و سفینه خوشگو :۱۱۲ الف - ۵ - آ : و پی 'نوشت' - ۶ - آ : 'درآید' - ۷ - آ : 'که' ندارد - ۸ - پی : 'بسر بزدو' تصحیح از روی مآثرالامراء : ۱ : ۱۱۴ - ۹ - پی این دو شعر ندارد - ۱۰ - آ : 'جمع می کرد' .

زاهد خان[1] کوکه و میرزا شامی پسر سیف خان اختلاط[2] تمام بود و اعلیحضرت فردوس آشیانی اینها را سه یار[3] می نامید[4] -

—:o:—

۱ - برای شرحش رک به مآثرالامراء : ۲: ۳۷۰ - ۳۷۳ - ۲- در مآثرالامراء : ۱ : ۱۱۳ راجع به اختلاط درمیان هر سه دوست نوشته شده اما بجای میرزا شامی میرزا ساق مسطور است و در بلاخمن : ۴۵۳ اسامی دو یار او زاهد خان کوکه و شفیع نوشته شده - ۳ - در اصل 'سه پایه' تصحیح از روی مآثرالامراء و بلاخمن : ۴۵۳ کرده شده - ۴ - بی : 'نامند' -

باب الحا[1]

حیاتی گیلانی[2] : یکچند با خانخانان میبود و حکیم ابوالفتح اورا در سلک ملازمان اکبر بادشاه منسلک گردانیده و او در برهانپور مسجد عالی ساخته که بمسجد ملا حیاتی مشهور است - از اشعار اوست : (برگ ۴۸۲ الف) -

هر[3] آن خاری که در راه تو کارند بآب روی خندان تازه گردان
بهر سخن که کنی خویش را نگهبان باش ز گفتنی که دلی نشکند پشیمان باش

حکیم[4] حاذق[5] : پسر حکیم همام[6] است و او در عهد حضرت فردوس آشیانی بسفارت ولایت توران بدستور پدر خویش رفته بود ، حرفهای غریب ازو نقل میکنند . قراردادش بود که دیوان اورا با کمال زینت در مجلس او بر رحل طلا

---

۱ - آ : 'حرف‌الحاء' - ۲ - برای شرح احوالش رک به مآثر رحیمی : ۳ : ۷۳۸ ، بدایونی : ۳ : ۲۱۹ ، بلاخمن : ۶۴۴ ببعد ، میخانه : ۵۳۵ - ۵۳۷ ، تذکره نصر آبادی : ۳۱۳ ، سفینه خوشگو : ۱۲۹ ب - ۱۳۰ ب ، مجمع‌النفایس ۱۶۸ مخزن‌الغرایب : ۷۸ الف ، نشتر عشق : ۱۴۵ ب ، منتخب‌الاشعار : ۳۹ الف و شمع انجمن : ۱۲۴ - ۳ - بی : 'بر' - ۴ - بی : 'حکیم صادق' - ۵ - طبق مآثرالامراء : ۱ : ۵۸۷ 'ولادت او در فتحپور سیکری بعهد عرش آشیانی واقع شده و هنوز حدیث‌السن بود که پدر در گذشت ... سال سی و یکم سنه ۱۰۶۸ هزار و شصت و هشت بساط هستی در پیچید - صاحب مرآة‌العالم فوتش را در سنه ۱۰۸۰ ... نوشته' ، اما چهار نسخه مرآة‌العالم که پیش بنده هست ، در جایی راجع به تاریخ رحلتش اشاره ای نیست ، بلاخمن : ۵۳۰ هم همینطور نوشته است نه نسخه مرآة‌العالم که پیشش است سال رحلتش ندارد - نیز رک به مآثر رحیمی : ۳ : ۸۴۵ - ۸۵۵ - سفینه خوشگو : ۱۷۷ الف مآثرالکرام : ۳ : ۹۱ - ۹۳ ، مجمع‌النفایس : ۱۶۲ ، مخزن‌الغرایب : ۸۱ ب ، مرآة آفتاب نما : ۱۵۶ الف نشتر عشق : ۱۴۹ الف و ب و شمع انجمن : ۱۲۷ - ۶ - برای شرحش رک به بدایونی : ۳ : ۱۶۸ -

گذاشته میخواندند ۰ ازوست :

در پردهٔ خاک نغمه‌ها هست بسی   آنگه شنوی که گوش بر خاک نهی
یک نفس و اینهمه بار ملال   یک قفس و این همه مرغ خیال

حشمتی[1] : با شیدا[2] مشاعره داشته ، چون شیدا الفاظ غیر مکرر در شعر بتلاش می آورد ، روزی گفت که شما جای شکسته بند هم آورده اید ، گفت گردن شما بشکنند شکسته بند بیارم و این بیت ازو مقبول طبایع است :

موی سرکردم سفید و هیچ کارم سر نشد
دست و پای میزنم اکنون که آب از سرگذشت
به پیری سعی کن گر[3] در جوانی رفت‌کار از دست
زری گم گشته در آتش ز خاکستر[4] شود پیدا

—:o:—

۱ - نویسنده کلمات الشعراء : ۳۱ مینویسد 'در اکبر آباد یکشب با وی اتفاق صحبت افتاده بود با شیدا صحبت داشته ، دیوان ضخیم بطرز قدیم دارد' ، تذکره‌های دیگر ذکر و احوالش ندارند . ۲ . برای احوالش رک به مآثر رحیمی : ۳ : ۱۴۸۷ - ۱۴۹۷ ، تذکره نصر آبادی : ۴۴۴ کلمات‌الشعراء: ۵۶ ، سفینه خوشگو : ۱۷۷ ب ریاض‌الشعراء : ۱۸۳ ، سرو آزاد : ۸۳ ، نشتر عشق ۲۶۸ الف - ۲۷۱ الف و منتخب الاشعار : ۸۰ ب .
۳ . آ ؛ حرف 'که' بجای 'گر' . ۴ . بی : 'بخاکستر' .

بـاب الخا[1]

خواجوی[2] کرمانی : از مریدان شیخ علاءالدوله سمنانی بود[3] . اورا خلبند شعراء گفته اند . در برابر پنج گنج[4] شیخ علیه‌الرحمة بنظم آورد ، ازوست :

پیش صاحب نظران ملک سلیمان باد است — بلکه آنست سلیمان که ز ملک آزاد است
هر زمان مهر فلک بر دگری می بندد — چه‌توان کرد که این سفله چنین افتاد است

وفاتش در سنه هفتصد و چهل و دو واقع شد .[5]

---

۱ . در آ : 'حرف‌الخا' نوشته شده . ۲ . برای بیشتر شرحش رک به حبیب‌السیر ۳ : ۲ : ۲۴ میخانه : ۷۱ - ۷٤ ، مقدمه دیوان خواجو کرمانی بتصحیح احمد سهیلی خوانساری ، تذکرةالشعرا : ۲۷۷ ، آتشکده : ۲ : ۶۱۹ - ۶۲۰ ، نشتر عشق ۱۸۰ الف و ب و مقاله در آردو دائره معارف اسلامیه ۹ : ۱٤ - ۲۰ - شفق : ۳۱۱ - ۳۱۸ و براون ۳ : ۲۲۲ - ۲۲۹ - ۳ . صاحب میخانه : ۷۳ نوشته است که خواجو کرمانی بعد از شش سال رحلت علاءالدوله سمنانی در ۷٤۲ ه فوت شد . ٤ . خمسه برطرز نظامی گنجوی نوشت یکی ازان همای و همایون است که ایوانو در فهرست کتابخانه ایشیاتک سوسایتی بنگال : ۲۳۸ نمره ۵۷۶ مینویسد که خواجو همای و همایون را در بغداد درسال ۷۳۲ه تالیف نمود ، ریو در موزهٔ بریتانیه مینویسد که همای و همایون در بحر اسکندر نامه نظامی نوشته شده مثنوی دیگر روضةالانوار است در بحر مخزن‌الاسرار . عبدالمقتدر در فهرست کتابخانه بانکی پور مینویسد که روضةالانوار در ۷٤۳ه نوشته شد ریو ۱ : ۶۲۲ب مینویسد که این مثنوی مشتمل است بر بیست مقاله و بنام شمس‌الدین محمود منسوب شد و از دیگر مثنویات نوروز و گل در بحر خسرو شیرین ، کمال نامه در بحر هفت پیکر و گوهر نامه در بحر خسرو و شیرین نوشت . ۵ . در میخانه : ۷۳ و تذکرةالشعراء : ۲۷۷ و مجمع‌النفایس : ۱۸۹ هم سال رحلتش ۷٤۲ نوشته شده اما صاحب حبیب‌السیر ۳ : ۲ : ۲٤ مینویسد←

میر خلیل موسوی : از نجبای ایران و بنی عم سادات خان بود ، داخل ملازمان پادشاهی گردیده اکثرها[1] در دکن میگذرالید ، و هانجا باده پیمای رحلت گردید و با جامع این اوراق ربطی بلیغ داشت ، شکسته خوش مینوشت و بیاض او بدست این گلدسته بند گلهای معانی آمده که آنرا 'بریاض خلیل' نامیده و خوشگوار بود . ازوست :

دلرا برای عشق چو یاری گرفته‌ای[2] ... پا پیش نه که دست بکاری گرفته‌ای

یابی اگر شمیم خطی در دماغ عقل ... دیوانه شو که دست نگاری گرفته‌ای

آبرو جو ازان گل که درو شبنم نیست ... آنکه تر دامنی آرد چمن محرم نیست

چون خلیل ز لب رحمت شنوی حرف دعا ... نمک از شوره لبی ریز اگر مرهم نیست

میر خوند شاه : مؤلف تاریخ روضةالصفا[3] بمرض سوءالقینه در سنه ثلاث و تسع مایه[4] وفات یافت . خوند میر از مصاحبان فردوس مکانی بابر بادشاه بود و

خمسه که در برابر پنج گنج نظامی در سلک نظم انتظام داده بغایت نیکو واقع شد و آن کتاب را در سنه اربعین و سبعمایة (۷۴۰هـ) باتمام رسانیده' . ازین باثبات میرسد که او در ۷۴۲ رحلت نکرد ، در گنج سخن : ۲ : ۲۰۳ تاریخ ولادتش ۶۸۹ هـ/۱۲۹۰ م و تاریخ رحلتش ۷۵۳هـ/۱۳۵۲ م و ریو : ۶۲۱ ب ; ۲ : ۲۰۵ - ۲۱۵ تاریخ تولدش پنجم شوال ۶۷۹ هـ تعین میکند ، بعد ازان راجع به تاریخ رحلتش مینویسد که تقی اوحدی کاشی سال فوتش ۷۴۵ هـ نوشته است ، اما ان مغلوط است زیرا که او تا ۷۴۶ هـ بقید حیات بود ، او در ۷۵۳هـ در شیراز در گذشت .

۱ - کلمات 'اکثر ها' نسخه بی ندارد - ۲ - در نسخه اصل در هر دو شعر حرف 'ای' نیست از آا گرفته شده - ۳ - برای تفصیل این کتاب رک به ریو : ۳ : ۸۸۵ - ۴ - 'در ماه رمضان سنه اثنی و تسعمایة بواسطه عرض‌مرض سوی القینه از آن مقام بشنور مراجعت نموده بر بستر ناتوانی افتادند و مدت ده ماه صاحب فراش بوده ، در دوم ذیقعده سنه ثلاث و تسعمایة از محنت آباد جهان بریاض راحت افزای جنان انتقال فرمودند ، وفات آنحضرت در سن شصت و شش سالگی دست داد و دفنش در مزار شیخ بهاءالدین عمر اتفاق افتاد' حبیب‌السیر ۳ ; ۳ : ۳۲۹ نیز رک به براون ۳ ; ۴۳۲ - ۴۳۴ و Abdul Ghani, A History of Persian Language and Literature at the Mughal Court. I : 96.

در سخن سرایی و انشا طرازی گوی مسابقت از همسران میربود[1] . کمالات او از تصانیفش که حبیب السیر و خلاصة الاخبار[2] و دستورالوزراء[3] ست هویدا ست .

—:o:—

۱ - ریو : ۳ : ۸۸۵ مینویسد که خولدمیر در هرات در سنه ۸۷۹ یا ۸۸۰ متولد شد و او در گجرات در ۹٤۱ ه در گذشت . آخرین آثارش همایون نامه است که در آن تا ۹٤۰ ه وقایع همایونی است . برای شرحش رک به بابر نامه (انگلیسی) ۲ : ٤٦۳ و مقدمه رجال حبیب‌السیر از عبدالحسین نوایی ، همایون نامه (ترجمه انگلیسی) بامداد اشاریه و
Abdul Ghani, History of persian Literature. . . . : 1 : 96
۲ - برای تفصیل این کتاب رک به ریو :۳: ۸۸۵ - ۳ - رک به ریو ۱:۳۳۵ -

باب[1] الدال

داعی[2] شیرازی : با شاه نعمت الله[3] ولی مصاحب بود ، کلیاتش[4] قریب چهل[5] هزار بیت است ، او راست :

بمنزلی نرسد هیچ ناز پروردی دوای[6] دل میبرد[7] هر که آورد دردی
چوباد خاک تو خواهد به هر طرف بردن مهل که از تو نشیند بخاطری دردی

دانهی[8] : دانه[9] قریه ایست از توابع نیشاپور ، او در آنجا بر زراعت قناعت کرده خرمن جمعیت داشت ، ناگاه دهقان قضا تخم پراگندگی در مزرعه[10] دلش پاشید[11] و محصل قدر گریبان جالش بدیار هند[12] کشید و او برای الفتی شاعر که در اثنای چوگان بازی ضرب چوگان بر بینی خورده (برگ ۴۸۲ ب) این قطعه گفته :

الفتی بس که شعر بد میگفت نیک زد باطن لوندانش
چرخ چوگانی از قضا بشکست پشت بینی بجای دندانش

---

۱ - در آ : 'حرف الدال' نوشته شده - ۲ - نیز رک به مجمع النفایس : ۲۰۴ ، تذکره حسینی : ۹۰ الف ، ریاض العارفین : ۱۱۹ و لغت نامه (د) : ۹۹ مجمع الفصحا : ۲ : ۱۸ - ۳ - برای بیشتر شرحش رک به 'از سعدی تا جامی' : ۵۲۶ - ۵۳۳ ، رنو : ۶۳۴ وگنج سخن ۲ : ۲۶۱ -۴- برای تفصیل آثارش رک به ایته ۱۶۲-۱۶۴-۲۳۶-۲۸۳۱-۵- بنا بر وی همه آثارش را در ۸۶۵هـ بپایان رسانید ، مثنوی گنج روان در ۸۴۱ هـ چهل صباح در ۸۴۳هـ و چار چمن در ۸۴۲هـ وکتاب چشمه[*] زندگانی در ۸۵۶هـ و عشق نامه هم در ۵۶ هـ منظوم ساخت و برای بیشتر شرح آثارش رک به لغت نامه دهخدا (د) : ۹۹-۱۰۰-د- طبق تحقیق دهخدا در لغت نامه عده اشعارش ۱۳۶۵۸ است نه چهل هزار ۶ - نسخه اصل : 'وای'- ۷ - بی : 'میرد' ۸- نیز رک به بدایونی:۳: ۲۲۹ و سفینه خوشگو : ۱۰۸ ب - ۹ - 'دهی است از دهستان زیر خان بخش قدمگاه شهرستان نیشاپور واقع در ۸ هزار گزی باختر قدمگاه جلگه است و معتدل و دارای ۱۸۰ سکنه آب آن از قنات است و محصول آنجا غلات و شغل مردمش زراعت است' لغت نامه دهخدا : (د) : ۱۹۳-۱۰-۱۰- بی : 'باشد'- ۱۱ - بی : 'سند' -

دوائی[1] : نامش حکیم عین‌الملک از گیلان[2] بوده و با خان[3] اعظم از مکهٔ[4] معظمه بهند آمده مدتی در خدمت اکبر بادشاه میبود ، بلطف خصایل و حسن شمایل و در هنر کحالی اوستاد بود ، ازوست :

ز ابر غم نه ژاله بر من دلتنگ میبارد ز تاثیر حوادث بر سر من سنگ میبارد
دوایی‌از در احسان اوکفر است نومیدی[5] که ابر فیض او ارسنگ در فرسنگ میبارد

—:o:—

---

۱ - برای شرحش رک به بلا خمن : ۵۳۷ ، ۶۱۲ ، بدایونی ۳ : ۱۶۴ - ۱۶۵ و سفینه خوشگو : ۷۵ الف - ۲ - در سفینه خوشگو و بدایونی و بلاخمن اورا شیرازی نوشته اند ، فقط خان آرزو در مجمع‌النفایس اورا گیلانی نوشته است .
۳ - برای شرح احوالش رک به بلاخمن : ۳۴۳ - ۳۴۷ و مآثرالامراء : ۱ : ۶۷۵ - ۶۹۳ - ۴ - صاحب مآثرالامراء : ۱ : ۶۸۴ بحواله بدایونی مینویسد که او در ۱۰۰۲ ه بحج رفت ، اما از جایی تصدیق نشد که دوایی با اعظم خان آمد یا نه - ۵ - در نسخه اصل کلمه "نومهدی" بامصرعه ثانی نوشته شده تصحیح از بدایونی : ۳ : ۲۲۰ .

باب[1] الذال

ذوالفقار[2] سیستانی : با خاقانی و کمال اصفهانی مشاعره داشت ، قصیده دارد مصنوع که ازو دوایر استخراج کرده میشود . سلمان وغیره تتبع او کرده اند ، اوراست :

زهی نهاد شریعت خلاصهٔ[3] ابعاد ز بندگی تو کرده سعادت استسعاد
نه روزگاری و باشی مسلم از حدثان نکرده کاری و باشی منزه از اضداد

ذهنی :[3] با عادلشاه[4] بیجاپوری بسر میبرد ، وقتی ظهوری و ملک قمی در برابر مخزن کتابی تصنیف کرده یک شتر بار زر از عادلشاه گرفتند او این رباعی گفته :

رباعی

در مدح و ثنای‌ت‌ای شهنشاه دکن معذورم دار گر نگفتم مخزن
مپسند ز بهر یک شتر زر گیرم خون دو هزار بیت را بر[5] گردن

عادلشاه در صلهٔ این رباعی همانقدر زرکه بآنها داده بود باو نیز[6] عنایت کرد .

—:o:—

---

۱ - آ : حرف‌الذال - ۲ - مؤلفین مجمع‌النفایس : ۲۱۶ و مخزن‌الغرایب : ۱۰۸ الف ، آتشکده : ۱ : ۱۹۵ سفینه خوشگو : ۸۳ الف ، تذکره نصر آبادی ، اورا شیروانی نوشته اند ، علاوه ازین تذکره‌ها برای شرح احوالش نیز رک به خزانه عامره : ۲۲۵ و مجمع‌الفصحاء ۱ : ۲۱۹ - ۳ . نیز رک به سفینه خوشگو : ۸۳ الف ، مجمع‌النفایس : ۲۱۸ ، مخزن‌الغرایب : ۱۰۸ ب و نشتر عشق : ۲۰۱ ب - ۴ . ابراهیم عادل شاه (۹۴۱ - ۹۶۵) برای احوال مفصل فرمالروایان عادل شاهی رک به تاریخ فرشته و راجع به ابراهیم عادل شاه رک به همین کتاب : ۲ : ۲۹ تا ۳۴ ، ۵ - در مجمع‌النفایس : ۲۱۸ این مصراع : خون دو هزار بیت بدور گردن است . ۶ - بی : باو نها .

بـاب الـراء

حکیم رودکی[1] : از مادر نابینا زاده اما چنان زکی و تیز فهم بود که [در] هفت سالگی قرآنرا حفظ کرده و قرأت بیاموخت و شعر گفتن گرات و بواسطه حسن [صوت] در مطربی افتاد و عود بیاموخت و نصر بن احمد[2] سامانی اورا تربیت کرد. در زمان اسلام پیش ازو شاعری که صاحب دیوان باشد نشان نداده اند. کلیله دمنه[3] منظوم از تصانیف اوست و گویند اشعار او هزار هزار[4] و سیصد [یک لک و سیصد] بیت بوده است :

زمانـه پـنـدی آزاد وار داد[5] مرا　　زمانه را چو نکو بنگری همه پند است
ز روز نیک کسان غم مخور دلا زنهار　　بسا کسی که بروز تو آرزو مند است[6]

---

۱ - برای شرحش رک به محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی از آقای سعید نفیسی در سه جلد نیز گنج سخن : ۱ : ۱ ، صفا : ۳۷۱ تا ۳۸۸ با کاروان حله ۱ - ۱۰ مجله دانش کدهٔ ادبیات شماره ۳ و ٤ ، سال ششم شمارهٔ مخصوص رودکی ، تاریخ بیهقی : ۶۱ ، ۲۳۹ ، ۵۹۹ ، تاریخ گزیده : ۳۰ ، مرآةالخیال : ۳۸ تعلیقات چهار مقاله : ۷۶ تا ۷۸ ، ۱۵۷ تا ۱۷٤ ، ۲۲۰ تا ۲۲۲ ریحانةالادب : ۲ : ۹۸ - ۱۰۰ خزانهٔ عامره : ۲۳۰ و دیگر تذکره های معروف - ۲ - برای شرحش رک به محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی : ۳۰٤ ، مدت حکومتش ۳۰۱ - ۳۳۱ - ۳ - برای شرح این منظومه رک به محیط زندگی -- رودکی : ٤۲۵ - ٤۲۳ - ٤ - راجع به عده ابیاتش رک به محیط زندگی --- رودکی : ٤۲۲ - ٤۲۵ ، تاریخ ادبیات ایران از هرمان اته ترجمه از شفق : ۲۵ - ۲۶ - ۵ . مجمع الفصحاء : ۱ : ۲۳۷ 'آزاده وار' - ۶ - در مجالس النفایس : ۳۳۶ همین شعر :

بسا نیک کسان آرزو مخور زنهار　　بسا کسا که بروز تو آرزو مند است

در لب الالباب : ۲٤۹ و مجمع الفصحا : ۱ : ۲۳۷ مصرعه اول شعر ثانی اینطور نوشته شده 'بروز نیک کسان گفت غم مخور زنهار' در گنج سخن : ۱ : ۸ -

زمانه پندی آزاد وار داد مرا　　زمانه را چونکو بنگری همه پند است
بروز نیک کسان گفت تا توغم نخوری　　بسا کسا که بروز تو آرزو مند ست

رشیدالدین وطواط : بسبب آنکه کوتاه قامت و حقیر جثه بود ، اورا وطواط که مرغیست کوچک و آنرا فراشتوک نیز خوانند ، میگفتند ، نقل است که رشید روزی در مجلس ملک اتسز خوارزمشاه[۱] با علما مناظره و مباحثه میکرد و دواتی در پیش داشت ، سلطان دید که مردی حقیری بحث و جدال بحد افراط رسانیده ، از روی طیبت گفت که دوات بردارید[۲] تا معلوم شود که از پس پرده دوات که سخن میکند ، رشید برخاست و گفت المرء باصغریه قلبه واسانه[۲] سلطان بر فضل و کیاست او اطلاع یافته در اعزاز او مبالغه نمود . قصیده دارد مصنوع قریب بهفتاد بیت ، از آنجا ست :

ای منور بتو نجوم جلال وی مقرر بتو[۳] رسوم کمال
حضرت تو معول دولت ساحت تو مقبل اقبال

در سنه پانصد و هفتاد و هشت فوت کرده[۴] .

---

۱ - برای شرحش رک به تاریخ جهانگشای جوینی : ۲ : جوینی راجع به رحلتش می نویسد 'شب نهم جمادی‌الاخرة سنه احدی و خمسین و خمسمایة گذشته شد' . ۲ - انسان از دو چیزکوچک شناخته میشود ، یکی قلبش و دیگر زبانش . ۳ - در جمیع نسخها 'بتور' مسطور است درین حرف 'ر' زاید است . این تصحیح قیاسی است . ٤ - در بی 'پانصد و هفت' مسطور است - در نشتر عشق : ۳۰۲ الف ، مجمع‌النفایس : ۲۲٤ ، مرآة آفتاب نما : ۱۵۷ الف ، تذکره حسینی : ۹٦ ب ، تذکرة‌الشعرا : ۱۰۰ ، مجمع‌الفصحاء : ۱ : ۲۲۳ ، مرآة‌الخیال : ٤۳ ، همین تاریخ رحلتش نوشته شده ، همه تذکره نویسان مینویسند که در خوارزم در گذشت ، اما در مجمع‌الفصحا : ۱ : ۲۲۳ مسطور است که در خبوشان در گذشت ، تقریبا همه تذکره نویسان اتفاق دارند که مدت حیاتش نود و هفت سال است ، اما صاحب نشتر عشق : ۳۰۲ الف مینویسد که در عمر نود سالگی در سنه پانصد و هفتاد و هشت در خوارزم انتقال کرد شفق : ۱۸٦ مینویسد در حوالی سال ٤۸۰ در بلخ تولد یافت' در سخن و سخنوران : ۱ : ۳٤۵ - ۳۵٦ : یاقوت حموی و جلال‌الدین سیوطی وفات اورا در سنه ۵۷۳ مینویسند و ظاهرا قول یاقوت بواسطه' قرب عهد ارجح است نیز رک به تاریخ بیهقی ۲ : ۱٤۰۵ ، مجالس‌النفایس : ۳٤۹ - ۳۵۰ ، ریحانة‌الادب : ۲ : ۷۸ ، مقاله از قلم آقای شفیع در مجله دانشکده ادبیات شرقیه : نوامبر ۱۹۲٤ ص ۱ - ۸۰ و صفا : ٦۲۸ - ٦۳٦

رازی[1] : در روزگار دولت سلطان محمد ملکشاه[2] بود ، صاحب نامه آل سلجوق مینویسد که سلطان (برگ ۴۸۳ الف) بوقت عزیمت مازندران در ولایت ری نزول کرد و لشکریان او در مزارع اهالی چهار پایان گذاشتند و بیرسمی و بی ضبطی میکردند ـ رازی این ابیات [به] سلطان نوشته فرستاد[3] :

شاها سپاه تو که چو مور[4] است و چون ملخ بر گرد دخل دانه دهقان نشسته است

باران عدل بار که این خاک سالها ست تا بر امید وعده[5] باران نشسته است

سلطان لشکریان را منع و زجر کلی فرمود ـ

رهائی[6] هروی : از نبایر شیخ زین‌الدین[7] خوافیست منظومات رنگین و اشعار متین دارد ، در اوایل ایام سلطنت عرش آشیانی جلال‌الدین اکبر بادشاه از خراسان بهندوستان رسیده مثنوی 'منظور انظار' را که در برابر مخزن اسرار گنجور گنجه پرداخته ، بنام نامی و القاب گرامی آنحضرت موشح ساخته گزرانید و از انعام و احسان آن بادشاه فضلا پناه بهره‌مند گردید و تاریخ تمامی آن نسخه نامی نهصد و هشتاد و دو مرقوم نموده[7] و پس ازین تاریخ باندک مدتی

---

۱ ـ از تذکره نویسان اطلاعی دربارهٔ احوال او بدست نمی آید جزآنکه یکی ابوالمعالی رازی مدح سلطان غیاث‌الدین مسعود بن محمد بن ملک شاه سلجوق را مینموده است و بقول مجمع‌الفصحا در سنه ۵۴۱ وفات نمود ـ چهار مقاله (تعلیقات) ۱ : ۱۴۷ ـ ۲ ـ ملکشاه بن الپ ارسلان (؟) برای شرحش رک به راحة‌الصدور ۱۲۵ ـ ۱۳۸ ـ ۳ ـ مقصود مؤلف از آل سلجوق کتاب راحة‌الصدور است که در احوال پادشاهان سلجوق نوشته شده اما راجع باین شعر از جایی چیزی پیدا نشد ـ ۴ ـ آآ : 'چون مورالد' ـ ۵ ـ طابق طبقات اکبری : ۳۹۹ 'از نسل شیخ زین‌الدین است دیوان شعر دارد و خمسه را تقلید کرده ، همه عمر در درگه‌گذرانید ' و بلاخمن : ۶۶۱ مینویسد که اسمش مولانا سعدالدین خوافی است' در نشتر عشق ۲۱۶ ب : اسمش عبدالله از نبیره‌های قاضی محمد راضی و از نسل شیخ زین‌الدین خافی است برای شرحش نیز رک به طبقات اکبری (انگلیسی) ۲ : ۷۲۳ و حواشی مجالس‌النفایس : ۱۵۹ و بدایونی ۳ : ۲۳۳ آتشکده آذر : ۱ : ۲۹۰ ، تذکره حسینی : ۹۸ ب و منتخب‌الاشعار : ۵۷ ب ـ ۶ ـ رک به بلاخمن : ۶۶۱ ـ ۷ ـ بلاخمن : ۶۶۱ بحواله سپرنگر (۵۸) مینویسد که او بحواله نفایس تاریخ رحلتش ۹۸۰ ه نوشته است ـ درینصورت ممکن نیست که این مثنوی را در ۹۸۲ ه بانجام رسانیده باشد ـ

مرغ روح آن طوطی هند شکر خای از قفس تن رهائی یافته بشاخسار قدس پرواز نمود. این چند بیت در ستایش اکبر بادشاه ازان کتاب بلاغت آیات است منظور انظار سخن فهمان روزگار باد!:

چرخ که این قبهٔ خرگه تست	هاله زده گرد رخ ماه تست
ذات تو لعل است جهان حقه ای	اطلس چرخ از علمت شقه[1] ای
مـی ز لبت خـون جـگر میخورد	زهـر بدور تو شکر میخورد
مس بقبول تـو چـو[2] زر میشود	عـیـب بلطف تو هنر میشود

رفیعی[3] کاشی: معروف بمیر حیدر معائی، در فن معا و تاریخ ید بیضا داشت و در عهد اکبر بادشاه بود، اورا ست:

نازک دلم ایشوخ! علاجم چه توان کرد من عاشق معشوق مزاجم چه توان کرد

حکیم رکنای کاشی: از مجلسیان شاه عباس[4] ماضی بود بتقریبی از شاه رنجیده ترجیع بندی گفته که مطلعش اینست:

گر فلک یک صبحدم با من گران باشد سرش
شام بیرون میروم چون آفتاب از کشورش

۱- در آآ: 'شقه' و در بی 'سقه' تصحیح قیاسی - ۲- در جمیع نسخه 'چون' تصحیح قیاسی - ۳- بی: 'رفیقی کاشی'. در ترجمه انگلیسی طبقات در حواشی ۲: ۷۲۴ نوشته شده که رفیعی متخلص بکاشی است اما در طبقات (فارسی) ۳۹۹: ۲ تخلصش 'رفیعی' مرقوم است. بلاخمن: ۶۶۳ مینویسد که طبق تقی اوحدی اسمش امیر رفیع‌الدین حیدر است، او سید طباطبائی کاشان است. سپرنگر (فهرست: ۵۸) مینویسد که چون از هند بایران رفت، در راه غرق گشت اما حقیقت اینست که او سلامت ماند و بهندوستان باز آمد و بعد ازان بحواله آتشکده سال فوتش ۱۰۳۲ ه نوشته است. برای شرحش رک به طبقات اکبری: ۳۹۹ بدایونی: ۳: ۳۳۲ ، مآثر رحیمی: ۳: ۶۰۵ - ۶۲۰ مرآة جهان نما: ۶۴۶ الف سفینه خوشگو: ۱۰۳ ب، مجمع النفایس ۲۵۲ ، مخزن‌الغرایب: ۱۱۳ ب، نشتر عشق: ۲۱۲ ب و منتخب‌الاشعار: ۵۵ الف - ۴- برای شرحش رک به تاریخ عالم آرای عباسی: ۲: ۷۴۷ ، ۲۴۹ تاریخ مفصل ایران از عبدالله رازی: ۳۹۸ تا ۴۰۴، زندگانی شاه عباس اول - برای مزید سایر رک به اردو دائره معارف اسلامیه ۱۲: ۷۳۱ .

و این دو بیت نیز ازو باقیست[1] :

آه! می هوس سرت گو سر نمی دانم چه شد (؟)
تیغ بر کف دیدمش ، دیگر نمی دانم چه شد

دوش بر یاد قدش آهی کشیدم زیر لب
نه فلک را سوخت ، بالا تر نمی دانم چه شد

و از ایران بهندوستان آمده ملازم اکبر بادشاه شده و در زمان شاهجهان بادشاه بمعارج دولت صعود نموده از جمله مقربان جناب سلطنت بود . آخرها بطواف بیت‌الله فایز شده ، باز بایران رفت و بقیهٔ عمر همانجا بسر برد ، در سنه یکهزار و پنجاه و هفت وفات یافته[2] .

رضی دانش : در زمان خلافت حضرت فردوس آشیانی بهند آمد[3] و این بیت مشهور اوست :

---

۱ - از 'و این دو بیت نیز' گرفته تا 'بالا تر نمی دانم چه شد' در نسخه پی مسطور نیست . در نسخه اصل و آ ، آی که می هوس' نوشته شده که مبهم است ، تصحیح قیاسی . ۲ - صاحب مجمع‌النفایس : ۸۰۶ ، راجع به تاریخ رحلتش مینویسد 'در تاریخ ۱۰۶۴ فوت شد ، مسیحای معانی تاریخ وفات او چنین یافته - ع ، رفت بسوی فلک باز مسیح دوم' ازین مصرعه سال ۱۰۶۶ بر می آید که طبق قول مجمع‌النفایس نیست ، صاحب مفتاح‌التواریخ : ۲۵۱ سال فوتش ۱۰۵۶ ه نوشته است ، اما در دیگر همه تذکره‌ها امثال نشتر عشق : ۵۳۸ الف - ۵۴۲ الف ، سرو آزاد : ۹۱ ، میخانه : ۳۶۱ ، خزانهٔ عامره : ۴۱۳ ، تذکرهٔ نصرآبادی : ۲۱۴ ، شمع انجمن : ۴۲۲ ، صبح گلشن : ۴۰۹ ، ریحانةالادب ۴ : ۲۶ سال رحلتش ۱۰۶۶ه مذکور است . برای شرح احوالش هم رک به همین منابع نیز به ریاض‌الشعراء ۳۵۸ : مرآة آفتاب نما : ۱۶۸ ب منتخب‌الاشعار : ۱۲۵ ب و برای آثارش به فهرست بانکی پور ۳ : ۱۰۷ و ریو : ۶۸۸ . ۳ - 'بتدای شهرت دانش از سال ۱۰۶۵ است . چه در شعبان این سال قصیده ای در مدح شاه جهان بسرود و پادشاه را خوش آمد و اورا دو هزار روپیه بصلت داد ، پس از این بخدمت داراشکوه . . . . . پیوست و در حضرت او پایگاهی بلند یافت . آتشکده ۲ : ۴۶۶ .

تاک را سر سبزا دار ای ابر نیسان در بهار   قطره تا می تواند شد چرا گوهر شود[2]

شعرای عصر تلاشها کردند ، هیچکس بآن خوبی نتوانست گفت و او چند گاه در بنگاله پیش شاه شجاع بسر برد و عازم[3] وطن مالوف گشت و از آنجا بمقام اصلی[4] شتافت - ازوست:

وعدهٔ همصحبتان چون رفتند روز محشر است
دیر می آید قیامت ، کشت تنهائی مرا

رفتی و از اشک بلبل در چمن طوفان گذشت
روز بر گل چون چراغان شب باران گذشت[5]

باغ را از رخنهٔ دیوار می بینم مباد
باغبان تا در کشاید موسم گل بگذرد

دران وادی که ما باشیم[6] آبادی نمیباشد
سیاهی میکند از دور گاهی چشم آهوئی

---

۱ - آتشکده : 'سر سبزکن' - ۲ - در حواشی آتشکده : ۲ : ۴۶۶ مسطور است که وقتی شاهزاده داراشکوه این بیت را بشنید سخت بپسندید و ده هزار روپیه به صلتش فرمود و آنرا بمسالت گذاشت و خود هم در این میدان طبع آزمایی کرد و چنین سرود :

سلطنت سهل است ، خود را آشنای فقر کن   قطره تا دریا تواند شد چرا گوهر شود؟

۳ - در حواشی آتشکده : ۲ : ۴۶۶ مسطور است که '(از بنگاله) به حیدرآباد دکن رفت ، و عبدالله قطب شاه را بستود و سپس از جانب این شهریار بسال ۱۰۷۲ه بعنوان نیابت زیارت بمشهد مقدس باز گشت' صاحب تذکرهٔ نصر آبادی : ۲۵۲ و صاحب نشتر عشق ۱۹۵ الف هم باین اتفاق دارد - ۴ - در همه تذکره‌ها مثلا نشتر عشق : ۱۹۵ الف و ب ، سرو آزاد : ۸۸ ، آتشکده آذر : ۲ : ۴۶۶ ، خزانهٔ عامره : ۲۱۹ ، شمع انجمن : ۱۴۷ سال رحلتش : ۱۰۷۶ه داده شده است - برای بیشتر شرحش نیز رک به مرآة جهان نما : ۶۴۶ الف ، مجمع‌النفایس : ۲۲ ، مرآة‌الخیال : ۲۰۸ کلمات‌الشعراء : ۳۸ فرحة : ۳۷۴ ب (که بیشتر از مرآة‌العالم ماخوذ است) ، منتخب‌الاشعار : ۵۲ ب ، مرآة آفتاب نما : ۱۵۶ ب ، مخزن‌الغرایب : ۱۰۶ الف - ۵ در پی این شعر مسطور نیست - ۶ - پی 'میکردم' ، آآ : من باشم' -

بدیع[1] بینش ولد رضی دانش همراه پدر آمده بود ، باز بولایت رفته ازوست :

نزد نیکان بسکه از کردار بد شرمنده ایم
میزند سیلی شکست رنگ بر رخسار ما

ناز ابروی ترا کس نتوانست کشید
این کمانیست که خم کرد بسی بازوها

رفیع[2] : حسن بیگ نام دارد و مشهدی‌الاصلست ، مدتی پیش نذر محمد خان والی توران بود ، در سال هژدهم جلوس فردوس آشیانی شاهجهان بادشاه بهندوستان که مرکز مستعدانست (برگ ۴۸۳ب) آمده[3] بسعادت ملازمت آنحضرت مستعد گردیده بمنصب سر افرازی یافت و در عهد فرخ مهد چندی خدمت دارالانشاء داشت بجهت کبر سن پای قناعت در دامن[4] عزلت کشیده از سرکار والا موظف گشته ، از اشعار اوست :

از وطن یاری نیامد با من شیدا برون | آمدم مانند دست از آستین تنها برون
چو رشته از گهرم گر لباس پوشانی | بر آورم سر خود را همان بعریانی
چو غنچه ای که بود درمیان خرمن گل | نشسته ام بدل جمع در پریشانی

---

۱ ـ در فرحة : ۳۷۴ ب در تذکره خود شرحش نوشته شده ـ اما همه آن از مرآةالعالم ماخوذ است ـ ۲ نیز رک به نشتر عشق : ۳۱۳ الف ـ مجمع‌النفایس : ۲۵۹ ـ ۲۶۸ مخزن‌الغرایب : ۱۱۶ الف ـ سرو آزاد : ۱۰۷ تذکره نصرآبادی : ۲۶۸ ـ ۳ ـ نشتر عشق : ۳۱۳ الف راجع به آمدنش به هندوستان مینویسد 'میرزا ... ـ بامید بهبود به هندوستان آمد ، و در سنه یکهزار و پنجاه و چار و بقول آزاد پنجاه و دو بتاریخ چهاردهم رجب بمرحمت سه هزار روپیه و یک دسته خلعت و منصب پانصدی معزز شد' ، صاحب سرو آزاد : ۱۰۷ هم سنه ۱۰۵۴ نوشته است ، میگوید 'چهاردهم رجب سنه اربع و خمسین و الف (۱۰۵٤) بآستانبوسی صاحبقران ثانی شاهجهان دولت تازه اندوخت' ، کنبو : ۲ : ۳۴۲ آمدن رفیع پیش شاهجهان را در وقایع سال هژدهم سنه ۱۰۵٤ه بتاریخ بیست و پنجم جمادی‌الثانی نوشته است ـ ٤ ـ از تذکره نویسان اطلاعی راجع به تاریخ رحلتش بدست نمی آید ، صاحب نشتر عشق : ۳۱۳ الف مینویسد 'در آخر بدهلی آمد و از حضور شاهی وظیفه بدست آورده ، بآل عمر ـ

رونق : موسوم بسهراب جوانی خوش فکر بود و بتقریبی مقتول گردید ، ازوست :

خرامش جلوه گاه[1] سرو شادابست پنداری　　پرقمری براهش فرش سنجابست پنداری
بسکه ذوق وا شدن بر روی مهانم بود　　کاسهٔ چینی نمیخواهم که بر خوانم بود

راسخ[2] : تخلص میر محمد زمان ولد میر عماد است و از سپاهگری و طالب علمی نصیب و بهرهٔ وافی[3] دارد ، از زادههای طبع اوست :

یاد چشم سرمه آلودش زخویشم می برد　　میکند گرد رم آهو زخود پنهان مرا
یاد از شام غم بزم خموشان کردیم[4]　　مشق از سرمه گرفتیم و پریشان کردیم
جامهٔ[5] صبر ببالای جنون تنگ آمد　　هر چه از دست بر آمد بگریبان کردیم

—:o:—

← بگوشه گذرانید و در گذشت ' در سرو آزاد : 'در دارالخلافه شاهجهان آباد وظیفه حیاتش منتطع گردید' نیز رک به مرآة آفتاب نما : ۱۵۷ ، خزانه عامره ، ۲۳۳ ، کلمات الشعراء : ٤۰ ، فرحة : ۳۷۵ الف (که بیشتر آن از مرآةالعالم گرفته شده) .

۱ آ . : 'جلو پای' بی : 'جلوه‌گاهی' . ۲ . نیز رک به مرآة جهان نما : ٦٤٦ الف کلمات الشعراء : ٤۲ مرآةالخیال : ۳۷۹ - ۳۸۲ ، مجمع النفایس : ۲۵۲ - ۲۵٤ مخزن الغرایب : ۱۲۲ الف . در سرو آزاد : ۱۲۸ ، تذکره بینظیر : ٦۷ ، شمع انجمن : ۱۷٤ سال رحلتش ۱۱۰۷ھ مسطور است . ۳ . آآ : 'وافر' .
٤ - بی : در مصرعه اولی ردیف 'کردیم' و در مصرعه ثانی 'کرده ایم' دارد.
٥ - نسخه بی این شعر ندارد .

باب الزا[1]

زکی : عبدالله نام داشت و بخوارق عادات و کشف و کرامات معروف بود ، قاضی بیضاوی مینویسد که او قبل از رحلت خود گفته که در تفحص مذهب حق استفتا از مصر می آید و بعد از فوت من میرسد باید که آن کاغذ را از دست طالبان گرفته بدست من دهید ، حاضران ازین سخن بشگفت آمده منتظر ظهور سانحه بودند ، چون رحلت کرد و بر تخته غسل خوابانیدند ، کاغذ استفتا در رسید بموجب وصیتش عمل کردند ، برخاسته جواب باصواب نوشته و کان ذلک فی سنه تسع و سبعین و ستمایه[2] - از واردات طبع والا اوست :

در عالم بیوفا دویدیم بسی   بیچاره تر از خویش ندیدیم کسی
تازانه[3] روزگار خوردیم بسی   از دست دل خویش نه از دست کسی

زلالی خنساری : مثنوی موسوم بسبع سیاره به غایت سلاست و عذوبت گفته[4] ،

---

۱ . در آ ، شرح اولین شاعری که در ذیل حرف الزاء نوشته شده ، زینبی علوی است اما در نسخه اصل اسم این شاعر در آخر شعرای حرف الزاء برده شده ،
۲ - بی : تسع و تسعین و ستمایة [۶۹۹] صاحب تذکره حسینی : ۱۰۲ ب ، تذکره نصر آبادی : ۲۳۶ و شمع انجمن : ۱۸۵ سال رحلتش ۱۰۳۰ ه نوشته اند ، صاحب سرو آزاد : ۳۶ بحواله ناظم تبریزی و شمع انجمن : ۱۸۵ . سال فوتش : ۱۰۲۵ ه نوشته اند ، ریاض‌العارفین : ۳۳۲ و مجمع‌الفصحا : ۱ : ۲٤٤ سال رحلتش سبع و سبعین ستمایة (۶۷۷) نوشته شده - نیز رک به تذکره نصر آبادی : ۲۳۶ و مخزن‌الغرایب : ۱۲۷ ب - ۳ - اصل : 'تازیانه' تصحیح از بی - ٤ - طبق مؤلف سفینه خوشگو : ۹۵ الف : - - - 'بهمه حال زلالی این مثنویهای هفتگانه را که محمود و ایاز و آذر و سپند

۲   ۱

و شعله دیدار و میخانه و ذره خورشید و سلیمان نامه و حسن گلو سوز باشد

۷   ۶   ۵   ٤   ۳

و سبعه سیاره نام دارد ، در سال هزار و یک هجری که عبارت 'نظامی'

۱۰۰۱

سر آمد نازک خیالانست و این چند بیت از رشحات طبع زلال مثال اوست :

الهی تکیه بر لطف تو دارم   گناهان را برحمت موسپارم
چنان عصیانم از اندازه شد بیش   که نازد رحمتت بر وسعت خویش
اگر خاشاک من بر شعله باشند   ستم در حق آتش کرده باشند

این بیت هم در تعریف اسپ[1] ازوست :

ز جست و جستن او سایه در دشت   چو زاغی آشیان گم کرده می گشت

از ارادتمندان میر محمد باقر است ، در مدح او گفته :

بتخمیرش[2] یدالله چون فرو شد   نم فیض آنچه بُد درکار او شد

تاریخ فوتش 'از جهان رفت زلالی بجنان' ، یافته اند[3] ،

زینخان[4] کوکه : [در عهد] اکبر بادشاه از اعاظم امراء عالیجاه بود ، در

← از تاریخش خبر میدهد طرح انداخته و در سال هزار و چارده باتمام رسانید' برای تفصیل این سبعه سیاره رک به فهرست کتابخانه' بانکی پور : ۲۸ ، ۲۹ ، ۳۰ ، نمره : ۲۸۲ و ایته (ایندیا آفیس) : ۲ : ۸۱۶ - ۸۱۹ : عبدالمقتدر (بانکی‌پور) در شرح مثنوی محمود و ایاز نوشته است که زلالی این مثنوی را در ۱۰۰۰ه‍/۱۵۹۲م شروع کرد و در ۱۰۲۴ه‍/۱۶۱۶ م بپایان رسانید ، اما در سفینه خوشگو مسطور است که زلالی در طی این سنت سبعه را بانجام رسانید .

۱ - نسخه بی این جمله و این شعر زیر ندارد - ۲ - بی : 'بتبخیرش' - ۳ - در سرو آزاد : ۴۲ ، مفتاح : ۳۲۸ و شمع انجمن :۱۸۴ سال رحلتش ۱۰۳۱ و ایته (ایندیا آفیس) ۲ : ۶۲۵ و براون ٤ : ۲۵۲ و شفق : ۲۷۳ سال فوتش ۱۰۲٤ه‍ نوشته اند اما صفا در گنج سخن ۳ : ۸۱ سنه ۱۰۲٤ یا ۱۰۳۱ سال رحلتش نوشته است . برای شرح احوالش نیز رک به مرآة‌الخیال : ۸٦ ، سفینه خوشگو : ۹۵ الف و مجمع‌النفایس : ۲۸۷ تذکره نصر آبادی : ۲۳۰ حبیب‌السیر ۳ : ۳ : ۳۵۰ ، مخزن‌الغرایب : ۱۲۹ الف ، خزانه' عامره : ۲٤۷ ، مرآة آفتاب نما : ۱۵۷ الف ، ریحانة‌الادب ۲ : ۱۲۵ و تذکره شعرای خوانسار : ٦۵ ببعد - ٤ - بلاخمن : ۳٦۷ - ۳٦۸ احوالش مفصلا داده و نوشته که بعلت افراط میخواری در ۱۰۰۰ه‍ در گذشت ، نیز رک به مآثرالامراء ۲ : ۳٦۲ - ۳۷۰ ، بدایونی ۳ : ۳۳۵ ، ذخیرةالخوانین ۱ : ۱۲۳ - ۱۲٤ ، نشتر عشق : ۲۲٤ب و ۲۲۵ الف و نگارستان سخن : ۳۷ -

ـواختن سازهای هندی و اقسام هنر عدیل و نظیر نداشت ، او راست :

آرامشم نمی‌دهد این چرخ کج خرام   تا رشته[٥] مراد بسوزن بر آورم

زینتی علوی[١] : در تاریخ[٢] بیهقی مسطور است که سلطان محمود غزنوی روز جلوس خود صله[٢] قصیده که زینتی در مدح او گفته بود پنجاه هزار[٣] درم بر پیل بار کرده و این بیت از قصیدهٔ اوست :

خسرو خسروان ملک محمود   ملت و ملک را همیشه پناه[٤]

—:o:—

---

١ : برای بحث برنام وی رک به لباب‌الالباب (تعلیقات) ٦٦٨ - ٦٧٠ ، برای احوالش به سخن و سخنوران : ١ : ١٤٥ - ١٤٦ ؛ آثار گم شده ابوالفضل بیهقی . ٢ - در تاریخ بیهقی : ١ ١٤٤ در وقایع جمادی‌الاولی سال ٤٢١ھ مسطور است . 'و آنچه شعراء را بخشید خود اندازه ای نبود ، چنانکه (در) یک شب علوی زینبی (را) که شاعر بود یک پیل (وار درم) بخشید (و) هزار هزار درم ، چنانکه عیارش در ده درم نقره نه (و) نیم آمدی و فرمود تا آن صله[٥] گران را در پیل نهادند و بخانهٔ علوی بردند' . ٣ - در تاریخ بیهقی : ١: ١٤٤ چنانکه در فوق مذکور شد بجای 'پنجاه هزار درم' 'هزار هزار درم' مسطور است - اما در وقایع عهد مسعود بن محمود رمضان سال ٤٢٢ھ : ١ : ٣٢٩ مینویسد 'علوی زینبی را پنجاه هزار درم بر پیل بخانه[٥] او بردند .... الخ' . ٤ - نسخه پی احوال زینتی علوی ندارد .

باب السین[1]

سوزنی[2] سمرقندی : لعشق به پسر سوزن گری بهمرسانیده و بسوزنی متخلص شده ، در گفتن هیجا بیمحابا بود[3] ، آخرها قصیده استغفاریه گفته که مطلعش اینست :

تا کی ز گردش فلک آبگینه رنگ   بر آبگینه خانه[5] طاعت زنیم سنگ

تاریخ فوتش "سوزنی لحاش[4] دم" یافته اند .

۵۶۶ھ

سلمان ساوجی[5] : سبب[6] تقربش بامیر حسن نویان آن بود که (برگ ۴۸۴

---

۱ - : "حرف السین" . ۲ - بهد عوفی و تذکره نویسان دیگر حتما در نام او اشتباه کرده اند زیرا که قطعا کنیه او ابوبکر بوده است چنانکه خود گفته است :
سوزنی القاب دارم ، لیک بوبکرم بنام   خوب نامستم، گنه کردم ، پناه آورده ام
نامش ابراهیم بوده است چنانکه میگوید .

من گر ابراهیم نامم ، خواهم ابراهیم وار
تا در آن بیت‌الحرم از مدح تو گیرم مقام

لباب‌الالباب (تعلیقات) : ۶۹۴ - ۳ . "قریب چهار هزار بیت تصنیفش همه هجو معاصرانش" مرآة آفتاب نما : ۱۵۷ ب - ٤ . صاحب ریاض‌العارفین : ۳۶۱ براون بحواله دولتشاه : ۲ : ۳٤۳ ، شفق : ۲۰۰ و بدیع‌الزمان در سخن و سخنوران ۱ : ۳۳٤ - ۳٤٤ بحواله تقی‌الدین کاشی و دولتشاه باهمین تاریخ ۵۶۹ھ/۶٤ ، ۱۱۶۳ اتفاق دارند ، اما در مجمع‌الفصحا : ۱ : ۲٤۹ سال رحلتش ۵۶۲ مسطور است ، نویسنده ریحانة‌الادب : ۲ : ۲٤۰ هر دو تاریخ را نوشته است و صاحب سخن و سخنوران : ۱ : ۳۳٤ - ۳٤٤ هم سال ۵۶۳ھ را ذکر نموده است . در هیچ تذکره سال ۵۶۶ مذکور نیست برای احوالش نیز رک به تاریخ بیهقی (تعلیقات) ۳: ۱۳۲۳ - ۱۳۳۹ ، ۱۳٤۶ ، مجمع‌النفایس : ۳۹۸ ، مخزن‌الغرایب : ۱٤۵ ب ریحانة‌الادب : ۲ : ۲٤۰ ، سخن و سخنوران : ۱ : ۳۳٤ - ۳٤٤ و صفا : ۲ : ۶۶۲ - ۵ . "ساوه از اقلیم چهارم است و شهرکی اسلامی طولش از جزایر خالدات و عرض از خط استوا و در اول در آن زمین بحیره بوده است . . ، الخ نزهت‌القلوب : ۱٤۸ .
۶ . "سبب تقربش با میر حسن نویان آن بود که روزی" نسخه پی ندارد .

الف) روزی میر حسن نویان تیر می انداخت و سعادت نام غلامی تیر می آورد، سلمان فی‌البدیهه این درر ابیات در رشتهٔ[1] نظم کشیده بگوش امیر رسانید :

شها تیر در بند تدبیر تست   سعادت دوان از پی تیر تست
بعهدت ز کس نالهای بر نخاست   بغیر از کمان، ور بنالد رواست
که در عهد سلطان صاحبقران   نکرده کسی زور جز بر کمان

مولوی جامی علیه الرحمة در شان سلمان گفته که حروف اول سلمان 'سل' است و آخر 'مان'[2] که فن شعر ازو پرس و دیگرانرا مان و سلمان سنه تسع و ستین و سبع مایه ازین خاکدان فانی بسرای جاودانی انتقال نمود[3].

---

۱ - پی و آ : 'سلک نظم'. ۲ معنی 'سل' در زبان عربی 'پرس' میباشد و معنی 'مان' ول کن یا بگذار، میباشد مفهوم این جمله این باشد که دقایق فن شعر از سلمان بپرس و دیگران را ول کن. ۳ مؤلفین مجمع النفایس : ۲۹۹، ریاض‌الشعراء : ۱۶۴، مرآة آفتاب نما : ۱۵۸، تذکره حسینی : ۱۱۲ ب، تذکرة‌الشعراء : ۲۸۶ و خزانه عامره : ۲۵۵ بحواله دولتشاه با ختاور خان مؤلف مرآة‌العالم در سال رحلتش یعنی ۷۶۹ه اتفاق دارند، در مجمع‌الفصحاء : ۲ : ۱۹ نوشته شده که او در ششصد و شصت و نه در گذشت، آزاد در خزانهٔ عامره : ۲۵۵ مینویسد 'سال وفات سلمان . . . . بقول ناظم تبریزی سنه خمس و ثمانین و سبعمایة (۷۸۵ ه) خلاف تحقیق است' صاحب شمع انجمن : ۱۹٤ سال رحلتش ثمان و سبعین و سبعمایة (۷۷۸ه) نوشته است، صاحب نشتر عشق : ۲۳٤ ب و ۲۳۵ الف هم برین تاریخ متفق است، صاحب گنج سخن : ۲ : ۲۲۷ هم سال رحلتش ۷۷۸ه/۱۳۷۶ م داده است، مترجم در 'از سعدی تا جامی' : ۲۰۹ مینویسد 'سلمان در حدود سال ۷۰۰ه/ ۱۳۰۰ م متولد شده است که مولوی عبدالمقتدر بآن اشاره نموده و دلیل برآن شعریست که در کتاب مثنوی فراق نامه آمده و آنرا در سال ۷۶۱ه/ ۱۳۶۰ م تالیف کرده، در آنجا میگوید شصت و یک سال از عمر او گذشته است و همان محقق فاضل دلایل متقن آورده که سلمان در دو شنبه ۱۲ صفر ۷۷۸ه وفات یافته است' نیز رک به ریحانة‌الادب : ۲ : ۱۵۳، مجالس‌النفایس: ۳۵۳ - ٥٤ - منتخب‌الاشعار : ۶۱ ب تذکره حسینی : ۱۱۲ ب، مخزن‌الغرایب ۱٤۲ ب و اردو دائره معارف اسلامیه ۱۱ : ۱۸۶ - ۱۸۷ برای آثارش رک به ایته (اینڈیا آفیس) ۱۵۹ و ۲۹۶ و ۱ : ۷۱۸، ریو←

سام میرزا[1] : خلف شاه اسمعل[2] مانی صفویست ، بصحبت اهل سخن میل داشت و احوال شعرای عصر خود را بعبارت رنگین بجیز تحریر در آورده بتذکرهٔ سامی موسوم ساخته[3] و پیش مؤلف این نسخه جامع بخط میرزاست ، این رباعی زادهٔ طبع اوست :

خون در جگرم ز لعل جان پرور تست   تنگی دلم ز حقه گوهر تست
هر تار ز کاکلت جدا فتنه گریست   حاصل که تمام فتنها در سر تست

← ۲ : ۶۲۵ بانکی پور : ۱ : ۲۲۲ و کتابخانه ایشیاتک سوسائتی بنگال (مجموعه کرزن) : ۱۷۵ نمره ۲۲۸ -

۱ - مجمع الفصحاء : ۱ : ۳۱ نشتر عشق : ۲۳۶ ب ریاض الشعراء : ۱۶۷ آتشکده : ۱ : ۶۳ وحید دستگردی در حواشی تحفه سامی نوشته است که در سنه ۹۸۳ با شاهزادگان دیگر صفویه کشته شده است ، علی اصغر حکمت در حواشی مقدمه تالیف خود 'جامی' سال رحلتش ۹۸۴ھ نوشته است ـ برای شرحش رک به عالم آرای عباسی : ۱ : ۳۳ ، براون : ۳ : ۲۵ - ۸۱ حبیب‌السیر ٤ : ۵۵۵ ، لب‌التواریخ : ۲۶۰ ، سفینه خوشگو : ۱۵ ب ، نشتر عشق : ۲۳۶ ب از سعدی تا جامی : ۵۲۱ و حواشی ص : ٤۹۵ و مقدمه تحفه سامی از وحید دستگردی و حواشی آتشکده آذر : ۱ : ۶۲ - ۶۳ و صاحب مجمع‌الفصحاء : ۱ : ۳۱ نوشته است که او شرح حالش را در تاریخ روضه ناصری مفصل نوشته ، سالنامه پارس قمری ۱۳۶۸ ، ۱۳۲۸ 'تاریخچه ادبیات ایران' : ۳۲ - ۲ - برای شرحش رک به تاریخ عالم آرای عباسی : ۱ : ۱۸ - ۳۲ ، براون : ٤ : ۸۳، ۱۶۳ ، تاریخ مفصل ایران : ۳۸۹ - ۳۹٤ - ۳ - تحفه سامی یادگار اوست که در سال ۹۵۷ بمتابعت بهارستان جامی و مجالس‌النفایس امیر علیشیر نوایی و تذکرةالشعرای دولتشاه سمرقندی فراهم ساخته ، در این کتاب قریب هفتصد تن از شعرای همزمان و قریب بعهد خویش را نام برده و ارباب تذکره ای که پس از وی بوده اند ، اکثر از این گنجینه نفیس ذخایری برداشته اند آتشکده : ۱ : ۶۳ برای شرح تحفه سامی نیز رک به فهرست کتابخانه بودلین : ۱ : ۲۱۲ و ریو : ۱ : ۳۶۷ و مقدمه تحفه سامی از وحید دستگیری .

سحابی[۱] نجفی : رباعیات آن مربع نشین کرسی نشین سخن طرازی مشهور آفاق است[۲] ، در زمان شاه طهماسپ[۳] صفوی از سحاب فیض طبعش چمنستان معانی شاداب بود و از رشحات خامه[۴] گهر بارش گلشن نکته دانی‌سیراب و در نجف معلی زاویه[۵] خمول ساخته و از زخارف دنیا دست همت کشیده ، پای قناعت در دامن عزلت پیچیده بود[۴] ، از رشحات سحاب طبع فیاض اوست :

جز یک[۵] موجود که اثرش[۶] دم بدم است　　　موجود دگر شمرده آن عدم است

---

۱ - در نسخه بی 'سحاق نجفی' مسطور است - مؤلف نشتر عشق : ۲۴۰ الف - ۲۴۱ صاحب مجمع‌النفایس : ۳۰۲ و مؤلف سفینه خوشگو : ۲۶ الف و صاحب مرآة آفتاب نما : ۱۵۸ بحواله علیقلیخان و نویسنده مخزن‌الغرایب : ۱۵۰ ب اورا استر آبادی نوشته اند بنا بر نشتر عشق ۲۴۰ الف - ۲۴۱ الف و ریاض‌العارفین : ۱۳۸ : بعضی اورا از اهل شوشتر دانسته ، تحقیق آنست که مولدش در شوشتر و اصل از جرجان است موطنش نجف اشرف ، صاحب مرآة آفتاب نما : ۱۵۸ الف اورا خرقانی نوشته است - ۲ - 'نسخه ای از رباعیات یا کلیات گونه ای از سحابی استر آبادی مشتمل بر ۶۲۵۰ رباعی مکتوب در قرن یازدهم هجری در کتابخانه مجلس شورای ملی شماره ۱۰۸۷ محفوظ است که رساله ای بنام عروة‌الوثقی در ابتدا و مثنوی کوتاه در انتهائی آن درآمده' آتشکده آذر ۲ : ۷۸۰ (حواشی) نیز رک به مرآة‌الخیال : ۱۰۸ ، سفینه خوشگو : ۲۶ الف سرو آزاد : ۱۴ -۳- برای‌شرحش رک به تاریخ عالم آرای عباسی : ۱ : ۱۵۴-۲۳۳ ، سائیکس : ۲ : ۱۶۴ ، ۱۶۹ براون : ۴ : ۸۴-۹۸ ، ۱۰۰ - ۱۰۳ سحابی در عهد شاه عباس کبیر هم بوده است ، زیرا که او مثنوی عرفانی خود را بنام او منسوب کرده است ، تاریخ ادبیات فارسی (اینه) : ۱۴۰ - ۴۰ - همه تذکره نویسان مثلا سرو آزاد : ۱۴ ، نشتر عشق : ۲۴۰ الف - ۲۴۱ الف و صاحب شمع انجمن بر ۱۰۱۰ه/۱۶۰۱ متفق اند ، اما رضا قلیخان در مجمع‌الفصحاء : ۲ : ۲۱ نوشته است که در ۱۲۰۱ وفات یافت و حسن سادات ناصری در حواشی آتشکده : ۲ : ۷۸۰ نوشته است 'مؤلف الذریعه بنقل از تذکره غنی وفات سحابی را بسال ۱۰۲۱ بقلم آورده و البته بتوجه مینماید . . . . ، چنانکه در عرفات‌العاشقین رهنمونی شده است و مذکور افتاد وفاتش بسال ۱۰۰۱ یا ۱۰۰۲ بود - ۵ - نسخه بی 'خر' دارد - ۶

بر راه ظهور غیر یک ره رو نیست　　بسیار بیهودگی ایشان قدم است

سلطان[۱] : تخلص علیقلی خان زمان است که از امراء با جاه اکبر پادشاه بود ، احوال او در اکبر نامه و طبقات اکبری مفصلاً مسطور است . طبع نظم داشت ، او راست :

باریک چو موئیست میانی[۲] که تو داری　　گویا سر آن موست دهانی که تو داری[۳]

و او بشاهم نام جوانی تعشق پیدا کرده[۴] او را بر تخت می نشاند و بطرز نوکران دست بسته ایستاده میشد ، پادشاه پادشاهم میگفت و خدمات بتقدیم میرسانید ، عرش آشیانی برین ساعه وقوف یافته او را طلب حضور فرمودند و او علم رایت بغی افراخته بود و اوست خود سری نواخته[۵] ، در سنه نهصد و هفتاد و چهار بآن پادشاه انجم سپاه صف قتال آراست و در عین داروگیر تیری از کمانخانه[۶] قضا باو رسیده ، اسپش چراغ پا شده بزمین افتاده از مرکب دولت و اقبال پیاده گردید[۶] و بهادر[۷] خان برادرش نیز در همان معرکه[۸] مرد آزما شربت ناگوار قتل چشید و یکی از فضلای زمان تاریخ این سانحه عبرت افزا چنین گفته :

قتل علی[۸] قلی و بهادر ز جور چرخ　　جانان ! مپرس از من بیدل که چون شده[۹]

چشم از پیر عقل چو سال وفات شان　　آهی ز دل کشید و بگفتا 'دو خون[۱۰] شده'

۹۷۵

---

۶ - پی 'اثرم بدست' آ و نسخه اصل 'موجود کش اثر' تصحیح بصورت 'که اثرش' قیاسی است . ۱ نیز رک به ذخیرة الخوانین : ۱ : ۲۶ - ۳۱ و مآثرالامراء : ۱ : ۶۲۲ - ۶۳۰ - ۲ در جمیع نسخه ها 'میان' تصحیح از روی بدایونی : ۳ : ۲۲۹ - ۳ - در نسخه اصل 'گویا سر موئیست دهن تو که داری' تصحیح از روی بدایونی . ۴ - پی: 'تعشق بهمرسانیده بود و بر تخت . . . .' - ۵ - برای تفصیل سرپیچی او رک به طبقات اکبری : ۲ : ۳۰۵ - ۳۳۸ ، آیین اکبری : ۳۳۵ - ۳۳۷ - ۶ - برای تفصیل این وقایع رک به ذخیرة الخوانین : ۱ : ۲۶ ، ۳۱ ، طبقات اکبری (ترجمه انگلیسی) جلد دوم بامداد اشاریه . ۷ - 'محمد سعید نام ، برادر خانزمان علی قلی خان و از امرای پنجهزاری اکبری است . . . . الخ' مآثرالامراء : ۱ : ۳۸۴ - ۳۸۷ - ۸ - این شعر پی ندارد . ۹ - 'بیدل که چون شده' آ ندارد . - ۱۰ - این تاریخ یک سال زیاده است . اما چون حادثه' قتل ایشان در ماه ذی الحجه که آخر سنه ۹۷۴ه است بوقوع آمده ، این قدر تفرقه رواست 'مآثرالامراء ۱ : ۶۲۲ - ۶۳۰ نیز

در جواب این مطلع آصفی :

بر ما شب غم کار بسی تنگ گرفته　　کو صبح که آئینهٔ ما زنگ گرفته

بهادر خان گفته :

آن شوخ جفا پیشه دگر سنگ گرفته　　گویا بمن خسته ره جنگ گرفته

سقا درویش[1] : صاف مشرب بود ، از مریدان شیخ جامی[2] محمد خوشانی است، جذبهٔ[3] قوی داشت و در کوچه های اکبر آباد با شاگرد[3] و چند مشک بر دوش گرفته آب بخلایق میرساند و در آنحال زبان آن دریای کمال از اشعار آبدار تر بود ، شاگردان او چند دیوان از منظوماتش[4] ترتیب داده بودند ، هر گاه جذبه بر او غلبه میکرد[5] یکان یکان را می شست ، مگر یک دیوان از دستش مانده (برگ ٤٨٤ ب) سند یکهزار در راه سیلان رخت هستی اورا سیل فنا در ربود[6]، دران کفرستان شخصی باشارهٔ جناب رسالت علیه الصلوة و السلام بتجهیز و تکفین او پرداخت ، اوراست :

عشق آن گل پیرهن بازم گریبان میکشد　　وه که چاک جیبم آخر تا بداماں[7] میکشد

اساس پارسایی را شکستم تا چه پیش آید　　سر بازار رسوایی نشستم تا چه پیش آید[8]

سلطان محمد[9] سیلکی : سیلک موضعی از مضافات قندهار و عامهٔ اهل هند او را سیلکی میخواندند و او میگفت چکنم که مرا بنام آنطور جانور کثیف میخوانند - وقتی قاسم کاهی[10] را دید و پرسیدش عمر شریف چند است؟ گفت از خدا دو سال خوردم ، گفت مخدوم من ، شما را دو سال زیاده میدانستم - ازوست :

زاهدا عرفان بذاق و سبحه و مسواک نیست
عشق پیدا کن که اینها داخل ادراک نیست

← رک به سفینهٔ خوشگو : ٤٤ الف ، مخزن‌الغرایب : ١٤٧ ب و نشتر عشق : ٣٣٣ ب .

١ 'او از قوم بیات است - بیات قبیله‌ٔ ترک است که در ناحیه‌های آذر بایجان ، اریوان ، تهران ، فارس و نیشاپور تمکن داشتند' بلاخمن : ٦٥١ نیز رک به سفینهٔ خوشگو : ٤٦ الف و منتخب الاشعار : ٦٧ ب - ٢ - در نسخهٔ اصل 'حاجی محمد خوشابی' تصحیح از روی بدایونی . ٣. ٣٤٣ - ٣ - بی 'شلکر' - ٤- بی 'منظومات او' - ٥- بی 'غلبه نموده' - ٦ - طبق سفینهٔ خوشگو : ٤٦ الف از و حضرت خلافت رخصت گرفته متوجه سراندیب شد ، در راه در گذشت - ٧ - بی و ١١ 'تا گریبان' - ٨ - بی نسخه بی این شعر ←

سکندر بیک[1] : منشی شاه عباس صفوی بود و در فن انشاء پردازی و نکته طرازی ید بیضا مینمود وقایع احوال سلاطین صفویه و سوانح حالات اعاظم و اعیان این سلسله علیه را بعبارات رنگین و استعارات سحر آئین ، مرقوم بلاغت شیم گردانیده و مؤلف خود را 'بعالم[2] آرا[3]' موسوم ساخته و آن سکندر کشور سخنوری در عهد شاه[3] صفی بود ، سنه هزار و سی و هفت سرچشمه آبحیات زندگی گم کرده بظلمات عدم و تاریکی فنا در شد[4] ، از اشعار اوست :

ایدل ز شراب عشق بیهوش مشو وز باده[5] طرب مست و مدهوش مشو
هر چند ز دوست بیشتر بینی ناز[5] در عرض نیاز بکوش و خاموش مشو

حکیم سرمد : در اوایل یهودی بود و توریت و انجیل ازبر داشت ، بعد از آنکه بشرف اسلام مشرف شد ، در اکثر علوم غور کرده جامع فنون غریبه گردید ـ وقتیکه از ولایت بشهر تهته آمد ، در آنجا بعشق هندو[6] پسری که در

← ندارد ـ ۹ ـ نیز رک به بدایونی : ۳ : ۲۳۶ ، سفینه خوشگو : ٤٤ ب ، مخزن‌الغرایب : ۱۵۰ الف و خزانه عامره : ۲۵۸ ـ ۲۵۹ ـ ۱۰ ـ یعنی : کاشی ـ

۱ برای شرح احوالش رک به تاریخ عالم آرای عباسی ۱ : ۲ ـ و ریو ۱ : ۱۸۵ ـ عالم آرای عباسی ۱ : ۲ ـ ۲ ـ برای تفصیل این کتاب رک به ریو : ۱ ۱۸۵ ، ـ ۳ ـ ششمین پادشاه از خاندان صفوی است و در ۱۲ صفر ۱۰۵۲ در کاشان در گذشت و جسد او را به قم بردند . وی مدت سیزده سال و نیم سلطنت کرد لغت نامه دهخدا : (صرفه) ۲۶۵ ـ ٤ ـ این سال رحلت سکندر بیگ صحت ندارد ، زیرا که در تاریخ عالم آرای عباسی او وقایع سال ۱۰۳۸ ه که سال آخرین شاه عباس کبیر است ، مرقوم ساخته است ـ ۵ . در آ فقط یک مصراع این شعر : 'هرچند ز دوست بیشتر شبی مانده' ، ـ ۶ . 'بعشق هندو پسری ابی چند نام از قوم نویسنده‌ها مبتلا شده و چنان جوش و خروش سرداد که مزید بر آن تصور نتوان کرد . . . . بر ابی چند مذکور عشق بدان غایت داشت که چون جای سوار شدی و او همراه بر اسپ دیگر در عقب میبود ، خود بر اسپ روی طرف دم سوار میشدی تا از دیدن محروم نماند ، کسی پرسیدش که خدایت کیست ؟ گفت نمی دانم ابی چند ست یا غیر مقالات‌الشعراء : ۲۰۰ ـ

محاوره اورا بابا می گفت ، مبتلا شد ، عریانی را شعار خود ساخت و چون مشهور بالحاد و زندقه بود ، در آغاز جلوس میمنت مانوس خدیو دین پرور بفتوای ارباب شرع بقتل[1] رسید ، گویند وقتی که اورا بمقتل بردند ، این بیت را برشته[2] نظم کشیده گفت :

سر جدا کرد از تنم شوخی که با ما یار بود
قصه کوته کرد ورنه درد سر بسیار بود
دوش در آغوش شبنم خفتی ایگل تا سحر
ناز بر بلبل نکن دیگر که تر دامن شوی
سرمد که ز جام عشق مستش کردند
خواندند سر افرازش و پستش کردند

---

۱ صاحب نشتر عشق : ۲۴۵ ب مینویسد 'در سنه یکهزار و هفتاد بشهادت گاهش فرستادند و به پهلوی مسجد جامع شاهجهان آباد سر از تن جدا کردند' و مولف نشتر عشق صاحب مرآة‌الخیال : ۱۹۲ و صاحب شمع انجمن : ۲۰۹ ، سال رحلتش ۱۰۷۱ ه نوشته اند ، در کلمات‌الشعراء : ۵۰ 'در اوایل جلوس عالمگیر شاه بسبب الحاد و عریانی بفتوای علمای زمان بقتل رسید' صاحب مفتاح‌التواریخ : ۲۶۹ سال رحلتش - ۱۰۷۲ ه نوشته است ، طبق مجمع‌النفایس : ۴۰۳ 'مزار سرمد در دهلی معلوم نیست ، اما جائیکه او را قتل کرده اند ، آن پیش دروازه مسجد جامع شاهجهان آباد دهلی است ، صورت قبری ساخته اند ، درد مندان وقت آمد و رفت زیارت آن میکنند این اشعار بر روی قبر سرمد مسطور است' -

شاه سرمد در عهد عالمگیر چون سفر ساخته بخلد برین
گفت تاریخ اکبر مسکین لحد مرقد شهید سرمد این

نیز رک به تذکره نصرآبادی : ۴۰۱ مرآة‌الخیال : ۹۰ ؛ ریاض‌الشعراء : ۱۷۰ ؛ مخزن‌الغرایب : ۱۵٤ ب ریحانة‌الادب ۲ : ۱۸٦ - ۱۸۷ ، مرآة آفتاب نما : ۱۵۸ ب فرحة‌الناظرین : ۳۷۵ الف که مانند متن مرآة‌العالم است - ریاض‌العارفین : ۱٤۱ - تذکره حسینی : ۱۰۱ الف نیز رک به 'سرمد کاشانی و رباعیات او' از مولانا ابوالکلام آزاد مجله ایران و هند شماره ۱ سال اول (۱۳۳۱) و خزینه‌الاصفیا : ۱ : ۳۵۳ ، مجمع‌النصحاء : ۲ : ۲۰ ،

سرمد خواست خدا پرستی و هشیاری
مستش کردند و بت پرستش کردند

برای مطلوب خود روزی عندالاحتیاج این رباعی باعتقاد خان ، پور دوم آصف خان نوشته درخواست جزوی نموده بود :

کی در سرای عقبی لعل و گهر ضرور است   خود اعتقاد محض است چیزی اگر ضرور است
سرمد چو عندلیب است پروای زر ندارد[1]   یارش گل است گل را یک مشت زر ضرور است

سرخوش[2] : موسوم بمحمد افضل در سلک غلامان خدیو حامی اسلام انتظام دارد ، دیوانی ترتیب داده است ـ اوراست :

کی توانم دید زاهد جام صهبا بشکند   میبرد رنگم حبابی گر بدریا بشکند
مردم و از جست و جوی او نیاسایم هنوز   میدود چون ریشه زیر خاک اعضایم هنوز
پوشیده تن خرقه پشمینه کشم می   چون ابر بود آب نهان در نمد من

سلیم[3] : موسوم بمحمد قلی در عهد فردوس آشیانی بهند آمده با اسلام خان میگذرانید ، معاصر شیدا و کلیم بود ، از نتایج طبع اوست :

نوبهار است و چمن در پی سامان گلست   ابر بر روی هوا دود چراغان گل است
تنگدستی چین میاندازد به پیشانی مرا   زلف معشوقم که میزیبد پریشانی مرا

سروری[4] صفاهانی : در عهد شاهجهان بادشاه بهند آمده بعد از چندی

---

۱ ـ در اآ مصرع اولی اینطور است 'سرمد چوخنده لب است پروای زر ندارد'
۲ ـ برای شرحش رک به ، کلمات الشعراء : مقدمه و ۵۱ ـ ۵۶ مجمع النفایس : ۳۶۲ ـ ۳۶۸ ، تذکره حسینی : ۱۹۹ الف ، مخزن الغرایب : ۱۵۶ الف تذکره نصر آبادی : ۴۵۰ ، مرآة الخیال : ۳۴۵ ، خزانه عامره : ۲۶۳ ، نشتر عشق ۲۴۸ ب ـ ۲۵۰ الف ، تذکره بینظیر : ۷۲ ، مرآة آفتاب نما : ۱۵۸ ب 'سرو آزاد : ۱۴۳' ـ ۳ ـ برای شرح احوالش نیز رک به تذکره نصر آبادی : ۲۲۷ ، سفینه خوشگو : ۱۸۵ الف ، مجمع النفایس : ۳۸۹ ریاض الشعراء : ۱۶۸ ، سرو آزاد : ۶۲۰ ، مرآة آفتاب نما : ۱۵۸ ، نشتر عشق ۲۲۸ الف ـ ۲۴۰ الف و منتخب الاشعار : ۶۶ ب ـ ۴ ـ برای شرحش رک به سفینه خوشگو ـ ۱۶۳ الف تذکره نصر آبادی : ۲۹۱ ، مجمع النفایس : ۲۱۰ مرآة آفتاب نما : ۱۵۸ الف ، مخزن الغرایب : ۱۵۸ الف ، ریحانة الادب : ۲ : ۱۸۸ ـ ۱۸۹ ،

متوجه بیت الله گردید ، در راه وفات یافت ، مجمع‌الفرس[1] که 'بفرهنگ سروری' اشتهار دارد از مؤلفات اوست ، اوراست :

بترسید از سرشک من که باشد   یتیم و خونی و از سر گذشته

سالک یزدی[2] : چندی در گلکنده بسر کرده در سال سیم[3] جلوس فردوس آشیانی بمساعدت بخت بسعادت[4] بندگی آن بادشاه فضلا[5] پناه سر افراز گردید . حکیم رکنا هیشه میگفت که اگر اشعار تمام عالم را یکطرف گذارند و این بیت سالک را یکطرف و مرا ممیز کنند ، من این بیت سالک مسالک انکته سنجی را ترجیح میدهم :

از بس بدشت [کرده ام] آشفته نالها
چون زلف دلبران شده شاخ غزالها
شکست شیشهٔ خاطر[6] ز ساغرم پیداست
چو لاله داغ دل از کاسهٔ سرم پیداست[7]
جواب نامهٔ من نیست غیر نا[8] امیدی
زدست سودن بال کبوترم پیداست
رفت موسی از پی آتش خضر دنبال آب
جلوه معشوق یکجا آب و یکجا آتش است

---

۱ برای تفصیل این فرهنگ رک به ریو : ۲ : ۴۹۸ ، ۵۰۰ - ۲ - صاحب سرو آزاد ۱۱۰ مینویسد 'ملا شفیعایی یزدی بپاس هموطنی رعایت بسیار نمود برای شرحش رک به مجمع النفایس : ۲۳۵ ، تذکره حسینی : ۱۱۸ ب تذکره نصرآبادی : ۳۲۹ ریحانة‌الادب : ۲ : ۱۵۰ ، نشتر عشق : ۲۴۴ الف ، کلمات الشعراء : ۴۵ - ۳ - در نسخه اصل 'سال سوم' که صحت ندارد تصحیح از روی سرو آزاد : ۱۱۰ طبق نویسنده این کتاب : 'شفیعائی یزدی پاس هموطنی رعایت بسیار نمود و در سنه ست و ستین و الف (۱۰۶۶) به ملازمت صاحبقران ثانی شاهجهان رسانید' - ۴ - نسخه اصل و بی 'بخت بسعادت' ندارد ، از آآ گرفته شده ، - ۵ - بی 'جم جاه' - ۶ - نسخه اصل 'خاطرم' تصحیح قیاسی - ۷ - مصراع ثانی این شعر در بی اینطور است 'بیخودی در عالم دیگر برد بیدار را' - ۸ - در بی و آآ در مصرعه اولی 'غیر نا امیدی نیست' -

سیادت[1] لاهوری : از فرزندان میر جلال‌الدین محدث ، جوانیست فاضل خوشفکر .
من اوراست :

رنجها بردم که نوشد در سخن آیین من
موج خون دل بود هر مصرع رنگین من
بیخودی در عالم دیگر برد بیار وا
صورت دیبا بود غمخوار بر بالین من
در بیابان یادگار از گریه ام سیلاب ماند
پل ازین طوفان چو عکس خود بزیر آب ماند
ناخدا بنشین که حق در مرکز خود جا گرفت
کشتی سر گشتگان عشق در گرداب ماند
گره هم خود بخود از شوخی بند قبا وا شد
که خواهد داد دیگر یادش از حال فراموشی
بود طریق بزرگان اجابت سایل
بکوه هر که صدای کند جواب دهد

و دو برادر دارد[2] خرد ، یکی متخلص[3] بمدهوش ، ساغر طبعش لبریز خیالات
نشاء آمیز است . ازوست :

عالم و خیال تو ، نه اندیشه دیگر ارزانی یاران دیگر پیشه دیگر (؟)
باز آکه بی رویتو هر قطرهٔ اشکم طفلی است که بر شیشه زند شیشه دیگر

و دیگری فایق[4] ، اگرچه[5] بر او فوقیت ندارد اما ازو کم هم نیست . ازوست :

---

۱ نیز رک به کلمات الشعراء ۴۹ مجمع النفایس : ۳۶۸ ، مرآة آفتاب نما : ۱۵۸ ب تذکره حسینی : ۱۱۹ الف ، مخزن‌الغرایب : ۱۵۵ ب ، منتخب‌الاشعار : ۶۸ ب ، فرحة : ۳۷۶ الف و نشتر عشق : ۲۴۷ ب - ۲۴۸ الف - ۲ - در بی 'دو برادر دیگر بودند' آ این کلمات ندارد - ۳ - 'مدهوش از سادات لاهور و برادر میر جلال‌الدین سیادت تخلص بود ، در زمان عالمگیری به بعضی خدمات لاهور امتیاز داشت' نشتر عشق ۵۷۳ ب - ۴ - 'فایق میر احمد برادر میر جلال‌الدین سیادت تخلص است ، طبع نظم هموار و درست داشت ، در علم عربی مستعد بود ، از لاهور بود' نشتر عشق : ۴۶۸ الف - ۵ - بی این جمله ندارد : 'اگرچه بر او فوقیت ندارد ، اما ازو کم هم نیست' .

صد سخن هست بهر انجمن　　نیست در خوبی خلوت ، سخنی
ز عکس رویتو چشم ترم گلستان شد　　نگاه راستهٔ بازار گلفروشان شد

سلوکی : تخلص ، محمد زمان نام ، از متنظمان سرکار حضرت خلیفهٔ الهی و ندماء اسلام خان و پسرش همت خان است ، ریاض فن شعر و تاریخ گوئی بآبیاری فکرت او شاداب و بزم بذله سنجی و لطیفه ادایی بوجود طبیت آمود او رشک نشه فزای سراب ، تاریخ مسجدی که اسلام خان در مزار حضرت میر لعلان قدس سرهٔ در اکبرآباد بنا نموده بود ، 'بانی اسلام خان بهادر' [۱۰۵۸] یافته ازوست :

کنج گلخن مسجد شاهانه ام　　سایهٔ دیوار دولت خانه ام
هوشیاری ورد جوش مستیم　　چشم ساقی گوشهٔ میخانه ام

—:o:—

۱ رک به مآثرالامراء : ۱ : ۲۱۷ - ۶۲۰ .

باب الشین[1]

شاه[2] کبود[3] جامه : گویند پادشاه آن[4] عصر بسی ازو رنجیده امر کرد که سرش بیارند و او فرستادگانرا فریفته بر آن آورد که او را زنده پیش سلطان برند، روزی که سلطان جشنی طرح انداخته بود، موکلان او را از نظر گذرانیدند، پادشاه که از بادهٔ خورسی سرخوش بود، از دیدنش بخار[5] غضب مبتلا گردید و ارادهٔ سیاست موکلان نمود، او در بدیهه خواند :

من خاک تو در چشم خرد می آرم   عذرت نه یکی نه ده[6] نه صد[7] می آرم
سر خواسته‌ای بدست کس نتوان داد   می آیم و بر گردن خود می آرم

پادشاه بشنیدن این رباعی از سر خون او در گذشت .

شاهی سبزواری[8] : شعراء متفق اند که سوز خسرو، لطافت حسن و نزاکت کمال و صفای سخن حافظ در کلامش جمع است .

معاصر شیخ آذری بود . ازوست :

بدور چشم تو بیمار شد چنان نرگس   که تکیه زد بعصا و آنگه از زمین برخاست

---

۱ آ : 'حرف الشین' . ۲ . نیز رک به لباب‌الالباب (تعلیقات) : ۵۷۳ ، تذکره حسینی : ۱۲۵ ب، آتشکده ۱ : ۸٤ . و مجمع‌الفصحاء : ۱ : ۵۷ . ۳ . کبود جامه ولایتی است و اکنون چون جرجان خراب است ، مجموع ولایت داخل کبود جامه است حاصلش ابریشم و انگور و غله بسیار میباشد ، و ولایتی عریض است . نزهت القلوب : ۱۹۰ . ٤ . در لباب‌الالباب : ۵٦ ، و تذکره حسینی : ۱۲۵ ب و مجمع‌الفصحاء : ۱ : ۵۷ اسم این پادشاه 'سلطان تکش خان خوارزمشاه' است . ۵ . نسخه اصل 'بخا' تصحیح از نسخه بی و آ . ٦ . بی 'دو' . ۷ . بی و آآ 'کد' . ۸ . برای شرح احوالش رک به حبیب‌السیر ۳ : ۳ : ۵۰ ، تذکره حسینی : ۱۲٦ ب ، منتخب‌الاشعار : ۷٤ الف و شمع انجمن : ۲۳۲ .

شجاعی[۱]: سیف الملوک نام داشت و از علمای[۲] زمان اکبر پادشاه، وقتیکه بمعالجه[۳] سید محمد جامه باف 'فکری'[۴] تخلص، اشتغال[۵] داشت، سید در بارهٔ او گفته:

سیف قاطع بندگان مولوی سیف‌الملوک   آنکه طرح نو بحکمت در عمل آورده بود
دی اجل میگفت بهر بردن[۶] جان مریض   هر کجا رفتیم پیش از ما علاجی کرده بود

و او در باب بی پرهیزی سید این رباعی مستزاد گفته:

ای[۶] میر دو من[۷] عصیده[۸] چون می گنجد، در معدهٔ سست
ور می گنجد[۹] بریده چون می گنجد، زاد حال نخست
لوحی که درو رباعی جا نکند، با خط غبار
خود گو که درو قصیده چون می گنجد، با ثلث درست

(برگ ۴۸۵ ب) شکیبی صفاهانی: در عهد اکبر پادشاه از ایران بهندوستان آمده با عبدالرحیم خانخانان بسر میبرد و ساقی[۱۰] نامه بنام نامی او درکمال متانت گفته و هزده[۱۱] هزار روپیه صله یافته، در بحر خسرو[۱۲] شیرین مثنوی دارد، این بیت

---

۱ نیز رک به بلاخمن: ۶۱۲، طبقات اکبری: ۳۹۵ بدایونی: ۳: ۱۶۲: سفینهٔ خوشگو: ۴۹ ب نشتر عشق: ۲۶۰ الف و صبح گلشن: ۲۲۲ - ۲ - آ و بی 'علماء' ندارد، - ۳ - برای شرح احوالش رک به بلاخمن: ۶۷۱، بدایونی ۳: ۲۹۵، سفینه خوشگو ۱۵ الف و ب مجمع‌النفایس: ۷۰، نشتر عشق ۲: ۴۱۳ و شمع انجمن: ۳۶۵ - ۴ - نسخه بی واژه 'اشتغال' ندارد - ۵ - بی 'برون' - ۶ در بی:

ای میر دو من عفیده چو میگنجد دژ معدهٔ سست
ور میگنجد ترید ابگوشت چون میگنجد

زاد حال نخست نه لوحی که دو رباعی جانکند با خط غبار خود گو که درو غضیده چون میگنجد با ثلث درست - ۷ - من = من هندی = ۴۰ کیلو ۸ - عصیده = نوعی از حلوه، حلوائی که از آرد و روغن درست کنند (فرهنگ عمید) - ۹ - آ: 'زنده چو می‌گنجد - ۱۰ - 'دیگر در ایامی که در سند ساقی نامه که درین نسخه ثبت شده بعرض رسانید، دوازده هزار روپیه در خوانها کرده در همان مجلس با اسپ عراقی و سراپای خاصه باو عنایت شد' مآثر رحیمی: ۳: ۶۹ - ۱۱ - صاحب میخانه: ۲۳۶ بر این صله هژده هزار روپیه با صاحب مرآةالعالم اتفاق دارد، اما بلاخمن: ۶۴۶ بحواله هفت اقلیم ... و ۱۰ نوشته است، در خزانه عامره: ۳۶۸ هم ... و ۱۰ مسطور است - ۱۲ - بلاخمن: ۶۴۲ بحواله مآثرالامراء نوشته است

از آنجاست :

سر بی فکر او پائیست در خواب   لب بی ذکر او جوئیست بی آب

و آن نکته‌دان آخر حال از خانخانان رنجیده خود را از دکن باکبرآباد رسانید و بوسیله مهابت خان زمانا[۱] بیک بملازمت جهانگیر بادشاه مستسعد شده[۲] رخصت ایران خواست. بادشاه مهربانی بسیار باو فرموده، فرمود که مولوی بایستی بموجب تخلص خود چند روز می شکیبید و از ما نمی کبیدید[۳]. شکیبی ناصیه[۴] خدمت بر زمین ارادت سود و این رباعی معروض داشت :

گفتی ز شکیبی که ز ما کبیبدی   یعنی که ز قبله[۴] دعا کبیبدی
حد نیست مرا که گویم این بهتانست[۵]   گویند بسک[۵] که از وفا کبیبدی

و آنحضرت از استماع این بغایت خوشوقت شده، بخط[۶] خاص بدست مبارک بر بیاض خاص نوشته و شکیبی بصدارت دهلی ممتاز شده[۷] در سن[۸] شصت و هفت دران بلدهٔ طیبه طومار حیاتش طی گردید و «شکیبی رفت» [۱۰۲۲] تاریخ فوتش یافته اند[۹].

حکیم شفائی[۱۰] : نام خود در یکی از مصنفات خویش چنین مینویسد، مظفر بن

← که بر تسخیر تته ۹۹۹ ... ه یک مثنوی نوشت، جائی بیک و خانخانان بصله[۸] آن یک هزار اشرفی دادند، بلاخمن می گوید که ممکن است که آن مثنوی باشد که در بحر خسرو شیرین نوشته است.

۱ - برای شرحش رک به مآثر الامراء ۳ : ۵ ۳ - ۲ - «شکیبی از برهانپور بدارالخلافه آگره آمد و بتاریخ بیست و هفتم ربیع‌الاول سنه هزار و نوزده باستمداد مهابت خان بسعادت خدمت ... جهانگیر مستسعد گردید» میخانه : ۲۳۶ - ۳ - نسخه[۴] اصل «کبید» تصحیح قیاسی - ۴ - بی «نهالست» - ۵ - بی «بسبک» ۶ - آآ: «بخط مبارک در بیاض نوشتند» - ۷ - «در سال هزار و هیزدهم التماس الزوا کرد، خانخانان برای او از درگاه جهانگیری صدارت صوبه دهلی و سیورغال گرفته رخصت آرام‌گزین داد، و او در دارالخلافت برفاه و جمعیت میگذرانید» خزانه عامره : ۲۶۸ - ۸ - در نسخه اصل «سنه» تصحیح قیاسی - ۹ - برای شرح احوال و آثارش رک به بلاخمن : ۶۱۲ ، تاریخ عالم آرای عباسی : ۷۶۱ ؛ تذکره نصرآبادی : ۲۱۲ ، ذخیرة الخوانین ۱ : ۲۴۵ - ۲۴۶ ، میخانه ۳۷۵ ، ۳۷۶ ، سفینه خوشگو : ۱۴۷ الف ، ریاض الشعراء : ۱۷۳ ، تذکره حسینی : ۱۶۰ ب مجمع‌النفایس : ۴۴۴ ، سرو آزاد : ۴۷ ، نشتر عشق ۲۶۴ ب ۲۶۷ الف ، ریاض العارفین : ۳۶۶ ، منتخب‌الاشعار :

محمد الحسینی الشفائی : مولدش صفاهانست ، از مجلسیان شاه عباس صفوی بود ، در فن طبابت[1] و حذاقت یگانهٔ دوران و در هزل و مطایبه و هجا بینظیر زمان ، میگفت علم مرا طبابت پوشیده و طبابت مرا شعر و شعر مرا هجا . در سنه هزار و سی و هفت شربت جانگزای ممات چشید و تیغ زبان در نیام کشید ، از اشعار اوست:

امشب همه شب در برم آن رشک قمر بود
تا صبح سر نالهٔ بیالین اثر بود
در خانهٔ من بود بهشتی که نگاهم
در لاله و گل رفته فرو تا بکمر بود
با[2] اینهمه صفرای تمنا نشکستم[3]
شوقم نه باندازهٔ یارای نظر بود

ملا شیری[4] : گویند در وقت عرش آشیانی اکبر بادشاه که بر زبان عوام کالانعام جز ورد 'الله اکبر' چیزی دیگر نبود و غوغای عظیم برخاست ، قطعه

---

۷۱ ب ، مجمع‌النفصحاء ۲ : ۲۱ - ۳۲ و براون ٤ : ۲۵۶ برای تفصیل مثنویاتش نمکدان حقیقت ، مهر و محبت رک به فهرست کتابخانهٔ بودلین نمره ۱۷۰۲ - ۱۷۰۳ و ۱ : ۶۷۹ ۱۰۹۳ و برای دیده بیدار رک به فهرست اینڈیا آفس ; ۱ : نمره ۱۵۳۲ صفحه ۸۳۶ ، بلاخمن در حواشی آیین اکبری (انگلیسی) : ۶۱۲ نوشته است که یک نسخه مثنویش در کتابخانه ایشیاتک سوسایتی بنگال نمره ۷۹۵ هم محفوظ است ، - فقط در میخانه : ۲۳٤ سال رحلتش ۲۰۲۲ ، نوشته شده ـ در دیگر تذکره‌ها مثل مآثر رحیمی ، ۳ : ۷۰ سفینه خوشگو : ۱۲۰ ب ، سرو آزاد : ۲۹ ، خزانه عامره : ۲۶۷ و شمع انجمن : ۲۱۸ سنه ۱۰۰۳ ه ذکر یافته ـ برای تفصیل احوالش نیز رک به بلاخمن ، : ٦٤٦ ، طبقات اکبری : ٤٠۱ ، میخانه : ۲۳٤ - ۲٤٤ و مقالات الشعراء : ۳٤۱ ، ۳٤۵ ، ۱۰ - مجمع النفایس ٤٤٤ سفینه خوشگو : ۴۷۰ الف و آذای شفیع در حواشی میخانه نوشته است 'بقول داغستانی (هفت آسمان ۱۰٤) در مجلس شاه عباس صفوی رتبه منادمت یافته و صاحب مخزن‌الغرایب اورا حکیم باشی شاه مذکور گفته است .

۱ آ 'طبا' - ۲ بی 'با' - ۳ - نسخه اصل 'شکستیم' ، تصحیح از روی آ و بی و میخانه ; ۳۷۵ - ٤ - برای احوالش رک به بلاخمن : ۱۱۲ و ۶۷۹ ، طبقات اکبری : ۳۹۸ سفینه خوشگو : ۵۷ ب ، مجمع‌النفایس : ٤۵۵ ، نشتر عشق : ۲۶۱ الف و نگارستان سخن : ۵۱ - بدایونی ۳ : ۲۵۲ .

مشتمل بر ده بیت گفته از آنجمله است :

تا برآید[1] هر زمان کشور برآید[2] آتتی
فتنه در کوی حوادث کو[3] خدا خواهد شدن
بادشاه امسال دعوای نبوت کرده است
گر خدا خواهد پس از سالی خدا خواهد شدن

و ملا رساله منظوم 'هزار شعاع' نام در تعریف آفتاب مشتملبر هزار قطعه گزرانید و بغایت[4] مستحسن افتاد ـ

شیدائی[5] فتحپوری : معاصر قدسی و کلیم بود ـ از موزونی طبع ، بپایه[6] علمی شعر گفتی ـ گویند اشعارش قریب بدو لک بیت است ـ مداح سلطان شهریار بود ـ ازوست :

ای [که] بر روی تو کرد آینه را چشم نیاز
شانه را دست دعا در شب زلف تو دراز
بر گلشن رویت چو نظر تازه کند چشم
صد دفتر گل از مژه شیرازه کند چشم
شیدا نگشاید مژه از هم که چو مخمور
بی باده[6] دیدار تو خمیازه کند چشم

سلطان شادمان[7] کهکر : در[8] سلک ملازمان فردوس آشیانی منسلک بود ، از عهد فردوس مکانی آباو اجداد او خطاب سلطانی دارند (برگ ٤٨٦ الف) طبع موزون داشت ـ اوراست :

شاخ شکسته گل ندهد لیک زلف یار
هرجا شکست خورد ، گل آفتاب دار
بر برگ گل گذشتی و شبنم خبر نیافت
نازم بتوسن تو که داد شتاب داد
ای گل چه آتشی تو مگر باغبان چرخ
نخل ترا ز چشمه[6] خورشید آب داد
نام من اگرچه شادمانست
اما غم بیشمار دارم

---

۱ ـ بی 'برآید هرزمان' ـ ۲ ـ بی 'ترابد' ـ ۳ ـ بی 'که' ـ ٤ ـ بی 'بسیار'
۵ ـ نیز رک به تذکره نصرآبادی : ٤٤٤ ، سفینه خوشگو : ۱۷۷ ب ـ ٦ ـ
بی : 'بعاده' ، اصل 'بپایه' ـ ۷ ـ برای شرح احوالش رک به کلمات الشعراء :
۵۹ ، مرآة‌الخیال : ۲۰۱ ، مجمع‌النفایس : ٤۵۸ و شمع انجمن : ۲۴۲ ـ ۸ ـ
بی ' در سلک ملازمان فردوس آشیانی منسلک بود' ندارد ـ

باب الصاد[1]

صوفی مازندرانی : نامش ملا محمد است ـ چون صوفی طبیعت و صافی طوبیت بود ، بصوفی اشتهار یافت[2] ، در عنفوان جوانی و شروع بهار زندگانی خانمانرا وداع نموده ، میل گلگشت گلشن آباد هندوستان نموده و اطراف و اکناف ممالک هند را گردیده ، در احمدآباد طرح اقامت انداخت[3] و میر سید جلال بخاری را تعلیم نموده و بایشان تعلق خاطر داشت ، اشعار نمکینش ولی شور انگیز و اکثر منظومانش دلاویز است ، دیوانی مرتب ساخته شصت هزار بیت از دواوین متقدمین و متاخرین انتخاب کرده ، بیاضی ترتیب داده 'بتخانه' نام نهاده[4] ، این چند بیت از 'ساقی نامه' آن سبوکش باده معانی مرقوم میگردد :

بده ساقی آن می که جوش[5] آورد زمین[6] و زمان در خروش آورد
ازان می که در خم چو گیرد قرار خم آتش بر آرد ز دل چون چنار
ازان می که دوزخ برد تاب[7] ازو[8] بود تیغ خورشید را آب ازو
نماند این باده[9] اصلا بآب تو گوئی که حل کرده اند آفتاب
که این می بر اندازد از رخ نقاب بسوزاند اندر دل سنگ آب

و در آخر جهانگیر بادشاه پیش طلبداشتند ، سیف خان که در آنوقت ناظم احمد آباد بود و با ملا توجه و اعتقادی داشت طوعا و کرها سر انجام سفر نموده فرستاد و در دو سه منزلی احمد آباد بعالم صفا شتافت[10] ، در آنحالت این رباعی نوشته :

---

۱ ـ آ : 'حرف الصاد' ـ ۲ ـ بی 'داشت' ـ ۳ ـ طبق آقای شفیع در حواشی میخانه : ۳۴۶ : 'از تذکره ها معلوم میشود که ملا محمد در عهد اکبری با ابو حیان طبیب و ملا حسن یزدی وارد هند گشته مقیم احمد آباد شد ، تقی اوحدی گفته است که در ایام تصنیف تذکره‌اش یعنی ۱۰۲۰ ـ ۱۰۲۴ ملا مقیم گجرات بود ، در ایام سلطنت جهانگیر در کشمیر هم مدتی قیام داشت ـ ٤ ـ راجع به تفصیل بیاض او رک به میخانه : ۳٤۵ و مآثرالامراء : ۳ : ٤۵۰ ـ ٤۵۱ ـ ۵ ـ در جمیع نسخه ها 'در جوش' مسطور است ، تصحیح از روی میخانه : ۳٤۹ کرده شده ـ ٦ ـ در میخانه زمان و زمین ـ ۷ ـ بی : باب ـ ۸ ـ در میخانه : قافیه این شعر 'او' است ، بجای 'ازو' ـ ۹ ـ بی : آب ـ ۱۰ ـ تذکره نویسان بر سال رحلتش اتفاق نکرده سنین ۱۰۰۸ ، ۱۰۳۲ و ۱۰۳۵ھ نوشته اند برای شرحش رک به←

ای شاه نه تخت و نه نگین میاند — وز بهر تو یک دو گز زمین میاند
صندوق خود و کاسهٔ درویشانرا — خالی کن و پر کن که همین میاند

بادشاه از خواندن این رباعی رقت کرد و افسوس خورد.

صبوحی[1]: رندی لا اوبالی بود، منظومات مرغوب دارد. اوراست:

اسیر عشق و گرفتار قید تقدیرم — چو شیر از دو طرف میکشند زنجیرم
خیالت درنظرآورده[2] میگویم وصالست این — وصالت را تمنا میکنم لیکن خیالست این
هیچ جایی نه نشستی[3] که درقبت[4] نداشت — جز دل من که تو جا کردی واو بیرون ماند

در سنه نهصد و هفتاد و سه در اکبر آباد از دست ساقی قضا جام ممات در کشیده، بیخود گردید و شیخ فیضی تاریخ فوتش 'صبوحی میخوار[5]' [۹۷۳] یافته.

صیرفی[6]: تخلص شیخ یعقوب کشمیری است که در تصوف و سایر علوم اتصاف داشت و تصانیف دارد و در زمان اکبر بادشاه بوفور فضل و دانش شهرهٔ آفاق بود، دیوانی مرتب ساخته. اوراست:

هم ز دل دزدیده[7] صبر و هم دل[8] دیوانه را
دزد من با خانه میدزدد[9] متاع خانه را

← بلاخمن ۶۵۹ و حواشی، میخانه: ۳۴۵ - ۳۶۰ با حواشی، مآثرالامراء: ۳: ۴۵۰ - ۴۵۱ سفینه خوشگو: ۴۳ الف، نشتر عشق ۵۱۴ ب - ۵۱۵ الف ریاض‌العارفین: ۲۲۷، مجمع‌الفصحاء: ۲: ۲۸.

۱. طبق بلاخمن: ۶۵۲ داغستانی اورا سمرقندی گفته است، اما در آتشکده ۲: ۷۶۵ نوشته شده که اصلا از بدخشان است اما بنام هروی معروف است... ۲. 'آورده'. ۳. در جمیع نسخه‌ها 'نه نشینی' تصحیح از بدایونی: ۳: ۲۵۷. ۴. بی 'رقیبی'. ۵. بی 'صبوحی میخواره' برای شرحش رک به بدایونی: ۳: ۲۵۷، طبقات اکبری: ۴۰۰ و ترجمه انگلیسی همین کتاب: ۲: ۷۲۷ کلمات‌الشعراء: ۶۸، سفینه خوشگو: ۴۲ الف آتشکده آذر: ۲: ۷۶۸، لغت نامه دهخدا صفحه ۱۳۷ حرف ص. ۶. سفینه خوشگو: ۶۶ ب، مخزن‌الغرایب: ۱۸۱ ب مجمع‌الفصحاء: ۱: ۳۱۴ و سعید نفیسی: تاریخچهٔ مختصر ادبیات ایران' سالنامه پارس ۱۳۶۸ ق، ۱۳۲۸ ش ص ۲۵۱ آیین اکبری: ۱: ۶۵۱ و حواشی، منتخب‌التواریخ: ۳: ۱۴۲ - ۱۴۹. ۷. بی: 'در دیده'. ۸. بی: 'هم ز دل دیوانه'. ۹. بی 'میدزد'.

تاریخ رحلتش را قادری بداؤنی 'شیخ امم[1] بود[2]' یافته ـ
۱۰۰۳

میر صابر صفاهانی : در زمان حضرت فردوس آشیانی بهندوستان آمده در سلک ملازمان آنحضرت منسلک گردید ، [و در عهد] شاهجهان بادشاه اکثر اوقات بخدمات دیوانی و بخشیگری و واقعه نگاری مامور [میشد] طبع نظم داشت و رباعیات [به] طرز سحابی میگفت ، با خان عظیم‌الشان اعظم خان کمال صداقت و اخلاص داشت در وقتیکه آن سموالمکان ناظم صوبه گجرات بود ، میر[3] مذکور چند رباعی در مدحش گفته (برگ ٤٨٦ ب) این دو رباعی از آنجمله است :

خانی که دو جاکراند[4] ، فتح و ظفرش   بخت و اقبال خواجه تاشان درش
در مردی و مردمی چو جد و پدرش   سرداری و سروری سزاوار سرش

در تاریخ باغی[5] [که] خان مرحوم احداث نموده :

خورشید گلی[6] ز باغ اعظم خانست   می را طرب از ایاغ اعظم خانست
ماهی که جهان منور است از نورش   یک پرتوی[7] از چراغ اعظم خانست

مرد خیر[8] و نیکنفس بود ، در سنه بیست و هشت جلوس فردوس آشیانی مطابق ١٠٦٤ھ به برهانپور مرحله پیمای نیستی گردید و استخوانهای اورا بمشهد مقدس بردند ـ خواجه شکیب متبنی و تربیت کرده میر مسطور است که از قدیم با فقیر مربوط و از اوایل جلوس میمنت مانوس و برفاقت اقل الخلق[9] سعادت اندوز بندگی حضور است ، کمال شایستگی دارد ـ

صالحای زواری : از وطن مالوف برآمده بحیدر آباد عرف گلکنده آمده رحل اقامت انداخت و از مردم آنجا رنجش خاطری بهمرسانیده و شهر آشوبی[10] برای آنها گفته ، از آنجمله است :

بیت

شیخ خاتون که مادرش پدرست   در عمل ماده و بعلم نراست

---

۱ ـ جمیع تذکره نویسان بر دوازدهم ذی قعده ١٠٠٣ھ تاریخ رحلتش اتفاق دارند ـ ۲ ـ بی : 'شیخ امم' ـ ۳ ـ بی 'بر' ـ ٤ ـ بی : 'دو جا گزید' ـ ۵ ـ آ : 'اعزه' بجای 'باغی' ـ ٦ ـ در جمیع نسخه ها 'خورشید گل' تصحیح قیاسی ـ ٧ ـ در جمیع نسخه ها 'پرتواز' تصحیح قیاسی ـ ٨ ـ بی : نیک خیر ـ ٩ ـ بی : اقل الخلیفه ـ ١٠ ـ بی : 'شهر آشانی' ـ

شیخ خاتون[1] : پیشوا و صاحب مدار عبدالله[2] قطب‌الملک بود و در فضل و کمالات بغایت تبحر داشت و دیگر برای میر قاسم که عمدهٔ تجار حیدر آباد بود گفته:

میر قاسم[3] که صاحب دوسراست نیکبختش بخوان که عین جفاست
از وجودش همیشه فریادی حیدر آباد و حیدر آبادی

در وصف تنهائی راه او راست :

خوش آن رهرو که ره تنها سپارد که تنهائی بس افتادن ندارد

میر صیدی[4] : از سادات طهران بود در سال بیست و هشتم جلوس حضرت فردوس آشیانی شاهجهان[5] پادشاه بهندوستان آمده در سلک ملازمان السلاک یافت ، اشعار رنگین و منظومات متین دارد ، از وراست :

هم زنده کردهٔ تو وهم کشتهٔ تو ایم ما صبح صادقیم توئی آفتاب ما
در دهر[6] هر که هست مهیا بجنگ ماست بر روی ما کسی که بایستاد رنگ ماست

---

۱ - سبب نسبت شیخ محمد بخاتون آنست که یکی از سلاطین دختر خود را به یکی از آباء ایشان داده بود ، ایشان از نسل آن "خاتونند - وی فاضل دقیق طبع بود - شرح اربعین علامی شیخ بهاءالدین تألیف اوست - قبل از ۱۰۸۰ ه بهند رفت و بخدمت عبدالله قطب شاه کمال اعتبار بهم رسالید و آنجا فوت شد - طبع شعر هم داشت - تذکره نصر آبادی : ۱۵۹ - ۱۶۰ -

۲ - عبدالله قطب شاه - حاکم گولکنده ۱۰۲۰ - ۱۰۸۳ ه - ۳ - در بی این اشعار اینطور نوشته شده :

میر قاسم که صاحب دوسرا ست از وجودش همیشه فریادی
نیک بختش بخوان که عین جفاست از وجودش همیشه فریادی
حیدر آباد و حیدر آبادی دو وصف تنهائی او راست

۴ - از سادات طهرانست ، خوش طبیعت و غریب خیال بود ، اگرچه شعر کم است ، اما معانی عجیب دارد ، از اصفهان متوجهٔ هند شده کاری نساخت ، در آنجا فوت شد ، تذکره نصر آبادی : ۳۵۸ نیز رک به کلمات‌الشعراء : ۶۵ ، سرو آزاد : ۱۱۱ ، نشتر عشق : ۲۸۹ ب ، منتخب‌الاشعار : ۸۴ الف -

۵ - همهٔ تذکرهٔ نویسان نوشته اند که بتاریخ پنجم ربیع‌الاول سنه یکهزار و شصت و پنج بملازمت آن پادشاه عز امتیاز اندوخت ، اما صاحب خزانهٔ عامره : ۲۹۳ سال خمس و الف (۱۰۰۵) نوشته که سهو کتابت بنظر میآید - ۶ - در مآثرالکرام : ۲ : ۱۱۱ ، "عشق" بجای "دهر" -

صایب تبریزی[1] : موسوم بمحمد علی ، ملک‌الشعرای ایرانست و بسلاست سخن و فصاحت کلام و دقت طبع و علو فکر ، سرآمد شعرای زمان ، عمر دراز یافته و پرتو افکار آن مهر سپهر نکته دانی بر فضای اطراف عالم و اکناف تافته ، دواوین[2] متعدده دارد و پیوسته نقوش و لطایف نکات بر صحایف روزگار می نگارد. از نتائج فکر صایب اوست :

بوی گل و باد سحری بر سر راه اند — گر میروی از خود به ازین قافله نیست
حسن خط باحسن‌خلق‌و مردمی انباز شد — رفته رفته آخر حسنش به از آغاز شد
پایه نظم بلند از علم کمتر چون بود — علم‌موزون‌کم چرا از علم ناموزون‌بود
از جبهه‌ٔ کریم گره زود وا شود — یک لحظه بار خاطر دریا بود حباب
صایب دو عالم از اثر تو بنای فقر — افتاد چون دو قطره‌ٔ اشک از نظر مرا

در سنه یکهزار و هشتاد و سه رخت هستی بر بست[3].

صاحب[4] : موسوم بکاظم از جمله حکمای قدیم الخدمت بادشاه دین پناه بود ، بخطاب مسیح‌البیان امتیاز داشت. اشعار بسیار دارد. اوراست :

خود را ندیده تا برخت دیده باز کرد — آئینه گل بدست تو داده ز خویش رفت

---

۱ - برای شرحش رک به کلمات‌الشعراء : ۶۵ مجمع‌النفایس : ۵۰۶ ، مرآة آفتاب نما: ۱۶۰ الف تذکره حسینی : ۱۶۹ الف - مخزن‌الغرایب : ۱۸۶ ب ، آتشکده آذر : ۱ : ۱۲۰ - ۱۲۶ با حواشی گنج سخن : ۳ : ۱۱۱ مقدمه کلیات صایب تبریزی بقلم آقای امیر فیروز کوهی ، براون : ٤ : ۲۶۵ تاریخ ادبیات ایران دکتر سایم نیساری : ۷۷ تاریخ ادبیات ایران از هرمان ایته : ۱۹۹ - ۲۰۰ ، با کاروان حله ۲۹۹ تا ۳۰۷ - برای دیگر منابع رک به اردو دائره معارف اسلامیه ۱۲ : ٤۳ - ٤٤ . ۲ - برای شرح آثارش رک به منابع مزبور . ۳ - اصل : 'یکهزار و هشتاد و نه' ، تصحیح از بی - نشتر عشق : ۲۹۱ الف - ۳۰۱ ب ، سرو آزاد : ۱۰۱ ، شمع انجمن : ۲۵۲ ، خزانه عامره : ۲۸۷ ، مفتاح‌التواریخ : ۲۷۵ بر سال رحلتش ۱۰۸۰ھ و براون : ٤ : ۲۶۵ سال ۱۰۸۸ھ در کلمات‌الشعراء : ۶۵ ، گنج سخن : ۳ : ۱۱۱ و لغت نامه دهخدا (حرف ص) : ۲ : ۱۰۸۱ھ مرقوم است که نزدیک بصحت است. ٤ - نیز رک به کلمات‌الشعراء : ۶۷ ، مخزن‌الغرایب : ۱۸۶ الف ، شمع انجمن : ۲۶۰ و ریحانة‌الادب ۲ : ٤۲۲.

غافل آمد در برم آن شوخ بی پروا نشست		می طپد دو سینه دل ترسم خبردارش کنند
تاریخ فوتش 'افسوس ز صاحب سخندان' یافته الد ـ

١٠٨٠

صهبائی[1] : آن سرخوش صهباء سخنوری از نکته سنجان این زمان سعادت اقتران است ـ میر عبدالباقی نام ، در سلک ملازمان خدیو جهان انتظام دارد[2] و شیرین سخنان شور انگیزش نشه بخش باده کشان خم خانه معالیست و خط نستعلیق خوب مینویسد ، دیوانی ترتیب داده است ، اوراست :

لب فرو بستم از مستی و مدهوشی نیست		سخنی نیست که شرمنده خاموشی نیست
ز دست سرکشی شانه سینه چاک شدم		که کاکل تو در آغوش مو بمو گیرد

بدارالخیر اجمیر در سنه ١٠٩٤ پیاله عمرش لبریز گردید -

—:o:—

١ ـ نیز رک به مرآة جهان نما : ١٦٦ الف ، مجمع‌النفایس : ٥٢١ و فرحه : ٣٧٦ الف ـ ٢ ـ ب: 'داشت' ـ

باب الضاد

ضمیری (برگ ۴۸۷ الف) صفاهانی[1] : در فن رمل مهارت تام داشت و بنا بر اطلاع او بر ضمایر از شاه طهماسپ صفوی ضمیری تخلص یافته بود - از مثنویات او 'ناز و نیاز[2]' و 'وامق و عذرا[3]' و 'خزان و بهار[4]' و 'لیلی و مجنون[5]' و 'سکندر نامه[6]' متعارفست و در تتبع نه دیوان اکابر نه دیوان[7] ترتیب داده و هر یکی را نامی نهاد - تتبع شیخ سعدی را 'صیقل بلال' و دیوان خسرو را 'معشوقه لا یزال' و دیوان حسن را 'حسن مآل' و دیوان کمال خجندی را 'احیای کمال' و دیوان حافظ را 'عیون الزلال' و دیوان خیالی را 'آئینه خیال' و دیوان شاهی را 'سحر حلال[8]' و دیوان صالح بنائی[9] را 'فراخبال' و دیوان آصفی را 'در بیمثال[10]' - از منظومات اوست :

لب مکیدی و من از شوق فتادم بیخود یا تو کیفیت این باده ندانم چون کرد

ضیاءالدین خیر آبادی : روزی بر فراز منبر دستار او بر پیشانیش فرود آمده بود ، از حضار مجلس ستم ظریفی باو گفت که دستار را لختی بر سر نه ، بدیهه در جواب گفت :

---

۱ - رک به سفینه خوشگو : ۲۱ الف تاریخ عالم آرای عباسی ۱ : ۱۲۹ ، مجمع‌النفایس : ۵۳۱ تذکره حسینی : ۱۷۳ ب ، مرآة آفتاب نما : ۱۶۰ ب مجمع‌الفصحا : ۲ : ۳۳۵ راجع به تاریخ رحلتش از تذکره ها اطلاعی بدست نیامد ، اینه در فهرست کتابخانه اندیا آفیس نوشته است که در حوالی ۹۹۰ھ در گذشت - ۲ - رک به اینه : ۲ : ۳۸۵ - ۳ - رک به ایضاً : ۲ : ۳۹۵ و ۱ : ۸۱۶ - ۸۱۹ - ۴ - در سفینه خوشگو : ۲۱ الف و اینه ۲ : ۱۲۰ اسم این مثنوی بهار و خزان مرقوم است - ۵ - رک به ایضاً : ۲ : ۳۴۱ - ۶ - رک به ایضاً : ۲ : ۲۴۶ و ۱ : ۸۱۶ - ۸۱۹ ، در سفینه خوشگو : ۲۱ الف و اینه ۲ : ۱۹۰ ذکر یک مثنوی دیگر جنت‌الاخیار ذکر یافته نه حبس‌الاخیار - ۷ - ہی کہات 'نه دیوان' ندارد - ۸ - برای شرح این دیوان رک به فهرست اندیا آفیس ۲ : ۲۴۳ و ۱ : ۸۱۶ - ۸۱۹ - ۹ - در آ : 'صالح بنائی' مسطور است - ۱۰ - جمیع تذکره نویسان برین اتفاق دارند که ابیاتش از یکصد هزار متجاوز است -

یکشهر حدیث من و اشعار منست   در هر کنجی سخن ز گفتار منست
گر پیش لهم یا پسش ای مرد شره[1]   افسار خر تو نیست ، دستار منست

ضیائی[2] جونپوری ؛ با جهانگیر قلیخان[3] ولد اعظم بسر میبرد ، دیوانی دارد این چند بیت از ساقی نامه[4] اوست :

بیا ساقی آن زینت جام را   می زعفران طبع گلفام را
بمن ده که عیشم جوانی کند   غمم در عدم زندگانی کند
بده می کزین دور تا معتدل   رسد روزگاری که در زیر گل
در انگشت مردم کند زیوری   دهنهای ماران[5] چو انگشتری

ضمیر[6] ؛ تخلص روشن ضمیر است ، قابل و مستعد بود و در خدمت بادشاه خدا آگاه اعتبار داشت . این رباعی مشتملبر تاریخ فتح جنگ که در کهجوه با شاه شجاع واقع شد ، در عین گرمی معرکه بمنظوم ساخته از نظر مقدس گزرانید و مستحسن افتاد . دوازده هزار روپیه صله مرحمت شد[6] .

رباعی

ای حرز تو سوره تبارک بادا   پیوسته ترا تاج تبارک بادا
جسم ز پی شگون فتحت تاریخ   دل گفت شود فتح مبارک بادا

---

۱ . نسخه اصل 'مرد سره' تصحیح از فرحه' : ۲۷۶ ب . ۲ . رک به میخانه : ۵۷۳ . ۳ . جهانگیر قلیج خان (که تصحیف جهانگیر قلی خان است) شمس‌الدین را جهانگیر در ۱۰۱۶ به جهانگیر قلی خان مخاطب کرد و در همان سال به نیابت پدر خود به حکومت گجرات رفت' حواشی میخانه : ۵۷۳ ، برایش نیز رک به بلا خمن : ٤۹۹ نمره ۱٦۳ . ٤ . در جمیع نسخ 'مارا' تصحیح از میخانه : ۵۷٤ . ۵ . 'در علم موسیقی مثلی وی از مادر گیتی بوجود نیامده بچهارده هزار نوای مباین سامعه نواز اهل صحبت کرده بود و درین علم تصانیف عالی دارد ، چون عهد حضرت عالمگیر بود ، بسبب تبعیت بادشاه کسی توجه باین علم نداشت ، ملک انکار میکرد و وی طبع عالی داشته' مخزن‌الغرایب ۱۹۸ الف نیز رک به مرآة جهان نما : ٦٦۱ ب مجمع‌النفایس : ۵۳٤ ، فرحة : ۲۷٦ ب شمع انجمن : ۲٦۹ و تذکره نصر آبادی : ۹۰ . ٦ . صاحب خزانه عامره : ۲۹۷ بحواله اخلاص شاهجهان آبادی مؤلف همیشه بهار نوشته است که هزار روپیه صله' این رباعی باو مرحمت گردید .

و هنگامی که خدیو حق آگاه بحفظ قرآن مجید موفق شدند ، این بیت منظوم ساخته :

تو حامی شرع و حامی تو شارع　　　تو حافظ قرآن و خدا[1] حافظ تو

این رباعی نیز در مدح حضرت ظل الهی از نتائج طبع ضمیر منیر[2] اوست :

رباعی

ای عالمگیر مرشد مهر ضمیر　　　ذات تو کند تمام عالم تسخیر
چون هست ظهور ذات‌حق در همه جا　　　شک نیست که سایه هم شود عالمگیر

در شعر هندی مهارت تمام داشت ، و بنهی تخلص میکرد[3] که معنیش عاشق باشد ، در اوائل[4] که بخدمت بندر سورت سر افرازی یافته بود ، در سنه یکهزار و هشتاد رخت حیات برباد داد[5] ـ

—۱o۱—

۱ ـ بی : 'قرآن' ۲ ـ بی : ق 'مستزاد است'. ۳ ـ بی : 'لنهی'. ٤ ـ بی : 'اوایل'. ۵ـ در خزانه عامره : ۶۹۷ : 'وفات او در بندر سورت است'

باب الطاء

طالب اصفهانی[1] : در زی قلندران به هندوستان رسیده ، قریب هشت سال در کشمیر گذرانیده ، آخرها در سلک ملازمان اکبر بادشاه منسلک گردید ـ اوراست :

شادم از اهل جهان کز اثر صحبت شان   بجهانی ندهم[2] گوشهٔ[3] تنهائی را

معتمد خان مولف اقبالنامه جهانگیری مینویسد که روزی حسین پسر سلطان قوام بخدمت جهانگیر بادشاه این رباعی گزرانید [برگ ٤٨٧ ب]

گردی که ترا از طرف دامان ریزد   آب از رخ سرخ[4] سلمان ریزد
گر خاک ترا بامتحان بفشارند[4]   از وی عرق جبین شاهان ریزد

درینوقت بنده این رباعی بابا طالب معروضداشتم[5] ، بغایت خوش نمودند و بخط خاص در بیاض ثبت نمودند :

زهرم بفراق خود چشانی که چه شد   خونریزی و آستین فشانی که چه شد
ای غافل از آنکه تیغ هجر تو چه کرد   خاکم بفشار تا بدانی که چه شد

طارمی[6] : تخلص ملا علی محدث است که در روزگار اکبر بادشاه بهند آمده ، بدرس علم حدیث مشغول بود ، ازوست :

تن خاکی چنان افسرده شد ، از درد هجرانم
رود بیرون چو گرد از جامه گر دامن بیفشانم[7]

---

۱ - نیز رک به بلا خمن : ٦٧٦ و حواشی ، مآثر رحیمی ۳ : ۱۲۵۹، بدایونی ۳ : ۲٦٥ ، توزک جهانگیری (اردو) ۲ : ۱٤۹ ، ۱٥۰ سفینه خوشگو : ۹۷ ب مجمع النفایس : ٥۳۸ ، مخزن الغرایب : ۱۹۹ ب و نشتر عشق : ۳۰۸ ب ، ۳۰۹ الف - ۲ - ایی : 'بدهم'. ۳ - اآ : 'سرمد'- ٤ - ایی : 'بفشاند'. ٥- ایی : 'معروضداشت' - ٦- نیز رک به بدایونی : ۳ : ۲٦۲ ؛ سفینه خوشگو : ۱٥ الف ، صبح گلشن : ۲٦۰ ، وی صاحب تصالیف عالیه است . شرح مشکاة بزبان عربی نوشته صاحب سفینه خوشگو : ٥۱ الف نوشته است که طارم از مضاف سمرقند است ... ' بعد ازان مینویسد' چون همایون بادشاه مرتبه دوم فتح هندوستان کرد ، او در رکاب بود و بعهد اکبر شاهی نیز اعزاز ←

در سنه احدی[1] و ثالین و تسعمایه از جهان فانی بعالم باقی شتافت. ملا عالم کابلی تاریخ لوتش یافت ، بگو 'مرده ملا علی محدث'

۹۸۲

طالب آملی[2]: خاله زاده[3] حکیم رکنا بود و بسبب قرابتش بهندوستان آمده ، بشرف خدمت جهانگیر پادشاه مشرف شده خطاب ملک‌الشعرائی یافت[4]. اوراست :

دشنام خلق را ندهم جز دعا جواب — ابرم که تلخ گیرم و شیرین عوض دهم
عنبرافسرده‌ام در پرده دارم‌بوی‌خویش[5] — گر بمنرم[6] گرم میسازند بوی میدهم

تاریخ رحلتش 'حشرش بعلی ابن ابیطالب باد' [۱۰۳۵] یافته اند[9].

← تمام داشت، برای شرحش نیز رک به لغت نامه[*] دهخدا (ط ۳۱) و برای طارم نیز رک به ایضاً. ۷- بی : 'و من بینشانم'.

۱- 'در سنه احدی و ثالین و تسعمایه از جهان فانی بعالم باقی شتافت'. نسخه[*] بی ندارد. بدایونی : ۲ : ۲٦۲ و صاحب سفینه[*] خوشگو با این تاریخ در مرآة‌العالم اتفاق دارند. اما مؤلف نشتر عشق : ۳۱٤ الف نوشته است که در سنه نهصد و هشتاد باکبر آباد در گذشت. ۲- برای شرح زندگانیش رک به توزک جهانگیری (اردو) جلد اول و دوم بامداد اشاریه میخانه : ۳۸٤ ، آذر : ۲ : ۸۷۰ تا ۹۰٤ و حواشی آن ، سرو آزاد : ٤٤ ، مخزن‌الغرایب : ۱۱۹ ب ، مجمع‌النفایس : ۵۳۹ تا ۵٤٤ مقالات‌الشعراء : ۳۷۳ ببعد. خزانه[*] عامره : ۳۰۱ ؛ شمع انجمن : ۲۷۳ ، مفتاح‌التواریخ : ۲۳۱ ، براون : ٤ ۲۵۳ ، شفق ۲۷۳ ، شعرالعجم ۳ : ۱٤۸ ، و لغت نامه دهخدا (ط) : ٤٤ . تذکره نصر آبادی : ۲۲۳ . برای تفصیل نسخ دیوان طالب رک به فهرست مخطوطات کتابخانه[*] بانکی پور : ۲ : ٤۸ و برای مثنویش جهانگیر نامه به فهرست کتابخانه بودلین: ۱ : ۰۲۳۱ ۳- او این خطاب در سال ۱۰۲۸ھ/۱٦۱۹ م یافت. توزک جهانگیری (اردو) ۲ : ۱٤۸ . ٤- بی : 'خوش'. ۵- بی 'بمیرم'.

۹- 'صاحب طبقات شاهجهانی نوشته که اواخر خبطی بر دماغش زده بود ، بخاموشی در ساخته و ترک همه نموده ، بگوشه بنشسته تا کسی مختلط نمی شد ، تا در ایام شباب بهزار و چهل وفات یافت . اما ازین مصراع مشهور که ←

طغرای مشهدی[1] : طبع دقیقه یاب و فطرت بلند داشت ، در عهد شاهجهان[2] بادشاه بهندوستان آمده ، کمال بی تعلقی داشت و هرگاه بحجره[3] خود درآمد ، از درون زنجیر میکرد و وقتیکه بیرون بر می آمد[3] در حجره را وا میگذاشت ، چون سبب این خلاف را عده‌ای ازو استفسار نمودند ، گفت متاع حجره[3] خود منم وقتیکه بر آمدم دیگر چه احتیاج در بستن . در نظم و نثر یگانه و در فن انشا طرازی وحید زمانه بود[4] ، از اشعار اوست :

چو آن ساعت که بزم آرا نشینی بر لب جویی
خط پشت لبت چشم قدح را کرده ابرویی
کمر می بینم و چیزی بدستم در نمی آید
چو آن عکسی که باشد بر رخ آئینه از مویی

—:o:—

سه در تاریخ وفاتش یافته اند ، هزار و سی و پنج بر می آید ، لهذا قول اول غلط است[1] سفینه خوشگو : ۱٤۰ ب بیشتر از تذکره نویسان سال رحلتش ۱۰۳۵ھ و بعضی ۱۰۳٦ھ نوشته اند . دهخدا سال رحلتش ۱۰۳٦ھ نوشته است .

۱ - نصر آبادی : ۲۲۳ اورا در تذکره[3] خود قزوینی الاصل[1] نوشته است ، اما سایر تذکره نویسان اورا مشهدی نوشته اند . ۲ . درسفینه[3] خوشگو : ۱٥٤ الف و مجمع‌النفایس : ٥٤٦ نوشته شده که 'در اوایل عهد جهانگیری بهندوستان رسید' . ۳ در جمیع نسخه‌ها 'می برآمد' تصحیح قیاسی
٤ - برای تفصیل آثارش رک به کلمات‌الشعراء ۷۰ سفینه خوشگو : ۱٥٤ الف مجمع‌النفایس ٥٤٦ -

باب الظاء

ظهیر[1] فاریابی[2] : مداح قزل ارسلان[3] بود ، روزی سلطان اورا گفت ، برای ریش سرخ خود بدیهه بگو ، که خاتمه[3] آن بر حسن طلب متضمن باشد ـ او فی‌الفور این ابیات در رشتهٔ نظم کشیده ، بسمع سلطان رسانید :

واعظی[4] بر فراز منبر گفت　　　که چو پیدا شود سرای نهفت

---

۱ صاحب نشتر عشق : ۱۰۲۴ ب مینویسد 'اوایل حال چندی در صحبت ملوک و امرای زمان خود گذرانید ـ و شاگرد استاد رشیدی سمرقندی است که قصهٔ مهرو وفا بنظم آورده ، بعد از آنکه ظهیر مدتی ملازمت سلاطین و حکام نمود و در آخر استعفا خواست و بطاعت و علم مشغول گشت و در محروسه تبریز ساکن شد دولتشاه مینویسد 'در شاعری مرتبهٔ عالی دارد ، چنانکه بعضی اکابر و افاضل متفق اند که سخن او نازک تر و با طراوت تر از سخن انوریست و بعضی قبول نکرده اند و از مجدالدین همگر فارسی درین باب فتوی خواسته اند او حکم کرده که سخن انوری افضل است' صاحب نشتر عشق : ۱۰۲۴ ب مینویسد اکثر قصایدش در مدح قزل ارسلان و دیگر اتابکان است طبق تذکره نویسان و صفا و براون در سرخاب تبریز در جوار خاقانی مدفون شد ـ صاحب خزانهٔ عامره : ۳۰۴ بحوالهٔ هفت اقلیم سال رحلتش ۵۹۲ ه نوشته است و در تذکرهٔ حسینی : ۱۷۷ ب نوشته شده که 'در سال ششصد و پنجاه و هشت رحلت ورزید ، همانجا به پهلوی خاقانی آرمید' برای شرحش رک به لباب‌الالباب ۲ : ۷۳۳ (تعلیقات) ، مجالس‌النفایس ۳۳۹ ـ ۳۴۰ ، تذکرة‌الشعراء (دولت شاه) : ۱۲۲ ، مرآة‌الخیال : ۵۶ ، خزانهٔ عامره ۳۰۴ : مجمع‌الفصحاء ۱ : ۳۳۰ ، گنج سخن : ۲ : ۴۵ ، براون : ۲ : ۴۱۲ تا ۴۲۵ ، شفق : ۱۸۹ ، ریحانة الادب ; ۳ : ۴۴ ، مقدمهٔ دیوان ظهیر فاریابی باهتمام هاشم رضی ـ لغت نامهٔ دهخدا (ظ) : ۳۱ ـ ۲ ـ فاریاب ـ از بلاد شمال شرقی خراسان قدیم بر سر راه بلخ به مرو ـ ۳ ـ (۶۲۲ ـ ۶۲۶) از امرای اتابکان آذربایجان ـ ۴ ـ در مجالس‌النفایس : ۳۴۰ عالمی' ـ

ریشهای سیاه روز امید | باشد اندر پناه ریش سفید
باز ریش سفید را ز گناه | بخشد ایزد بریشهای سیاه
مرد کی سرخ ریش حاضر بود | دست‌در ریش زد چون این‌بشنود
گفت ما خود درین شمار نه ایم | در دو گیتی بهیچ کار نه ایم
بنده ز آنسرخ ریش مظلوم است | که ز انعام شاه محروم است

ظهوری: مولدش از طهران[1] و نامش نورالدین محمد از وطن بر آمده، سیر عراق و فارس نموده از بنادر دکن به بیجاپور رسیده، بخدمت ابراهیم عادل شاه مشرف گردید[2] و رساله مشتملبر نظم و نثر موسوم بگلشن[3] ابراهیم

---

۱ در میخانه: ۲۶۸ 'مولدش از طهران' اما در بیشتر تذکرهها اورا ترشیزی نوشته اند، مؤلف سفینه' خوشگو: ۱۲۵ الف، مخزن‌الغرایب: ۲۰۷ ب و نشتر عشق: ۳۲۵ الف - ۲ - 'می گویند که مدتی در یزد و شیراز قیام نموده، بالآخر در سنه ۹۸۸ ه دکن رسید' سرو آزاد: ۲: ۳٤ و فهرست بانکی پور: ۳: ۳۳ - ۳ - مؤلف مآثر رحیمی: ۳: ۳۹۳ تا ۳۹۵ مینویسد 'ملک قمی و ظهوری نه هزار بیت در اقسام سخن بمدح ابراهیم عادلشاه بادشاه آنجا (دکن) گفته ترتیب داده مسمی بگلزار ابراهیم ساختند'، مؤلف سفینه' خوشگو هم طبق مآثر رحیمی نوشته است - اما صاحب تاریخ عالم آرای عباسی: ۱۳۲، ۷۵۲ می گوید که ملک قمی و مولانا ظهوری باتفاق کتاب نورس که نه هزار بیت است تمام کرده، هر یک چهار هزار و پانصد بیت گفتند و نه هزار هون بالمناصفه صله یافتند' و مصحح آتشکده: ۱: ۲۹۷ نوشته است 'گلزار ابراهیم و خوان خلیل این هر دو کتاب را بنام عادلشاه بتالیف آورده و در فراهم کردن آنها با ملک قمی مشارکت داشته، چنانکه در دیباچه' خوان خلیل گوید 'ظهوری قبل ازین در پیرایش گلزار ابراهیم و اکنون در گستردن خوان خلیل سهیم و عدیل ملک الکلام است' مصحح میخانه در حواشی: ۲۶۸ هم ذکر نورس نموده است و این نه نوشته که در نوشتن این سهیم و شریک ملک قمی بود و این در مدح ابراهیم عادلشاه بود، 'اما ایته در فهرست بودلین نوشته است که نورس اثر عادلشاه است بر موسیقی و صاحب سفینه خوشگو هم موید این قول است - برای بیشتر شرح آثارش رک به حواشی آتشکده: ۱: ۲٦٦ تا ۲٦۸ و فهرست

تصنیف نموده و رعایتهای کلی یافته ، سنه یکهزار و بیست[۱] و چهار در بیجاپور پیمانهٔ اجل نوشید و از ساغر مرگ مدهوش گردید. ساقی نامه اش نشاه بخش طبایع ست. این چند بیت از آنجاست :

دگر شاهد شام شد مشکبوی[۲] سرت گردم ای ساقیٔ صبح روی
بگلگشت مهتاب بیرون خرام
که لبریز شد ماه را باز جام (برگ ۴۸۸ الف)
ز شوق خرام تو ماه تمام زمین را گرفته است در سیم خام
ز جام تو مهتاب دم[۳] زد دگر که مستانه افتاد بر بام و در
برون آ که در بزمگاه طرب ز رویت خورد غوطه در روز و شب

—:o:—

← بانکی پور : ۳ : ۳۳ و فهرست کتابخانهٔ بودلین : ۱ : ۶۷۲ و برای شرح احوالش به خزانه عامره : ۴۱۴ ، عالم آرای عباسی ۱ : ۱۸۳ ، مرآة‌الخیال : ۷۷ تا ۷۹ .

۱ بیشتر تذکره نویسان بر ۱۰۲۵ ه (۱۶۱۶ م) سال رحلتش اتفاق دارند ، اما صاحب‌مجمع‌النفایس : ۵۶۲ بحوالهٔ تقی اوحدی مینویسد 'در ۱۰۲۷ ه مسموع شد که هر دو (ملک قمی و ظهوری) فوت شدند ، عبدالنبی در میخانه : ۲۶۹ و براون : ۴ : ۲۵۳ و شفق : ۳۷۳ ، سال رحلتش : ۱۰۲۴ ه (۱۶۱۵ م) نوشته اند ، دهخدا : (ظ) : ۲۴ سال رحلتش ۱۰۲۶ ه نوشته است . ۲ - میخانه : ۳۰۹ 'مشک موی' . ۳ - میخانه : ۳۱۰ 'مهتاب می زد' .

باب العین

عنصری[1]: در عهد سلطان محمود سبکتگین بود، قصیده[2] طولانی دارد که جمیع حروب و فتوح سلطان دران مندرج ساخته[3] - این رباعی اوراست:

بگرفت سرزلف تو رنگ از دل تو | بزدود وفا و مهر زنگ از دل تو
تا کم نشود کبر پلنگ از دل تو | موم از دل من بربود و سنگ از دل تو

عماد فقیه[3] کرمانی: وی شیخ خانقاه دار بوده، شعر خود را بر همه واردان خانقاه میخوانده است، و استدعای اصلاح میکرده و ازینجا میگویند که شعر وی [مال] اهالی کرمانست و ویرا نخلبند شعراء میگویند.

عراقی[4]: در علوم نقلی و عقلی سر آمد اقران شده، در یکی از مدارس همدان بدرس اشتغال داشت. ناگاه سلطان عشق بر مملکت خاطرش استیلاء یافته، بقلندر پسر مبتلا شد و از خانمان بر کنده، همراه او بهندوستان افتاده و در ملتان بصحبت شیخ بهاءالدین زکریا قدس سرهٔ رسیده، رسید بآنچه رسید و بعد از فوت از ملتان برآمده و بطواف حرمین شریفین مشرف شده، عزیمت دیار روم نمود و در قونیه از خدمت شیخ صدرالدین[5] فصوص الحکم سماع نموده «لمعات» را تصنیف

---

۱ برایش رک به تاریخ بیهقی ۳۸۶ و مقدمهٔ دیوان عنصری از یحیی قریب، تعلیقات لباب‌الالباب ٦٥٧، مجالس النفایس ۳٤، ۳٤۲، صفا ۱: ٥٥٩ - ٥٦۷، براون ۲: ۱۲۰، سخن و سخنوران ۱: ۹۸ - ۱۰۸ - ۲ - مطلع این قصیده اینست:

ایا شنیده هنرهای خسروان بخبر | بیا ز خسرو مشرق عیان ببین تو هنر

برای این قصیده رک به دیوان عنصری: ۷۸ تا ۸٦، - ۳ - برای آثار و سبک عماد و زندگانیش رک به حواشی آتشکده ۲: ٦۲٤ تا ٦۳٤ و در آخر تفصیل مآخذ برای عماد هم نوشته شده و نیز به رسالهٔ دکتری در احوال و آثار عماد فقیه از دکتر ناظر زاده کرمانی. ٤ - برای احوالش و منابع رک به آردو دائرهٔ معارف اسلامیه ۱۳: ٤٤ - ٤۷ - ٥ - خلیفهٔ ابن عربی بود، میخانه: ۳٦ (حواشی).

نموده[1] ، در سنه[2] [۶۸۸هـ] داعی حق را لبیک اجابت گفته ، در صالحه دمشق[3] در قفای مرقد شیخ محی‌الدین عربی مدفون گردید . از طبع واردات والای اوست :

بطواف کعبه رفتم بحرم رهم ندادند
که برون در چه کردی که درون خانه آئی
در دیر را زدم[4] من ز درون ندا برآمد
که بیا بیا عراقی تو ز خاصگان[5] مائی

عسجدی[6] : وی از مرو است و از مداحان[7] سلطان محمود غزنوی بود . در

---

۱ 'شیخ فخرالدین عراقی تمامت اقصای روم را طواف کرد ، تا بخدمت خلاصه اولیا شیخ صدرالدین قونیوی قدس‌الله سره رسید ، جماعتی در خدمت شیخ فصوص بحث می کردند و شیخ فخرالدین استماع میکرد و شیخ عراقی در اثنای که فصوص می شنید ، لمعات را می نوشت ، چون تمام بنوشت بر شیخ عرض کرد ، او تمام بخواند پس به بوسید و بر دیده نهاد و گفت : 'ای فخرالدین عراقی سر سخن مردان آشکار کردی و لمعات بحقیقت لب فصوص است' میخانه : ۳۶ - ۲ - یک دوکلمه' افتاده است درین محل در متن' - مؤلفین نشتر عشق : ۳۳۲ الف و حبیب‌السیر : ۲ : ۳ : ۴۰۳ تاریخ رحلتش ششم ذی قعده سنه ششصد و هشتاد و هشت نوشته اند . اما در سایر تذکرهها بجای 'ششم ذی قعده' 'هشتم ذی قعده' نوشته شده ، مدت زندگانیش : ۶۱۰هـ - ۶۸۸/۱۲۱۳ - ۱۲۸۹م گنج سخن ۲ : ۱۴۸ - ۳ - 'قبر او بپهلوی حضرت محی‌الدین بن عربی است ، چنانچه این درویش در صالحیه دمشق که محله' او مشهور است ، بزیارت این بزرگان مشرف گشته ام و قبر شیخ اوحدالدین کرمانی نیز همدران بقعه است' میخانه : ۴۷ (حواشی بحواله' جامی) نیز رک به نفحات‌الانس : ۵۴۵ حبیب‌السیر ۲ : ۳ : ۴۰۳ ، تذکرة‌الشعراء : ۲۳۹ - ۴ - در مرآة‌العالم 'سیزدم من' نوشته شده ، تصحیح از روی کلیات عراقی کرده شده ، ۵ - در جمیع نسخه‌ها 'تو خاص ازان مائی' نوشته شده ، تصحیح از روی کلیات کرده شده ، - ۶ - در لباب‌الالباب : ۲۸۴ و مجمع‌الفصحاء : ۱ : ۳۴ اسمش 'ابو نظر عبدالعزیز بن منصورالعسجدی المروزی' برای شرح زندگانیش و دیگر منابع رک به آتشکده : ۲ : ۶۵۷ تا ۶۵۹ (حواشی) و لباب‌الالباب : ۲ : ۶۷۴ (تعلیقات) و مقدمه دیوان عسجدی به تصحیح طاهری شهاب شفق : ۶۳ - ۶۴ ، صفا ۱ : ۵۷۷ تا ۵۸۰ ، - ۷ - بی : 'مادحان'

وصف خربزه گوید ،

آن[1] زبرجد رنگ مشکین[2] بوی و طعمش طعم شهد
رنگ دیبا[3] دارد او بوی[4] چو بوی[5] عود[6] خام
چون ببری[7] میشود هر یک ازان ده ماه نو
ور نه بری ، باشد اندر[8] ذات خود ماه تمام

دادی[9] دادم تو عشوه و من بتو دل — کردی کردم تو جور و من جمله تحمل
بردی بردم تو دل زمن ، من زتو غم — هستی هستم تو شاد و من خوار و خجل

عبید زاکانی[10] : باوجود فضل و کمال به هزل و مطایبه مایل بود ، مشاعره و مطایبه[11] او با سلمان ساوجی مشهور است[11] ، گویند بنام شاه ابو اسحق[12] نسخه در علم معانی[13] و بیان تصنیف نموده است در وقتیکه بسلطان گزرانید ، مسخره‌ای آمد و شاه کتاب را گذاشته ، متوجه آن مجموعه هزل گردید . عبید در آن حالت این رباعی گفته بسمع حاضران رسانید :

در علم و هنر مشو چون من صاحب فن — تا نزد عزیزان نشوی خوار چو من
خواهی که شوی قابل[14] ارباب زمن — کنگ[15] آور و کنگری کن و کنگر زن[16]

عبید از آنوقت بهزل پرداخت و مشهور آفاق شد .

---

۱ . نسخه اصل 'ای' کلمه 'آن' از عوفی : ۲۸۷ گرفته شده ، . ۲ . نسخه اصل 'مشکی' تصحیح از عوفی کرده شده ، . ۳ . بی : 'دنیا' . ٤ . بی : 'وبوی' . ٥ . بی : 'بوی' بجای چوبوی . ٦ . عوفی : 'بوی قاری عود خام' . ٧ . عوفی : 'چون تو ببریدی شود هر یک' . ٨ . عوفی : 'باشد او در ذات خود' . ۹ . اشعار ذیل فقط در نسخه اصل . ۱۰ . برای شرح‌زندگانیش رک به 'از سعدی تاجامی' : ۲٦۳ تا ۲٦۷ . ۱۱ بی 'مطالبه' . برای تفصیل مطایبه با سلمان رک به 'از سعدی تا جامی' : ۲٦۳ تا ۲٦٤ ، . ۱۲ . شیخ ابو اسحق اینجو (۷٤۳ - ۷٥۸ ه) . ۱۳ . برای شرح آثارش رک به از سعدی تا جامی : ۲٦۷ - ۲۷۰ . ۱٤ . 'شوی پسند ارباب ز من' از سعدی تاجامی : ۲٦٥ ۱٥ کنگ : (بکسر کاف یا بکسر کاف و نون) بخیل خسیس و بفتح کاف و سکون نون وکاف بمعنی بال مرغ و شاخه درخت و بکسرکاف بمعنی امرد قوی جثه و بی حیا نیزگفته شده (فرهنگ عمید) . ۱٦ . کنگر بضم کاف عربی و کسر کاف فارسی که بدریوزه بدر خانه مردم رود و صدائی مکروه برآورد تا...

عبدی[۱] ابر قوهی : اهاجی او از اشعارش با رتبه تر است ، برای میرزا کافی که از اعاظم خراسان بود ، گفته :

میخواستم که بینم تا چون کسی است کافی
کابی دو چار من شد چون بر درش رسیدم[۲]
دل گفت باش عبدی شاید [که] بینی او را
گفتم چه بینم اورا ، کافیست اینکه دیدم

قصیده‌ای دارد که در هر بیتش ، شپش و چغد و لکلک و مگس لازم گرفته :

گوش کن[۳] همچون شپش ، طوری که در این روزگار
لکلک و چغد و مگس دارند از وی ننگ و عار
ای سیه رو چون مگس وی کشتنی همچون شپش
دور از دولت چو چغد ای لکلک لکبت شعار
چغد رویت ، خال پیشانی شپش ، چشمان مگس
خود بگو چون گشته اند این هر سه بر لکلک سوار

در هجو خود گفته :

عبدی تو شبهای زمستان مانی زیراکه درازی و سیاهی تو خنک

عارف[۱] هروی : وی صاحب کتاب مقاله گوی و چوگان و آن نظمه‌ای

← صاحب خانه ناچار برای رفع زحمت او بوی وجهی داده او را منصرف سازد و کنگر بکسر کاف عربی و کسر کاف فارسی یک نوع آلت موسیقی است که در هندوستان سازند (حکمت) کنگر (بضم اول و سوم) گدای سمج - کسی که با پر روئی و بی شرمی گدائی کند - بمعنی بوم و جغد هم گفته شده (فرهنگ عمید) -

۱ نیز رک به هفت اقلیم : ۱ : ۱۹۴ ، سفینه خوشگو : ۲۷ ب ، مجمع‌النفایس ۱ : ۵۸۹ ، منتخب‌الاشعار : ۱۰۰ ب و نشتر عشق : ۳۶۲ ب ابرقو و ابر قوه و ابر قویه نام خرهٔ از یزد - این کلمه معرب بر کوه است یعنی ناحیه کوه یا بالای کوه - (لغت نامه دهخدا : (آ) : ۳۶۹ - ۲ - 'کابی براه دیدم چون بردرش رسیدم' سفینه' خوشگو : ۴۷ ب - ۳ - درجمیع نسخه‌ها 'کن که' نوشته شده 'که' زاید است ، تصحیح قیاسی - ٤ - بی : عارفی هروی - نیز رک به 'تاریخچه' ادبیت' در سالنامه' پارس ۱۳۶۵ ق ۱۳۲۵ ش : ۳۴ ، از سعدی تا جامی : ۵۵۰ - ۵۵۱ ، تذکرة‌الشعراء : ٤۹۶ و مجمع‌النفایس : ۵۷۵ - ب

سر آمد وبست[۱] و این چند بیت ازان کتاب است :

هر بار که در عرق شدی غرق باران بودی و درمیان برق
بگریخته[۲] آذر از سم آویخته صر صر از دم او
هر پی[۳] که دوید در بر گوی گردیده ز سرعتش سر گوی
آن لحظه که در نبرد رفته صد بار صبا بگرد رفته
از کوه چو سیل در گذشته وز بحر چو باد بر گذشته

عاملی[۴] گور شیرازی : در هنر لطیفه گوئی [برگ ٤٨٨ ب] قرین نداشت - وقتیکه غزالی شاعر بشیراز رفت غزلی طرح شده بود و بسبب درد دندان از غزالی تاخیری واقع شد - عاملی برای او گفته :

غزالی این سخن پرداز کاندر شاعری خود را
چنان داند که شاگرداند خاقانی و حسانش
بشیراز آمد[۵] و وقتی که شعری درمیان افتاد
ز بهر امتحان تکلیف فرمودند یارانش
بهانه درد دندان کرد و درمان باشدش کندن
اگر خواهد که گوید شعر باید کند دندانش

عشقی[۶] خان : از پیرزاده‌های ترک بود ، در عهد اکبر بادشاه بهندوستان آمده بر مدارج دولت و اقبال صعود نموده و بخدمت میر بخشیگری امتیاز

---

۱ - 'مهمترین اثر معروف او منظومه' صوفیانه و تمثیلی اوست که بدرستی آنرا حال نامه نامیده است و غالبا در السنه و افواه بمناسبت موضوع آن بمثنوی 'گو و چوگان' معروف است و آنرا در سال ٨٤٢ ھ(١٤٣٨م) در مدت دو هفته تالیف کرده' و در حواشی نوشته شده که مثنوی حال نامه عارفی در لندن بسال ١٩٣١ م بسعی و اهتمام گوین سولز بچاپ رسیده است - از سعدی تاجامی : ٥٥٠ - ٥٥١ - ٢ - پی : 'نگریخته' - ٣ - پی : 'پی'
٤ - 'مولانا عاملی از داراب خرد محله' اصطخر و از سخنوران نامدار صاحب لخراست ، بهند نیامده ، گویند معزول‌البصر بوده ، در عالم هزل و لطیفه گوئی خیلی پرکار آورده الد' سفینه خوشگو : ٢٠٤ ب - ٥ - نسخه' اصل : 'بشیراز آورد وقتی' تصحیح از آ - ٦ - نیز رک به بدایونی : ٢٧٧ - ٢٧٩ - مؤلف مرآةالعالم از همین کتاب گرفته است ، و نشتر عشق ٣٦٦ الف و ب

داشت ، ازوست :

غنچه از شوق لبت در صبحدم خندان نبود — بلکه بهر دیدن روی تو چشم دل گشود
بوقت خط نوشتن میکنم از گریه تر کاغذ — ز رشک آنکه بنویسد نام نام تو بر کاغذ

عرفی شیرازی[1] : آن عندلیب گلشن سخن طرازی در زمان اکبر پادشاه بوستان سرای هندوستان آمده غزل سرائی میکرد و با شیخ فیضی ابن شیخ مبارک مشاعره و مطایبه داشت . گویند فیضی با سگان بسیار میل داشت ، لوبتی عرفی را که گذر بمنزلش افتاد ، چند سگان[2] گرد و پیش آن شیر بیشه[3] طبع آزمائی دید و پرسید که مخدوم زاده‌ها چه نام دارند ، فیضی گفت عرفی ، او گفت مبارک باشد[4] و مداح حکیم ابوالفتح و عبدالرحیم خانخانان بود و در مرض موت که سنه نه صد و نود بود ، قصیده‌ای گفته و دران آرزوی رفتن نجف معلی کرده که مطلعش اینست :

جهان بگشتم و دردا بهیچ شهر و دیار — نیافتم که فروشند[5] بخت در بازار

و در آخر قصیده[6] گفته :

که گر شود ره کوی تو جمله لشتر خیز — کنم بمردمک دیده طی لشتر زار[7]
بکاوش مژه از گور تا نجف بروم — اگر بهند بخاکم[8] کنند ور به[9] تتار[10]

چون به اساتذه[11] متقدمین و متاخرین سخنان[12] بی ادبانه می گفت ، 'عرفی جوان مرگ شدی' [۹۹۴ه] تاریخ[13] گفته اند ، بعد از فوتش میر صابر صفاهانی که ذکرش در حرف صاد مذکور شده ، استخوانهای اورا روانه[14] نجف معلی نمود و از اتفاقات این مصرعه تاریخ شده :

'بکاوش مژه از هند تا [۱۰۲۷ه] نجف آمد'

---

۱ برای بیشتر شرح زندگانیش رک به بداونی : ۳ : ۲۸۵ تا ۲۸۷ ، مآثر رحیمی : ۳ : ۲۹۳ تا ۳۵۴ ، بلاخمن : ۶۳۹ تا ۶۴۱ ، طبقات اکبری : ۲ : ۷۱۹ تا ۷۲۰ ، آئین اکبری (نولکشور) : ۱ : ۳۰۵ ، میخانه : ۱۷۵ - ۱۸۵ سفینهٔ خوشگو : ۶۱ ب ، مرآةالخیال : ۵۶ ب ، هفت اقلیم : ۱ : ۲۸۷ - ۲۹۸ آثار و سبک عرفی شیرازی از دکتر عابد علی خان دانشگاه کراچی - شعر وشاعری عرفی ، و براون : ٤ : ۲٤۱ - ۲٤۸ - ۲ - بی : 'مکان' - ۳ - در جمیع نسخه‌ها 'مبارک باد شد' ، تصحیح از بداونی : ۳ - ۲۸۵ - ٤ - آ : 'فروشد' - ۵ بی : 'قسیده' - ۶ - بی : 'نشتر را' - ۷ - میخانه : ۱۸۱ 'بمیرانیم' - ۸ - بی : 'در' میخانه : 'و گر' - ۹ - بی : 'نثار' - ۱۰ : آ و بی 'کلات' - ۱۱ - 'در ماه شوال سنه نهصد و نود و نه موافق اعداد ـ

حکیم حاذق را اعتقاد آنست که عرفی غزل[1] به از قصیده میگفت ، چنانچه گفته اند :

عرفی ما در غزل استاد بود   شهر خراب و ده آباد بود

عتابی[2] : سید محمد نام نجفی در دکن اعتبار تمام داشت ، آخر باکبر آباد آسیده بیقیداله میگذرانید و در عربی و فارسی و خط و انشا بی نظیر وقت بود ، ازوست:

درگلخن هوس دل فرزانه سوختیم   قندیل کعبه بر در میخانه سوختیم

شب زلف تو بجمعیت[3] دلها خوش باد   که زکویت من آزرده پریشان رفتم

عبدالنبی[4] فخرالزمانی : از قزوین است . در آغاز بهار جوانی ، هوای گلگشت هندوستان جنت نشان در سرش افتاده از وطن برآمده و بمقصد رسیده ، بسبب قرابتی که با نظام‌الدین احمد مؤلف طبقات اکبری داشت ، یکچند با او میبود و در قصه خوانی و نکته دانی عدیل نداشت ، 'نوادر حکایات[5] ' و 'میخانه' از تالیفات اوست ، از ساقی نامه اش این چند بیت مرقوم میگردد :

← عبارت 'استادالبشر' (۹۹۹ ه) در عمر سی و شش سالگی بدارالسلطنت لاهور بمرض اسهال وداع عالم فانی نمود و بمقبره میر حبیب‌الله نگاهداشته شد' سفینه' خوشگو : ۹۱ ب' میخانه : ۱۷۸ ؛ مدت زندگانیش ۹۶۳-۹۹۹ه - گنج سخن : ۳ : ۴۳ - نیز رک به اردو دائره معارف اسلامیه : ۱۳ : ۲۶۶-۲۶۹ -

۱ این بحث طولانی است - برای تفصیل این رک به - - شعرالعجم : ۳ : ۷۳ آثار و سبک عرفی شیرازی : ۱۵ - ۲ - نیز رک به بدایونی ۳ ; ۲۷۵ بلاخمن : ۶۵۸ هفت اقلیم ۱ : ۱۳۳ - ۱۳۸ ، سفینه خوشگو : ۷٤ ب ، مجمع‌النفایس : ۵۹۱ مخزن الغرایب : ۲۲۷ الف - ۳ - بدایونی : ۳ : ۲۷۹ 'شب زلف تو زجمعیت دلها خوش کرد' ، در مخزن الغرایب هم همین طور نوشته شده ، - ٤ - برای بیشتر شرح زندگانیش و آثار و توالیف او رک به مقدمه میخانه و آن شرح که خود عبدالنبی در اواخر میخانه ; ص ٤۹۸ تا ۵۱۰ داده است - ۵ - عبدالنبی خود راجع به آثار خود : ۵۰۷ مینویسد 'سه تالیف نمود ، یکی بجهت خواندن قصه حمزه و آداب آن قصه تا قصه خوانان را دستوری باشد و نام آن دستورالفصحاء قراردهد - ثانی بعضی از حکایات شیرین و نقلهای رنگین مرتب سازد و آن را به نوادرالحکایات یا بحرالنوادر موسوم ←

شرابی[1] چو خون دل عاشقان ز چشم صراحی همیشه روان
برنگ خزان و ببوی بهار ز تلخی بعد تندی، خوی یار[2]
چو پروانه اش دیده اندر ایاغ [برگ ۴۸۹ الف]
نگشتی دگر گرد شمع و چراغ
سرت گردم ای ساقی دلستان برغم فلک شو بمن مهربان

علی[3]: نامش ناصر علی و موطنش لاهور است، بقناعت و وارستگی در سهرند میگذراند و در اشعار او استعارات بلند بسیار است. ازوست:

ندارد حیرت دل تاب حسن بی حجابش را
که باشد صافی آئینهٔ شبنم آفتابش را
نظرها غافل و عالم پر از کیفیت و حسنش
بود حکم پری در شیشه‌ها رنگ شرابش را
بمحشر حرف بیصوتست فریاد شهیدانش
نمیدانم که داد این سرمه چشم نیم خوابش را
بشوخی پای او بوسیدن و قالب تهی کردن
کدامی بی ادب تعلیم فرما شد رکابش را

← نرداند. ثالث مولفات ساقی نامه‌های متقدمین و متاخرین را ترتیب داده با احوال ایشان بر بیاض برد و نام آن را میخانه گزارد' نسخه‌ای از نوا درالحکایات (که در ۱۰۵۳ه در احمد آباد تحریر شد) در موزهٔ بریتانیه محفوظ است. رک به ریو: ۱۰۰۴ ب که مینویسد: از دیباچهٔ آن کتاب که مصنف او را در ۱۰۴۱ نگاشته بود، ظاهر می شود که این کتاب پنج صحیفه داشت و هر صحیفه دوازده باب و هر باب دوازده حکایت، نسخهٔ مذکور فقط صحیفهٔ اول دارد اما فهرست صحیفهٔ دوم نیز در آنجا درج است'.

۱ در مرآة العالم 'شراب'، تصحیح از میخانه: ۵۱۱ - ۲ ببی: 'یار - ۳ - برای شرح احوالش رک به کلمات الشعراء: ۷۴ (سرخوش دوست علی بود)، مرآت جهان نما: ۶۶۷ الف مرآة الخیال: ۳۵۲ - ۳۶۱، مجمع النفایس: ۶۲۹ (خان آرزو دوست پدرش میان علی عظیم بود)، ریاض الشعراء: ۲۰۰، سرو آزاد: ۱۲۹ - ۱۳۲ مخزن الغرایب: ۲۳۸ الف، خزانهٔ عامره: ۳۳۰، ریاض العارفین: ۳۷۹ و مفتاح التواریخ: ۲۸۹ راجع به تاریخ رحلتش: 'ششم مبارک رمضان سنه یکهزار و یکصد و هشت در گذشت' کلمات الشعراء ۷۵ بیشتر تذکره نویسان برین تاریخ اتفاق دارند بجز ریاض العارفین و مرآة آفتاب نما که بالترتیب ۱۱۱۹ و ۱۱۲۰ نوشته اند.

بدین شوخی غزل گفتن علی از کس نمی آید
بایران میفرستم تاکه میگوید جوابش را

عاصی[1] : موسوم بسید لطف‌الله المشتهر به بهوره کوکه زاده ، مشمول عواطف حضرت شاهنشاهی است سلیقهٔ نظم دارد و این چند بیت از طبع وقاد اوست :

از پی جاه خراب اینهمه نتوان بودن
چشم واکن که بخواب اینهمه نتوان بودن

نکند لب بآب دریا تر — هر که یک قطره آبرو دارد
بهتر از کاسهای فغفوریست — کاسهٔ سر اگرچه مو دارد
سر را چو نثار ره جانان کردی — دیگر همه ساقط است از گردن تو

عرشی[2] : دایره نشین سخن سنجی و نکته طرازیست ، شعرهای بلند دارد در اسلام آباد عرف متهرا عزلت ورزیده ، چند شعر آبدار از قصیده که در ثنای مؤلف کتاب گفته مرقوم میگردد :

طالب حق نکشد رنج ز آسیب زمان — که بطوبی نرسد آفتی از باد خزان
هرکه دستش تهی از اهل ستم خوبش نیست — کاوش تیشه نباشد چو زری نیست بکان
بفقیری سروسامان بکرم باز دهد — همت خان فلک رتبه بختاور خان
مگر از سایهٔ لطف تو خجالت ناکست — که هما گوشه گرفتست ز اطراف جهان
دل بد خواه تو از بسکه ز تیغت خون شد — میتوان یافت بخاکش همه کان مرجان

عارف[3] لاهوری : شعرش بنزاکت تمام است و دیوانی ترتیب داده ، ازوست :

عارف احوال[4] نم[5] اما ازین جمع دو[6] رو — هر کرا یکبار می بینم مکرر میشود
زیر قدم خاک نشینان خرابات — فرشی نبود شسته تر از چادر مهتاب
بر من از جور تو هر دم کارمشکل میشود — کزتو هر سنگی که بر دل میزنم دل میشود

---

۱ مخزن‌الغرایب : ۲۴۲ الف 'در عهد عالمگیر بادشاه بود' - ۲ - نیز رک به مجمع‌النفایس : ۶۴۵ ، نشتر عشق : ۳۶۴ الف و ب - در نشتر عشق و صبح گلشن : ۲۷۹ سال رحلتش ۱۰۹۱ مسطوراست - ۳ - برایش رک به کلمات‌الشعراء : ۸۱ ، مجمع‌النفایس : ۶۲۱ ، نشتر عشق : ۳۳۳ الف و نگارستان سخن : ۵۸ - ۴ آ و بی : 'احوال' - ۵ بی - 'نیستم' - ۶ - بی و آ : 'درو' .

علوی[1] : موسوم بسید کبیر فاضل جید ، در فن شعر و انشاء صاحب ملیقه است ، بنا بر میلان طبعش بفقر خلوت گزین کنج قناعت و انزوا ست و در دارالخلافه شاهجهان آباد متصل قدمگاه رسول صلی الله علیه وسلم مسجد و مدرسه و کتره که جامع اوراق احداث نموده ، در آنجا بافاده[2] طلبه اشتغال دارد ، قصاید و غزلیات شوق افزا بنام این نیازمند گفته از آنجمله است :

ندارد طایر چشمم نصیب از آرمیدنها[2]
که از شوق وصال تست دایم در پریدنها
مگر دارد خیال پای بوست چون صبا در سر
که رنگ خویش می بینم در انداز[3] پریدنها
بخوان علوی ثنای خان بختاور که از فیضش
کشی جام می عشرت بجای غم چشیدن[4]ها
(برگ ۴۸۹ ب) ستایش گر خان[5] بختاور ایم
ازان شد فلک علویا رام ما

——:o:——

۱ در فرحة : ۳۷۷ ب شرحش نوشته شده ، از مرآة‌العالم ماخوذ - ۲ - نسخه اصل 'آزار مندیها' تصحیح از فرحة : ۳۷۷ ب - ۳ - 'در انداز پریدنها' از بی گرفته‌شده نسخه اصل : 'در بند پریدنها' - ٤ - بی - : 'کشیدنها' ۵ - بی : 'ستایش گری'

باب الغین

غضاری[1] رازی : چون پدرش کاسه گر بود ، بنا بران این تخلص اختیار کرده ، قصیده در مدح سلطان محمود غزنوی نظم نموده بود و عنصری جواب آن گفته و بحضور سلطان درمیان آن دو سخندان مباحثات و مشاعرات فراوان شده ، غضاری بر عنصری غالب آمد ـ سلطان فرمود تا دیوان اشعار آبدار آن عنصر لطیف را بآب شستند ـ این دو بیت در صنعت اغراق ازان یگانهٔ آفاق است :

صواب کرد که پیدا نکرد هر دو جهان   یگانه ایزد دادار بی نظیر و همال
وگرنه هر دو به بخشیدی[2]او بروز[3] جزا[4]   امید بنده نماندی[5] بایزد متعال

غیاثای[6] : منصف [مخلص] مولدش اصفهانست در سن بیست و سه سالگی بهندوستان آمده صحبت آصفخان جعفر اختیار نمود ، بعد ازان با میرزا رستم[7] صفوی میبود تا آنکه جهان بدرود نمود ، صاحب دیوان است ، ازوست :

گل رخسار ترا لیلی گل مجنونست   سرو در پیش قدت مصرع ناموزونست

این چند بیت از ساقی نامه آن سرمست بادهٔ معانیست :

بیا تا کنم از می خوشگوار   زمین را بهشتی زمانرا بهار
ازان می که ناصش کنم چون بیان   سخن مست آید برون از دهان
ازان می که تا روی او دیده ام   نگه مست گردیده در دیده ام

وفاتش سنه یکهزار و نوزده در برهانپور واقع شد ـ

---

۱ ـ بی : 'غفاری' برای بیشتر شرحش رک به لباب الالباب : ۲۹۱ ، ۶۷۸ - ۶۷۹ ، تذکرة الشعراء ۴۹ مجمع النفایس : ۶۴۹ ، مرآة الخیال : ۴۹ سخن و سخنوران : ۱ : ۱۰۸ تا ۱۱۱ ، صفا ۱ : ۵۷۰ - ۵۷۵ - ، لغت نامه (غز) : ۲۴۳ -
۲ ـ در جمیع نسخه ها 'بخشیدی' تصحیح از تذکرة الشعراء بصورت به بخشیدی - ۳ ـ آ : 'بردر'. ۴ ـ آا : 'سخا' ، تذکرة الشعراء و مجمع النفایس : 'عطا'. ۵ ـ تذکرة الشعراء : 'نبودی'. ۶ ـ نیز رک به میخانه : ۲۱۶ و سفینه خوشگو : ۸۰ ب ـ ۷ ـ برای تفصیل 'غیاثا با میرزا رستم' رک به میخانه : ۲۱۶ - ۲۱۷ ـ

غروری[1] کاشانی : از ولایت بهندوستان آمده ، با عبدالرحیم خانخانان میبود. ساقی نامه[2] رنگین بنامش گفته - این چند بیت از آنجا ست :

زفیض هوا آنچنان شد بهار · که بر صفحهٔ کاغذ گل آرد ببار[3]
شده سبز چون خط روی بتان · ز فیض هوا مغز در استخوان
ترپرا[4] بحدی رسیده کمال · که شد در دهن سبز لفظ نهال

غزالی[5] مشهدی : به سببی که یکی ازان الحاد و بیقیدی بود میخواستند بکشند، از ایران فرار نموده ، چون بدارالامان هندوستان آمده ، خانزمان که برخی از احوال او درین جریدهٔ مفیده مثبت گردیده ، از جولپور هزار روپیه خرج راه باو فرستاد ، این قطعهٔ لطیفه آمیز نوشت :

ای غزالی بحق شاه نجف · که سوی بندگانِ بیچون آی
چونکه بیقدر بوده‌ای آنجا · سر خود را بگیر و بیرون آی

و آن سخندان چند سال با خانزمان گذرانیده ، بعد ازان خود را به اکبر بادشاه[6] رسانیده از مقربان بارگاه سلطنت گردید و خطاب ملک الشعرائی یافت ، اسرار المکتوم[7] و رشحات الحیات[8] از مصنفات اوست ، گویند بعد از وفات

---

۱ - نیز رک به مآثر رحیمی : ۳ : ۱۱۳۳ ، میخانه : ۴۵۰ ، مقالات‌الشعراء : ۴۶۵ ، سفینهٔ خوشگو : ۱۸۷ ب ، مجمع‌النفایس : ۶۵۲ ، مخزن‌الغرایب : ۲۴۴ ب و منتخب‌الاشعار : ۱۰۳ الف. ۲ - برای ساقی نامه و قصایدش رک به مآثر رحیمی : ۱۱۳۵ - ۱۱۶۸ و میخانه : ۴۵۱ - ۴۵۶.
۳ - نسخهٔ اصل 'بهار' تصحیح از میخانه : ۴۵۳. ۴ - میخانه : 'طرپرا'.
۵ - نیز رک به بدایونی ۳ : ۱۷۰ ، طبقات : ۳۹۶ ، سفینهٔ خوشگو : ۴۷ ب آتشکده : ۲ : ۴۷۱ ، نشتر عشق : ۳۹۲ ب و ریاض‌العارفین : ۱۹۶.
۶ - چون علی قلی خان زمان کشته شد او در ۹۷۴ھ در ملازمت اکبر بادشاه آمد. ریو ۲ : ۶۶۱ ب. ۷ - برای شرح این کتاب رک به ریو : ۲ : ۷۲۴ و ۷۲۶ تا ۷۲۶. ۸ - برای شرح این کتاب رک به ریو ۲ : ۷۲۳ علاوه ازین تصنیفات دیگر هم دارد که تذکره نویسان ذکر آنها نموده اند رک به نشتر عشق ؛ سفینهٔ خوشگو و مجمع‌النفایس برای مرآةالکائنات رک به ایته ۳۵۸ برای مثنوی نقش بدیع رک به ریو : ۶۶۲ الف و ب ، و فهرست کتابخانهٔ بودلین ۲ : ۶۵۵ و برای دیوانش رک به ریو : ۲ : ۶۶۱ ب.

بیست[1] لک روپیه نقد ازو بر آمد و سایر اجناس را برین قیاس باید کرد ، از اشعار اوست :

ای صبا آن طره[2] را بر عارض زیباش نه
آنچه بی رخصت ز جا برداشتی بر جاش نه
چرخ فانوس خیال و عالمی حیران درو
مردمان چون صورت فانوس سر گردان درو

در قصیده سیاقة الاعداد[3] از یک تا صد نوشته و این مطلع ازوست :

یک سخن ز دو لعلت سه فیض یافت مسیحا[4]
حیات باقی و نطق[5] فصیح و نشأة احیا

تاریخ رحلتش را شیخ فیضی چنان یافته :

عقل تاریخ وفاتش[6] بدو طور سنه نهصد و هشتاد نوشت
مدفنش خاک پاک سرکنج است[7] -

میرزا غازی[8] ترخان تبتی : در ابتدای سلطنت جنت مکانی جهانگیر بادشاه

---

۱ - در جمیع نسخه ها 'به بیست لکه 'نوشته شده' ، 'به' زاید است - تصحیح قیاسی - ۲ - 'زلف' آتشکده : ۲ : ۴۷۲- ۳ - در نسخه اصل و آآ 'سیاق العدد' نوشته شده - ۴- آآ : 'به یک سخن زده و لعلت به فیض یافت مسیحا'- ۵- آآ : 'تعلق' ۶ - در بعضی تذکره ها سال رحلتش ۹۷۰ھ داده شده و بیشتر از تذکره نویسان ۹۸۰ھ نوشته اند . مثلاً در مجمع النفایس بحواله' قاسم کاهی سال رحلتش ۹۷۰ھ و در مجمع الفصحاء : ۲ : ۲۵ هم ۹۷۰ھ نوشته شده و در ریاض العارفین : ۱۹۶ ، ۹۵۷ھ نوشته شده و در بدایونی : ۳ : ۱۷۰ ، بلا خمن : ۶۳۸ و طبقات اکبری (ترجمه انگلیسی) ۲ : ۷۱۴ ۹۸۰ھ مسطور است - ۷ - بدایونی : 'و (به) بندگان بادشاهی حکم فرمودند تا اورا در سرکنج که مقبره' مشایخ کبار و سلاطین سالفه است دفن کردند' - مؤلف مرآة العالم ترجمه' غزالی از بدایونی با یک کمی تغییر گرفته است - ۸ - میرزا غازی بیگ پسر میرزا جانی بیگ ترخان است، حاکم تهته ، چون میرزا در رکاب بادشاهی در برهانپور زندگی سپرد ، عرش آشیانی غایبانه میرزای غازی را مشمول عواطف داشته ، آن ولایت را بدو باز گذاشتند . . . چون نوبت سریر آرائی هندوستان بجنت مکانی رسید-

حکومت قندهار داشت و بصحبت ارباب سخن مشغوف بود و ملا مرشد یزد جردی و ملا اسد[1] قصه خوان و طالب آملی و میر نعمت الله وصلی[2] از جمله [برگ ۴۹۰ الف] ندمای او بودند و از خوان افضال او فیض می ربودند و او در نظم اشعار دستگاهی داشت و در نغمه شناختن بی نظیر بود ، ملا مرشد برای او گفته :

← ... - صوبهٔ ملتان هم ضمیمه گشته بخطاب فرزندی و منصب هفت هزاری بلند رتبه گردید ... میرزا غازی بیگ بسیار مستعد و بصحبت اهل سخن مشغوف بود ، خود هم شعر می گفت' مآثرالامراء ۳ : ۳۴۵ برای بیشتر شرح زندگانیش رک به بلاخمن : ۳۶۳ توزک جهانگیری (اردو) ۱ : ۲۲۸ - ۲۳۰ و بامداد اشاریه میخانه : ۲۲۸ - ۲۳۴ ، مقالات‌الشعراء : ۸۲۸ - ۸۳۷ ، سرو آزاد : ۴۰ و مجمع‌الفصحاء ۱ : ۶۲ تذکره نصر آبادی : ۶۰ -

۱ - 'اسد خلف‌الصدق ملا حیدر قصه خوان است ، در شاهنامه خوانی عدیم‌المثال بود ، در عهد جهانگیری بهند افتاد و بخطاب محظوظ خانی پایهٔ اعتبار فزود' نشتر عشق : ۲۷ الف غالباً این ملا اسد ، ملا عبدالرشید قصه خوان است که وطنش بندر لاهری (سند) بود و صاحب تاریخ طاهری نوشته است که 'ملا رشیدی در آنوقت از لاهوری بندر در شهر تهته عبور داشت و بموجب قصه خوانی‌در نظر ایشان (میرزا غازی) گذشت ... در اندک زمانی صاحب سامان شد در ۱۰۲۶ در گذشت' مقالات‌الشعراء : ۸۲۹ (حواشی) -

۲ - در جمیع نسخ مرآة‌العالم 'واصلی' تصحیح از میخانه : ۴۳۹ و مقالات‌الشعراء : ۸۳۱ - 'مؤلف کتاب میخانه و مسود این ابیات سه‌ساله شش ماه با وصلی در هندوستان هم سفر بود ، پارهٔ از احوال او تحقیق نموده ، درین تالیف بر بیاض برد - پوشیده نماند که آن مجموعهٔ سخنوری از سادات طباطبائی شیراز است نام وصلی میر نعمت‌الله است - دران وقت که مولانا مرشد بروجردی به شیراز آمد و در آنجا نشوونما یافته، میر نعمت الله شاگردی او اختیار کرد ... بعضی از اشعار او خالی از رتبه نیست ، تا آن وقت که این ضعیف اورا دید قریب بچهار هزار بیت از قصیده و غزل و مثنوی متفرقه داشت ، فاماً دیوان ترتیب نداده بود ، وقتی که استادش از فارس به هند آمد ... اورا طلبید ... میرزای مذکورالتفات بسیار به وصلی کرد ... الحال که سنه ثمان و عشرین و الف است ←

گر لغمه[1] سازت بسکون می آید   رمزیست بگوبمت که چون می آید
از بسکه بگرد زخمه ات میگردد   پیچیده ز طنبور برون مسی آید

و دیوان میرزا از پنجهزار بیت زیاده است ـ وقاری تخلص میکرد ، گویند در قندهار شاعری وقاری تخلص بود ، میرزا غازی بمبلغ یکهزار روپیه این تخلص را ازو خریده[1] [الف] و خلعت و اسپ ضمیمه[2] آن گردانیده و آن نهال جویبار کامرانی در نوبهار زندگانی که سنین عمرش به بیست و پنج رسیده بود ـ به تندباد اجل از پا در آمد ، این چند بیت از ساقی[2] نامه اوست :

بباغ ارلند[3] عکسی[4] از روی یار   بود نوک هر خار رشک بهار
بآب ار بشوید دو زلف سیاه   بتاثیر سنبل شود هر گیاه
و گر سوی میخانه تازان[5] شود   می از چادر شیشه عریان شود
ازان می که گر ریزیش در اباغ   اباغت[6] فروزان شود چون چراغ

غزنوی[7] : تخلص خان کلان برادر خان اعظم[8] کوکلتاش که از امرای

→ دیگر خبری از احوال آن فرهنگ دانش و نکته پروری باین ضعیف نرسیده، میخانه : ۴۳۹ - ۴۴۴ نیز رک به مقالات‌الشعراء : ۸۳۱ -

۱ - برای بیشتر تفصیل رک به میخانه : ۲۲۹ و مقالات‌الشعراء : ۸۳۶ . در میخانه ، مقالات‌الشعراء ، نشتر عشق و سرو آزاد سال رحلتش ۱۰۲۱ھ نوشته شده ، جهانگیر را خبر رحلتش در ماه اردیبهشت ۱۰۲۳ھ رسید ـ توزک جهانگیری (اردو) ۱ : ۴۲٦ . برای تفصیل کشته شدن او رک به مقالات‌الشعراء : ۸۳٤ - ۲ - برای ساقی نامه[1] او رک به میخانه : ۲۳۰ تا ۲۳٤ - ۳ - نسخه اصل 'قند' تصحیح از میخانه - ٤ - پی : 'عکسی روی' - ۵ - در نسخه پی و مقالات‌الشعراء : ۸۳٦ 'یاران' نوشته شده[1]. ٦ - در جمیع نسخه ها 'اباغش' نوشته شده تصحیح از مقالات‌الشعراء و میخانه کرده شده - ۷ - میر محمد خان مشهور بخان کلان برادر بزرگ شمس‌الدین محمد خان اتکه است ـ در شهامت و پردلی یگانه وقت بود ، بهمراهی میرزا کامران و در رکاب جنت آشیانی کارهای نمایان کرده ، در دور اکبری مصدر خدمات عمده گردید ـ مدتها صاحب صوبه مملکت پنجاب بود ـ ـ ـ مرد صاحب کمال بود ، بترکی و فارسی شعر می گفت ، دیوانی مرتب دارد مشتمل بر قصاید و غزلیات و در موسیقی نیز مهارت داشت ـ مآثرالامراء ۳ :←

کبار اکبر پادشاه بود ، گویند مجلس او هیچگاه از فضلا و شعرا خالی نبوده ، دیوانی ترتیب داده ، اوراست :

برو ای غزنوی دم از سگان یار همدم زن
قناعت کن بنان خشک و استغنا بعالم زن

غریب[1] : تخلص ملا سعدالله است از فقرای باباالله بود و از صحبت اغنیاء تنفر می[2] نمود ، اکثر اشعارش در تصوف است ـ قصاید غرا دارد ، صاحب یک لک و سی هزار بیت است ، این رباعی زادهٔ طبع اوست :

دنیا که فرودگه گدا و شاه است خرابی و خیالی[3] بدل آگاه است
این عمر چو رشته ایست در گردش چرخ چندانکه دراز میشود کوتاه است

غنائی[4] : موسوم [به] میر عبدالوهاب برادر[5] مظفر خان[6] و والد اسد خان[7]

← ۲۱۱ - ۶۱۷ - همه تذکره نویسان بر ۹۸۳ھ سال رحلتش اتفاق دارند و نوشته اند که او در پتن در گذشت ـ برای بیشتر شرحش رک به بلا خمن : ۲۳۸ - ۲۳۹ و بدایونی : ۳ : ۲۸۷ - ۲۸۸ ذخیرةالخوانین ۱ : ۲۴۸، نشتر عشق : ۱۹۳ الف و ب و مخزن‌الغرایب ۲۴۲ ب - ۸ - محمد عزیز کوکلتاش ملقب به خان اعظم بعد از فوت پدر باین خطاب عالی رسید ـ از نواحی کابل متوطن است ـ والدهٔ مشار الیه دایهٔ حضرت عرش آشیانی است بوسیلهٔ آن مرحومه اتکه خیل چندان استیلا نمود که زیاده از آن کسی در درگاه مقدس از شان و شوکت و کثرت و جمعیت و مزید قرب و منزلت دیگری به ترینهٔ آنها نبوده ـ ـ ـ ـ ذخیرةالخوانین ۱ : ۸۰ - ۹۹ در احمد آباد سال نوزدهم سنه ۱۰۳۳ھ باجل طبیعی درگذشت برای بیشتر شرح احوالش رک به مآثرالامراء : ۱ : ۶۷۵ تا ۶۹۳ بلا خمن : ۳۴۳ - ۳۴۷ و بدایونی ۳ : ۲۸۰ - ۲۸۲ -

۱ ـ مؤلف فرحة : ۲۷۸ الف ترجمه اش نوشته است اما چیزی نیافزوده است بر مرآةالعالم ـ ۲ ـ بی : 'متنفر بود'. ۳ ـ در مرآةالعالم 'خیال' تصحیح از فرحة ـ ٤ـ در مآثرالامراء : ۱ : ۱٤۰ و فرحة : ۳۷۸ الف و ب اسمش عبدالوهاب و تخلص او عنایتی نوشته شده و در حواشی مآثرالامراء 'غنایی' هم مسطور است ، درین کتاب : ۱ : ۱٤۰ در ضمن شرح اسد خان معموری نوشته شده که 'عبدالوهاب خان عنایتی تخلص برادر خرد مظفر خان معموری است که در سخن طرازی و عبارت سنجی سلیقه درست داشت و صاحب دیوان است ←

معموریست ، دیوانی دارد ، اوراست:

ذوق جانبازی اگر اینست[1] نخچیر ترا — درمیان جان الف سان جاکند تیر ترا

قم چون در ره[2] او ، گریه‌شوید روی امیدم — کسی‌کافتاد بر خاک[3] درش با آبرو خیزد

غنی[4] : آن عندلیب گلستان سخن سرائی در کشمیر جنت نظیر که منشاء وطن او بود ، غزل سرائی مینمود . درین فن طرز خاص اختیار دارد در سنه هزار و هفتاد و هفت از خارستان دنیا دل برکنده میل‌گلگشت آباد عقبی نمود[5] .و عزیزی تاریخ رحلتش بطریق تعمیه گفته :

'افتاد بر زمین سخن از رفتن غنی' [۱۰۸۰ه] ، دیگری بهتر ازویافته :

ع : بی سخن داد سخن داد غنی [۱۰۷۸ه]

← در عهد جهانگیری ابتداء بخشی قندهار شد . پس ازان که سلطان داور بخش پسر خسرو باتالیقی خان اعظم کوکه صاحب صوبه[4] گجرات گردید ، اورا ببخشیگری آن‌ولایت برنواختند ، 'هانجا ودیعت حیات سپرد'. ۵ - برادر خرد مظفر خان' مآثرالامراء - ۶ - 'مظفر خان میر عبدالرزاق معموری از سادات صحیح‌النسب معمور آباد است که موضعی است از نجف اشرف ، نیاکان او بهند آمدند، در عهد عرش آشیانی جولانی عرصه[4] روزگار گشته ، به بخشیگری سپاه بنگاله تعین گشت ، پس از سریر آرائی جهانگیر بادشاه بخطاب مظفر خان نامور شد . در عهد شاهجهانی او در دارالخلافه منزوی گشت و هانجا در گذشت' مآثرالامراء ۳ : ۳۷۶ - ۳۷۹ - ۷ - اسد خان سپاهی دوست بود و چون سلطان پرویز باتالیقی مهابت خان بتعاقب شاهزاده[4] ولیعهد رخصت یافت ، او هم در سلک کمکیان منتظم گشت ، بعد ازان از پیشگاه خلافت و جهالبانی بیخشی‌گری دکن سر بلند گردید . . . . در سال چهارم شاهجهانی : ۱۰۴۱ه در لاهور بساط هستی در نوردید . مآثرالامراء ۱ : ۱۴۰ - ۱۴۲ .

۱ - بی : 'نیست'. ۲ - فرحة : ۳۷۸ الف 'راه'. ۳ - بی : با خاک . ۴- نیز رک به مرآة جهان نما : ۶۶۸ ب کلمات‌الشعراء : ۸۳ ، مجمع‌النفایس : ۶۶۵ و تذکره نصر آبادی : ۴۴۵. ۵ - مؤلفین نشتر عشق : ۴۱۵ الف ، سرو آزاد : ۱۰۳ ، مفتاح‌التواریخ : ۲۷۳ و لغت نامه (غلیان) : ۳۴۴ سال رحلتش ۱۰۷۹ه نوشته اند و مؤلفین فرحة : ۳۷۸ ب و گنج سخن : ۱۰۸ ، ۱۰۷۷ه (۱۶۶۶م) .

'وای غنی' [۷۷۰ ر] و 'غنی بوده'، لیز یافته الد۔ از واردات طبع غنی است :

آب بود معنی روشن غنی — خوب اگر بسته شود گوهر است
چه سان کنم دم بسمل بلند افغالرا — به[1] سرمه کرده سیه تاب تیغ مژگالرا
گوش غواص شنید از لب خاموش صدف — دم لگهدار[2] کزین به گهری لتوان‌یافت

غافل مسمی به محمد اسماعیل[3] : جوانی مستعد و خطوط لسخ و لستعلیق برلینه می نویسد ، لوفیق حج دریافته ، وضع صلاح و شکستگی حال ، اصلاح و درستی بخش مآل او گردیده ، در زمرۀ بندگان درگاه التظام دارد و با راقم این نامۀ اقبال اخلاص مند ، از واردات طبع [برگ ۴۹۰ ب] آن غافل آگه دل است :

مایۀ عیش دو عالم دل پر درد لداشت
وز بد و لیک جهان یک نفس سرد نداشت
از لشان قدم عشق جبین لازک‌تر
آبروی رخ آلینه دلان گرد نداشت
لسخۀ مردمی از خوی تو باید برداشت
مایۀ بیخودی از بوی تو باید برداشت
طعنۀ غیر و جفاهای رقیب غم جان
تا یکی از همه از روی تو باید برداشت

———:o:———

۱ ۔ بی : 'از سرمه'. ۲ ۔ در نسخه بی 'نگدا' لوشته شده ، درین محل این لسخه کرم خورده ست ۔ ۳ ۔ ترجمه غافل مسمی به محمد اسمعیل فقط در لسخه اصل است ۔

باب الفا

فردوسی[1] طوسی : چون بمجلس سلطان محمود افتاد ، مقبول نظر شد وبرا گفت مجلس مارا فردوس ساختی ، ازین جهت فردوسی تخلص کرد . شاهنامه بر جودت طبع او دلیلی ساطع و حجتی واضح است :

قیاس کار ز شاهنامه اش مگیر که نیست بزور بازوی او رستم سجستانی

یوسف[2] زلیخا در بحر شاهنامه تصنیف نموده ، این بیت از آنجا ست :

بدنبال چشمش یکی خال بود که چشم خودش هم بدنبال بود

و هم دران کتاب از تصنیف داستانهای شاهنامه معترف بگزاف خویش شده، این بیت نوشته :

که این داستانها دروغ[3] است پاک دو صد زان نیرزد بیک مشت خاک

تاریخ فوتش 'روح شاهنامه' یافته الد[4] .

لغانی[5] شیرازی : درویش فانی مشرب بود و آلصاحب معنی در صورت

---

۱ برای مأخذ شرحش رک به تعلیقات لباب‌الالباب : ۲۵۸ - ۲۶۰ و حواشی آتشکده آذر : ۴۷۵ - ۴۹۵ سخن و سخنوران : ۲۹ - ۹۸ ، 'فردوسی بر چار مقالے' (بزبان اُردو) حماسه سرای در ایران ص ۱۶۳ - ۳۲۴ ، لغت نامه (فرازی) : ۱۵۰ ، باکاروان حله ص ۱۱ - ۲۵ حواشی و تعلیقات چهار مقاله : ۲۴۳ - ۲۴۴ ، ۲۴۶ شعرالعجم : ۱ : ۹۳ - ۱۷۳ ، تنقید شعرالعجم ۸۰ - ۱۴۳ و اُردو دائره معارف اسلامیه ۱۵ : ۲۳۵ - ۲۴۳ و صفا : ۱ : ۳۲۱ - ۴۵۸ ، ۲ - انتساب این کتاب بفردوسی صحت ندارد . رک به تاریخ ادبیات در ایران (صفا) : ۴۹۳ - ۴۹۶ و 'فردوسی بر چار مقالے' ۱۸۰ - ۲۷۲ - ۳ - یی :'دروغیست پاک' . ۴ . این تاریخ فوتش صحت ندارد زیرا وی در ۴۱۱ ه یا بعد رحلت کرد . رک به منابع مزبور ، - ۵ . 'و بهمان نزدیک (در مشهد) در سنه نهصد و بیست و بقولی بیست و پنج و بقول بعضی در سنه نهصد و پانزده درگذشت' نشتر عشق : ۴۲۴ ب - ۴۲۸ بمؤلفین مرآة آفتاب نما ۱۶۳ الف ، تذکره حسینی : ۲۰۷ ب ، تحفه سامی : ۱۰۲ - ۱۰۳ ، شمع انجمن : ۳۶۴ ، هفت اقلیم : ۲۶۵ - - - - - و ـه

قلندران میگذرانید ـ گویند در ابتدای حال شب اول ماه رمضان‌المبارک که در میکده‌ها می بستند ، او با رندی همچو خود رفاقت کرده و هر یک یک ران گوشت بهمرسانیده ، در میخانه پنهان میشدند و تا روز عید بهان اکتفا نموده ، باده می پیمودند و آخرها از طریق میگساری انحراف جسته ، راه توبه و انابت پیش گرفت ـ اوراست :

نسخه[1] سحر سامری کاغذ توتیا[1] شود   چون[2] بکرشمه سردهی نرگس سرمه‌سای را
تا میتوان، شکست ِ[3]دل دوستان مخواه   کاین خانه را بکعبه مقابل نهاده اند

فغفور گیلانی[4] : وقتی او را با حکیم شفائی اتفاق ملاقات افتاد ، حکیم گفت که 'از کجائی؟' گفت 'از گیلک' گفت 'گیلک و کودن هر دو بحساب جمل برابر اند' ـ او بی تامل گفت ، 'چنانچه شفائی و صاحب جهل مرکب' و آخرها عزیمت هندوستان نمود ، چون بقندهار رسید ، مرزا غازی ترخان را دریافته مشمول اصناف مهربانی گردید ، لیکن از ملا مرشد یزدجردی و اسدی قصه خوان که در اشعار او دخلها میکردند ، آزرده شده ، بی رخصت میرزا روانه[5] لاهور گشت ـ میرزا از رفتنش خیلی متالم شده ، بدست خود رقعه باو نوشت و ملا مرشد و اسدی را گفت 'شما نیز معذرت نامه باو بنویسید ، شاید که معاودت نماید' ـ فغفور در جواب مراسلات اعزه این رباعی نوشت :

این جیفه که در چنگ دو[6] کرگس باشد   حیف است که نوث دامن کس باشد
خر را طلب شاخ زیادت طلبی است   با یک سر خر دو گوش خرس باشد

بعد ازان فغفور بقیه عمر در خدمت شاهزاده پرویز[8] بسر برد ، عزیزی تاریخ فوتش چنین یافته :

چون بهشتی بود شد تاریخ او   همنوا با عندلیبان بهشت[9]

میرزا فصیحی هروی انصاری[7] : در زمان شاه عباس ماضی خطاب ملک‌الشعرائی

← ریاض‌العارفین : ۲۰۲ ، بر ۹۲۵ هـ سال رحلتش اتفاق دارند ـ علاوه ازینها براون : ٤ : ۲۲۹ و شفق : ۳۷۳ هم سال فوتش ۹۲۵ هـ (۱۵۱۹م) نوشته اند ـ برای شرح مفصلش رک به تذکره‌های مزبور و ریاض‌الشعراء : ۲۰۹ ـ و رساله[5] دکتری انعام‌الحق کوثر در دانشگاه پنجاب ـ

۱ بی : 'توبنا' ـ ۲ ـ در نسخه اصل 'که بکرشمه' نوشته شده ، تصحیح از روی ریاض‌الشعراء : ۲۱۲ کرده شده ، ۳ بی : 'شکفت' ـ ٤ ـ در اکثر تذکره‌ها فغفور را گیلانی نوشته اند ، اما در مرآة‌الخیال و خلاصة‌الافکار←

داشت[۱] و شاه[۲] انجم[۳] سپاه در احترام و اعزاز آن فصیح نکته طراز بغایت می کوشید و از گلشن صحبت فیض منابت[۳] او گلهای فیض و انبساط میچید. منظومات این ناظم سلسله[۵] فصاحت دلربا و دل آویز و اشعار آبدار[٤] آن سر غزل دیوان فصاحت شوق افزا و شور انگیز است. این رباعی را برای جوانی که آیات حسن و کمال از مصحف جمال او همواره مطالعه[۵] میکرد گفته:

رباعی (برگ ۱۰۹ الف)

ای روی ترا ترجمه در دین مصحف وز خال و خطت یافته تزئین مصحف
یک نقطهٔ سهو در همه روی تو نیست گویا بخط مصنف است این مصحف

← اور ایزدی نوشته شده. میخانه: ۲۳۱ (حواشی) - ۵ - 'بهند آمده در ۱۰۲۵ ه در خدمت سلطان پرویز بن جهانگیر پادشاه می بود' مجمع‌النفایس: ۶۹۶ - ۵ - مؤلفین شمع انجمن: ۳۷۲ سرو آزاد: ۳۸ سال رحلتش ۱۰۲۸ ه نوشته اند و نویسندگان سفینهٔ خوشگو: ۱۳۱ الف و تذکره نصرآبادی: ۲٤۳ و ریاض‌الشعراء: ۳٤۰ سال رحلتش ۱۰۳۰ ه نوشته، در میخانه: ۲۳۳ نوشته شده 'مدفنش در نیم کروهی اله آباد بر سر راه آگره واقع است'، برای بیشتر شرح احوالش رک به میخانه - ۲۳۱ - ۲٤۲، مآثر رحیمی ۳: ۹۰۱ و آتشکده: ۲: ۸٤۳-۸٤۵

۷ - مؤلف مرآة‌العالم ترجمه فصیحی از میخانه: ۳۹۰ - ۳۹۳ گرفته است با چندی تغیرات - برای شرح احوالش نیز رک به تذکره نصرآبادی: ۲٤۷، سفینه خوشگو: ۱۶۸ ب: مجمع‌النفایس: ۶۹۲ - ۶۹۳، سرو آزاد: ۵۰، آتشکده: ۲: ۷۷۰ - ۷۷۱ و نشتر عشق: ٤۰۶ الف - ٤۰۸ الف.

۱ - مؤلف تاریخ آرای عباسی: ۶۹۶ در ذیل وقایع سال ۱۰۳۱ نویسد: 'شاه عباس باثنای قیامش در دارلسلطنت هرات بصحبت فصیحی مسرور گشته، او را تکلیف موافقت فرمود، و او آهنگ عراق ساز داود، اکنون از هم صحبتان بزم مقدس است'. ۲ - 'شاه انجم سپاه ... دلربا و دلاویز' نسخه بی ندارد. بجای این عبارت فقط این جملات نوشته شده 'ملک‌الشعرایی داشت و نزد شاه انجم سپاه بسیار معزز و محترم بوده و اشعار آبدار' - ۳ - در نسخه اصل 'گلهای فیض منقبت او' بتکرار آمده، - ٤ - رک به حواشی میخانه: ۳۹۲ تذکره نصرآبادی: ۲٤۷ - ۵ - بی: 'مطالع' برای بیشتر شرح این واقعه رک به میخانه: ۳۹۱ - ۳۹۲ -

و ترکیب[1] بندی در غایت فصاحت و کمال سلاست دارد ، به ترقیم چهار بیت ازان صفحه را رنگین کرد و صحیفه[2] را تزیین بخشید :

ساقیا آن قدح نور بیار   آنچراغ دل سنمور بیار
جرعه ای در قدح خاور ریز   محک حوصله[3] طور بیار
لکه از ذوق چنان رفت از هوش   که کشیدش[3] مژه‌ها دوش بدوش
زنده[4] کن باز بمضراب طرب   که رگ مرده بود تار خموش

گویند در سنه هزار و بیست و دو مرزا[5] بهوای سیر هندوستان با معشوق از هرات گریخت[6] و حسین خان شاملو بیگلر بیگی[7] خراسان جمعی عقب او تعین کرد تا مرزا را با معشوقش گرفته آوردند . آن ترک بیرحم ریش میرزا را تراشیده محبوس گردانید . چون این خبر بشاه رسید ، بحسین خان زجر و تو بیخ بسیار کرد و آن نادان میرزا را رها کرده عذرها خواست ، دران حالت این رباعی میرزا در سلک نظم کشید :

با یار بسیر هند آماده شدم   برگشتم و زین تعلق آزاد [ه] شدم
تا رفته بهند واژگون شد کارم   آنماه مخطط شد و من ساده شدم
نه دست[8] شانه بوسیدم و نه دامن بادی   فصیحی زلف معشوقم که بیموجب پریشانم

فارسی[9] : شریف نام داشت ، اوایل عصر جهانگیر بادشاه بمعارج دولت و جاه صعود نمود . بخطاب امیرالامرای نامور بود ، ولد خواجه عبدالصمد[10] مصور مشهور است که در یکطرف دانه[8] خشخاش 'سورهٔ اخلاص' نوشته و پسرش در

---

۱ - برای این ترکیب بند رک به میخانه : ۳۹٤ - ۳۹٦ ؛ ۲ - پی : 'صفحه' - ۳ - در مرآةالعالم 'کشندش' ، تصحیح از میخانه : ۳۹۵ ؛ - ٤ - میخانه ۳۹۵ 'زنده کن تار' - ۵ - در جمیع نسخه‌ها 'مرزا را' نوشته شده ؛ تصحیح قیاسی - ٦ - برای تفصیل این واقعه رک به میخانه : ۳۹۲ ؛ - ۷ - پی و آ : 'بیلکر بیگی' - ۸ - نسخه پی این شعر ندارد - ۹ - مؤلف مرآةالعالم شرح شریف فارسی از بدایونی : ۳ : ۳۱۰ گرفته است - نیز رک به طبقات اکبری : ٤۰٤ سفینه[8] خوشگو : ۹۷ الف ؛ مآثرالامراء : ٦۲۵ - ٦۲۹ ؛ مخزن‌الغرایب : ۲۷٤ الف ، تذکره خوشنویسان : ۹۰ و توزک جهانگیری (اردو) جلد اول بامداد اشاریه - ۱۰ - برای شرحش رک به مآثرالامراء : ٦۲۵ - ٦۲٦ .

بکداله[5] خشخاش هشت سوراخ کرده و تارها دران گذرالیده بود و بر دانه[5] برنجی صورت سوار مسلح و جلو داری لقش نموده، صاحب دیوان است - اوراست :

شرر نالہ بغربال عدم[1] می بیزم[2]   کہ بگوش تو مبادا رسد آواز درشت

فنائی[3] : از طائفه چغته در زمان اکبر بادشاه بپایه[5] خانی ترقی نموده تا بر صدور بعضی امور ازان رتبه افتاد، روزی چند در بند بود، آخر خلاصی یافته کارش بدیوانگی کشید - روزی حضور اکبر بادشاه گفت سه شین که شمشیر و شعر و شطرنج باشد، کس از من لبرده، بادشاه در بدیهه فرمود که شین شیطانی نیز - دیوانی دارد - ازوست :

تا گل روی تو از بادهٔ گلفام شگفت   باده از عکس [رخ خوب[4]] تو در جام شگفت

فیضی فیاضی : ذکرش در زمرهٔ علماء مرقوم گردیده -

فدائی[5] تخلص مرزا رستم صفوی است، احوال آن مهر سپهر سیادت و افضال درین مختصر بطریق اجمال سابقا صورت تحریر یافته، بنظم اشعار مشغوف بود، هجا و هزلیاتش مرتب اتر[6] از سایر اقسام شعر اوست - وقتی که برادرش میرزا[7] مظفر از قندهار عزیمت هندوستان نمود و در قندهار با برادر صحبتش منغص بود[8]، این رباعی در سلک لظم کشید :

آن کور که در راه حسد پامال است   دجال نگویمش خر دجال است
گویند ز ایران خنک[9] می آید   ای باد سموم وقت استقبال است

و خلف آن والا نهاد میرزا مراد[10] اشعار آبدار بسیار دارد، ازو این

---

۱ بدایونی و مخزن‌الغرایب 'بغربال ادب' - ۲ - بی : 'می بپرم' - ۳ - مؤلف مرآةالعالم از بدایونی : ۲۹۶ گرفته است نیز رک به بلاخمن : ٤٧١ و منتخب‌الاشعار : ۱۰۹ ب - ٤ . نسخه اصل : 'روی تو' تصحیح قیاسی - ۵ - برای بیشتر شرح زندگانی سیاسی وی رک به مقالات‌الشعراء : ٤٨٨ - ٤٩٢ مآثرالامراء : ٤٣٤ - ٤٤٠ ، ذخیرةالخوانین : ۱ : ۹۹ - ۱۰۱ - ٦ - در نسخه اصل 'مرتبه' نوشته شده تصحیح قیاسی - ۷ - برای شرح احوالش رک به مآثرالامراء : ۳ : ۲۹٦ - ۳۰۲ ، ۸۰ - برای شرح این تیرگی روابط بین هر دو برادر رک به کتاب مزبور : ۲۹٦ - ۲۹۸ ، ۹ - کلمه 'خنکی' از آ گرفته شده، در سایر نسخه‌ها 'خنک' - ۱۰ - برای او رک به مآثرالامراء : ۳ : ۵۸۳ -

یادگار است :

بزلف گویی که خون در دل ختن نکند | بتار موی ادب بوی پیرهن نکند
شکست شیشه دلهای بلبلان چندان | که پا برهنه صبا جلوه در چمن نکند[1]

فیضا[2] : برادر کلان منیر لاهوری است - در سخندانی و نکته سنجی اشتهار داشت - از نتیجه طبع فیض آگین اوست :

عمر بگذشت و ز راه وعده گردی بر نخاست
تاکی ای پیک نظر بر دوش مژگان زیستن

فسونی : مخاطب بافضلخان در عهد جهانگیر بادشاه از امرای صاحب جاه بود ، طبع موزون داشت - از ساقی نامه اوست :

مرا مومیائی ده از لای خم | که پایم شکست است در پای خم[3]

فروغی[4] کشمیری : به ثنا طرازی و مدح پردازی حضرت فردوس آشیانی رطب‌اللسان بود - از[5] انوار طبع اوست :

ازان غم وطنم نیست کز سبکباری[6] | همیشه همچو کمالست خانه بر دوشم
ای که در رفتن شتاب تیر[7] دارد عمر[8] تو | چون کمان بهر چه میسازی[9] منقش خانه را

فانی[10] : مسمی بشیخ محسن محمد فاضل بود ، طبع رسا داشت و بمنصب سرفرازو از جمله مصاحبان داراشکوه بود ، آخر[11] عمر موظف گردیده ، در بلدهٔ کشمیر پای سکون

---

۱ - در مآثرالامراء : ۳ : ۵۸۶ این شعر در ضمن شرح مراد کام مخاطب به میرزا مکرم خان پسر میرزا مراد التفات خان نوشته شده ، - ۲ - شرحش در فرحة : ۳۷۸ ب کاملا از مرآةالعالم گرفته شده - ۳ - در فرحة : ۳۷۸ ب این شعر در شرح فیضا نوشته شده - ٤ - برای شرح احوالش رک به سفینهٔ خوشگو : ۱۸۸ ب ، خزانهٔ عامره : ۳٦۸ ، مخزن‌الغرایب : ۲٦۵ الف ، نشتر عشق ٤۰۵ الف و صبح گلشن : ۳۱۵ - ۵ - آآ : 'فروغی از انوار طبع اوست' - ٦ - پی : 'سبکساری' - ۷ - پی : 'شتاب و تیز دار' - ۸ - نسخه اصل 'غم تو' ، تصحیح از پی و صبح گلشن : ۳۱۵ - ۹ - پی و آآ : 'می سازد' - ۱۰ - نیز رک به کلمات الشعراء : ۸۵ ، مرآةالخیال : ۲۰۵ ، مخزن‌الغرایب : ۲۷۲ ب نشتر عشق : ۳۹۹ ب - ٤۰۰ الف ، مفتاح التواریخ : ۲۷۵ و صبح گلشن : ۳۰۸ - ۱۱ - برای تفصیل موظف شدنش رک به مرآةالخیال : ۲۰۵ -

در دامن عزلت پیچیده ، بقناعت میگذرانید و درس میگفت و غنی شاگردش بود (برگ ۹۹۰ ب) و کتاب مثنوی خود را یکی موسوم به 'ناز و نیاز' و دیگری مسمی به 'هفت اختر' از کشمیر برای این نیازمند فرستاده ، سخنش خیلی رنگین و مرتب است ـ این غزل بطریق یادگار قلمی میگردد :

گردم زنم ز جوهر پاک از[1] گزاف نیست — دعوای سینه صافی آئینه لاف نیست

نیک و بد زمانه بیک چشم دیده ایم — ما را بسان آئینه با کس[2] خلاف نیست

با صد هزار سلسله کس از حریم حسن — همچون دو زلف یار بسر در طوف نیست

فانی بشرح معنی باریک زلف او — همچون زبان شانه کسی موشگاف نیست

در موج خیز حادثه یک آشنا بس است — گر ناخدای دست نگیرد خدا بس است

فطرت[3] : مرزا معز نام دارد و از نجبای ایران است و بفضل و کمال ممتاز اقران و درین عهد سعادت مهد از ایران بهندوستان آمده ، مشمول عنایت خدیو خدا آگاه گردیده و با صبیهٔ شاهنواز خان صفوی پیوند ازدواج یافته و بیاضی در غایت تکلف که از اشعار آبدار او و دیگر صاحب طبعان بخط خوشنویسان موشح است بمؤلف این اوراق تکلیف نموده و این نیازمند بجهت مناسبت نام آن 'گلشن فطرت' گذاشته ، از نتایج فطرت عالی اوست :

نیست با قاصد سروکاری دلآرام[4] مرا
می برد مژگان بر گردیده پیغام مرا
قاصد آن نا مهربان بسیار عاشق[5] دشمنست
نامه را گر میبری باری مبر نام مرا
نیست در طرز سخن فطرت کسی با من شریک
بیت[6] رنگین معنیم را خاله[7] در بسته است

---

۱ ـ نسخ بی و آ حرف 'از' ندارد ـ ۲ ـ پی : 'با کش' ـ ۳ ـ برای شرح احوالش رک به کلمات الشعراء : ۹۸ ـ ۱۰۲ ، مرآة‌الخیال : ۲۶۰ ـ ۲۶۲ ، تذکره نصر آبادی : ۱۷۶ ، مآثرالامراء : ۳ : ۶۲۳ ـ ۶۳۶ تذکره حسینی : ۲۱۴ ب ، سرو آزاد : ۱۲۶ ، آتشکده : ۲ : ۴۹۱ ـ ۴۹۲ ، مخزن‌الغرایب : ۲۷۳ الف ، نشتر عشق : ۴۶۷ الف ، ۲ : مفتاح‌التواریخ : ۲۸۶ ، شمع انجمن : ۳۶۷ و منتخب‌الاشعار : ۱۱۱ الف ـ ۴ ـ بی : 'دلآرامی' ـ ۵ ـ بی : 'برمن' ـ ۶ ـ بی : 'نیست' ـ

چه پروا از نصیحت سالکان راه غفلت را
صبا کی پای خواب آلوده را بیدارا میسازد
شـراب با گل مهتاب نشه بیش۲ دهد
لـبش بخـنـده دنـدان نما ربود مرا

—:o:—

۱ - ن : 'بیدا' - ۲ - ن : 'بیش' -

باب القاف

قطران[1] : آن چمن آرای گلشن سخنوری استاد الوری است و این دو بیت از ترجیع بند ذو قافیتین اوست :

یافت زین[2] دریا دگر بار ابر گوهر بار بار
باغ و بستان[3] یافت گوهر ریز[4] گوهر بار بار
باد بفشاند[5] همی بر سوسن و سنبل عبیر[6]
ابر بفروزد همی بر لاله[7] و گل تار تار

قمری[8] : سراج الدین نام داشت لطیفه گوی نکته دان بود - این رباعی ازوست:

ای در مردی چو باز و در کینه عقاب عنقا بتهوری و طوطی بخطاب
از باده بطی فرست مر قمری را چون چشم خروس در شب همچو غراب

قاسم[9] : انوار آذر بایجان است ، صاحب وجد و حال بود - از واردات

---

۱ - برای شرحش رک به لباب الالباب (تعلیقات) : ۷۰۵ ، آتشکده : ۲ : ۱۳۵ - ۱۳۶ تذکرة الشعراء : ۷۹ ، ریحانة الادب : ۳ : ۳۱۱ - ۳۱۲ ، منتخب الاشعار : ۱۱۴ ب ، نشر عشق : ۴۳۴ ببوا ایته ۲ : ۳۱۳ که راجع به قوس نامه نوشته است سخن و سخنوران : ۲ : ۱۳۰ - ۱۶۰ ، و منابع دیگر که سعید نفیسی در تعلیقات لباب الالباب نوشته است - ۲ در مرآة العالم 'این' تصحیح قیامی، لباب الالباب : ۴۰۱ 'زی' ، - ۳ - بی : 'باغ دبستان' - ۴ - در جموع نسخ مرآة العالم 'دیگر ابر' نوشته شده ، تصحیح از لباب الالباب - ۵ - بی : 'نفشاند' - ۶ - عوف : 'عبهر عبیر' - ۷ - عوف - 'همی بر کله گلنار لار' - ۸ - برای او رک به مجالس النفایس : ۳۳۸ و آتشکده : ۲ : ۹۰۴ - ۹۱۴ که مصحح این تذکره حسن سادات ناصری بحث مبسوط راجع به احوال و آثارش کرده است - ۹ - برای شرح احوالش رک به مجالس النفایس : ۱۸۳ - ۱۸۴ بذیل (کسانیکه امیر علی شیر بصحبت ایشان نرسیده اما اشعار ایشان باو رسیده) ، حبیب السیر : ۳ : ۳ : ۱۴۵ ، تذکرة الشعراء : ۳۸۵ مرآة الخیال : ۶۶ ، ریاض الشعراء : ۳۰۶ ، تذکره حسینی : ۲۲۲ ب آتشکده : ۱۰۹ ، مرآة آفتاب نما : ۱۶۶ ، نشتر عشق : ۴۲۹ ب ، خزینة الاصفیا : ۲ : ۴۳۰ مجمع الفصحاء : ۲ : ۲۸ ، براون : ۳ : ۴۷۳ ، از سعدی تا جامی : ۵۳۴ - ۵۴۵ برای تفصیل چندی از آثارش رک به ریو : ضمیمه : ۱۸۴ و ۲ : ۶۳۷ و ایته (بودلین) : ۵۹۵ -

طبع پر انوار اوست :

گفتی بر من منشین یا از سر جان بر خیز — قربان سرت گردم بنشینم و بر خیزم
رویتو اگر نـه در[1] مقابل بودی — کارم زغـم فـراق مـشـکل بودی
دل باتو و دیده از جمالت محروم — ای کاش کـه دیده نیز با دل بودی

قاسم[2] خانی : با ملا ولی دشت بیاضی مشاعره و مباحثه داشت ، برای او گفته :

بیچاره ولی قصد در مکنون کرد — در هر سخنی غارت صد مضمون کرد
چون مهره حقه باز حرفی که شنید — در گوش نهاد و از دهن بیرون کرد

قراری[3] گیلانی : برادر حکیم‌ابوالفتح است ، بفقر و انکسار موصوف بود ، صاحب دیوان است - ازوست :

از امتداد هجران شادم که میتوان کرد
بیـگانـه وار بـا او آغـاز آشـنـائی
چه تهمت بر اجل بندم ز چشمت خورده ام تیری
که آنم[4] میکشد گر بعد صد سال دگر میرم

قاسمخان[5] : یزنه[6] (؟) آصف خان کریم‌الطبع و شعراء دوست بود ، سنه یکهزار و چهل و یک[7] هجری در صوبه داری بنگاله بصوب عقبی (برگ ٤٩٢ الف) شتافت - دیوانی دارد - ازوست :

بعد ازین در عوض اشک دل آید بیرون
آب چون کم شود از چشمه[8] گل آید بیرون

---

١ - بی : 'درله' - ٢ - نیز رک به سفینه خوشگو : ٨٣ ب - ٣ - برای بیشتر تفصیل رک به‌بدایونی ٣ : ٢١١ ، طبقات اکبری : ٤٠٢ ، آتشکده : ٨٥١ - ٨٥٣ با حواشی ، بلاخمن : ٦٥٦ - ٦٥٧ - ٣ - آتشکده : ٢ : ٨٥١ ، مخزن‌الغرایب ٢٧٥ ب ، نشتر عشق ٤٤٢ الف و شمع انجمن : ٣٨٤ بلاخمن : ٦٥٦ - ٤ - نشتر عشق ٤٤٢ الف : 'اینم' - ٥ - برای شرح احوالش رک به مآثرالامراء : ٣ : ٧٨ - ٨٢ کلمات الشعراء : ٩٣ مرآةالخیال : ١٠٤ - ١٠٦ ، سفینه خوشگو : ١٥٦ ب و ریاض‌الشعراء : ٣١٢ - ٦ - بی : 'برند' - ٧ - مؤلفین سرو آزاد : ٤٤ و نشتر عشق : ٤٣١ سال رحلتش ١٠٤٢ نوشته اند ، اما نویسنده مآثرالامراء : ٣ : ٨١ با مرآةالعالم اتفاق دارد - ٨ - نشتر عشق : ٤٣١ الف 'از دجله'

عشقت[1] آمد بی[2] دل[3] بردن و در سینه[4] نیافت
دزد از خانهٔ مفلس خجل آید بیرون

بر گرد عارضت خط ریحان نوشته اند
یا بوستان بگرد گلستان نوشته اند

ننوشته هیچکس چو من اوصاف زلف تو
جمعی نوشته اند [و] پریشان نوشته اند

قدسی[5] مشهدی: محمد جان نام داشت و در سال پنجم[6] جلوس حضرت فردوس آشیانی شاهجهان بادشاه بهندوستان آمده ، در سلک مناقب گزاران السلاک یافته ، نوبت ملک‌الشعرائی مینواخت و آن بادشاه فردوس آرامگاه اورا بزر سنجیده[7] بودند. معاصر او[8] کلیم بود ، از منظومات اوست :

دلم خون شد چو دیدم حلقه حلقه گشته گیسویش
گمان بر دم که هر یک چشم حیرانست[9] بر رویش

بلبل دم از خصومت طوطی زند چرا[10] — آئینه را ز عکس رخت گل خیال کرد
در ناشیم روز بروز از هوای تو — آخر هوای سرد تو ما را نهال کرد

---

۱ - بی : 'عشق آمد' . ۲ - بی : 'زبی بردن' . ۳ - بی 'دل' ندارد . ٤ - - نشتر عشق 'در خانه نیافت'. ۵ - برای شرحش نیز رک به کنبو :۳: ۳۰۵ - ۳۰۹ ، میخانه : ۵۳۹ مرآةالخیال : ۱۱۰-۱۱۵ سفینه خوشگو : ۱۸۳ ب تذکره حسینی : ۲۲۶ ب و آتشکده :۲: ٤۹۷ ببعد و برای تفصیل منظوماتش رک به ریو : ۲: ٦۸٦ و فهرست بانکی پور : ۳ : ۷٦ ببعد . ٦ - طبق سروآزاد: ٦۱ 'در شهر ربیع‌الآخر سنه اثنتین واربعین و الف (۱۰٤۲) بتقبیل عتبهٔ صاحبقران ثانی منتی بر لب گذاشت ، روز اول قصیده بعرض رسالید . . بعنایت خلعت و انعام دو هزار روپیه کامیاب گشت و در ذیل ثنا طرازان انخراط یافت و یومیه بیش قدری موظف گردید، و برای متن و شرح گزرالیدن این قصیده در دربار شاهی رک به کنبو: ۱ : ٤۲۳ - ٤۲٤ مولوی شفیع در حواشی میخانه : ۵٤۰ بحواله فهرست بادلی عمود : ٦۸٦ نوشته است که 'او بتوسط عبدالله خان فیروز جنگ بملازمت شاهجهان بادشاه رسید' - ۷ - برای تفصیل این، رک به کنبو: ۲ : ۱۳۵ و سرو آزاد : ٦۱ - ٦۲ - ۸ - بی : 'معاصر شد او' - ۹ - بی : 'حیرانی ست' - ۱۰ - آآ و بی 'مکر' .

من آن نیم که کنم سرکشی از تیغ جفا   چو شمع زنده سرخویش[1] دیده ام بربا

قیصر عبداللطیف[2] : نام ، از بلده تهته است بحدت فهم و جودت طبع اتصاف دارد ، صاحب دیوان است و چند قصیده و رباعی برای این نیازمند گفته ، این مطلع و رباعی از آنجمله است :

هر که خواهد مدد از بخت و نصیب از دوران
گو نهد سر بدر دولت بختاور خان

بخت است کلید گنج دولت بجهان   بخت است فرازنده اقبال مهان
نازد همه کس ببخت و مینازد بخت   چون جسم بجان بذات بختاور خان

—:o:—

۱ بی : 'در خویش' - ۲ - در فرحة : ۲۷۹ الف شرحش نوشته شده ، اما از مرآةالعالم ماخوذ است -

بـاب الـكاف[1]

کمال اسمعیل اصفهانی: آن موسس بنیان سخندانی را خلاق‌المعانی گفته[2] اند. در اوایل مداح سلاطین ساعدیه بود، آخرها ترک مداحی نموده پای عزلت در دامن الزوا کشیده و در قتل عام هلاکو خان سنه ششصد[3] و سی و نه شربت شهادت چشید، از منظومات اوست:

شبی ز معنی باریک نکته‌ٔ میرفت | مگر حدیث میان تو درمیان آورد
کسی نشان میانت نداد جز کمرت | زهی کمر که نشانی ز بی نشان آورد
در عشق چه حیله ها که می پردازم | تا از همه کس نهفته ماند رازم
مـانـنـد زبان شمع آنگاه سوزم | کز اشک بگرد خویش خندق سازم

کمال خجند: احوال آن صاحب کمال در ذکر عرفاء بطریق اجمال مسطور شده، اشعارش[4] اکثر غزل است، گویند بعد از فوتش از اسباب در حجره[5] او

---

۱ آ: 'حرف‌الکاف'. ۲. طبق نشتر عشق: 'کلام آن مرحوم که اکثر در مدح سلسلهٔ ساعدیه اصفهان و سلاطین خوارزم است، قریب پانزده هزار بیت بوده باشد' مؤلف مجمع‌الفصحاء: ۱: ۴۸۹ مینویسد 'دیوانش دیده شده است، ده پانزده هزار بیت است'، بنا بر نویسندهٔ تذکرة‌الشعراء ۱۶۷ 'دیوان کمال‌الدین اسماعیل نزد فضلا قدری دارد' مؤلف تذکره حسینی: ۲۳۳ الف مینویسد 'ملقب بخلاق‌المعانی. دیوانش تخمینا ده هزار بیت بوده باشد'. ۳. طبق نشتر عشق 'پایان عمر در اصفهان بخانهٔ خود منزوی گردید، در سنه ششصد و بیست و سه لشکر اکتاقآن اصفهان را بخاک برابر ساخت، مغلی بخانه کمال رسیده، اورا بقتل رسانید' دولتشاه در تذکرة‌الشعراء: ۱۶۷ نوشته است 'قتل عام در اصفهان واقع شد و کمال‌الدین اسماعیل نیز دران غوغا شهید شد. قد وقع شهادته، فی ثانی جمادی الاول سنه خمس و ثلثین و ستمایه (۶۳۵ﻫ)'. ونیز ریاض العارفین: ۲۹۵ و گنج سخن: ۲: ۹۹ هم با این سال رحلتش ۶۳۵ﻫ اتفاق دارند، نویسندهٔ شمع انجمن: ۳۹۸ سال رحلتش ۶۴۶ﻫ نوشته است، براون: ۲: ۵۴۰ - ۵۴۲ شرحش اجمالا نوشته است که بیشتر از تذکره دولتشاه ماخوذ است و راجع به تاریخ رحلتش اشاره←

غیر از بوریا و سنگ که زیر سر می نهاد ، چیزی دیگر نیافتند . از منظومات اوست:

خوشا غمی که بروی‌ ز روی او آید — که هر چه آید ازان رو مرا نکو آید

سوار اشک که راند به هر طرف گلگون — چو خاک پای تو بیند ازان فرود آید

تیغ ترا چه حاجت رخصت بخون ماست — بر حلق تشنه حکم روالست آب را

تاریخ رحلتش 'کمال خجندی' ولی' تافتند .

کاتبی نیشاپوری : گویند امیرزاده ابراهیم شروانشاه قصیده ردیف 'گل باو' فرموده ، قصیده' سنجیده گفت ، در اثنای خواندن ازو پرسید که از کجائی؟ فی‌الفور خواند :

همچو عطار از گلستان نشاپورم ولی — خار صحرای نشاپورم من و عطار گل

← نه کرده است . برای شرحش نیز رک به مجالس‌النفایس ۳۴۸ ، ریاض‌الشعراء: ۳۱۹ ، مجمع‌النفایس : ۷۲۴ و ریحانة‌الادب : ۳ : ۳۸۲ - ۳۸۳ - ٤۰ - مؤلف مخزن‌الغرایب ۲۹۷ ب هم همین نوشته است برای بیشتر شرح سخن سرایش رک به مقدمه دیوان کمال بتصحیح دولت آبادی .

۱ . دولتشاه در تذکرة‌الشعراء : ۳۶۳ مینویسد 'وفات شیخ در تبریز بوده در شهور سنه اثنی و تسعین و سبعمایة (۷۹۲ ﻫ) و در خطه' فرح بخش تبریز مدفون است . مؤلف منتخب‌الاشعار : ۱۱۶ الف هم با این تاریخ اتفاق دارد و در مجمع‌الفصحاء :۲ : ۲۹ ، سال رحلتش ۷۹۳ ﻫ نوشته شده ، مؤلفین نشتر عشق ، ریاض‌الشعراء : ۳۲۶ ، شمع انجمن : ۳۹۸ ، حبیب السیر : ۳ : ۲: ۹۰-۱۰۹ مفتاح التواریخ ، نفحات‌الانس : ۵۵۰ ، سال رحلتش ۸۰۳ﻫ نوشته اند . طبق حکمت در از سعدی تا جامی : ۳٤۸ 'دولتشاه تاریخ وفات او را در سال ۷۹۲ ﻫ (۱۳۹۰م) دانسته است ولی ریو با دلایلی که (در فهرست نسخ فارسی موزه بریتانیا) ذکر کرده آن تاریخ را معتبر نمی شمارد ، در کتاب مجالس العشاق تاریخ جدید تری برای وفات او ذکر شده و آن سال ۸۰۸ﻫ میباشد' مؤلف گنج سخن : ۲ : ۲۶۵ تاریخ رحلتش ۸۳۷ ﻫ (۱٤۳۳م) نوشته است . برای بیشتر شرحش نیز رک به ریحانة‌الادب : ۲ : ٤۰۳ - ٤۰٤ ، نفحات الانس : ۵۵۰ ببعد ، براون : ۳ : ۳۲۰ - ۳۳۰ و از 'سعدی تا جامی ۳٤۳ - ۳۵۵ با حواشی مجمع‌النفایس : ۷۲۶ - ۷۲۷ ، ریاض‌الشعراء : ۳۲۶ ، نشتر عشق ٤۶۳ الف - ٤۷٤ الف ، مخزن‌الغرایب : ۲۹۷ ب و مقدمه دیوان کمال بتصحیح دولت آبادی - ۲ - بی : 'یاد'

همدران اثنا امیرزاده باز بر دست خود گرفت ، او فی‌الحال خواند :

زهره ابریشم دهد از چنگ تا دوزد سهیل[1]   باز داران ترا بر بهله یلغار گل (؟)

امیرزاده دو هزار دینار صلهٔ آن قصیده باو داد و آن عالی همت تمامی آن مبلغ را بر فقراء و ارباب حوایج صرف نمود ، روز دیگر که جمعی مهمان او شدند قیمت آرد در خانهٔ او موجود نبود ، در آنحال این قطعه گفت :

مطبخی را دی طلب کردم که بغرابی[2] پزد
تا شود زان آش کار ما و مهمان ساخته
گفت لحم دلبه[3] گر یابم که خواهم داد آرد
گفتم آن کو آسیای چرخ گردان ساخته

تاریخ فوت او ازین مصرع مستفاد میشود ـ ع «نماند کاتبی»[4] و ماند ذکر او بجهان'.

---

۱ ـ اآ 'بتهل' ـ ۲ ـ بی : 'بغراسی' ـ ۳ ـ در آتشکده : ۱ : ۲۷۳ 'لحم و دلبه'
٤ ـ 'و در وبای عام که در اطراف در شهور سنه تسع و ثلثین و ثمانمایة واقع بود ، آن فاضل غریب مظلوم در استر آباد دعوت حق را لبیک اجابت گفت و مرقد منور مولانا کاتبی در خطهٔ استر آباد است ، در بیرون مزار متبرک امام زادهٔ معصوم که موسوم است به له گوران' ـ تذکرة‌الشعراء :۴۲۹ مؤلفین خزانهٔ عامره : ۳۸۵ ، مرآة‌الخیال : ٦۷ ، شمع‌انجمن : ۳۹۵ و سعید نفیسی در سالنامهٔ پارس ۱۳٦۵ ق صفحه ۲۸ و ایته در فهرست کتابخانهٔ بودلین : ۱ : ۳٦٦ در ذیل ذکر مثنویش بهرام و گل اندام بر سال رحلتش ۸۳۹ ه اتفاق دارند ـ مؤلف حبیب‌السیر : ۳ : ۳ : ۱٤۹ سال فوتش ۸۹۳ ه نوشته است و این سهو کتابت میباشد بجای ۸۳۹ ه ، واله داغستانی در ریاض الشعراء : ۳۳۲ و هدایت در ریاض العارفین : ۲۱٤ و براون : ۳ : ٤۸۷ ، و صفا در گنج سخن : ۲ : ۲۷۱ سال فوتش ۸۳۸ ه (۱٤۳٤م) نوشته اند ـ برای شرح احوالش نیز رک به مجالس‌النفایس : ۱۸٦ ، مجالس المومنین : ۲۵۰ نشتر عشق : ٤۷۷ الف ـ ٤۸۰ الف ریاض‌العارفین : ۲۱٤ و آتشکده : ۱ : ۲۷۲ ـ ۲۷٤ ـ

کامران میرزا[1] : بعد از[2] فوت بابر بادشاه بحکم و اجازت برادر کلان همایون بادشاه از قندهار تا لاهور در تصرف داشت ، الویه[3] سلطنت و کامرانی می افراشت ، نوبتی این غزل را در سلک نظم کشیده بخدمت همایون بادشاه فرستاده و آنحضرت در جایزه آن سرکار حصار[3] ، باو مرحمت فرمودند :

حسن تو دمبدم افزون بادا | طالعت ارخ و میمون بادا
هر غباری که ز راهت[4] خیزد | نور چشم من محزون بادا
هر که گرد تو چو پرکار نگشت[5] | او ازین دایره بیرون بادا
کامران تا که جهانراست بقا | خسرو دهر همایون بادا

گویند در اوایل آنچنان تقید باموور شرعی داشت که از قلمرو خود تخم انگور را برانداخته بود و اواخر بنوعی گرفتار شراب گردید که صبوح را بغبوق و غبوق را بصبوح میرسانید و هرگز رنج خمار نمیکشید و در آخر ایام استیلای شیر شاه افغان[6] نسبت همایون بادشاه طریق مخالفت و منازعت مسلوک داشته ، خانمان دولت را بر انداخت ، چنانچه احوال آن سرو جویبار ادبار در تواریخ[7] هند منفصل مسطور شده ـ گویند او پس از محاربات از همایون بادشاه گریخته پناه بسلیم[8] شاه پسر شیر شاه[9] آورده ، هرگاه[10] میرزا نزد او میرفت افغانان

---

۱ ـ برای شرحش رک به نشتر عشق : ۴۷۶ ب ، مجمع‌النفایس : ۷۲۸ ، سفینهٔ خوشگو : ۳۶ الف ، صبح گلشن : ۳۳۷ ، مفتاح‌التواریخ : ۱۶۳ و برای کتب تاریخی که دران شرح کامران میرزا نوشته شده ، رک به مقالات‌الشعراء : ۶۶۰ - ۶۷۰ که در حواشی آن حسام‌الدین راشدی شرحش و منابع شرحش هم نوشته است ـ ۲ ـ مؤلف مرآةالعالم گرفته از 'بعد از فوت بابر بادشاه' تا 'خسرو دهر همایون بادا' از مآثر رحیمی : ۱ : ۵۲۰ - ۵۲۱ باختصار گرفته است که درین کتاب در ذیل عنوان 'ذکر آمدن میرزا از کابل به پنجاب' نوشته شده ـ ۳ ـ یعنی 'حصار فیروزه' ـ ۴ ـ بی : 'براهت' ـ ۵ ـ بی : 'نشست' ـ ۶ ـ درنسخ بی وآ : 'افغان' نوشته نه شده ـ ۷ ـ برای تفصیل رک به حواشی مقالات‌الشعراء : ۶۶۰ - ۶۷۰ ، ۸ ـ برای شرحش رک به بدایونی : ۱ : ۳۷۴-۳۹۱ و مآثر رحیمی : ۱ : ۶۳۱-۶۴۰ و دیگر تواریخ هند ، ۹ ـ برای شرحش رک به بدایونی : ۱ : ۳۵۶-۳۷۴ و مآثر رحیمی : ۱ : ۶۱۳ - ۶۳۱ و دیگر کتب تاریخ هند ـ ۱۰ ـ مؤلف مرآةالعالم این عبارت از بدایونی : ۱ : ۳۸۸-۳۹۲ گرفته است ، برای تفصیل رک به این صفحات ـ

میگفتند که 'مورو'[1] ، می آید ، میرزا در غایت خجلت و انفعال روزگار میگذرانید. روزی حضور سلیم شاه از مقربی پرسید که 'مورو' کرا گویند. او گفت مرد عظیم الشان را میگویند. میرزا گفت ، پس سلیم شاه خوش [مورو] است ، او خجل شده منع کرد که دیگر این لفظ را نگویند. وقتی سلیم شاه از میرزا شعر خواست ، میرزا در بدیهه این مطلع خواند :

گردش گردون گردان گردنان[2] را گرد کرد[3]
بر سر[4] اهل تمیزان[5] ناقصانرا مرد کرد

لوبتی سلیم شاه بطریق مطایبه به[6] میرزا گفت که زنهای شما سرمی تراشند ، میرزا جواب داد که زن های ما همچو شما موی سرانگاه می دارند.

کاهی[7] میان[8] کالی : قاسم نام داشت و عمرش بصد[9] و بیست سال کشید ،

---

۱ - در جمیع نسخ مرآةالعالم 'مود هو آمد' نوشته شده ، تصحیح از بداپونی : ۱ : ۳۹۰ کرده شده (مورو یعنی مرغ). ۲- بی : 'رد نان'. ۳- بی : گرد گرد'. ٤- بی : 'سر سر'. ٥- بی : 'تمیزازان'. ٦ - بی : 'بامیرزا'.
۷ - مؤلف مرآةالعالم شرح کاهی قاسم از بداپونی ; ۳ : ۱۷۲ تا ۱۷۹ گرفته است. برای بیشتر تفصیل رک به آن کتاب نشتر عشق : ٤٨٠ ب تا ٤٨٢ ب مقالات‌الشعراء : ٦٧٧ ، برای بیشتر شرح زندگانیش رک به حواشی مقالات‌الشعراء : ٦٧٦ - ٦٨٥ ، سفینهٔ خوشگو : ٥٢ الف ، خافی : ۱ : ٢٤٢ ، ریحانةالادب : ۳ : ۳٥۰ تا ۳٥۱ بلا خمن : ٦٣٦ تا ٦٣٨ ، طبقات اکبری : ۳ : ۱۷٤ ، آئین اکبری (نولکشور) : ۱ : ۳۰٤ ، مجمع‌النفایس : ۷٤۰ ، تذکره حسینی : ۲۳٤ ب ، مخزن‌الغرایب : ۳۰۰ ب - ۸ . بلا خمن : ٦٣٦ - ٦٣٨ مینویسد که ابوالفضل اورا میانکال میگوید و میانکال اسم کوههای است درمیان سمرقند و بخارا. ۹ . در سفینه خوشگو : ٥٢ الف 'صد و ده و بقولی صد و بیست سال عمر یافت مؤلفین منتخب‌اللباب : ۱ : ۲٤۲ و طبقات اکبری : ۳۹٦ مدت عمرش یکصد و بیست سال نوشته اند. حسام‌الدین راشدی در حواشی مقالات‌الشعراء : ٦٨١ مینویسد 'صاحب هفت اقلیم عمر کاهی را یکصد و ده سال شمرده و میر غلام علی این قول را در ید بیضا نقل کرده است و میر قانع نیز همین قول را گرفته ، دکتور هادی حسن مدت صد و بیست سال را اصح دانسته و بدینوجه سال تولد اورا ٨٦٨ه قرارداده است' (اسلامک کلچر ۱۰۰ - ۱۰۲)

اگرچه در شعر او اکثر مضامین دیگر مخنوران است ، چنانچه میگفت که من التزام نکرده ام که اشعار[1] من باشد ، اما هئیات مجموعی دارد که هیچکس دران وادی با او شریک نیست . از علم تفسیر و هیئت و کلام و تصوف و فن موسیقی و معما[2] و تاریخ اورا بهرهٔ تمام بود ، اگرچه صحبت مشایخ و مولوی عبدالرحمن جامی قدس سره[3] دریافته اما عمر بوسعت مشرب که قریب بالحاد باشد، صرف کرده و با این صفت وارستگی[4] و آزادگی و بذل و ایثار بر وجه اتم داشت و قلندران[5] و لوطیان بسیار همیشه گرد و پیش او می بودند ، ازوست :

چون سایه همرهم بهر جا[6] روان شوی — شاید[7] که رفته رفته بما مهربان شوی

چون[8] زعکس عارضش آئینه برگ گل شود — گر دران آئینه طوطی بنگرد بلبل شود

تاریخ فوت میرزا کامران چنین یافته[9] :

کامران آنکه پادشاهی را — کس نبود ست همچو او در خورد

شد ز کابل بکعبه و آنجا — جان بحق داد و تن بخاک سپرد

گفت تاریخ او چنین کاهی

'پادشه کامران بکعبه مرد' [٩٦٤هـ]

---

١ - بدایونی : ٣ : ١٧٥ راجع باین مینوسد 'چون ملا قاسم را می گفتند که اکثر اشعار شما مضمون دیگران است ، میگفت که من التزام نکرده‌ام که همه اشعار من باشد ، اگر شما را خوش نیاید ، قلم تراش بگیرید و از دیوان من بتراشید' . ٢ - نیز رک به مخزن‌الغرایب : ٣٠٠ ب ، سفینهٔ خوشگو : ٥٢ الف ، مقالات‌الشعراء : ٦٨٢ 'و دیوان خطی او بسیار نادر الوجوداست تا این زمان یک نسخه در کتبخانهٔ آقای مسعود حسن رضوی لکهنوی یافته شده است که هم ناقص و بسیار خسته و خراب است و این دیوان دارای ١٣٠٣ بیت است و دکتور هادی حسن ٤٢٥ بیت اشعار دیگر کاهی را فراهم‌آورده و دیوان را برای چاپ کردن ترتیب داده است' حواشی مقالات‌الشعراء : ٦٨٣ ، ٦٨٤ . ٣ - آا : 'رحمةالله . ٤ - بی : 'و آراستگی' ٥ - 'و قلندران و لوطیان . . . می بودند' نسخه بی ندارد . ٦ - بدایونی : ٣ : ١٧٣ 'بهر سو' . ٧ - خاق : ١ : ٢٤٢ 'باشد که رفته رفته بکار آشنا شوی' . ٨ - بدایونی : ٣ : ١٧٤ 'چون ز عکس عارضش آئینه پر گل شود' . ٩ - 'تاریخ فوت میرزا . . . پادشاه کامران بکعبه مرد' نسخه بی ندارد . بدایونی : ١ : ٤٥٢ این اشعا نوشته است و در مقالات‌الشعراء : ٦٦٧ هم همین اشعار نوشته شده راجع به رحلتش .

شیخ فیضی تاریخ فوتش 'دوم از' ماه ربیع‌الثانی' یافته -

کلیم: موسوم بطالب مولدش همدان است ، (برگ ٤٩٢ ب) ، در آغاز جوانی بشیراز شتافته دانش آموزی فرا پیش گرفت و لختی بعلوم رسمی آشنائی بهمرسانیده ره نورد هندوستان گردیده و اگرچه مدتی در دکن و دیگر ممالک هندوستان بسر برد ، اما آخر بدرگاه آسمانجاه فردوس آشیانی رسیده در سلک ملازمان منسلک گردیده و اورا جهت نظم نمودن بادشاهنامه بکشمیر فرستادند[1] و همانجا بود تا نظم سلسله ، وجودش از هم گسیخت - معاصر شیدا و محمد جان قدسی بود - چون حضرت فردوس آشیانی قدسی را بزر سنجیدند[2] او گفت شخصی را که حاق باید کشید اورا بزر کشیدند - آخر او هم بزر سنجیده[3] شد - از اشعار اوست :

تا شد مژه بی اشک فتاد از نظر من　　　اکنون چکنم رشته که وقتی گهری داشت

دوست بهیچم فروخت با همه یاری　　　یار فروشی دربن زمانه همین است

---

١ - در سفینه خوشگو : ٥٢ ، شعر دارای این مصرعه نوشته شده :

تاریخ وفات سال و ماهش جستم　　　گفتا 'دوم از ماه ربیع‌الثانی'

مؤلف سفینه خوشگو : ٥٢ الف مینویسد 'در سال نهصد و شصت و هشت در گذشت . . . . مدفنش جای با نام است در آگره' و سایر تذکره نویسان بر تاریخ رحلتش دوم ربیع‌الثانی ٩٨٨ﻫ اتفاق دارند . مؤلف نشتر عشق بحث طولانی کرده است راجع به سال رحلتش در اوراق ٤٨٠ ب تا ٤٨٢ ب و او هم برین تاریخ اتفاق دارد و در آخر مینویسد 'و میرزا ابو طالب صاحب خلاصة‌الافکار می نویسد "که وفات ملا در لاهور اتفاق افتاد' مؤلف مخزن‌الغرایب : ٣٠٠ ب راجع به مدفنش می نویسد 'مزارش عنقریب دروازه اکبر آباد که مدار دروازه مشهور است ، واقع شده ، گنبد سنگین نهایت مرتفع بر سرقبرش بلند کرده اند و مردم بزیارتش می روند' برای بیشتر تفصیل تاریخ رحلتش رک به حواشی مقالات‌الشعراء : ٦٨١ تا ٦٨٣ -

٢ - برای آراء تذکره نویسان راجع به بادشاهنامه و سخن سرائی کلیم رک به کلمات‌الشعراء : ٩٤ ، مرآة‌الخیال : ١١٩ تذکره نصر آبادی : ٢٢٠ ، سفینه' خوشگو : ١٨٨ ب ، مجمع‌النفایس : ٧٢٩ ، نشتر عشق : ٤٨٧ ب - ٤٩٤ الف ، مرآة آفتاب نما : ١٦٧ ب ، ریحانة‌الادب : ٣ : ٣٧٨ - نیز رجوع شود به مقدمه دیوان کلیم بتصحیح آقای پرتو بیضایی و براون ٤ : ٢٥٨ - ٣ - قدسی در سال ١٠٤٥ﻫ بزر سنجیده شد -

٣ - مؤلف سرو آزاد : ٧٨ - ٧٩ مینویسد که اولا کلیم در سال ١٠٤٤ و ماه←

مفلسالرا کس نمیخواهد ز مینا کن قیاس
تا تهی شد دیگرش کس دست در گردن نکرد[1]

و ماده[2] تاریخ فوتش ازین مصرع مستنبط[3] است.

ع : طور معنی بود روشن از کلیم[4] [۱۰۶۱ھ]

میرزا محمد کاظم منشی[5] : ولد امینا[6] که چندی[7] در ایام پادشاهزادگی

← شوال بزر سنجیده شد و بعد ازان قدسی، 'ابو طالب کلیم در تهنیت اربع و توصیف تخت مرصع قصیده‌ای نظم کرد و به پایه سریر اعلی معروض داشت، مطلعش این است :

خجسته مقدم نو روز غرهٔ شوال   فشانده اند چه گلهای عیش بر سر سال

قصیده درجه‌ٔ قبول یافت و کلیم بمیزان عنایت خسروی سنجیده شد، مبلغ پنج هزار و پانصد روپیه هم سنگ بر آمد و بآن زبدهٔ موزونان انعام شد و در جشن نو روز سال دیگر یعنی خمس و اربعین و الف (۱۰۴۵) حاجی محمد جان قدسی در مقابله‌ٔ قصیده بزر سنجیده شد...' الخ نیز رک به گنبو ۲ : ۷۳ - ۷۴ برای بیشتر تفصیل نوازشات شاهجهانی برکلیم در ساله‌ی مختلفه رک به سرو آزاد : ۷۹ - ۸۰ -

۱ - بی: 'کردن' - ۲ - بی : 'مثبت' - ۳ - و این مصرعه گفته‌ٔ غنی است : سرو آزاد : ۸۰ ، تقریباً همه تذکره نویسان برین سال رحلتش اتفاق دارند بجز مؤلف مرآةالخیال : ۱۱۹ که مینویسد 'وفات وی در سنه الف و اثنی و ستین بوده و مرقدش در یکی از دهات لاهور واقع است - ۴ - نشتر عشق : ۴۹۶ الف برای بیشتر شرحش رک به مقدمه عالمگیر نامه : ۱ - ۸ مرآة جهان نما : ۶۷۷ الف ، مجمع‌النفایس : ۷۲۹ ، مرآةآفتاب نما : ۱۹۷ ب ، نشتر عشق : ۴۹۶ الف فرحةالناظرین : ۳۷۹ الف ، ایلیت : ۷ : ۱۷۴ ، ۱۷۵ ، ایته : ۲۸۱ - ۵ - در مرآة آفتاب نما : ۱۶۷ ب و فرحةالناظرین : ۳۷۹ الف اسم پدرش 'امتیاز کاشی' نوشته شده ، اما ایلیت : ۷ : ۱ مینویسد که اسمش محمد امین قزوینی و او مؤلف پادشاهنامه است که تاریخی است مربوط بدوره شاهجهانی و بیشتر مؤرخین این عصر از این کتاب استفاده زیادی نموده اند ، خصوصاً عبدالحمید لاهوری مؤلف پادشاهنامه ترتیب مضامین از این کتاب گرفته است - برای بیشتر شرحش رک به همین کتاب در مقدمه‌ٔ عالمگیرنامه : ۲ 'محمد کاظم بن محمد امین مشهور بمیرزا کاظم ولد امینای کاشی' نوشته شده ، - ۶ - بی : 'یکچندی'

بخدمت تمایم حضرت بندگان عالی امتیاز می داشت ـ در اوایل جلوس سعادت مالوس حضرت خلیفةالرحمانی بتالیف عالگیرنامه[1] مامور شد و احوال خیرمآل ده ساله[2] خدیو خدا آگاه را بعبارات رایقه و کلمات لایقه در حیز تسطیر آورده ، مورد اعتاب (؟) و تحسین گردید و بخدمت دارالانشاء و داروغگی ابتیاع[3] خالصه قیام داشت و مجموعه[4] اهلیت و کاردانی بود . از منظومات اوست :

بر لب لعل تو آن خال سیاه[3] هوشرباست ❊ شده ممزوج بهم باده[4] و تریاک آنجا

چند کاظم ز درش خاک بمژگان روبی[5] ❊ گوهر دل مگرت گم شده در خاک آنجا

رمیدنهای ما بگرفت از مجنون بیابانرا ❊ مبادا وحشت ما را گزاند از چشم آهوئی

بسر گلستان تند مگذر ای نسیم ❊ خاطر بلبل ز گل نازکتر است

در سنه بیست و سوم جلوس که رایات جلال رونق افزای خطه[5] اجمیر بود ، مرض اکله اورا دریافت و رخصت شاهجهان آباد گرفته ، در آنجا بعالم بقا شتافت۔ خلفش میرزا عبدالله جوان قابل است و بهره از فضیلت دارد . بخدماتش مقرر شده ، درینولا بعد انتقال[6] سید علیخان مرحوم داروغگی کتابخانه یافته و پادشاهزاده والا گهر محمد کام بخش را تعلیم کتب فارسی میدهد و مطمح نظر تربیت حضرت ظل الهی است ـ

کامل[7] : احمد بیگ نام داشت و همراه والد خود میرزا فضلعلی نجم ثانی از ایران بهندوستان آمده بشرف ملازمت پادشاه دین پناه عالمگیر شاه سعادت اندوخت و از جوهر ذاتی و کاردانی در خدمت آن پادشاه جوهر شناس اعتبار بهمرسانیده ، بمرتبه[4] خانی و درجه[4] امرایی ترقی نموده و وزیر خان محمد طاهر که از امرای کبار عالمگیری بود ، نسبت دامادی داشت [در] سنه هزار و هشتاد و دو در هنگامی که خدمت قلعداری تهانیسر[8] که از جمله[4] خاندیس است ، داشت سلطان روحش دست از تصرف[9] قالب[4] بدن باز کشید . صاحب دیوان است ، ازوست :

---

۱ ـ برای تفصیل ماموریت برای نوشتن عالمگیر نامه و اسلوب بیان آن رک به مقدمه عالمگیرنامه : ۲ و ایلیت : ۷ : ۱۷٤ ـ ۱۸۰ ـ ۲ ـ مؤلف مآثر عالمگیری : ۶۳ ، در ذیل وقایع سال بیست و یکم عالمگیری (۱۰۸۸ه) مینویسد 'محمد کاظم عالمگیر نامه نویس بداروغگی ابتیاع خالصه مقرر شد'. ۳ ـ بی : 'سیه' ـ ٤ ـ بی : 'بادهٔ تریاک' ـ ۵ ـ نسخه اصل 'روی' تصحیح از بی ـ ۶ ـ بی : 'انتقال' ندارد ـ ۷ ـ ترجمه اش در فرحةالناظرین : ۲۷۹ الف نوشته شده ، اما بیشتر از مرآةالعالم ماخوذ است ـ ۸ ـ بی : 'تهالسیر' ـ ۹ ـ بی : 'تصرف ندارد' ـ

اگر تنگست جا بر اهل شهر از نالهٔ زارم
کسی نگرفته است از دست من دامان صحرا را
غزالان از رمیدن چشم پوشیدند کامل را
بیاد چشم او ساماانش از خود رفتن است امشب

غم ز هر دل سفری شد سوی من می‌آید چون غریبی که ز غربت بوطن می آید

گرامی: تخلص، عبدالرحمن[1] نام، از پسران اماانتخان معروف بمیرک معین است و دیوانی ترتیب داده، از آنجمله است:

به پیغامی[2] توان تسخیر کردن ناشکیبانرا
چو بوی گل نسیمی میبرد از جا دل مارا
گرامی مصرع الفت دلم را مضطرب دارد
باپیدلهای دل صحرا بصحرا میبرد ما را.

کیفی: تخلص، محمد قاسم نام، یکی از ملازمان بادشاهی است و این حسن مطلع او ناصر علی را داغ دارد:

سری در دیده ام [کذا] در حلقهٔ زلف سیه هر شب (برگ ۳۹۴ الف)
چو قمری طوق گردن بالش خوابست بر دوشم

—:o:—

۱ در مآثرالامراء: ۱: ۲۶۷ اسمش وزارت خان نوشته شده. در ترجمه امانت خان میرک معین، ۱: ۲۵۸ - ۲۶۸ مینویسد 'هفت پسر و هشت دختر داشت (یعنی امانت خان) از همه اعقاب کثیر مانده الا وزارت خان متخلص بگرامی، (که پسر دوم است) بحسنات شگرف سرآمد اوان بود، طبع موزون داشت، صاحب دیوان است، این شعر ازو مشهور:

تا قافله سالار جنون فال سفر زد دیوانهٔ ما دامن صحرا بکمر زد

یک پسر داشت موسوم به میرک معین خان، پیش ازین چندی ودیعت حیات سپرد، ازو فرزندی نماند' - ۲ - پی و آ: 'پیغام'.

باب اللام[1]

لطف الله[2] نیشاپوری : بضعف[3] طالع شهرت داشت ، گویند وقتی در فصل بهار کبوتری چند بدست آورده ، متنجنه ساخت و شیشه[4] شرابی بهمرسانیده در باغی گذاشته ، بطلب جوانی که با او تعلق خاطر داشت ، رفته تا اورا بیارد و دمی بفراغت بر آرد[4] و قضا را حریفانی که برینمعنی مطلع بودند تا از راه دیوار باغ در می آیند[5] و متنجنه را خورده و دو کبوتر زنده دو دیگ میگذارند و سرش پوشیده بگوشه پنهان میشوند ، چون یار خود را آورده خواست که متنجنه بکشد سرپوش از دیگ برداشتن همان بود و بریدن کبوتران همان ، از غایت بیطاقتی روی بآسمان کرده گفت ، خدایا این خوارق عادات را بفرعون و شداد بایستی نمود ، من زیاده ازین ایمان دارم و هم میگویند که روزی دستاری[6] نفیس بسته بجایی میرفت ، قضا را تند بادی دستار را از سرش در ربود و بهوا برد و از چشم او ناپدید گردید ـ دران وقت این رباعی گفته :

فریاد ز دست فلک پیسر و بن　　　کاندر بر من نه نو گذارد[7] و نه کهن
با این همه[8] هیچ نمی یارم[9] گفت　　　گر زین[10] بترم کند که گوید[11] که مکن

---

۱ آ : 'حرف اللام' . ۲ . در شمع انجمن هم ۸۱۰ ه سال رحلتش نوشته شده ، مؤلف ریحانة الادب : ۲۶۲ هم ۸۱۰ ه نوشته است استاد محترم آقای دکتر یار شاطر در کتاب 'شعر فارسی در عهد شاهرخ' ص : ۹۳ وفاتش را بسال ۸۱۲ ه نوشته اند . ۳ . دولتشاه در تذکرة الشعراء : ۳۵۲ ببعد ، چند تا واقعهٔ ضعف طالعش نقل کرده است ، برای شرح احوالش نیز رک به همین تذکره ۲ : ۷۰۷ - ۷۰۹ مجمع النفایس : ۷۴۶ ، نشتر عشق : ۹۹۶ الف ، خزانهٔ عامره : ۳۹۷ ریاض العارفین : ۱۱۵ ، مجمع الفصحاء ۲ : ۲۹ ، شمع انجمن : ۴۰۹ و ریحانة الادب : ۲۶۲ . ۴ - بی : 'برآر' . ۵ - بی : 'می درآیند' . ۶ . برای بیشتر شرح رک به تذکرة الشعراء : ۳۵۲ ، ۷ . ایضاً : ۳۵۴ 'بماند' . ۸ . در جمیع نسخ مرآة العالم : 'این هم' نوشته شده ، تصحیح از تذکرة الشعرا . ۹ . بی : 'آرم' . ۱۰ . مرآة العالم : 'مگر بد تر ازین کند' ←

لسانی[1] شیرازی : در طرز متاخرین کامل‌البیان و با طلاقت لسان بود او راست :

هر گز غبار خاطر موری نبوده ام — این سلطنت بملک سلیمان برابر است

بیا که گریه[*] من آنقدر زمین نگذاشت — که در فراق تو خاکی بسر توان کردن

—:o:—

← تصحیح از تذکرةالشعراء - ۱۱ - نسخ بی و آ : کلمه "که" ندارد.

۱ برای شرح احوالش رک به شمع انجمن : ۴۱۰ منتخب الاشعار : ۱۲۳ ب و براون ٤ : ۲۳۵ مجالس‌النفایس : ۱۶۰ ، تحفه سامی : ۱۰٤ سفینه[*] خوشگو : ۵٦ ب ، تذکره حسینی : ۲۳٦ الف مجمع‌النفایس : ۷٤٦ - ۷٤۷ ، نشتر عشق : ٤۹۷ ب - ٤۹۹ الف -خزانه عامره : ۳۹۸ ، مرآةآفتاب نما : ۱٦۸ الف ، هفت اقلیم ۱ : ۲٦۲ ، ریحانةالادب ۳ : ٤۱۵ - ٤۱٦ .

باب الميم

مجدالدین[1] همگر فارسی : از شعرای معروف است ، معاصر شیخ سعدی رحمة الله علیه بود ، ازوست :

ای چهرهٔ تو آینهٔ صنع خدایی   جان چهره کشاند ز تو چون چهره کشایی
آئینه همه چیز نماید بجز از جان   تو هیچ بجز صورت جان می نه نمایی

معزی[2] نسائی[3] : در خدمت معزالدین[4] ملکشاه بود و بهمین نسبت معزی[5] تخلص نموده و قوت حافظه اش بمرتبه ای بود که بیک شنیدن ، قصاید مطول یاد میگرفت ، گویند شب عید سلطان ملکشاه کمان بدست در جست و جوی هلال بود ، ناگاه چشمش بر ماه نو افتاد ، بمعزی فرمود[6] که شعری مناسب حال بخواند ، او فی البدیهه[7] این رباعی گفت :

---

۱ - حبیب السیر ۱ : ۳ : ۶۸ ، تذکرة الشعراء : ۱۹۶ ، تذکره حسینی : ۲۵۴ الف ، مجمع النفائس : ۷۵ ، خزانهٔ عامره : ۴۰۱ ، مخزن الغرایب : ۳۰۹ الف ، نشتر عشق ۵۰۴ الف ، مجمع الفصحاء ۱ : ۵۹۴ ، براون ۳ : ۱۲۴ از سعدی تا جامی : ۱۴۰ - ۱۴۴ و مجدالدین همگر از سعید نفیسی -
۲ - برای شرح احوالش رک به لباب الالباب : ۳۰۰ - ۳۰۱ چهار مقاله : ۵۴ ، ۶۵ - ۶۸ و ۸۱ (تعلیقات : ۱۲۹ - ۱۳۰) تذکرة الشعراء : ۶۵ بیست مقاله قزوینی : ۱ : ۷۵ - ۸۴ ، مقدمه دیوان معزی بقلم عباس اقبال و برای دیگر منابع رک به لباب الالباب (تعلیقات) : ۶۸۳ - ۳ - نسا : از بلاد قدیم خراسان قدیم در نزدیکی کلات فعلی . ۴ - معزالدین ابوالحارث سنجر (۵۱۱ - ۵۵۲ھ) - ۵ - نظامی عروضی که با معزی ملاقی شده است راجع به تخلص بعوانهٔ او مینویسد '(سلطان به علاءالدوله گفت) اورا به لقب من باز خوانید و لقب سلطان معزالدنیا والدین بود ، امیر علی مرا خواجه معزی خواند ، سلطان گفت امیر معزی . . . . الخ' برای بیشتر تفصیل رک به چهار مقاله ۶۸ - ۶۹ - ۶ - در چهار مقاله ۶۷ - ۶۸ این واقعه هم نوشته شده است .

ای[1] ماه کمان شهر یاری گویی یا ابروی آن طرفه نگاری گویی
نعلی[2] زده از زر عیاری گویی در گوش سپهر گوشواری گویی

مالی شیرازی[3]: گویند با شاه اسمعیل خاطری داشت ، شاه ازو استفسار این معنی کرد و او از سر صدق معترف شده ، مشمول مهربانی و عنایت گردید و بوقت رخصت بی ادبانه ساق شاه را بوسید بدگویان زبان طعن کشوده ، شاه را بران آوردند که سینه[5] بیگناه اورا هدف تیر سیاست و بلا سازد و شاه بی انصاف را کار فرموده ناوکی درکار او کرد و آن مجروح ناوک بیدادی زخم کاری برداشته ، بدیهه این غزل در [سلک] نظم کشید و شربت تلخ مرگ چشید[4]:

مرا بظلم بکشتی[5] طریق داد این بود ز بادشاهی حسن توام مراد این بود
سری جدا شده از تن بخاک راه افتاد سمند ناز تو هر جا که پا نهاد این بود

مکتبی[6]: از خطه[5] پارس بود و گوی بلاغت از امثال می ربود ، از منظوماتش لیلی و مجنون در غایت سلاست و کمال لطافت است . او آن کتاب فصاحت آیات را بنام سلطان قاسم بن امیر منصور فارسی تالیف نموده :

سر خیل سپه کشان مشهور شه قاسم بن امیر منصور
چون[7] پنجه زند بهر که بد خوست چو بهلد[8] کشد ز پنجه اش پوست

و تاریخ اتمام آن چنین گفته :

---

۱ - در چهار مقاله : ۶۸ شعر اول اینطور نوشته شده :
ای ماه ! چو ابروان یاری گویی یا نی ، چو کمان شهریاری گویی
۲ - خزانه عامره : ۳۹۹ 'نعلی'- ۳ - نیز رک به تحفه سامی : ۱۱۳ ، سفینه خوشگو : ۲۲ ب تذکره حسینی : ۲۵۴ ب ، مجمع‌النفایس : ۷۵۵ ، منتخب‌الاشعار : ۱۲۶ ب ، مخزن‌الغرایب : ۳۱۵ ب ، نشتر عشق : ۵۰۸ ب - ۵۱۰ الف - ۴- در شرح این واقعه سام میرزا در تحفه سامی مینویسد که قبرش در گورستان سرخاب تبریز است . نیز رک به تذکره حسینی و نشتر عشق - ۵ - تحفه سامی : 'مرا بجور بکشتی'. ۶ - نیز رک به تحفه سامی : ۱۲۹ ، مجمع‌النفایس ۷۷۱ نشتر عشق : ۵۲۰ الف ریحانة‌الادب : ۴ : ۷۰ و مجمع‌الفصحاء : ۲ : ۴۰ - ۱۴ و هفت اقلیم : ۱ : ۳۰۴ - ۷ - در نسخه اصل 'چو چشم بد دهر که بد خوست' تصحیح از نی - ۸ - سفینه[5] خوشگو 'بهلد کند ز'.

چون مکتبی این کتاب بگشود[1] (برگ ۴۹۳ ب)
تاریخ کتاب «مکتبی» بود

مکتبی در اثنای سیاحت بهند آمده و مخاطره سفر دریا کشیده و پر[2] غربت گردیده . این سه بیت در تعریف کوه نجد[3] ازوست :

بر قله او فلک حصاری　　بر دامن او زمین غباری
سنگی که ز دامنش فتادی　　تا چرخ ز جنبش ایستادی
بر پشت وی آسمان نمودی　　چون بر شتری جل کبودی

میرم[4] سیاه قزوینی : صاحب سلوک بود و خود را از ملاء متنفر [؟] داشته بگفتن هزل و مطایبه می پرداخت . اوراست :

آن سرو قدی که قد رعنا[5] دارد　　مانند الف میان جان جا دارد
بالای بتان بلای جانست[6] مرا　　من بنده آنکسم که بالا دارد

محتشم[7] کاشی : ترکیب بند او که در مرثیه امام حسین رضی الله عنه گفته مشهور است و در تاریخ جلوس شاه اسمعیل[8] ثانی صفوی شش رباعی گفته که ازان یکهزار[9] و یکصد و هشت تاریخ از حروف منقوطه ، از نتایج طبع محتشم است :

به پیش صورت او ضبط آه خود کردن　　گمان بحوصله صورت آفرین دارم
چنان بفکر تو مستغرقم که همچو تولی　　ستاده پیشم و من چشم بر زمین دارم

---

۱ - بی : «نگشود» . ۲ - بی : «پیر غریب» . ۳ - بی : «کوه بخداست» . ۴ - در جمیع نسخ مرآة‌العالم «میرم شاه» نوشته شده ، تصحیح از تحفه سامی : ۱۳۱ کرد شده ، برای شرحش نیز رک به سفینه خوشگو : ۶ ب ، مجمع‌النفایس : ۸۷۰ صبح گلشن : ۴۸۴ ریحانة‌الادب ۴ : ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۵ - تحفه سامی : «سرو روان که قد» مجمع‌النفایس : ۸۷۰ «سرو سهی» . ۶ - بی : «جان گشت» تحفه سامی : «جان ست بلی» مجمع‌النفایس «جانست ولی» . ۷ - برای شرح احوالش رک به تاریخ عالم آرای عباسی ۱ : ۱۳۰ ، تحفه سامی : ۱۹۰ ، مآثر رحیمی ۳ : ۳۸۱ - ۳۹۳ مجمع‌النفایس : ۸۵۸ - ۸۶۰ ، خزانه عامره : ۴۰۵ ، مخزن‌الغرایب : ۳۰۸ ب ، مرآة آفتاب نما : ۱۶۸ ب ، نشتر عشق : ۵۲۳ ب ۵۲۹ ب ، مجمع‌الفصحاء ۲ : ۳۶ ، منتخب‌الاشعار : ۱۲۴ ب ، راهنمای ادبیات فارسی : ۳۴۸ و گنج سخن ۳ : ۴۰ - ۸ - ۹۸۴ه - ۹۸۵ه - ۹ - این تاریخ مغلوط است شاید سهو کتابت - سال جلوس شاه اسمعیل ۹۸۴ه است نه ۱۱۲۸ -

ملک قمی[1]: از ایران بدکن[2] آمده داخل مجلسیان نظام شاه[3] بحری شد و پس از رحلتش از ندمای ابراهیم[4] عادلشاه بوده ، بمراتب ثروت و دولت ترقی نمود و ظهوری داماد او بود ، از منظومات آن ملک اقلیم سخن دانی قریب به یک لک بیت است ، ازوست :

گذشت گرم غضب یار تا کجا میرفت	که خیل فتنه سراسیمه از قفا میرفت
چمن ز رویتو هر حیرتی که داشت بدل	گره شد و بدر افتاد غنچه شد نامش

محوی[5]: تخلص میر محمود است که بیست و پنج سال در زمان اکبر بادشاه منشی ممالک هندوستان بود ، این رباعی را بر صدر دیباچهٔ دیوان بیرم خان خانخانان نوشته بود :

از کون و مکان نخست آثار نبود	کاشیاء همه از دو حرف «کن» شد موجود
آمد چو همین دو حرف مفتاح وجود	شد مطلع دیباچهٔ دیوان شهود

---

۱ - میخانه : ۲۵۹ سفینه خوشگو: ۱۲۷ الف ماثر رحیمی : ۴۴۹ سرو آزاد : ۳۱ .
۲ - در حواشی میخانه : ۲۵۹ نوشته شده بقول تقی کاشی (سپرنگر ۳۰) ملک در ۹۸۵ به هند رفته در احمدنگر مقیم شد اما در سرو آزاد : ۳۱ نوشته شد 'و در رمضان سنه سبع و ثمانین و تسعمایه (۹۸۷) از قزوین بر آمده سری بدیار دکن کشید . و از مرتضی نظام شاه دیواله والی احمد نگر و بعد او از برهان شاه اکرام و انعام فراوان یافت' برای شرح احوالش نیز رک به مآثر رحیمی ۳ : ۴۴۶ - ۴۸۹ ، تاریخ عالم آرای عباسی : ۱۳۲ سفینه خوشگو : ۱۲۷ الف ، مجمع النفایس ۸۶۲ خزانهٔ عامره : ۴۱۱ ، نشتر عشق ۵۵۵ الف ، مفتاح التواریخ : ۲۲۴ ریحانة الادب ۴ : ۷۷ و شمع انجمن : ۴۲۰ میخانه : ۲۶۱ سرو آزاد : ۳۲ در شمع انجمن : ۲۲۰ و مفتاح التواریخ : ۲۲۴ سال رحلتش : ۱۰۲۴ نوشته شده : اما در ریحانة الادب : ۴ : ۷۷ ، ۱۰۲۵ه نوشته شده - ۳ - مرتضی نظام شاه دیواله از ۹۷۲ه-۹۹۶ / ۱۵۶۵م-۱۵۸۸م والی احمدنگر بود - ۴ - ابراهیم عادلشاه ۹۸۸ه - ۱۰۳۷ه/ ۱۵۸۰م - ۱۶۲۷م) - (۵) مؤلف مرآة العالم ترجمه‌اش از بدایونی : ۳ : ۳۲۱ - ۳۲۳ گرفته است - برای بیشتر تفصیل رک به همین کتاب .

مرشد یزد جردی[1] : یکچند در قندهار با میرزا غازی[2] ترخان بسر میبرد و بعد از موت او از مجلسیان مهابتخان[3] گردید و آخرها بوسیلهٔ میرزا ابوالحسن[4] آصفخان در سلک ملازمان[5] فردوس آشیانی شاهجهان بادشاه غازی امتیاز یافته ، بعد از چند گاه رشتهٔ حیات او[6] گسیخته شد - ازوست :

مژگان نبود بگرد چشم من زار غیرت بره نظاره ام ریخته خار

---

۱ مؤلفین سفینهٔ خوشگو : ۱۴۳ ب ، تذکرهٔ حسینی : ۲۶۳ الف ، مخزن‌الغرایب : ۳۲۱ الف ، مآثرالامراء : ۳ : ۳۴۷ و سرو آزاد : ۳۹ نوشته اند که مرشد از یزد جرد است ، مؤلفین مجمع‌النفایس : ۸۱۱ ، و مقالات‌الشعراء : ۷۵۲ و تذکره نصرآبادی : ۲۵۳ او را از برو جرد نوشته اند ، عبدالباقی در مآثر رحیمی : ۳ : ۷۸۱ مینویسد 'مرشد خان از آدمی زادگان قصبهٔ بروجرد من اعمال همدان است ، از اجلهٔ سادات آن قصبه بود . . الخ' و مؤلف میخانه : ۴۰۹ مینویسد 'به تحقیق پیوسته که مولد آن مداح خاندان حضرت ختمی پناه از بروجرد همدان است . . . الخ' . برای شرح احوالش نیز رک به همین تذکره‌ها . ۲ . برای تفصیل ملحق شدن خان با میرزا غازی رک به میخانه : ۴۱۱ - ۴۱۲ ، ۳ - برای شرح احوالش رک به مآثرالامراء : ۳ : ۳۸۵ تا ۴۰۸ از مآثر رحیمی : ۳ : ۷۸۶ - ۷۸۷ باثبات میرسد که پس از در گذشتن غازی خان مرشد مستقیما پیش مهابت خان نرفت ، بلکه اولا بدربار جهانگیر آمد در سرو آزاد : ۳ : ۳۹ نوشته شده 'میرتقی اوحدی صفاهانی صاحب تذکره عرفات گوید . . . چون میرزا غازی جرعهٔ شهادت چشید ، ارادهٔ درگاه جهانگیر بادشاه نمود ، در اثنای تحریر این مقالات به آگره آمد ، چند روز او را دریافتم ، پس در اجمیر رفته ، به اردوی جهانگیری واصل شد و بملازمت سلطانی مشرف گردید ، والحال با مهابت خان می باشد' خان آرزو : ۸۱۱ مینویسد 'استاد خانزمان امانی تخلص ، پسر خانخانان مهابت خان است' ۴ . برای شرحش رک به مآثرالامراء : ۱ : ۱۵۱ - ۱۶۰ و قاموس‌المشاهیر ۱ : ۷ : - ۵ - مؤلف مرآةالعالم شرح مرشد از میخانه نقل کرده است . اما در میخانه مفصلا نوشته شده ، برای تفصیل پیوستن مرشد با شاهجهان رک به میخانه : ۴۱۳ - ۶ - در مقالات‌الشعراء : ۷۵۴ ، سرو آزاد : ۳۹ ، شمع انجمن : ۴۳۶ ، و نشتر عشق سال رحلتش : ۱۰۳۰ﻫ نوشته شده .

در دیده سیاهیم نه از مردمک است ٭ ب نگهم ربود خال از رخ یار[1]

مسیحائی[2] کیرانوی[3] : سعدالله نام و پسر خوانده[4] مقرب[4] خان حکیم و معاصر شیدا بود ، قصه[5] سیتا زن راجه رامچند منظوم ساخته[5] . این چند بیت از آنجاست :

دل از عشق چه ریش دارم	رقابت با خدای خویش دارم
زمین و آسمان لبریز مهتاب	جهان غوطه زده در موج سیماب
چو آب انداخت بر فرق آن بت مست	ز دستش آب هم میرفت از دست
قدم چون بعد غسل از آب برزد	نهال آتشین از آب سر زد
قوی شد قول اهل[6] هند گویا[7]	که ماه آید[8] برون بیشک ز دریا[9]

---

۱ - در میخانه : ۶ . ٤ این شعر اینطور نوشته شده :

'در دیده سیاهیم از مردمک است جذب نگهم ربوده خال از رخ یار

۲ - سفینه[2] خوشگو : ۱۷٤ الف کلمات‌الشعراء : ۱۰۶ برای بیشتر شرحش رک به همین کتاب که سرخوش راجع به شعر گویش مفصلا نوشته است اما در مجمع‌النفایس : ۸۰۳ نوشته شده ، 'فقیر آرزو گوید که شعر مسیحا هرگز بپایه[2] سحابی نمی رسد' برای بیشتر شرحش رک به آیین اکبری (ترجمه انگلیسی) : ۶۱۳ ، مآثرالامراء : ۳ : ۳۸۲ که بیشتر از مرآةالعالم ماخوذ است . ۳ - در نسخه بی : 'کیرالوی' و آ : کیرالوری نوشته شده ، 'کیرانه قصبه‌ای از پانی پت است که در رونق و طراوت انموذج شاهجهان آباد توان گفت ، از هنگامی که نادر شاه قتل دران کرده ، از رونق مثل شاهجهان آباد افتاد' مجمع‌النفایس : ۸۰۳ - ٤ - برای بیشتر شرحش رک به بلاخمن : ۶۱۳ ، و مآثرالامراء ۳ : ۳۷۹ - ۳۸۲ - ۵ - یک نسخه از 'قصه رام و سیتا' در کتابخانه[2] بودلین محفوظ است رک به ایته ۲ : ۸۱۲ - مینویسد که این ترجمه راماین است که بنام شاه جهانگیر منسوب کرده شده علاوه ازین مثنویش معدن‌الابرار که در جواب مخزن‌الاسرار گفته در کتابخانه[2] بودلین محفوظ است . برای شرحش رک به فهرست مخطوطات این کتابخانه : ۱ : ۲۳٤ - ۶ - در نسخه بی و آ کلمه[2] 'اهل' نوشته نه شده ، - ۷ - در جمیع نسخه‌ها 'مانا' ، تصحیح از مآثرالامراء : ۳ : ۳۸۲ - ۸ - مآثرالامراء : 'آمد' - ۹ - مآثرالامراء 'دیار' -

تنش را پیرهن عریان ندیده — چو جان اندر تن و تن جان ندیده[1]
کنم صد سر فدای پای سیتا — چه یکتا سر چه دو تا سر چه سی[2] تا

در تعریف دارا شکوه ازوست:

بر فیل سوار جلوه گر گشت ز دور — چون نور تجلی خدا بر سر طور

منیر[3] لاهوری[4]: (برگ ٤٩٤ الف) شاعر طبیعت بود در خدمت سیفخان[5] داماد آصفخان میگذرانید، بعد ازان در سلک بادشاهی منسلک گردید - در تعریف فیل گفته:

دهد تعلیم خوبی نوخطانرا — ولی نعمت بود همه بتانرا
بزلف دلبران پیولد[6] کرده — دل خود را بموئی بند کرده

ماهر[7]: محمد علی نام دارد و در فن نظم[8] و نثر ماهر است، رساله بنام

---

۱ - مؤلف کلمات‌الشعراء: ۱۰۷ راجع باین شعر مینویسد 'این یک بیت را به لک بیت سنجیده اند . . .

تنش را پیرهن عریان ندیده — چو جان اندر تن و تن جان ندیده

روزی مرزا محمد علی ماهر این بیت را میخواند و تحسین‌ها میکرد، میدانست که در نعت گفته، فرمود که کاش این همه اشعار که در تمام عمر گفته ام بآن مرد نصیب میشد و این یک بیت بمن میدادند، فقیر گفت که در تعریف عصمت سیتا گفته، شنیده بی اعتقاد شد، گفت عجب پست فطرت و دون همت بود، چه طور معنی را در چه محل فرود آورده' - ۲ - بی و آآ: 'سیتا' - ۳ - برای شرحش رک به نشتر عشق ۵۲۱ ب ۵۲۳ الف مخزن‌الغرایب: ۳۲۳ ب، مجمع‌النفایس: ۸٦۵ - ۸٦٦، سرو آزاد: ۹۰، مرآة‌آفتاب نما: ۱٦۹ الف، منتخب‌الاشعار: ۱۳٦ ب و مقاله‌ای بقلم دکتر سید عبدالله در مجله' دانشکده‌السنه شرقیه بابت ماه مئی ۱۹۲۸ م - ٤ - آآ: 'منیر لاهوری منشی' - ۵ - برای شرح احوالش رک به مآثرالامراء ۲: ٤۱٦ - ٤۲۱ - ٦ - در فرحة: ۲۷۹ ب 'پیوسته کرده' - ۷ - برای شرح احوالش رک به کلمات‌الشعراء: ۱۰۲ - ۱۰٦، مجمع‌النفایس: ۸۰۲ - ۸۰۳، سرو آزاد: ۱۱۲، ۱۱۳ و خزانه عامره: ٤۱٤، نگارستان سخن: ۸۹ - ۸ - مؤلف کلمات الشعراء: ۱۰۲ مینویسد 'استاد همه دان پخته کار السان صاحبدل کامل عیار بوده، با کلیم قدسی و میر یحیی وغیره هم از شعرای عصر ـه

خدیو دین پناه تصنیف نموده به 'گل اورنگ' موسوم ساخته و آن رساله را
بند فضل و کمال دانشمند خان در اوایل جلوس مبارک از نظر اطهر
ده بود ، از منظومات اوست :

پاک باطن را بدشمن زود گردد سینه صاف
یک[1] نفس یکدم برد[2] در دل غبار آئینه را

بی نصیب از می کف خاکی درین میخانه نیست
یک سبو گر بشکند سامان صد ساغر شود

موهب[3] : نام لطف‌الله موطنش کنجاه از مضافات صوبه لاهور است ،
ت[4] لسان و طلاقت بیان موصوف[5] معروف بشیخ جیون ، برادر سر خوش
حب‌الهی محمد خوشی کنجاهی است بکتب متداوله درست آشنا بود و ماهر در
ر و انشاء و معاست ، در سلک بنده‌های روشناس پادشاهی سرفراز و بتقدیم
ت عالی[6] ممتاز میگردد و با جامع اوراق مربوط است و رشته[7] اخلاص را به
اکثر اشعار خویش بنام نیازمند مضبوط دارد - از آن جمله است :

سنبلت آرایش زنجیر کند   دل دیوانه بدین سلسله شبگیر[8] کند
خامه[9] بکف طره[10] سنبل گردد   تا پریشانی گیسوی تو تحریر کند
بخت زر خورشید نماید موهب   کیمیای نظر فیض گر اکسیر کند

جهانگیری تا نازک خیالان عهد عالمگیری صحبت داشته ، دیوانی ضخیم و
مثنوی‌های رنگین دارد ، نثر مثل ظهوری پر مضامین تازه نگاشته ، گل اورنگ
در مدح شاه اورنگزیب گل سرسبد فکرهای اوست ... مثنوی جامع نشائین
در زمین تحفةالعراقین گفته بود' ، برای بیشتر تفصیل سخن سرایش رک به
همین تذکره ۱۰۲ - ۱۰۶' -
در مرآةالعالم 'از نفس' ، تصحیح از فرحة : ۳۸۰ الف ، - ۲ - در مرآةالعالم
'بود' تصحیح از فرحة - ۳ - مؤلف فرحة : ۳۸۰ الف شرحش اجمالا نوشته
که از مرآةالعالم ماخوذ است مینویسد 'با بختاور خان واسطه و اتحاد داشت'
۴ - 'بعذوبت لسان و طلاقت بیان موصوف' نسخه' بی ندارد - ۵ - آآ :
موصوف و با جامع اوراق مربوط' - ۶ - بی : 'مانی' - ۷ - بی : 'تا بکل'
۸ - نسخه' اصل 'مشکبیر' ، تصحیح از آآ - ۹ - بی : 'جامه'

ابر احسان و کرم همت بختاور خان — که ز صدق نفسش صبح تباشیر کند
سایهٔ اختر اقبال شود عالم را — گر فلک خاک کف پایتو تخمیر کند
چون هوس در دل تقدیر نگنجد یکدم — آنچه در حوصلهٔ فکر تو تدبیر کند
کامگار از غم آشفته دلم ورنه کجا — بنده در خدمت عالی تو تقصیر کند
شکرِ شکر تو دارم بدهان گر چه فلک — هر دم از عشوه بلوزینه من سیر کند
مرد سیف و قلمم بی سخن از جوهر طبع — حیرت از بخت که در تجربه تاخیر کند

با النون[1]

لزاری[2] قهستانی[3] : دستور[4] نامه در آداب معاشر از تالیف اوست ، گویند اورا وقتی در حمام شیراز با شیخ سعدی اتفاق ملاقات افتاد و شیخ بقراین دریافت که او حکیم لزاریست ، بمنزل خود برده ، در ضیافت تکلف را بمرتبه کمال رسانیده ، بعد از سه روز حکیم از شیخ رخصت خواست و وقت عزیمت بخادم شیخ گفت ، اگر شیخ بقهستان تشریف فرمایند ، بدو آموزم که ضیافت چه قسم باید کرد . چون این سخن بشیخ رسید ، متاسف گردید که مگر قصوری در شرایط مهانداری بوقوع آمده، پس از چند که گذر شیخ بقهستان افتاد ، حکیم شیخ را بمنزل خود برده در روز اول سیر داغی پخت[5] ، روز دوم قدری گوشت بریان ، بروی آش کشید ، سوم مقداری گوشت جوشانید ، پس بخدمت شیخ عرض کرد که آنقسم که شما کردید زیاده از یکروز مشکل است و اینچنین مهانداری مشاهده نمودید ، سالها بی تصدیع[6] سر انجام میتوان داد :

ع ، تکلف گر نباشد خوش توان زیست

از اشعار اوست :

---

۱ . آا : 'حرف النون' - ۲ - برای شرح احوالش رک به تذکرة الشعراء ۲۵۸ مخزن الغرایب : ۲۳۶ ب نشتر عشق : ۶۳۲ الف ، آتشکده : ۲ : ۵۲۹ - ۵۳۵ ، مجمع الفصحاء : ۶۰۷ ، براون : ۳ : ۱۵۵ - ۳ - 'قهستان (بضم قاف) معرب کهستان یا کوهستان ، نام قدیم ایالت وسیع خراسان جنوبی که اکنون از نظر اداری شهرستان بیرجند و قاینات خوانده می شود و خواف یا زوزن و بوزجان از بلاد مهم آن بوده' فرهنگ امیر کبیر - ٤ - حسن سادات ناصری در حواشی آتشکده ۵۲۹ - ۵۳۰ مینویسد 'کتاب دستور نامه منظومه ایست لطیف و جذب ، بشیوهٔ بوستان شیخ در بحر متقارب مثمن مقصور یا محذوف ، در حکمت و اخلاق و آداب معاشرت و آغاز آن بدین بیت است :

قل الحمدلله لزاری کفی سلام علی عبده المصطفی

خاور شناس معروف ، پروفسور برتلس ، معلم دارالفنون لنین گراد این کتاب را تصحیح ترجمه و طبع کرده است' - ۵ - نسخه بی کلمه 'پخت' ندارد - ۶ - بی و آا : 'تصدیعه' -

آوازه در افتاد که باز آمدم از می　　بهتان صریحست من و تو به کجا ، کی
مجنون رخی کرد برون را چه تفاوت　　لیلیش درون رگ جالست بدرجی[1]

نوائی[2] : (برگ ۴۹۴ ب) تخلص امیر علی شیر است که وزیر با استقلال سلطان حسین بایقرا بود و صیت فضل و کمال آن ملکی اخلاق اطراف آفاق را گرفته ، در زمان خود مرجع ارباب دول[3] و اقبال مربی اصحاب دانش بود ، گویند سیصد و هفتاد بقعهٔ خیر تعمیر نموده[4] و تصانیف بسیار از آن عالیمقدار یادگار مانده ، دیوان ترکی و فارسی ترتیب داده ، این چند بیت از دیوان فارسی او مرقوم میگردد :

خیال طاعت بت[5] میکنم بروز بسی　　چو شب رسد برد از خود مرا خیال کسی
دلم بدست تو مرغیست در کف طفلی　　که نی کشد ، نگذارد ، نه سازدش قفسی

در جواب «بحرالابرار» امیر خسرو قصیده گفته که مطلعش اینست :

آتشین لعلی که تاج خسروانرا زیور است
اخگری بهر خیال خام[6] پختن در سر است

و بخدمت مولوی اعتقاد بسیار داشت . در وقتیکه مولوی از سفر شام و حجاز معاودت نموده آمد ، آن امیر کبیر این رباعی در سلک نظم کشیده ، بسمع مولوی رسانید :

انصاف بده ای فلک مینا فام　　تا زین دو کدام خوبتر کرد خرام
خورشید جهانتاب تو از جانب صبح　　یا ماه جهانگرد تو از جانب شام

---

۱ - آ : «نه در جی» - ۲ - در شرح حال و تاریخ زندگانی نظام‌الدین علی شیر متقدمین و ارباب تواریخ و سیر چه در زمان او و چه بعد ازو تحقیقات بسیار کرده اند و همچنین در اروپا و آسیا مقالات زیادی راجع باو نوشته شده ، در همهٔ تذکره‌های فارسی ذکرش نموده شده ، مقاله در سالنامهٔ پارس بقلم سعید نفیسی شماره سال قمری ۱۳۶۵ بذیل عنوان تاریخچه ادبیات : ۱۷ تا ۲۰ ، و مقدمه مجالس‌النفایس بقلم اصغر حکمت که در آن فهرست دیگر مقاله‌ها داده شده که بالسنهٔ اروپائی نوشته شده ، - ۳ - بی : «دولت» - ۴ - برای شرح تاسیسات و تالیفات نوایی رک به مقدمهٔ مجالس‌النفایس - ۵ - مرآة‌العالم «شب میکنم» ، تصحیح از ریاض‌الشعراء : ۲۰۶ - ۶ - بی : «شبی»

و نوت[1] آن امیر والا نهاد در سنه نهصد و شش واقع شده و 'جنت جنت' تاریخ اینواقعه گفته اند ـ

نوید نیشاپوری[2] : در خدمت همایون بادشاه بسر میبرد و قصاید غرا در مدح آن بادشاه علیین آرامگاه گفته و سنه نهصد و هفتاد و سه عازم بیت الله گشته در اثنای راه داعی حق را لبیک اجابت گفته ، مدفنش بلده[3] اجین است ازو یادگار است :

اگرم ز اشک پرخون[3] شده لاله گون زمینها
نتوان شدن پریشان گل عاشقی است اینها
هلال خواست شود[4] حلقه[5] درت شب عید
ز دور بست خیالی ولی بهم نرسید

نوری سفیدونی[5] : سفیدون قصبه ایست از توابع دهلی ، چون مدتی در جاگیر او بود بهمان منسوب گشت ، در زمان همایون بادشاه و اکبر خطاب ترخانی[6] یافته از جمله ندیمان بود ، آخر ها خدمت تولیت روضه منوره همایون بادشاه بدو مفوض شده ، همانجا ودیعت[7] حیات سپرده ، دیوان دارد ، این قطعه ازوست :

---

۱ مولانا صاحب که مصاحب میر علی شیر نوایی بود ، از رحلتش مرثیه[*] سوزناکی نوشته است که از مطلع آن تاریخ تولد و رحلت نوایی بر می آید :

ای فلک بیداد و بی‌رحمی بدینسان کرده ای [۸۴۴]
وی اجل ملک جهان را باز ویران کرده‌ی [۹۰۶ ه]

برای این مرثیه رک به مجالس‌النفایس : ۲۴۴ ببعد ـ ۲ ـ مؤلف مرآةالعالم در شرح نوید نیشاپوری از بدایونی ۳ : ۲۷۷ استفاده کرده است ـ در بدایونی و مجمع‌النفایس : ۸۸۹ اسمش نویدی نوشته شده نیز رک به سفینه خوشگو : ۱۰۷ ب ـ ۳ ـ بدایونی ۳ : ۲۷۷ : 'گلگون' ۴ ـ بدایونی : 'شدن حلقه' ـ ۵ نیز رک به بدایونی ۳ : ۱۹۷ ، ۲۰۰ (او هم عصر نوری بود و ذکر ملاقات با او هم کرده است) بلاخمن : ۶۱۱ و نگارستان سخن : ۱۳۵ ـ ۶ ـ بالضم : کسیکه بادشاه او را از تکالیف آداب معاف کرده باشد و بگناهی مؤاخذه نکند ـ ۷ ـ 'عمر درازی یافته ، بسال هزار و هژده در گذشت' سفینه[*] خوشگو : ۹۹ الف و در نگارستان سخن : ۱۳۵ نوشته شده 'در ۹۹۴ه در اتک بمرد' اما در دیگر تذکره‌ها نوشته شده که در ۹۹۴ او به تولیت روضه[*] همایون بادشاه نامزد ساخته شده وبدایونی نوشته است که او در دهلی درگذشت ـ اما سال رحلتش نه نوشته است

ز روی مکرمت وز راه احسان | به ترخان داد خانی شاه عادل
ازین خانی همین نامیست بروی | ازین نام[1] شگرف اورا چه حاصل
ز ترخانی هم اورا شکوه ای نیست | به نزد خسرو دانای کامل
که غیر از خان خشکی می نماند | ز ترخانی تری گردد چو زایل[2]

نامی[3] : از اعیان بلدهٔ بهکر بود ، میر محمد معصوم نام در سلک امرای اکبری انتظام داشت ، وقتی که بایلچیگری نزد شاه عباس رفت[4] ، از هند تا بلدهٔ ایران و همه جا در راهها و منزلها بر سنگهای کوهستان و مساجد اشعار خود را کند[5] . ازوست :

چون گریهٔ من دید نهان کرد تبسم | پیداست که این گریهٔ من بی اثری نیست
داد پیغام بقاصد مه من خنده کنان | ظاهر است از سخن او اثر خنده هنوز

---

۱ نسخهٔ اصل 'نامی شگرف' تصحیح از بدایونی - ۲ - بی وآ : 'خود اصل'
۳ - برای شرح احوالش رک به طبقات اکبری : ۱ : ٤٠١ ، بدایونی ۳ : ۳٦٤ - ۳٦٦ ، بلاخمن : ۵۷۸ - ۵۸۰ ذخیرةالخوانین : ۱ : ۲۰۰ - ۲۰۵ مقالات‌الشعراء : ۷۹۸ - ۸۰۳ : مآثرالامراء ۳ : ۳۲٦ - ۳۲۹ ، سفینه خوشگو : ٤ ، ۱ الف و نشتر عشق : ٦۲۹ الف و ب - ٤ - '... در خدمت عرش آشیانی دولت روشناسی اندوخت ، تا سال چهلم بمنصب دو صد و پنجاهی اوج پپای عزت بود و بتدریج بقرب و اعتبار پادشاهی امتیاز یافته ، بحجابت ایران مامور گردید و بفرط فراست و کاردانی مورد الطاف شاه عباس صفوی گشت ، چون از ایران دیار مراجعت نمود ، در سنه ۱۰۱۵ ه از بارگاه جنت مکانی بعنوان امین‌الملکی به بهکر رفته بود که ودیعت حیات سپرد . مآثرالامراء : ۳ : ۳۲۷ - ۵ - ' ذوق عبارت بسیار داشت و خود کتبه نویس و خوش خط بود ، از ابتدای ایروان و نخجوان و تبریز و اصفهان تا قندهار و کابل و کشمیر و هندوستان و دکن هر جا رسید از اشعار خود نوشته و بر سنگ کنده یادگاری گذاشت ، چنانچه سر دروازه قلعه اکبر آباد و مسجد جامع فتحپور سیکری وغیره اشعار ایشان خط کتبه در سنگ کنده‌اند ... الخ' ذخیرةالخوانین ۱ : ۲۰۳ نیز رک به مجمع‌النفایس : ٩٠٠ ، طبقات اکبری (ترجمه انگلیسی) : ۲ : ۷۲۹ و حواشی' .

نظیری[۱] نیشاپوری : بینظیر روزگار خود بود و در خدمت اکبر بادشاه و جهانگیر بادشاه ترقیات عظیم نموده ، آنچه که می یافت صرف احباب و فقرا میکرد - از اشعار اوست :

بدیده هر نفسش جا دهم ز دل که مباد هوای خانه بود گرم میهمان مرا

اثر نگر که بلب نا رسیده آه هنوز هزار آبله دل بر سر زبان دارد

میرزا نظام[۲] : (برگ ٤٩٥ الف) دست غیب[۳] آن عندلیب سخن طراز از عندلیبان غزل سرای بستان سرای شیراز بود و در زمان اکبر بادشاه به گلشن آباد هند آمده ، هنگامهٔ سخنوری گرم میداشت ، ازو یادگارست :

بتن در راه گر پهلو زند باد صبا افتم ضعیفم آنچنان کز جنبش مژگان ز پا افتم

چنان با خاک کویش الفتی باشد غبارم را که تا بر داردم صد باز از دست صبا افتم

---

۱ - حسن سادات ناصری مصحح آتشکده در حواشی این کتاب : ۲ : ۷۱۱ تا ۷۳۸ شرح زندگانیش و سبک شعرش با تفصیل نوشته است - در میخانه : ٥٢٤ تا ٥٣٢ شرحش نوشته شده و اطلاعات عبدالنبی استناد زیادی دارد ، زیرا که ذکرش در ردیف شعرای نموده است که با آنها بر خورده است ، و آقای مولوی شفیع در حواشی راجع به رحلتش بحث سودمندی کرده است علاوه ازین رک به مآثر رحیمی : ۳ : ۱۱۵ ببعد ، سرو آزاد : ۲٤ ، بلاخمن : ٦٤٩ تا ٦٥٠ با حواشی بدایونی : ۳ : ۲۷۵ تا ۲۷٦ ، توزک جهانگیری : ۹۱ ، کلمات‌الشعراء : ۱۱۲ ، سفینه خوشگو ۱۲۳ الف ، مجمع النفایس : ۹۰۵ - ۹۰۹ مخزن الغرایب : ۳۳۸ ب ، مرآة آفتاب نما ۱۷۰ ب ، مجمع الفصحاء : ۲ : ٤۸ ، براون : ٤ : ۲٥۲ شفق : ۳۷۰ - و حواشی آتشکده : ۲ : ۷۳۳ برای بیشتر منابع - ۲ - برای شرح احوالش رک به تذکره نصر آبادی : ۲۷۱ ، سفینه خوشگو : ۱٥۱ ب ، تذکره حسینی ۲۸۷ ب ، مجمع النفایس : ۹۰۹ ، سرو آزاد : ۳۸ ، مرآة آفتاب نما : ۱۷۰ ب نشتر عشق : ٦۲۳ الف و ریحانة الادب : ۲ : ۱۸ - ۳ - طبق مجمع النفایس : ۹۰۹ ' دست غیب قبیله ایست از سادات شیراز ' در تذکرهٔ نصر آبادی : ۲۷۱ نوشته شده ، سبب شهرت ایشان بدست غیبی آنست که شخصی از عناد شجرهٔ ایشان طلبید ، پس از غیب دستی پیدا شده شجره ایشان را آورد -

نصیرای[1] همدانی: بسخن سرایی و نکته دانی وحید زمانه بود ، در فن انشاء[2] عدیم‌المثل و یگانه ، دیوانش[3] در غایت سلاست و فصاحت است ، از منظومات اوست :

بخونم پنجه رنگین کرد دست در حنا بندم
روا شد حاجتم جز زور بازوی دعا بندم
ندارم طالع بلبل نیابم رخصت شاخی
مگر چون نکهت گل آشیانی در هوا بندم

دران زندان که من دارم نشیمن چنان گم شد بظلمت راه روزن
که آهم چون لعاب عنکبوتان تنیده بر در و دیوار زندان
مرا تا بخت من نظاره گه شد نگه چون سرمه در چشمم سیه شد
نشیند هر دم از الماس آهم ز دل صد پاره بر دوش نگاهم

نوعی[4] خبوشانی[5] : در عهد اکبر بادشاه از ایران بهندوستان رسیده ، در مقدمه 'ستی شدن هندو زنی' سرگرم مدح طرازی بادشاه وقت گردیده[6] ، القصه

---

۱ . در جمیع نسخ مرآةالعالم 'نصیری همدانی' نوشته شده ، تصحیح از تذکره‌ها نموده شده . برای شرح احوالش نیز رک به تذکره نصرآبادی : ۱۶۶ ، مرآةآفتاب نما : ۱۷۰ الف ، منتخب‌الاشعار : ۱۴۶ الف و ریحانةالادب : ٤ : ۲۰۰ - ۲ . طبق خان آرزو در مجمع‌النفایس : ۹۳۳ 'در فن انشاء ید طولی داشت ، چنانچه منشات او شهرت تمام دارد ، وفاتش .. بعد از ظهوری بعرصه آمده و پیش از ملا طغرا ، چراکه طغرا مآخذ چند فقرهٔ نثر او از ظهوری بر آورده چنانکه در کلیات انشای طغرا مسطور است' صاحب نشتر عشق : ۱۰۶ الف مینویسد 'در انشای نثر زیاده تر از نظم ید طولی داشت ... در منشات خود که بکتب خانه راقم موجود است ، داد سخنوری داده و عبارت بسیار صاف و پاکیزه و با محاوره بقلم آورده' - ۳ . 'شاعری دون مرتبه' اوست ، دیوانش بعدد اسمای الهی هزار و یک بیت است' . تذکره نصرآبادی : ۱۶۶
٤ . مؤلف مآثر رحیمی که معاصر نوعی بود ، شرح زندگانیش مفصلاً نوشته ، رک باین کتاب ۳ : ٦۳۵ - ٦۷۹ ، بدایونی : ۳ : ۳٦۱ ، میخانه : ۲۰۰ - ۲۰۲ ، سفینه خوشگو : ۱۰ الف ، و مخزن‌الغرایب : ۹٤۳ الف - کلمات‌الشعراء : ۱۱٤ آتشکده : ۱ : ۳۸٦ - ۳۸۷ ، تذکره حسینی : ۲۸۷ الف -
۵ - 'خبوشان شهری وسط است از اقلیم چهارم و توابع بسیار دارد و در دفاتر

بر شاعری و سخنوریش شاهدی عادل‌تر از 'سوزو و گداز'[۱] نیست و دیوانی دارد ـ ازوست :

تا رویتو بینم مژه‌ام پاک کن از اشک　　در دیده نگاهم چو نفس در ته آبست

نسبتی[۲] : منشا و مولدش قصبه تهانیسر است ، درویش مشرب و آزاده منش بود ، دیوانی[۳] ترتیب نموده ، ازوست :

قامت او سایه را سرو خرامان میکند　　نقش پای او زمین را گل بداماں میکند
از سر زلف سیاهش خون دلها[۴] میچکد　　شام گوئی گریه بر حال غریبان میکند
نسبت دل بدرد معتبر است　　لالـه از داغ آبـرو دارد

نقی کمری : از اعیان سکنه[۵] کشمیر[۶] است ، در عهد فردوس آشیانی

← دیوان ولایت را ارستو ، نویسند و در عهد مغول هلاکو خان تجدید عمارت آن کرد و نبیره اش ارغو خان برآن عمارت الزود و آب و هوای خوب دارد ، حاصلش غله و پنبه و انگور و میوه فراوان باشد' (نزهةالقلوب : ۱۸۶)

۶ ـ برای شرح این واقعه رک به مآثر رحیمی و میخانه ـ

۱ ـ 'والحق درمیان تازه گویان این زمان ممتاز و مستثنی است ، اگرچه بعضی از مستعدان این زمان سخنان اورا شتر گربه میدانند و میگویند که رطب و یابس در کلامش بسیار است ، اشعار بلندش در غایت بلندی است ، و سایرش در نهایت پستی است ، باعتقاد راقم درین زمان بینظیر و بیمثال است و مثنوی نیز در بحر خسرو و شیرین مسمی بسوز و گداز در لباس نظم جلوه داده و بسیار خوب گفته' مآثر رحیمی : ۳ : ۶۳۵ - ۶۳۸ ، ۲ ـ نیز رک به کلمات‌الشعراء : ۱۱۸ ، سفینه خوشگو : ۱۷۵ الف ، تذکره حسینی : ۲۸۵ ب ، مجمع‌النفایس : ۹۲۴ ، مخزن‌الغرایب : ۳۵۳ ب و نشتر عشق : ۶۳۵ ب .

۳ ـ خان آرزو در مجمع‌النفایس : ۹۲۴ مینویسد : 'بالجمله دیوان اورا تمام مطالعه کردم ، قریب پانزده شانزده هزار بیت خواهد بود' و طبق صاحب سفینه' خوشگو : ۱۷۵ الف 'مثنوی در جواب مخزن اسرار گفته ، دیوانش بشهور ومتداول' ـ ۴ ـ بی 'بداماں میچکد' ـ ۵ـ در بیشتر تذکره‌ها نوشته شده که او از ایران است نه از کشمیر ـ مثلاً خان آرزو در مجمع‌النفایس ۹۳۴ مینویسد ' شیخ علی نقی از کمره است که قصبه ایست از ایران ، معاصر اکبر پادشاه بود از ایران بهند نیامده ، اما در تعریف شیخ فیضی قصیده گفته فرستاده . . . الخ' در سرو آزاد : ۹۱ هم نوشته شده 'شیخ علی

شاهجهان بادشاه گلشن نکته دانی و سخن سنجی برشحات اقلام بلاغت نظام شادابی داشت[1] ، ازوست :

کم ده[2] شراب وصل که پر شد ایاغ ما   روغن[3] چنان مریز[4] که میرد[5] چراغ ما
کردی سفید چشم نقی را ز انتظار   این بود پنبه‌ای که نهادی بداغ ما

—:o:—

← نقی کمره قصیدهٔ سی و پنج بیت در ستایش شیخ فیضی پرداخته و از صفاهان بهند روان ساخته' طبق مؤلف سفینه خوشگو : ۱۱۹ ب 'آبای او از مشایخ ولایت کمره اند ، در مدح حاتم بیگ عماد لدوله قصاید غرا دارد ، و آن حاتم وقت مبلغ خطیری بجایزه آن همه ساله در وجه او مقرر کرده . . . الخ' در تذکره نصرآبادی : ۲۳٤ هم مسطور است که آبای او از مشایخ کمره اند' و از هیچ جا باثبات نرسیده است که او در کشمیر آمد و ساکن شد' .

۱ - در بیشتر تذکره‌ها نوشته شده که او در عهد شاهجهانی در سال ۱۰۳۱ ھ در گذشت ، اما این عهد اکبری است نه شاهجهانی ، دورهٔ حکومت شاهجهان بادشاه از ۱۰۳۷ تا ۱۰٦۸ ھ است ، مؤلفین نشتر عشق : ٦٤٠ الف و سرو آزاد : ٤٣ و شمع انجمن : ٤٥٥ ، وخزانهٔ عامره : ٤٤١ بر سال ۱۰۳۱ ھ اتفاق دارند ، در تذکره نصرآبادی : ۲۳٤ سال رحلتش ۱۰۳۰ ھ نوشته شده ، مؤلف ریحانة‌الادب : ٤ : ۲۳۲ ، راجع به رحلتش مینویسد 'وفات او در سال یکهزار و شصتم هجرت در صد و دو سالگی در اصفهان واقع گردید' اگر این سال رحلتش درست باشد ، درآنصورت نوشتهٔ مؤلف مرآة‌العالم که در عهد شاهجهانی زنده بود درست میشود - ۲ - سرو آزاد : ٤٣ 'کم کن شراب لطف که پر شد ایاغ ما' - ۳ - آآ 'روشن - ٤ - آآ بی : 'مکن' - ٥ - سرو آزاد : 'میبرد' .

باب الواو[1]

وحشی[2] : از بافق بود که موضعی است از اعمال یزد ، فرهاد و شیرین آن خسرو اقلیم سخن مشهور است ـ گویند این رباعی را در حالت نزع گفته بر لوح مزار او که از سنگ رخام است ، نقش کرده اند :

کردیم نامزد بتو نابود و بود خویش   گشتیم هیچکاره ملک وجود خویش
غماز در کمین گهرهای راز بود   قفلی زدیم بر در گفت و شنید خویش

تا چشم[3] نیم مست ترا دید روزگار   خاک سیاه بکاسه چشم غزال کرد
شاخ مژگانم چو گلبن غنچه می آرد بهار
بس که چشم گلفشانم بر گل روی تو ماند

تاریخ فوتش عزیزی گفته :

ع : 'بلبل گلزار معنی بسته لب' [۹۹۱]

ولی[4] دشت بیاضی[5] : با حسین ثنائی همعصر بود ، دیوانی دارد ، ازوست :

---

۱ آ : 'حرف الواو' . ۲ ـ رک به مقدمه دیوان وحشی بافقی بکوشش حسین نخعی مقدمه مرحوم رشید یاسمی منقول در فرهاد و شیرین و خلد برین و مسمطات وحشی با فقی ، عالم آرای عباسی : ۱ : ۱۳۱ ، آتشکده ۲ : ۶۳۴ - ۶۳۵ با حواشی حسن سادات ناصری فهرست طولانی منابع شرح وحشی داده است ، میخانه : ۱۵۲ ببعد برای شرح آثارش نیز رک به آتشکده و فهرست مخطوطات کتابخانه بودلین : ۱۶۸۸ ، ۱۶۱۹ و ۱۷۰۳ ریو : ۲ : ۶۶۳ - ۶۶۴ ، فهرست کتابخانه بانکی پور ، . ۳ . این هر دو شعر در نسخه بی نوشته نه شده ، . ۴ ـ برای شرح احوال و آثارش رک به حواشی آتشکده : ۲ : ۶۰۶ - ۶۰۷ و عالم آرای عباسی : ۱ : ۱۳۰ و شمع انجمن : ۵۱۱ ، سفینه خوشگو : ۸۲ الف ، تذکره حسینی : ۲۸۹ ب ، نشتر عشق ۶۷۵ ب مرآة آفتاب نما : ۱۷۱ - ۵ ـ 'دشت بیاض شهری نهارد و ولایتی است، قصبه آنرا فارس گویند ، به نسبت خبابد و تون ییلاق و میوه سرد سیری مثل جوز و بادام وغیره باشد' نزهت القلوب : ۱۸۴ در حواشی آتشکده : ۶۰۶ نوشته شده 'و آن روستایی است از توابع قاین خراسان و چون خاک آنجا سفید است ، بدین نام مشهور گشته و اسم قدیم آن سپید روستا و قصبه آن بنام فارس است'.

فکر تلافی دل من کن که هجر تو — این بار آن نکرد که هر بار کرده بود
ز ضعف گر نکنم ناله کس نمیداند — که زیر پیرهنم مشت استخوانی هست

والہ: تخلص میر ضیاءالدین[1] مخاطب باسلام خان است ، چنانچه شمه‌ای از احوال او در ضمن سوانح خدیو خدا آگاه سمت گزارش یافته ، اشعار آبدار[2] از جویبار طبع نکته بارش مترشح گردیده و این دو بیت ازو مشهور و برالسنه[3] سخن نهان مذکور است :

بیتو شام غم بروزما شبیخون میزند
مردم چشمم[3] ز گریه غوطه در خون میزند
وسعتی پیدا کن ای صحرا که امشب در غمش
لشکر آه من از دل خیمه[4] بیرون میزند

و بعد از صوبه داری کشمیر که بنظم صوبه مستقرالخلافه اکبر آباد (برگ ۴۹۵ ب) سرافرازی یافت در هانجا مسافر ملک بقا شد و در حظیره[5] صاحب معارف والایقان میر محمد نعمان قدس سره ، مدفون گردید و غنی کشمیری قطعه[6] تاریخ فوتش گفته ، ماده[7] تاریخش اینست :

'مرد اسلام خان والا جاه'. همت خان[5] خلف‌الصدقش در قابلیت و کمالات از اقران خود ممتاز است و بعنایت و الطاف خلیفةالرحمن سرفراز و مرجع سخن نهان نکته طراز ، از نتائج طبع همت والای اوست :

بجز خاری که مجنون داشت در دل — بیابان جنون خاری ندارد

وحیدی[6]: در سخنوری بسیار صاحب تلاش افتاده و در اشعار خویش داد صنعت تجنیس داده ، ازوست :

چون ز عشاقت من غمدیده خون افشان ترم
چهره بینی هر زمان از اشک خون افشان ترم
بر ترم الیاس و بر خشکی خضر از عشق تو (؟)
باز میگویم که در عشقت از ایشان برترم

---

۱ - برای احوالش رک به مآثرالامراء : ۱ : ۲۱۷ - ۲۲۰ و فرحة : ۳۸۰ ب - ۲ - گرفته از 'اشعار آبدار' تا الخ مؤلف مآثرالامراء از مرآةالعالم گرفته است با یک کمی رد و بدل ، - ۳ - بی : 'چشم' - ۴ - بی : 'خیمه من بیرون میزند' - ۵ - برای شرح احوالش رک به مآثرالامراء ۳ : ۹۴۶ - ۹۴۹
۶ - برای شرحش رک به مجمع‌النفایس : ۱۰۰۵ -

باورم گویند روز و شب رقیبت[1] را که هست
تا دران گلشن نه بینم هیچ ناید باورم

وحید[2] : محمد طاهر نام در ایران خدمت واقعه نویسی دارد ، چون مستعد و صاحب کمالاتست و اشعار آن وحید روزگار بر زبانها دایر است ، ازوست :

بسان مغز بادامی که از توام جدا باشد — در آغوشم نمایان است خالی بودن جایش
روز و شب تو چند بغفلت رود وحید — بر مخمل دو خواجه[3] عمر اینقدر مخواب
کس نمیگوید ز جور عشق مطلوب مرا — حرف بد کی میتواند گفت کس خوب مرا

شرح حال ما غریبان نیست غیر از پیچ و تاب
میتوان پیش از کشودن خواند مکتوب مرا

وحدت : تخلص ، رضی‌الدین نام ، به پیرایش شعر و نمایش انشا آشناست و بهره از طالب علمی هم میدارد ، چند بیت از قصیده‌ای که در تهنیت عید بنام این مؤلف کتاب گفته ، مذکور میگردد :

ز عیشها در و بام جهان گلستانست — شگفتگیست[4] که در شهر و در بیابانست
بحسن یوسفی این شاهدیست عید لقب — که دسته دسته گل تهنیت بر افشانست
به پیش رونق اقبال خان مختاور — که پیش او گل این باغ روی خندانست
شد است مصرع هر بیت من شگوفه باغ — که یاد خلق تو در دل بهار سامانست

وحدت[5] : تخلص شیخ عبدالاحد نبیره[6] شیخ احمد سهرندی است ، فضیلت درست و فطرت علمی و طبع بلند دارد . ازوست :

جلوه گاه شمع رویش دوش این کاشانه بود — پرده های دیده[7] فانوس یک پروانه بود
گوهر مقصود را از سنگ طفلان یافتم — عقل اینجا سنگسار مشرب دیوانه بود
آن تیغ که زندگی ازو در خلل است — آتش فگن خرمن طول امل است
هم تشنه[8] خون خلق و هم موج بلاست — همدست قضا و هم زبان اجل است

---

۱ . نسخ بی وآآ : 'رقیب' . ۲ . در سرو آزاد : ۱۳۲ - ۱۳۶ شرح زندگانیش مفصل تر نوشته شده از دیگر تذکره‌ها ، نیز رک به کلمات‌الشعراء : ۱۱۹ ، مجمع‌النفایس : ۹۶۲ ، تذکره بینظیر : ۱۲۸ ، تذکرهٔ حسینی : ۲۹۱ الف ، نشتر عشق : ۱۶۶ الف و ب ، مرآة آفتاب نما : ۱۷۱ ب ، منتخب‌الاشعار : ۵۰ ب ریحانة‌الادب ٤ : ۲۸۲ - ۳۰ . ۳ - بی : 'کمکت' دارد . ٤ . نیز رک به مخزن‌الغرایب : ۶۷۹ ب ، نشتر عشق : ۶۶۰ ب - ۶۶۱ الف و تذکرهٔ بینظیر : ۱۲۳ .

واصل: فضیلت و شاعری را باهم جمع کرده ، در بلدهٔ سهرند زاویه نشین است - ازوست:

امشب فلک بیاد رخت دل طپیده است   کوکب برنگ کاغذ آتش رسیده است
هوشم برنگ بوی چمن در پریدن است   تا چهرهٔ توگلشن سنبل دمیده است

واعظ[۱] قزوینی: نامش محمد رفیع است اکثر اشعار او مضامین تازه دارد. ازوست:

نتوان نهاد پای طلب از ادب بخاک (برگ ۹۹۴ الف)
سر داده اند بسکه عزیزان براه تو

در راه تو مانند پی ارباب نظر را   چشمی ز پی حفظ ادب در کف پاست
دوست میسازد تواضع دشمن دیرینه را   خاکساری میکند جاروب گرد کینه را

چو دست سائلان نبود کلی دامان وسعت را
به از زیرش نباشد آبشاری کوی همت را (؟)

واضح[۲] موسوم بمیر مبارک‌الله ولد ارادتخان[۳] نبیرهٔ اعظم خان[۴] ، شعرش خالی از نازک خیالی نیست[۵] ، چنانچه ازین ابیات واضح میگردد:

مگر بر جام بلبل زد خزان سنگ جفا کامشب
بگوشم از شکست رنگ گل آواز می آید
مگر مضراب از منقار بلبل ساختی مطرب
نوای موج گل امشب ز تار ساز می آید
قیامت قامتی گوئی بگلگشت چمن آمد
که موج گل برنگ نالهٔ بلبل کشد بالا

---

۱ - برای شرح احوالش نیز رک به کلمات‌الشعراء: ۱۲۱ ، تذکره نصرآبادی: ۱۷۱ ، مجمع‌النفایس: ۹۷۴ ، سرو آزاد: ۱۰۵ - ۱۰۶ و ریاض‌العارفین: ۴۰۹ - ۲ - نیز رک به مآثرالامراء ۱: ۲۰۴ - مجمع‌النفایس: ۹۹۵ - ۱۰۰۲ ، سرو آزاد: ۱۴۶ - ۱۴۷ - نشتر عشق: ۶۷۹ ب - ۶۸۱ الف ، و تذکره بینظیر: ۱۳۰ - ۳ - برای احوالش رک به مآثرالامراء ۱: ۲۰۳ - ۲۰۴ - ۴ - برای شرح احوالش رک به مآثرالامراء ۱: ۱۷۴ - ۱۸۰ - ۵ - «کلیات دارد ضخیم ، مشتمل بر غزلها ، مثنوی آئینه راز که در بحر یوسف زلیخا باتمام رسانیده ، خیلی بقدرت گفته» ، مجمع‌النفایس برای تفصیل این مثنوی رک به فهرست مخطوطات در کتابخانهٔ اینډیا آفس: ۱۱۴ ، نیز رک به تذکره حسینی: ۲۹۲ ب و ریحانة‌الادب ۴: ۲۶۸ -

بهار حسن کی آواره سازد عاشق خودرا
رگ گل میشود زنجیر پا دیوانهٔ ما را

واقف کلانوری : در بادی‌العمر هرچند از دین بیگانه بود[۱] ، لیکن چون استعداد قبول اسلام در فطرت او ودیعت نموده بودند ، بدلالت قائد توفیق از ریعان سن تمیز خدمت خدا پرست دینداری محمد مسلم نام دریافته بحق طلبی[۲] آشنائی داشت و در همان[۳] کسوت ، نهان از نظر معاندین باذخار سعادت یعنی طلب علم و بتادیه عبادت مشغول میبود تا آنکه شوق اظهار یگانه پرستی ، خرمن شرک اورا یکسر سوخت و باین[۴] اراده فیض اعاده در خدمت مجمع‌الفضایل و الحقایق مولانا عبدالله سیالکوتی ، از موطن خود ، بحضور هدایت ظهور خدیو دین پرور بخدا نیازمند بادشاه بپانند رسیده ، بشرف[۵] کلمهٔ طیبه فیوضات ابدی اندوخت . باسم امتیاز رسم اخلاص[۶] کیش نامور گردیده و بمنصب و خدمات سر افرازی یافته ، منظور انظار تربیت گشته ، بتاسیس عقاید ایمان و تکمیل فواید ایقان تقیه[۷] دارد و بطلاقت لسان و عذوبت بیان موصوف و با مؤلف

---

۱ - 'اصلش کهتری است که توم‌بست از شرفای هنود' مجمع‌النفایس : ۱۰۰۷
۲ - بی : 'بحق طلب' . ۳ - بی : 'بمان' . ٤ - 'مدتی از معارف اسلام خود را پوشیده می داشت ، پدرش که قانون گوی کلانور بود ، خبر یافته قصد هلاکش کرد ، از آنجا گریخته بخدمت فضایل دستگاه مولوی عبدالله خلف مولوی عبدالحکیم سیالکوتی رفت ، برفاقت ایشان در سنه بیست و دوم جلوس والا عالمگیری بحضور پر نور آمده ، امراز ملازمت نموده بتلقین بادشاه دین پناه شرف اسلام دریافت' ، کلمات‌الشعراء : ۱۲۳ . ۵ - بی : 'بتلقین'
۶ - در کلمات‌الشعراء و نشتر عشق : ۶۷۹ الف اسمش محمد اخلاص و در تذکره حسینی : ۲۹۳ الف 'محمداخلاق' مسطور است . ۷ - طبق مؤلف مجمع‌النفایس : 'در عهد عالمگیری مسلمان گشته و در عهد بهادر شاه بادشاه سرش بهیچ چیز فرو نیامده ، تا آنکه نوبت سلطنت ببادشاه شهید محمد فرخ سیر رسید ، پس صحبتش با سید عبدالله خان و سید حسین علی خان که یکی وزیر اعظم و دوم میر بخشی و امیرالامراء بود ، بجدی رسید که او را بمرشدی می پرستیدند ، بعد از قتل این دو برادر در عهد فردوس آرامگاه برحمت حق پیوست ، فقیر آرزو چند بار او را نظر بر آشنایی والد مرحوم دیده بسیار بر خود چیده مردی بنظر آمده' مؤلفین نشتر عشق : ۶۷۹ الف و صبح گلشن : ۵۸٦ سال رحلتش ۱۱٤۳ ﻫ نوشته اند .

اوراق[1] مربوط است :

از تپش آسودن دل شاهد[2] مرگ دل است
لیکن از جنبش چو آساید رگ خواب فناست

فن نثر را به از نظم ورزیده[3] و دیگر کمالات علمی این هر دو فنش را پوشیده ، طرفه شعله ادراکیست ۔

—:o:—

۱ ۔ آ : 'مألوف' ۔ ۲ ۔ آ : 'شاید' ۔ ۳ ۔ 'در نثر نویسی پایه‌ای داشت که عالمگیر پادشاه روش اورا پسند فرمود و احسنت میگفت' نشتر ، عشق : ۶۷۹ الف ۔

باب الهاء[1]

هاتفی[2] : همشیره زادهٔ عارف نامی مولوی جامی است ، خمسهٔ نظامی را جواب گفته و بسی جواهر نکات را بمثقبهٔ اندیشه سفته[3] ، چون شاه اسمعیل صفوی شیبکخان[4] اوزبک را بقتل رسانیده بر ممالک خراسان مستولی گردید ، هاتفی نزدیک بلدهٔ جام بخدمت شاه[5] رسید ، بنظم فتوحات شاهی مامور گشته ، زیاده از هزار بیت گفته بود که دست اجل مهر خموشی بر دهانش نهاد و باتمام آن نامه فرصت نیافت . این چند بیت در مدح شاه اسمعیل ازان مثنویست :

مثل در زمانه بفرزانگی سرشته ز مردی و مردانگی
چه مردی که هرکس که نامش شنود دگر ظن نیاید ازو در وجود
همه پادشاهان شده پست او چو شاهان شطرنج[6] در دست او

---

۱ . آ 'حرف الها' . ۲ . برای شرح احوالش رک به مجالس‌النفایس : ۶۲ حبیب‌السیر : ۳ : ۳۴۶ ۳ میخانه : ۱۰۳ - ۱۱۰ ، تحفهٔ سامی : ۹۶ ، ۳ . برای شرح دیوان و مثنویاتش رک به حواشی آتشکده : ۱ : ۳۷۹ - ۳۸۴ ، برای شرح مثنویش لیلی و مجنون رک به فهرست مخطوطات اینڈیا آفیس جلد اول نمره ۱۳۹۸ . فهرست کتابخانه بودلین : ۹۹۶ ، ۱۰۱۶ ، ریو : ۲ : ۶۵۲ ، و اینه نوشته است که سر جولز تصحیح این مثنوی کرده بود که در کلکته درسال ۱۷۸۸م بچاپ رسید و برای تیمور نامه رک به ریو : ۲ : ۶۵۳ - ۶۵۴ ، حماسه سرایی در ایران : ۳۴۱ - ۳۴۲ ، فهرست کتابخانه بودلین : ۲۹۸ و برای خسرو شیرین رک به فهرست اینڈیا آفیس : ۱۷۸ ، ۴ . نسخه بی : 'ینکخان' 'از مشهور ترین پادشاهان ازبک یکی شیبک خان یا محمد خان شیبانی یا شاهی بیگ خان در سال ۹۱۶ ه از شاه اسمعیل صفوی شکست خورد وکشته شد . ۵ . در تحفه سامی : ۹۶ - ۹۷ این واقعه ملاق شدن هاتفی با شاه اسمعیل با تفصیل نوشته شده ، برای بیشتر شرح این واقعه رک به میخانه : ۱۰۴ - ۱۰۵ ، مجمع‌النفایس : ۱۰۲۳ سفینه خوشگو : ۱۳ الف ، حماسه سرایی در ایران : ۳۴۳ - ۳۴۴ ، مجمع‌الفصحاء : ۲ : ۵۴ ، ۶ . بی : 'شاهان شمشیر' .

وفاتش سنه نهصد و چهارده[1] واقع شد -

هلالی[2] استر آبادی : کتاب 'شاه[3] و گدا[4] و 'صفات العاشقین[4] از مصنفات اوست ، گویند وقتی که عبید[5] خان اوزبک بهرات استیلا یافت ، هلالی مشمول عاطفت خانی[6] شده محسود اقران گردید ، معاندان کمر مخالفت او بسته پیش خان متفق گشته آن بدر آسمان کمال را بتهمت رفض بقتل رسانیدند ، بعد از آنکه

۱ - مؤلف میخانه : ۱۰۳ هم با این تاریخ اتفاق دارد اما جمیع تذکره اویسان دیگر سال رحلتش ۹۰۷ ه نوشته اند مثلاً تحفه سامی : ۹۷ ، حبیب السیر ، بابر نامه (انگلیسی) ۱ : ۲۸۸ سفینه خوشگو : ۱۳ الف ، تاریخ ادبیات ایران (شفق) : ۳۷۳ ، ریحانة الادب ٤ : ۳۰۵ - ۳۰٦ و براون ٤ : ۲۲۷ -
۲ - سام میرزا : ۹۰ تا ۹٤ شرحش مفصلا نوشته است مجالس النفایس : ۶۸-۳۰ -
در تحفه سامی اسم این مثنوی 'شاه و درویش' نوشته شده مؤلف مجمع النفایس : ۱۰۳۰ مینویسد 'مثنوی شاه و درویش که مشهور به شاه و گدا است و لیلی و مجنون او شهرت دارد ، خیلی صاف گفته ، بطرز خاص' یک نسخه این مثنوی در کتابخانه اینڈیا آفیس محفوظ است ، ایته در فهرست این کتابخانه : ۱ : ۱٤۲٦ مینویسد که این مثنوی صوفیانه است - ایته ترجمه این بزبان المانی کرده است - تاریخ کتابت این نسخه بیستم محرم ۱۰۳٦ ه است - برای بیشتر شرح این مثنوی رک به ریو : ۲ : ٦٥٦ ، فهرست کتابخانه[3] بودلین نمره ۱۰۲۲ - ۱۰۲۵ ایته در فهرست اینڈیا آفیس فهرست منابع دیگر هم داده است - ٤ - طبق مؤلف سفینه خوشگو : ۱٦ الف 'در اوایل مشق مثنوی صفات العاشقین نام ذکر کرده' ایته در فهرست اینڈیا آفیس نمره - ۱٤۳۰ مینویسد که این مثنوی را میتوان در ردیف مثنویات اخلاقی گذاشت - و بحواله[3] سپرنگر : ٤۲۷ مینویسد که این مثنوی قبل از ۹۱۳ ه منظوم شد - یک نسخه دیگر همین مثنوی درین کتابخانه هم است - برای شرح دیگر نسخه‌های این مثنوی رک به همین فهرست و فهرست کتابخانه[3] بودلین : نمره : ۱۰۲٦ ، هلالی یک مثنوی دیگر موسوم به لیلی و مجنون هم نوشت ، برای شرح این مثنوی رک به فهرست مخطوطات اینڈیا آفیس : ۱ : ٦٥٦ الف ، در تحفه سامی : ۹۲ اشعار منتخب ازین مثنوی نوشته شده ، - ۵ - در جمیع نسخه‌های مرآة العالم عبدالله خان ازبک که درست نیست - تصحیح از تحفه سامی کرده شده ، - ٦ - سفینه خوشگو : ۱٦۰ الف 'هلالی ابتداء بصوب خراسان شتافته در هرات بعضی از متداولات مطالعه نمود ، در حینی که عبدالله خان اوزبک

عبید خان را معلوم نبود که کشتن او ناحق بوده ، دیوانش طلبید همین که کشود این بیت بر آمد :

ما را بجفا کشته پشیمان شده باشی   خون دل ما ریخته حیران شده باشی

هلالی قزوینی : اهاجی بسیار دارد و در[1] هجو کسی گفته این دو بیت از آنجاست[2] :

ریش و رویش سیه و هر دو بنا گوش سفید

چون کلاغیست جناح ابیض و اسود سر و دم

یکجو از روی مروت بفقیری ندهد   شکمش ار بشکافند بسان گندم

هدایت الله[3] : مشرف اصطبل شاه طهماسپ صفوی بود ، گویند بادشاه شرط کرده که جواب خمسه را بیمعنی بگوید و بمقابله هر بیت اشرفی طلا بگیرد و بیتی که معنی داشته باشد ، عوض آن یک دندان او بشکنند ، چون تمام کرد ، زر مشروط باو دادند و بسبب معنی داشتن سه بیت سه دندان اورا بحکم بادشاه بر کندیدند ، این دو بیت از جمله اشعار بی معنی اوست :

← هرات را متصرف شد ، مولانا هلالی چون قرب و مصاحبت بسیار پیدا کرده بود ، مولانا بقایی لنک و شمس الدین قهستانی که در حضرت خان بودند ، حسد کردند و بعلت رفضش متهم ساختند ، تا در نهصد و سی و شش بقتل رسید' سفینه خوشگو : ۱۶۰ الف برای بیشتر شرحش رک به مقدمه دیوان هلالی چغتایی بقلم سعید نفیسی ، ریحانةالادب : ٤ : ۳۱۹ - ۳۲۰ ، منتخب‌الاشعار : ۱۵۵ ب مخزن‌الغرایب : ۳۷۸ الف مرآة آفتاب نما : ۱۷۲ الف ، خزانه عامره : ٤۵۷ -

۱ . در مرآةالعالم 'قصیده در هجو کسی' نوشته تصحیح قیاسی - ۲ . بنابر سفینه خوشگو : ۸۱ الف 'این چند بیت در هجو مردم قم گفته :

زرد گوشی دو سه از خانه برون تاخته اند

چشمها سرخ و سیه کرده بمال مردم

یک جو از روی مروت بفقیری ندهند

گر شکم شان بشکافند بسان گندم'

۳ . نیز رک به سفینه خوشگو : ۹۲ الف و تذکره حسینی : ۳۰۰ الف .

دندان چپ دریچه کور است
آدینه پکهنه بحضور است (برگ ۶۹٤ ب)
پای دهل و هریسه پادیست اینها همه آفت سماویست

همدمی[1] : تخلص خان عالم ولد همدم کوکه است که از امرای همایون بادشاه بود ، طبع موزون داشت ، ازوست :

دل من بین و هر سو تازه داغی از جنون در وی
محیط بیکنار[2] و هر طرف گرداب خون در وی

هاشم[3] قندهاری : از مصاحبان بیرم خان خانخانان ، دیوانی مرتب نموده ـ ازو است :

روم در باغ بی رویتو اشک لاله گون ریزم
بپای هر گلی بنشینم و از دیده خون ریزم

میر هاشم کشمیری : از سادات صحیح‌النسب و سرگروه سالکان وادی طلب بود ، سابقه فرزلدی با میر نعمان اکبر آبادی داشت و انزوا در برهانپور اختیار کرده ، علم توکل می افراشت ، مراتب فضل[4] و معنی اندیشی و فقر و درویشی او از ملفوظات پیر خودش خواجه عبدالباقی کابلی نقشبندی که نگاشته کلک حقایق سلک اوست ، بر ارباب کمال ظاهر میگردد ، روزی بشکار گاه کراره که در برهانپور مرغزار دلکشا و تفرج جای فرح افزاست و آبشاری بطول و عرض قریب صد گز در غایت لطافت و صفا در آنجا میریزد ، رفته بود ، این لولوی غلطان آبدار از عمان طبع گوهر بارش بساحل نطق افتاد :

ای آبشار نوحه[5] گر از بهر چیستی ؟ چین بر جبین فکنده[6] ز اندوه کیستی ؟
آخر چه درد بود که چون من تمام شب ؟
سر را بسنگ میزدی و میگریستی

---

۱ ـ نیز رک به بدایونی ۳ : ۳۸۵ و ذخیرةالخوانین : ۱ : ۲۱۳ ـ ۲ ـ بدایونی : ۳ : ۳۸۶ 'محیط محنت است' ـ ۳ ـ مؤلف مرآةالعالم ترجمه هاشم از طبقات اکبری : ٤۰۱ گرفته است ، برای شرح احوالش رک به بدایونی ۳ : ۳۸۸ ، سفینه خوشگو : ۷۰ الف ، تذکره حسینی : ۲۹۵ ب ، خزانه عامره : ٤۵۸ و شمع انجمن : ۵۳۰ ـ ٤ ـ کلمات 'فضل و' پی ندارد ـ ۵ ـ پی : 'نوحه کرا' ـ ۶ ـ 'فکنده' پی ندارد .

هادیخان : از خویشان خلیفه سلطان مشهور ، در زمان فردوس آشیانی از ایران بهندوستان آمده ، داخل ملازمان آن پادشاه فردوس آرامگاه شد و بخطاب خانی ممتاز گردید ، صاحب دیوان است . ازوست :

قسمت خود میخورد هر که درین عالم است
واسطه شو خوشنما [در] مفت کرم داشتن

—:o:—

باب الیاء[1]

یحیی مجزونی[2] : تاریخی تالیف نموده ، محتوی بر تولد و وفات اکثری از سلاطین و وزراء و مشایخ و علماء و شعراء ، از نتایج طبع اوست :

ای که بر لاله[3] [خود] زلف سمن سا داری
قصد شوریدگی عاشق شیدا داری

ساعد سیم نمائی و دل از دست بری تو درین کار نگارا[3] ید بیضا داری

یاری یزدی[4] : بسبب تهمتی مقرر شده بود که روز دیگر اورا بقتل رسانند ، این مطلع گفته نجات یافت :

از قتل ما خواهد شدن فردا تماشای دگر چیزی نماند از عمر ما مائیم فردای دگر

یحیی[5] کاشی : اقسام شعر را خوب میگفت و درین عصر فردوس آشیانی بنظم بادشاهنامه اشتغال داشت و بمناقب طرازی آنحضرت مباهی بود ، اشعار او نیز برتبه است ، از منظومات اوست :

گر بی شریک خوانمت ای شاه دین رواست
زین گفت حاجتم بد لیل و بیانه نیست
تو سایه[6] خدائی و این همچو آفتاب
روشن بود که هیچ یکی را دو سایه نیست

---

۱ ـ آ : 'حرف الیا' ـ ۲ ـ بی 'مجزونی' ندارد ـ ۳ ـ بی : 'نگار' ـ ٤ ـ مؤلف سفینه خوشگو : ۱٦۵ ب از مرآة‌العالم استفاده کرده است اما این افزوده است 'شاعر درست سلیقه بسیار دان بود ، اما شعرش یافته نمی شود در عهد شاه عباس ماضی بعلتی برو بسته بودند ، مقرر شده بود که روز دیگر بقتل رسد ، شب این مطلع گفت و مشهور شد ، صبح ازان بلا نجات یافت' مطلع همان است که در مرآة‌العالم مسطور است ـ ۵ ـ برای شرح احوالش رک به کلمات‌الشعراء : ۱۲۵ ـ ۱۲٦ ، تذکره حسینی : ۳۱۷ ب ، مجمع‌النفایس : ۱۰٤۳ ، مآثرالامراء ۳ : ٤٦۹ ، سرو آزاد : ۸۵ ـ ۸٦ ، خزانه[6] عامره ٤٦۰ مرآة‌آفتاب نما : ۱۷۲ ب ، مفتاح‌التواریخ : ۲٦۰ و شمع انجمن : ۵۳۸

ای کرده خدا سر آمد شاهالت میزان فلک مگر بسنجد شالت
همسنگ تو در جهان نه بندد صورت آئینه مگر نهند در میزالت

ایکه از دشواری ره از فنا ترسی مترس
بسکه آسانست این ره میتوان خوابیده رفت

خورمی در خاک غربت نیست من همچون نهال (برگ ۷۹ الف)
مشت خاک از وطن ایکاش بر میداشتم

ندارم چشم احسان زان چو مژگان زبانم بر سر مردم دراز است

—:o:—

اختتام[1]

الحمد لله والمنت که این شکرنامهٔ روزگار در مکنین[2] ، نسخهٔ غرایب آثار که پس از تتبع و تصفح کتب بسیار و بعد از انتخاب تواریخ نامدار که مشتمل بر اخبار و محتوی بر سوانح ادوار و اعصار است ، مقرون بجد و جهد بیشمار و تحقیق و تنقیح صداقت آثار بامدادات غیبی و توجهات لا ریبی ، بطریق یادگار مرتب گردید و بنهایت ایجاد و اختصار محیط فواید تامه و عواید عامه گشت و چنانچه بحر مواج[3] در کوزه در آید و مطول[4] در مختصر مفصل وا نماید ، این نسخهٔ جامعه بر کرسی افاده نشست و چندان تامل و دقت طبیعت در اوایل بکار رفت که نظر ثانی را درین تذکره حرف نماند و از بسکه حزم و احتیاط که لازمهٔ ذهن مستقیم و فهم سلیم است ، مدتی[5] دراز بمواظبت مطالعه برنگ زری که از کوره بر آید مهذب گردید ، چون چهره کشای وقایع پیشین و حال بمرتبه کمال ، و از هر خبر[6] تفصیل را متضمن است ، بمرآت عالم که بحسب تاریخ بآئینه بخت ملقب گشته ، بامید چشم از تفرج کنان اقالیم فطرت و نظارگیان شاهد خبرت[7] آنکه هنگام سیر این هفت اقلیم حکایات و روایات مؤلف اوراق را بتحفهٔ دعای خیر و استدعای حسن خاتمه اش که بمنزله علت غایتی این تسوید است ، یاد فرمایند، هر گاه که دیدهٔ توجه را بر این نسخهٔ جامعه بکشایند ، مأمول[8] اورا بر ورق[9] زبان و صحیفه[10] لسان ثبت نمایند ، ان الله مجیب الدعوات صلی الله علیه[11] خیر خلقه محمد و آله و اصحابه الطیبین الطاهرین و علی کل من وصل به بعین الیقین و رسوخ[12] الدین و سلموا علیه تسلیما کثیرا .

—:o:—

---

۱ - نسخه بی اختتام ندارد - آ : 'خاتمه' - ۲ - بی : 'و رنگین' - ۳ - بی : 'امواج' - ٤ - بی : 'مفصل' - ۵ - بی : 'مدتی است دراز' - ٦ - بی : 'جنس' ۷ - بی : 'حیرت' - بی : 'معمول' - ۹ - بی 'ورق' ندارد - ۱۰ بی : 'صفة' ۱۱ - بی : 'علی' - ۱۲ - بی : 'بر سوخ' -

کیفیت وفات بختاور خان[1]

'الله یحیی و یمیت' ، جلوه طراز ایجاد[2] و اعدام ، هر گاه خواهد تقدیر نیرنگی بروی کار آورد ، تا یک چندی زمانه لباس سوگواری در بر و خاطر زمانیان دستخوش ملالت گردد ، برگزیده بندهٔ مخصوص جلایل نعم خویش را که کام بخشی و فیض رسانی ظاهر باو بسته ، حسن نیت و لطف طویت او داشته است ، بفرمان قضا جریان 'یاایتهاالنفس[3] المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة' ، بقرب خود طلب فرماید. تبیین این مقال کدورت مآل آنکه تا هشت روز مرض ذات‌الصدور بر پیکر روح فیض و احسان ، ستترگ وسیلهٔ برد النسان ، مقرب بارگاه خلیفهٔ دوران مؤلف این نسخهٔ حیرت بیان بختاور خان مستولی شد و بتاریخ پانزدهم ربیع‌الاول سن بیست و هشت جلوس عالمگیری مطابق سنه یکهزار و نود و شش هجری در بلدهٔ احمد نگر هنگام طلوع صبح صادق که آن اسوهٔ خدا پرستان برای استعداد وضو مقابل قبله نشسته، یرلیغ ارتحال تبلیغ در رسید [که] تکبیر دامن بر افشاندن دل از هواجس تعلقات جسمانی بر خوانده بهمدمی کروبیان و همنشینی قدوسیان بشتابد ، در نظر صورت پرستان ازین واقعهٔ هوش آگاه جان کاه ابواب انجاح و مرام بر روی ناسوتیان بسته شد و بفقدان چنین خیر خواه ، کل کائنات جهان بر جهانیان تیره گردید ، راقم این غم داستان ساقی خسته جان حالت خود چه نویسد که از واژون طالعی بختش فرو خوابید و فلک غربال مثال خاک عالم نومیدی بر فرقش بیخت. پادشاه حق شناس حقیقت اساس که بر حقوق سی سالهٔ خدمت مصاحب[4] رازدار بخرد همه دان خود نظر داشتند ، آنقدر متأسف گردیدند که از رحلت هیچ بندهٔ عمده بدین گونه علامات تأسف و تاثر هرگز ملحوظ نشده ، (برگ ۷۰۹ ب) و تا چند روز این حالت استقرار داشت ، مکرر به پادشاهزاده های عظام و نوینان کرام فرمودند که درین چنین[5] صنف جهان کسی در سلطنت

---

۱ - بی : این بخش 'کیفیت وفات بختاور خان' ندارد. ۲ - کلمه 'ایجاد و' آآ ندارد.
۳ - القرآن : ۲۸ : ۸۹ - ۴ - نسخه اصل 'مصاحبت' تصحیح از آآ کرده شده ، - ۵ - آآ 'چنین' ندارد.

تیموریه بر روی کار نیامده در مزاج شناسی و استوار پیشی و تهذیب اخلاق و خیر خواهی خلایق مستثنی بود ، ما اورا باین پایه و خدمت داشته بودیم ، ورنه او در خور کارهای دیگر بود ، بصدور قاضی و اکثر علماء و امراء فرمان رفت که به تجهیز و تکفین پرداخته ، نعش آن مرحوم را طرف عدالت گاه آورند ، و حضرت خود بدانجا تشریف آورده ، بذات مقدس امامت نماز جنازه بخشوع و خضوع تمام بتقدیم رسانیدند و بعد فاتحه خواندن قدمی چند بمشایعت آن مغفوف انوار رحمت برداشتند . زهی قدردانی این خداوند نشأتین[1] و نیکو فهمی بندگی این بندهٔ مقبول کونین و بر حسب امر معلی وظایف خیرات و مبرات و ختمات قرآن بتقدیم رسید و یک چند بامانت نگاه داشتند و بعد مرور مدت بدارالخلافه شاهجهان آباد بمکان بختاور پوره که آن مبرور مضجع خود قرار داده بود و کیفیت آن در نمود سوم افزایش این کتاب بقلم آورده نقل نمودند :

دریغا ازان گوهر بی بها   که آخر بجوبی[2] صدف کرد جا
روان است تا ذکر این کهنه دیر   روانش بود تازه از ذکر خیر

کاتب سطور الم دستور را که از خاک برداشته و نواخته[3] خان رضوان مکان است و از ابتدای سن تمیز در خدمت آن استاد هنروران تربیت یافته ، بشغل خدمت انشاء و دیوانی سرکار امتیاز داشت و بندگان حضرت از مدت‌ها بتقاریب گذشتن مسودات احکام مطاعه از نظر اصلاح اثر بر حالت این بیقدر آگهی داشتند ، یاد فرموده در سلک بندگان منخرط نموده ، بمرحمت منصب و خدمت فرق اعتبار بر افراختند . بتقریبی معروض داشت که خان مرحوم این کتاب متضمن سوانح عالم را بتبدیل وقایع ده سالهٔ خلافت ابد طراز بتصفح مستثنی تالیف نموده و احقر هم تا هفده سال در استنباط مقدمات از کتب عدیده و نگارش برخی عبارات از خود جهد موفور مبذول داشته ، در کتاب خالهٔ والا معطل

---

۱ - نسخه اصل 'نشائین' تصحیح از اا - ۲ - اا : 'بخاکی صدف' . ۳ - اا : 'نوشته' جان' .

خواهد بود ، اگر باحقر مرحمت شود مورد انظار تتبع داشته باشد و مردم از آن نقل بردارند و بدین تقریب نیز از یمن فیوضات[1] صاحبقران نامی از آن مرحوم بماند ، الحمد لله که مسؤل بدرجهٔ قبول تلقی یافت ، [که] این نسخه اشتهار و انتشار یابد و نقل ها برداشته شود ، انشاء الله العزیز سعی مشکور در اشتهار این نسخه مصروف می دارد ، امید که هر موقعی که آن را مطالعه نماید ، بفاتحه خیر روح مطهر آن مغفور را خوشنود سازد۔

—:o:—

۱ ۔ نسخه اصل 'فتوحات' تصحیح از آ کرده شده ، در آ این عبارت این طور نوشته شده 'فیوضات پیر و مرشد کائنات و خورشیدکرم و احسان بر فرق من ذره بیقدر تافت ، حضرت نامی ازان مرحوم نیز بماند' که بی ربط است۔

فهرست کلمات و مصطلحات نادر ترکی و مغولی و هندی

الف

آخته بیگی : شخصی که اخته کردن حیوانات باستصواب او باشد.

احدیان : جمع احدی : بالکسر و بآخر الف بصورت یاء یکی و بفتحتین و بتحتانی رسیده ، منصبداری باشد از انواع منصبداران ، و این از عهد اکبر پادشاه است ، و ظاهرا بهمین معنی در ایران نیز بود - در بهار عجم نوشته که جماعه احدیان تنها منصب ذات دارند و سوار و پیاده متعینه سرکار با خود ندارند و گویند که احدی از طرف پادشاه برای اجرای حکمی بر امراء مسلط میشود (انند راج)

اخته خانه : جائیکه گاو و اشتر و أمثال آن را اخته کنند

ارس : ناحیه ، ملک

ارک : پشت یا پشتبان ، قلعهٔ کوچک (بزبان فارسی)

ارگچه : مرکب عطریات ، نوعی از آب جو

اسپک : خیمه کلان

اشلوک: نظم ، شعر ،

اغران : جمع آغر ، رود خشک که سیلاب ازان قطع شده ، وجای جای آب ایستاده باشد

التمش : بالفتح و تای فوقانی نیز مفتوح و کسر میم و سکون شین معجمه ، بترکی بمعنی فوج پیشین (انند راج)

الکه : ملک ، زمین ،

الوس : بضمتین و ولو غیر ملفوظ و سین مهمله ساکن ، در ترکی قوم و طایفه را گویند ، و این مخفف اولوس است ، و "اولوس" در ترکی بمعنی جماعت است .

الطاس : ناپدید شدن . پوشیده شدن ، محو شدن

الناس : میوهٔ درخت کاج

اوریسی: مرصع با جواهر ،

اولوش : (بشین معجمه) نصیب و بخش و قسمت .

(ب)

باجناق: باجناغ ـ همزلف ـ شوهر خواهر زن

بادر : بیست و نهم ماه قمری ،

بادلیج : نوعی از توپ

بان انداز یا بان دار : بان درختی که بر آن خوشبو است ، بهندی بان چیزی است که بباروت پر کرده بمدد آتش بر فوج مخالف اندازند ، و آن بشکل هوائی باشد که آتشبازی معروف است ، ظاهرا نامش اگن بان است ، چه بان در هندی تیر را گویند، و اگن بمعنی آتش ـ

بانس : نی

بخشیگری دوم : خزانه دار ،

برانغار : فوج جانب دست راست که بعربی آن را میمنه خوانند ـ

برچهی : نیزهٔ کوچک

برسات : برشگال

بنجاره : تاجر اجناس

بهوت : دیو

بیژه : قطار کشتیها

بیغول : کوچه بن بست ، گوشه ،

بگهه : قطعه زمینی تقریبا ۱۶۱۷۰۳ مربع گز

بیوتات: بیت ، بیوت ، بیوتات ، خانه،

(پ)

پاشلیقی : ناحیه‌که زیر فرمانروایی امیرالامراء باشد

پاشلیق (پاشلیغ) : راهنما ، فرمانده کل

پان : برگ تنبول

پُرز : خواب پارچه از قبیل مخمل و ماهوت

پرگنات : جمع پرگنه ، بخش ،

پلارک : تیغ و جوهر تیغ

پهونچی : قسمی از زیور که زنان بر ساعد می بندند ،

پیشخانه : بار و چادر و اسباب سفر سلاطین که از پیش برند

(ت)

تابینان : (جمع تابین) پیروی کننده

تابین باشی : افسر اعظم لشکر و فوج

تالاب : حوض آب

تال پریان : تال نام سازی در شبه تاره و نوازندهٔ آن را تال زن خوانند،

ترخان : لقبی است از القاب که سلاطین ترکستان که ایشان را خان گویند بکسی دهند ،

که هر وقت خواهد بی احضار بحضور بادشاه رود ، اگر تقصیری و خطایی کند اورا بمواخذه لگیرند ـ

تقوز : عدد نه ، ارمغان ، بعلت اینکه امراء و ملوک را تعایف بتعداد نه اهداء میشد ، و این عدد در پیش شاهان مغلیه مقدس محسوب میشد ـ

تکامشی : عجلت ، تعاقب ،

تلایه : دسته پیش آهنگان درجلو ،

تلواسه : اضطراب و بیقراری

تنسوق : تحفه و چیز نفیس و نادر ،

توره : سپربست قد آدم ، یا جوال کوچک بزبان هندی

توزک : انتظام ، ترتیب ، شان و شوکت ،

تولکچی : جایی یا هدفی که صیاد برآن تیر از مقام معین میزلد یا پناه گاه که صیادان برای شکار بکار میبرند ـ

تهاله : کلانتری

تهالهدار : رئیس کلانتری

تیل : روغن

تیول : جاگیر و مدد معاش،

(ث)

ثغار : خوراکی که به سپاهیان میدهند

ثغور : بضمتین بمعنی مرزها ، جمع ثغر ،

(ج)

جاموس : گاومیش

جرگه : بالفتح ، نوعی از شکار ، و آن چنان است که اشکریان گرد صحرا حلقه زلند تا صید بدر لرود ، سمیع کاشی گوید 'چشم او در جرگه دارد آهوی عقل مرا' حد مجنون کی بود داخل شدن در جرگ من' و بترکی تمرغه خوانند، و جرگه پهلوانان و بعضی گویند جائیکه پهلوانان باهم کشتی گیرلد ، و آنرا در عرف پاکستان اکهاره خوانند ، و این دلالت دارد بر آنکه جرگه و جرگ و ترک هرسه مترادف باشند ، حق آنست که جرگه بمعنی مطلق صف و حلقه است ، خواه مردمان باشند ، خواه سایر حیوان از چرنده و پرنده و در غیاث نوشته که جرگه بالکسر خطاست ، و این لفظ ترکیست

جریب : جریب چهار قفیز است ،
و قفیز یکصد و چهل و چهار
گز است ، و پیمانهٔ غله است
و آن دوازده ضیاع است

جریبی : بازرس اراضی

جلدوی : انعام و صله

جلو : بکسر اول و فتح دوم ، عنان
اسپ و بمعنی اسپ کوتل ،
و این لفظ ترکی است -

جلو ریز : سبک عنان

جوانغار : فوج جانب دست چپ که
بعربی آنرا میسره خوانند -

جیبه (یا جیبا) : زره بکتر

جیغه : گوهر یا زیوریست که در
دستار میآویختند -

(چ)

چارآئینه : نوعی از اسلحه و آن عبارت
از چار پارهٔ آهن پهن می باشد
که در زره بر سینه پیوند
می کنند

چارقب : پوشش مخصوص سلاطین
توران

چبوتره : جای بلند و مسطح ،

چنداول : جمعی از مردم که در
عقب لشکرهای منظم حرکت
میکردند

چنور : بادبزن دستی

چول : بیابان بی آب و علف

چیله : غلام ، مرید ،

(ح)

حزیران : بکسر اول و یای معروف ،
ماه نهم از سال رومیان و آن
مطابق ماه خرداد باشد

حلوانی : شیرینی فروش ، قناد ،

حویلی : خانه بزرگ

(خ)

خالصه شریفه : خالصه بمعنی خاصه
ولیا میختهٔ بچیزی ، و باصطلاح
زمین و ملک پادشاهی که
بجاگیر کسی نباشد -

خسر : پدرزن

خفیه نویس : جاسوس ، مخبر ،

خواص پوره : قریهٔ خواصان ،

(د)

داروغه : فرمانده ار ، کلانتر

داروغگی : مردی که اختیار و اقتدار
فرماندار داشته باشد -

دالان : حیاط بزرگ ،

دالی : مردی که دلو را برای آب
گرفتن در چاه میاندازد -

دام : سکه کوچک مساوی شاهی

درخت نیم : درختی که میوه اش تلخ میباشد ،

درسن یا دوشن : زیارت ، ملاقات ، شرفیابی

دلدل : مرداب ، سیاه‌آب ، لایستان

دمدمه : آواز طبل و دهل ، دیگر بمعنی مرکوب قلعه است ، و آن برج مانندی است که در برابر قلعه‌ها از چوب و سنگ وگل بسازنده ، و بربالای آن توپ و خمپاره کشیده بقلعگی ن محصور بیندازند .

دوپٹه : چار قد

دهکدهکی : (ڈکڈگی) طبلک ،

(ڈ)

ڈاک چوکی : جای چاپار ، پیک گاه ،

ڈولی : پالکی

(ر)

رنگه : ژنده ودلق

(ز)

زنبورک : توپ کوچک

(س)

ستی شدن : طبق صاحب جهانگیری ستی بزبان هندی زنی باشد که با شوهر مردهٔ خود بآتش بسوزد

سده : دهم روز از بهمن ماه که روز جشنی و عیدی بزرگ از پارسیان بوده .

سربندی : کوچه بند

سرکاری : داروغگی و سر براهی کار و اهتمام بسر انجام امری

سزاول : بضم اول و ضم واو بمعنی حاصل کننده ، و این لفظ ترکی است .

سنجق : کمربند و علم و دامن قبا (الند راج)

سنگهاسن : تخت شاهی ،

سنیاسیان : درویشان تارک‌الدنیا هندو

سورون : سوران ، نعرهٔ سورون که سپاهی علیه یکدیگر موقع مبارزه در می آرند

سهرا : دستهٔ گل که در موقع عروسی داماد می پوشد .

سیب : بروزن و معنی تیب که سرگشته و مدهوش و پریشانی درکار باشد . بضمتین جمع و یال اسپ

سیورغال : مدد معاش انعام

(ش)

شپه تیر : (بفتح اول و دوم مشدد) آواز تیر

(ص)

صماغ : تختها و سنگهای پهن و پاره‌های هر شے که مثل کاغذ پهن باشد -

صندل : (بالفتح) چوبی معروف که سپید آن خوشبو بود ، و سرخ او بو ندارد ، واین ظاهرا معرب چندل (بلام) است ، و چندن (بنون) مشترک است در هندی و فارسی و بالفظ بودن و کردن و سالیدن ومالیدن و کشیدن مستعمل -

(ض)

ضلع : بخش

(ط)

طاسهای گجراتی : طشت کلان یا جامهٔ زرنگار ،

طوغ : نشان فوج

طیفور : پرنده،جهنده مانند مرغ یا ملخ

(ع)

عرض مکرر : منصبداری که عرایض مردم را در پیشگاه شاهنشاه در می آورد -

عقبه : (بالفتح والکسر) نوعی از جامهای نگارین، هودج (بالکسر) در ماه یک بار کردن کاری را و (بالضم) بدل و عوض امیر -

عهد گلابی : در عهد اکبر پادشاه در آغاز بهار عیدی بود که امراء شیشه‌های گلاب آن روز پیشکش میکردند ، و در اواسط عهد عهد اورنگزیب عالمگیر پادشاه این رسم بر افتاد (بهار عجم)

عیوق : نام ستاره ایست در کنار کهکشان

(غ)

غراب : کشتی

غسلخانه : عبارت است از حمام ، گویند شیر شاه در عهد سلطنت خود در قلعه حضرت دهلی مکانی مقرر کرده بود که بعد فراغ از غسل درآن می نشست ، و گیسوان خود را در همانجا خشک می کرد ، چون نوبت بجلال الدین اکبر پادشاه رسید آنرا دیوان خاص نام گذاشت -

(ف)

فیلخانه : اصطبل فیلان

(ق)

قراول : محافظ ، دیدبان ، فوجی که برای جنگ بمکانی تعین شود -

قشلاق : جاهای گرم که زمستان
دران بسر می برند ـ
قلاوزی : راهبری ، دلالت راه ،
قلیج : البوه سپاه ، قلب لشکر در
میدان کارزار
قمرغه : شکارگاه که امراء و سلاطین
دراحاطهٔ کلان آهو و گوزن
میگذازند ـ
قنات و خیمه : سرا پرده و خیمه ،
قوربیگی : داروغهٔ سلاح
قورچی : سلاح دار ، اهتمام کنندهٔ دربار
پادشاه ،
قورخاصه : سلاح
قورخانه : سلاح خانه
قوش بیگی : داروغهٔ مرغان شکاری
قول : فوج درمیان و البوه سپاه
قیراط : نیم دانگ است که چهار جو
باشد ـ

(ک)

کتل : برآمده تپه مانند ، اسپ یدک
کتره : محله ، کوچه ، ناحیهٔ شهر ،
کچهری : داد گستری ،
کرپاس : بالاخانه ، دربار پادشاه و
امراء ، دری خانه
کرکیراق خانه : انبار ملبوسات

کرنای : بگل ، بوق
کروه : بضمتین ، بهندی کوس گویند،
و آن چهار هزار زوع مسافت
زمین باشد ـ
کنکایش کردن : مشاورت کردن
کوتوال : شحنه ،
کودالها : بیلچهها
کوڑه : شلاق
کوسهٔ جنگی : کشتی جنگی
کوکلتاش : برادر رضاعی
کهڑکی : دریچه
کیلا : موز

(گ)

گجیم : برگستوان
گهڑی : دقیقه

(ل)

لشکر منقلا : هراول دسته
لنگرها : جائیکه خوراک بمساکین و
فقراء تقسیم میشود
لهریه : مخطط ، راه راه ،

(م)

محال خالصات : زمین و ملک
پادشاهی
مطموره : سردآب و محل زیر زمینی
که درآنجا خوارو بار وغیره
را پنهان کنند

سولد : (سولد) پیشانی،

میر آتش : داروغه توپخانهٔ

میر توزکان : داروغه ساماں و آرایش مجلس و دربار و ترتیب و انتظام لشکر

(ن)

نا گیسر : گل خوشبودار و تنه اش ،

نواره : یک دسته کشتیهای کوچک که برای دفاع سواحل کشور بکار میبرند -

نوئینان : جمع نوئین ، دراصل داماد را گویند و ترکان سلاطین را باین لفظ خطاب کنند ، بمعنی امیر اعظم ، پادشاهزاده ، نوئین نوبان ، شاهزاده ، امیر جنرل از القاب بزرگان ترک است و این لغت فارسی نیست ترکی است بلکه مغولی ،

(و)

وزن شمسی : سنجیده شدن پادشاه بزر و جواهر در آغاز هر سال شمسی

وزن قمری : سنجیده شدن پادشاه با زر و جواهر در آغاز هر سال قمری

(ه)

هریل : جانوری سبز رنگ مانند کبوتر یا طوطی ،

هون : آسان و هموار

(ی)

یاسا : بزبان مغولی دارای چند تا معنی است :

(۱) فرمان شاهی ، حکم ، اعلان

(۲) قانون

(۳) سزای موت ، بزبان ترک بمعنی قتل و غارت ، قصاص ، رسم و قاعده مستعمل است ،

یرلیغ : فرمان شاهی

یسال : صف ، قطار ، فوج

یساول : میر ترک ، نقیب

ییلاق : جای تابستان :

—:o:—

فهرست مناصب

نمبرشمار	منصب	اسپ هرنوع	فیل‌هرنوع	شتر قطار	قاطر قطار	حقوق (ماهیانه) درجه اول	درجه دوم	درجه سوم	ارابه
۱	هفت هزاری	٤۹۰	۱٤۱	۱۱۰	۲۷		٤۵۰۰۰		۲۲۰
۲	پنجهزاری	۳٤۰	۱۱۵	۱۰۰	۲۰	۳۰۰۰۰	۲۹۰۰۰	۲۸۰۰۰	۱٦۰
۳	چهارهزار پانصدی	۳۰۵	۹۰	۷۲	۱۸	۲٦۰۰۰	۲۵۸۰۰	۲۵۷۰۰	۱٤۵
٤	چهار هزاری	۲۷۰	۸۰	٦۵	۱۷	۲۲۰۰۰	۲۱۸۰۰	۲۱٦۰۰	۱۳۰
۵	سه‌هزار پانصدی	۲۳۵	۷۵	۵۷	۱۵	۱۹۰۰۰	۱۸۸۰۰	۱۸۷۰۰	۱۱۵
٦	سه‌هزاری	۲۲۰	۷۰	۵۰	٤	۱۷۰۰۰	۱٦۸۰۰	۱٦۷۰۰	۱۰۰
۷	دوهزار پانصدی	۱۷۰	۵۰	٤۰	۱۰	۱٤۰۰۰	۱۳۸۰۰	۱۳۷۰۰	۸۰
۸	دوهزاری	۱۵۰	٤۰	۳۰	۷	۱۲۰۰۰	۱۱۹۰۰	۱۱۸۰۰	٦۸
۹	یک‌هزار پانصدی	۱۲۰	۳۵	۲٤	۵	۱۰۰۰۰	۹۸۰۰	۹۷۰۰	۵۰
۱۰	هزاری	۱۰٤	۳۱	۲۱	٤	۸۲۰۰	۸۱۰۰	۸۰۰۰	٤۲
۱۱	نهصدی	۱۰۰	۳۰	۲۰	٤	۷۷۰۰	۷٤۰۰	۷۱۰۰	٤۰
۱۲	هشت صدی	۸۲	۲۸	۱۷	۳	۵۰۰	٤۷۰۰	٤٤۰۰	۳٤

نمبر شمار	منصب	اسپ هرنوع	فیل هرنوع	شتر	قاطر	حقوق (ماهیانه)			ارابه
						درجه اول	درجه دوم	درجه سوم	
				قطار	قطار				
١٣	هفت صدی	٦٠	١٩	١٥	٢	٤٠٠٠	٣٧٠٠	٣٦٠٠	٢٧
١٤	شش صدی	٣٨	١٥	١٤	٢	٣٥٠٠	٣٢٠٠	٣٠٠٠	٢١
١٥	پانصدی	٣٤	١٠	١٣	٢	٢٨٠٠	٢٧٥٠	٢٧٠٠	١٥
١٦	چهار صدی	٢٠	٩	٥		٢٠٠٠	١٧٥١	١٥٠٠	١٢
١٧	سه‌صدی	١٥	٧	٤		١٤٠٠	١٢٥٠	١٢٠٠	١٠
١٨	دو صدی	١٢	٦	٣		٩٧٥	٩٥٠	٩٠٠	٧
١٩	یوزباشی	١٠	٣	٢		٧٠٠	٦٠٠	٥٠٠	٥

(ماخوذ از کتاب
امرای هنود
٣٥٢، ٣٨٤)

—:o:—

منابع

۱ - ابوالفضل (احوال و آثار)	ڈاکٹر ظهورالدین احمد	لاهور	۱۹۷۵
۲ - انشای فیضی ، ابوالفیض فیضی	مرتبه دکتر اے - دی ارشد	لاهور	۱۹۷۳
۳ - آتشکده آذر بخش اول و دوم	لطف علی بیک بیگدلی متخلص به آذر بتصحیح وتحشی حسن سادات ناصری	تهران	۳۸-۱۳۳۶
٤ - آداب عالمگیری	منشی الممالک ابوالفتح خان بتصحیح عبدالغفور چوهدری	لاهور	۱۹۷۱
۵ - آثار گم شدهٔ ابوالفضل بیهقی	دکتر سعید نفیسی	تهران	۱۳۱۵
٦ - آئین اکبری	ابوالفضل	لولکشور اگست	۱۸٦۹م
۷ - احوال و اشعار ابوعبدالله		تهران	۱۳۰۹
جعفر بن محمد رودکی	تالیف سعید نفیسی	تهران	۱۳۱۹ش
۸ - اخبارالاخیار	عبدالحق محدث دهلوی	لکهنؤ	۱۲۷۰
۹ - اخبارالاخیار	عبدالحق محدث دهلوی	دهلی	۱۳۳۲
۱۰ - ارض القرآن جلد اول و دوم	سید سلیمان ندوی	اعظم گڑه	۵٦-۱۹۵۵
۱۱ - از سعدی تا جامی تالیف ادوارد براون ترجمه و حواشی	بقلم اصغر حکمت	تهران	۱۹٤۸م
۱ - المنجد فی اللغة والادب والعلوم		بیروت	۱۹۲۷

۱۳ ـ الشای طاهر وحید میرزا	میرزا طاهر وحید	لکهنؤ	۱۸۷۳
۱۴ ـ اورینتل کالج میگزین لاهور	که از طرف اورینتل کالج (دانشکده السنه شرق) منتشر میشود (شارههای مختلف)	لاهور بزبان اردو	
۱۵ ـ باکاروان حله	دکتر عبدالحسین زرین کوب	تهران	۱۳۴۳
۱۶ ـ برهان قاطع	محمد حسین بن خلف تبریزی متخلص بیرهان سه جلد	تهران	۳۳-۱۳۳۲
۱۷ ـ بزم تیموریه	سید صباح الدین عبدالرحمن	اعظم گڑھ	۱۹۴۸
۱۸ ـ بهار عجم	ٹیک چند بهار	نولکشور لکهنو	۱۹۱۶
۱۹ ـ بیدل	عباداللہ اختر	لاهور	۱۹۵۲
۲۰ ـ تاریخ ادبیات ایران	دکتر رضا زاده شفق	تهران	۱۳۲۱
۲۱ ـ تاریخ ادبیات در ایران (دو جلد)	دکتر ذبیح الله صفا	تهران	—
۲۲ ـ تاریخ ادبیات ایران	دکتر سلیم نیساری	تهران	۱۳۳۴
۲۳ ـ تاریخ ادبیات ایران و تاریخ شعراء	تالیف حسین فریور	تهران	—
۲۴ ـ تاریخ ادبیات فارسی	هرمان ایته ترجمه و حواشی بقلم دکتر رضا زاده شفق	تهران	۱۳۳۷
۲۵ ـ تاریخ بیهقی	خواجه ابوالفضل محمد بن حسن بیهقی دبیر بکوشش سعید نفیسی	تهران	۱۳۲۴

۲۶ - تاریخ عالم آرای عباسی	اسکندر بیگ ترکمان	تهران ۱۳۱٤
۲۷ - تاریخ فرشته یا گلشن ابراهیمی	ملا محمد قاسم هندوشاه	نولکشور ۱۲۸۱ھ لکهنو
۲۸ - تاریخ محمد شاهی معروف به نادرالزمانی	خوشحال چند	نسخه خطی درکتاب خانه عمومی لاهور
۲۹ - تاریخ مفصل ایران	عبدالله رازی	تهران ۱۳۳۵
۳۰ - تاریخ مفصل ایران (جلداول)	عباس اقبال	تهران ۱۳۱۲
۳۱ - تاریخچۀ مختصر ادبیات ایران	سعید نفیسی سالنامه پارس	تهران ۱۳۲۸ ش
۳۲ - تحفه خطاطین	مستقیم زاده سلیمان سعدالدین افندی	استنبول ۱۹۲۸
۳۳ - تحفه سامی	سام میرزای صفوی	تهران اسپند ماه ۱۳۱۰ شمسی
۳٤ - تحقیقات چشتی	نور احمد چشتی	لاهور ۱۳۲٤ھ
۳۵ - تذکرةالخطاطین مسمی بکتاب امتحان‌الفضلاء۔	میرزای سنگلاخ	۱۲۹۱ھ
۳۶ - تذکرةالشعراء ۔	دولتشاه سمرقندی	تهران ۱۳۳۷ خورشیدی ۔
۳۷ - تذکره بینظیر ۔	سید عبدالوهاب افتخار ۔	اله آباد ۱۹٤۰م
۳۸ - تذکره حسینی ۔	میر حسین دوست سنبهلی ۔	نسخه خطی دانشگاه پنجاب لاهور ۔
۳۹ - تذکره خوشنویسان ۔	مولانا محمد هفت قلمی دهلوی ۔	کلکته ۱۳۲۸ھ /۱۹۱۰ م ۔
٤۰ - تذکره علمای هند	رحمان علی	لکهنو ۱۸۹٤م
٤۱ - تذکره مصنفین دهلی	عبدالحق ۔	—
٤۲ - تذکره نصرآبادی ۔	میرزا محمد طاهر نصر آبادی ۔	تهران مهرماه ۱۳۱۷

۴۳ - تقویم هجری و عیسوی	ابوالنصر محمد خالدی	کراچی ۱۹۵۲
۴۴ - تنقید شعرالعجم -	حافظ محمود شیرانی	—
۴۵ - تورک جهانگیری -	جهانگیر بادشاه هند -	علیگڑھ ۱۲۸۱ /۱۸۶۴ م
۴۶ - جامی	علی اصغر حکمت -	تهران ۱۳۲۰
۴۷ - چهار مقاله -	احمد بن عمر نظامی عروضی سمرقندی بتصحیح عبدالوهاب قزوینی و دکتر معین -	تهران ۱۹۵۵ - ۵۷
۴۸ - حبیب‌السیر -	غیاث‌الدین بن همام‌الدین خواندمیر -	بمبئی ۱۲۷۳ھ /۱۸۵۷ م
۴۹ - حماسه سرایی در ایران -	دکتر ذبیح الله صفا -	تهران اسفند ۱۳۲۴
۵۰ - حیات شیخ عبدالحق محدث دهلوی -	خلیق احمد	دهلی ۱۳۷۳ھ
۵۱ - خزانهٔ عامره -	آزاد حسینی واسطی بلگرامی -	نولکشور کانپور
۵۲ - خزینةالاصفیا (دو جلد)	مفتی غلام سرور لاهوری -	لکهنؤ ۱۳۳۲ھ
۵۳ - خط و خطاطان -	مؤلفی انجمن معارف اعضاء سندن حبیب ، ابوالضیاء توفیق بک -	قسطنطنیه ۱۳۰۵
۵۴ - خلاصةالمکاتیب	سجان رائے	نسخه خطی دانشگاه پنجاب
۵۵ - دستورالوزرا	غیاث‌الدین خواند میر با تصحیح و مقدمه سعید نفیسی -	تهران ۱۳۱۷ ش
۵۶ - دورهٔ کامل بیست مقاله قزوینی -	عبدالوهاب قزوینی -	تهران ۱۳۳۲

٥٧ - دیوان ابوالفرج رونی	بتصحیح آقای محمد علی ناصح	تهران ١٣٠٤
٥٨ - دیوان ابوالقاسم حسن بن احمد عنصری -	بتصحیح یحیی قریب	تهران ١٣٦٣ هجری قمری
٥٩ - دیوان ابو طالب کلیم	بتصحیح پرتو بیضایی	تهران ١٣٣٤
٦٠ - دیوان اثیر آخسیکتی	بتصحیح رکن‌الدین همایون فرخ	تهران ١٣٣٧ شمسی
٦١ - دیوان ادیب صابر ترمذی	بتصحیح ع - قویم	تهران
٦٢ - دیوان جمال‌الدین اصفهانی	بتصحیح ادیب نیشابوری	تهران
٦٣ - دیوان خاقانی شروانی	بکوشش حسین نخعی	تهران ١٣٣٦ خورشیدی
٦٤ - دیوان خواجو کرمانی	بسعی احمد سهیلی خوانساری	تهران ١٣٣٦
٦٥ - دیوان خواجه حافظ شیرازی	باهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی	تهران ١٣٢٠ ش
٦٦ - دیوان ظهیر فاریابی -	باهتمام و تصحیح هاشم رضی	کاوه تهران
٦٧ - دیوان عبدالعزیز بن مسعود عسجدی مروزی	باهتمام طاهری شهاب با مقدمه استاد سعید نفیسی	تهران ١٣٣٤
٦٨ - دیوان کامل جامی	ویراسته هاشم رضی	تهران ١٣٤١
٦٩ - دیوان کمال‌الدین مسعود خجندی -	بتصحیح عزیز دولت آبادی	تبریز ١٣٣٧
٧٠ - دیوان محمد بن عبدالملک نیشاپوری متخلص به معزی	بسعی و اهتمام عباس اقبال	تهران ١٣١٨
٧١ - دیوان هلالی چغتایی	بتصحیح سعید نفیسی	تهران ١٣٣٧
٧٢ - ذخیرة‌الخوانین جلد اول	شیخ فرید بهکری (بتصحیح سید معین‌الحق)	کراچی ١٩٦١
٧٣ - راحة‌الصدور و آیة‌السرور در تاریخ آل سلجوق	محمد بن علی بن سلیمان‌الراوندی	تهران دیماه ١٣٣٣

۷۴ - راهنمای ادبیات فارسی	خانم زهرای خانلری	تهران	
۷۵ - راهنمای صنایع اسلام	دکترم . س دیماند ترجمه دکتر عبدالله فریار	تهران	۱۳۳۶
۷۶ - رجال حبیب السیر (از حملهٔ مغول تا مرگ شاه اسمعیل)	گرد آورده عبدالحسین نوابی	تهران	۱۳۲۴ شمسی
۷۷ - رقعات عالمگیر (جلد اول)	شاه اورنگزیب عالمگیر گرد آورده سید نجیب اشرف ندوی	اعظم گڑه	۱۹۲۹م
۷۸ - روح بیدل	ڈاکٹر عبدالغنی	لاهور	۱۹۶۸ء
۷۹ - ریاض الشعراء	علی قلیخان واله داغستانی	نسخه خطی دانشگاه پنجاب لاهور	
۸۰ - ریاض العارفین	رضا قلیخان هدایت	تهران تیر ماه	۱۳۱۶
۸۱ - ریحانة الادب جلد دوم، سوم، چهارم	محمد علی تبریزی (مدرس)	تهران	۱۳۲۸ - ۱۳۳۱ شمسی
۸۲ - ریحان نستعلیق اعنی رساله در علم خط	مرتبه محمد عبدالله چغتائی .	لاهور	۱۹۴۱
۸۳ - زبدة المقامات	محمد هاشم کشمی	کانپور	۱۸۹۰
۸۴ - زندگانی شاه عباس اول	نصرالله فلسفی	تهران	۱۹۵۳م
۸۵ - سخن و سخنوران جلد اول و دوم	بدیع الزمان بشرویه خراسانی	تهران	۱۳۰۸ هجری شمسی
۸۶ - سر زمین هند	علی اصغر حکمت	تهران	۱۳۳۷ شمسی هجری
۸۷ - سفینة الاولیا	داراشکوه	لکهنؤ	۱۲۹۱/ ۱۸۷۸ء
۸۸ - سفینهٔ خوشگو	بندرابن داس خوشگو	نسخه خطی دانشگاه پنجاب لاهور	

۸۹ - شعرالعجم پنج جلد	شبلی نعمانی	علیگڑھ —
۹۰ - شعر و شاعری عرفی	آغا سید علی	حیدر آباد ۱۳٤۵ھ
۹۱ - شمس‌اللغات (جلد اول و دوم)	—	بمبئی ۱۳۰۹ھ
۹۲ - شمع انجمن	نواب سید صدیق حسن خان.	بهوپال ۱۲۹۳ھ
۹۳ - صبح گلشن	سید محمد علی حسن خان	بهوپال ۱۲۹۵ھ
۹٤ - طبقات اکبری .	مولانا نظام‌الدین احمد بن محمد مقیم‌الهروی	لکهنؤ (نولکشور) نومبر ۱۸۷۵ م
۹۵ - عالمگیر نامه	منشی محمد کاظم بن محمد امین .	کلکته ۱۸٦۸م
۹٦ - عمل صالح یا شاهجهان نامه (سه جلد)	محمد صالح کنبو لاهوری	کلکته ۱۹۲۳ - ۱۹٤۹ م
۹۷ - غیاث‌اللغات	محمد غیاث‌الدین بن جلال‌الدین .	کانپور ۱۳۲۷
۹۸ - فرحت‌الناظرین	محمد اسلم حفیظ الله انصاری .	نسخه خطی دانشگاه پنجاب لاهور
۹۹ - فردوسی پر چار مقالے	حافظ محمود شیرانی	انجمن ترقی اردو دهلی
۱۰۰ - فرهنگ آصفیه	سید احمد دهلوی	لاهور ۱۹۰۸ م
۱۰۱ - فرهنگ امیر کبیر	محمد علی خلیلی و علی اصغر شمیم	تهران ۱۳۳٤ شمسی
۱۰۲ - فرهنگ انندراج چهار جلد	—	تهران ۱۳۳٦ خورشیدی
۱۰۳ - فرهنگ بزرگ دو جلدی مصور	حسن عمید	تهران ۱۳۳۷ شمسی
۱۰٤ - فرهنگ عامره	محمد عبدالله خان خویشگی	کراچی ۱۹٤٦

۱۰۵ - فرهنگ غفاری (فارسي بفرانسه)	امیر جلال‌الدین غفاری	تهران ۱۳۳۷
۱۰۶ - فرهنگ فرانسه بفارسي دو جلد	سعید نفیسی	تهران ۱۳۰۹-۱۰
۱۰۷ - فیروزاللغات	الحاج مولوی فیروزالدین	لاهور
۱۰۸ - قاموس تراجم‌الاعلام جلد اول و سوم		بغداد مکتبه‌المثنی
۱۰۹ - کارنامهٔ بزرگان ایران	ادارهٔ کل انتشارات و رادیو	تهران ۱۳٤۰ خورشیدی
۱۱۰ - کتاب‌القانون جلد دوم	ابن سینا	مصر ۱۲۹٤ه
۱۱۱ - کلمات‌الشعراء	محمد افضل سرخوش	لاهور
۱۱۲ - کلیات شیخ سعدی (چاپ علمی)	از روی نسخه محمد علی فروغی	تهران ۱۳۳۸ شمسی
۱۱۳ - کلیات عبید زاکانی	بتصحیح عباس اقبال	تهران ۱۳۲۱ شمسی
۱۱٤ - گنج باز یافته	محمد دبیر سیاقی	تهران ۱۳۳٤
۱۱۵ - گنج سخن (سه جلد)	دکتر ذبیح الله صفا	تهران۱۳۳۹ - ٤۰
۱۱٦ - لباب‌الالباب	محمد عوفی	تهران اسفند ۱۳۳۳
۱۱۷ - لغات‌القرآن (پنج جلد)	مولانا عبدالرشید صاحب نعمانی	دهلی ۱۹٤۹-۵۷
۱۱۸ - لغت نامه	علی اکبر دهخدا (شماره های مختلف)	چاپخانه دانشگاه تهران
۱۱۹ - مآثرالامراء (سه جلد)	صمصام‌الدوله شاهنواز خان	کلکته ۱۸۸۸ م

١٢٠ - مآثرالامراء (سه جلد)	مترجم محمد ایوب قادری	لاهور ١٩٦٨ - ١٩٧٠
١٢١ - مآثرالکرام دفتر ثانی موسوم به سرو آزاد	میر غلام علی آزاد بلگرامی	دکن ١٩١٣ م
١٢٢ - مآثررحیمی جلد سوم	ملا عبدالباقی نهاوندی	کلکته ١٩٣١
١٢٣ - مآثر عالمگیری	ساقی مستعد خان	کلکته ١٨٧١ م
١٢٤ - مجالس‌المومنین	قاضی نور الله شوشتری	تهران ١٢٩٩
١٢٥ - مجالس‌النفایس (دو ترجمه آن از قرن دهم)	میر نظام‌الدین علیشیر نوایی باهتمام علی اصغر حکمت	تهران ١٣٢٣
١٢٦ - مجدالدین همگر	سعید نفیسی	مطبعه مهر تهران ١٣١٤ ش
١٢٧ - مجله دانشکده ادبیات (شماره های مختلف)		
١٢٨ - مجله سالنامه پارس (شماره‌های مختلف)		
١٢٩ - مجمع‌الفصحاء دو جلد	رضا قلیخان‌المتخلص هدایت	
١٣٠ - مجمع‌النفایس	سراج‌الدین علیخان علی آرزو	نسخه خطی در دانشگاه پنجاب لاهور
١٣١ - محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی	سعید نفیسی	تهران ١٣٤١
١٣٢ - مختصری در تاریخ تحول نظم و نثر پارسی در ادوار مختلف ادبی	ذبیح الله صفا	تهران ١٣٣١
١٣٣ - مخزن‌الاسرار	نظامی گنجوی تصحیح و حواشی بقلم وحید دستگردی	تهران ١٣١٣ شمسی‌هجری

۱۳٤ - مخزن‌الغرایب	شیخ احمد علی سندیلوی	نسخه خطی دانشگاه پنجاب لاهور
۱۳۵ - مرآة آفتاب نما	شاهنواز خان هاشمی دهلوی	نسخه خطی دانشگاه پنجاب لاهور
۱۳۶ - مرآة‌الخیال	شیر خان لودی	بمبئی ۱۳۲٤ه
۱۳۷ - مفتاح‌التواریخ	تامس ولیم بیل	نولکشور کانپور نوامبر ۱۸۶۷ م
۱۳۸ - مقالات‌الشعراء	میر علی شیر 'قانع تتوی	کراچی ۱۹۵۷
۱۳۹ - مقدمه رقعات عالگیر	بقلم سید نجیب اشرف ندوی	اعظم گڑه
۱٤۰ - مکتوبات سعد الله خان	مرتب غلام رسول مهر	لاهور ۱۹۶۸ م
۱٤۱ - منتخب‌الاشعار	مردان علی خان مبتلا	نسخه خطی دانشگاه پنجاب لاهور
۱٤۲ - منتخب‌التواریخ جلد دوم و سوم	عبدالقادر بن ملوک شاه بدایونی	کلکته ۱۸۶۵-۶۹
۱٤۳ - منتخب‌اللباب جلد اول	خافی خان	کلکته ۱۸۶۹
۱٤٤ - میخانه	ملا عبدالنبی فخرالزمانی قزوینی	لاهور ۱۹۲۶
۱٤۵ - نزهت‌القلوب	حمد الله مستوفی	بمبئی ۱۳۱۱ه
۱٤۶ - نشتر عشق جلد اول و دوم	آقا حسین قلیخان عاشقی عظیم آبادی	نسخه خطی دانشگاه پنجاب لاهور
۱٤۷ - نفحات‌الانس	مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی	نولکشور لکهنؤ ۱۹۱۰ م
۱٤۸ - نگارستان سخن	سید نورالحسن	بهوپال ۱۲۹۳ه
۱٤۹ - نوراللغات	مولوی نورالحسن	لکهنؤ نومبر ۱۹۲٤

(١٥٠) واقعات کشمیر اعظم نسخہ خطی دانشگاہ پنجاب لاہور

(١٥١) واقعات عالمگیری عاقل خان رازی لاہور اگست ١٩٣٥ء

(١٥٢) وفیات الاعیان قاضی القضاۃ ابن خلکان مورخ ١٢٩٩ھ

(١٥٣) وقایع نعمت خان عالی نعمت خان عالی نولکشور لکھنؤ فروری ١٨٧٢م

(١٥٤) ہفت اقلیم (جلد اول) امین احمد رازی بتصحیح سر دینیسون راس ١٩٣٩م

(١٥٥) ریاض الاولیا محمد بختاور خان نسخہ خطی درموزہ بریتانیہ اور ینتل ١٧٤٥

(١٥٦) مرآۃ جہان نما محمد بقا نسخہ خطی درموزہ بریتانیہ اور ینتل ۱۷۷۶۱

157 Abdul Aziz, *The Mansabdari System and the Mughal Army,* Lahore. 1945.

158 Abu'l Fadl 'Allāmī, *A'īn-i Akbarī,* Eng. tr., vol I, by H. Blochmann, Calcutta, 1927; Eng. tr., vol. II, by H. S. Jarret, Calcutta, 1891, 1894,

159 Ahmad, Khwaja Nizamud Din, *Tabaqat-i Akbari,* Eng. tr., B. De., vol. II, Calcutta, 1936.

160 Ahmad, Zubaid, *The Contribution of India to Arabic Literature,* Allahabad, 1946.

161 Ali, M. Athar, *The Mughal Nobility Under Aurangzeb,* Aligarh, 1966.

162 Askari, Sayyid Hasan, "Mirza Muḥammad Baqir Najm-i Thānī *Arshi Presentation Volume,* ed. Malik Ram and M. D. Ahmad, Delhi, 1965.

163 Babur, Zahir-ud-Din, *Babur Namah,* Eng. tr., by A. Beveridge, London, 1912-1921.

164 Badāyūnī, Abdul Qādir, *Muntakhabu-t-Tawārīkh,* Eng. tr. by T. Wolseley Haig, Delhi, 1973 (reprint).

165 Beale, Thomas William, *An Oriental Biographical Dictionary,* Calcutta, 1881.

166 Binyon, Laurence, *The Court Painters of the Grand Moguls.* London, 1921.

167 Blochet, Edgar, *Catalogue des Manuscrits Persans de la Bibliotheque Nationale*, 6 vols., Paris, 1905-1936.

168 Brockelmann, Carl, *Gesichchteder Arabischen Litteratur*, Weimer-Berlin, 1898-1902.

169 Browne, E. G., *A Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the Univetsity of Cambridge*, Cambridge, 1896.

170 —— *A Literary History of Persia*, vols. II, III and IV, Cambridge, 1928-1951.

171 Chandra, Satish, *Parties and Politics at the Mughal Court, 1707-1740*, Aligarh, 1959.

172 Dow, Alexander, *The History of Hindustan from the Death of Akbar to the Complete Settlememnent of Empire under Aurangzeb*, vol. III, London, 1792.

173 Elliot, H. M. *History of India as Told by Its Historians*, vol. VII, London, 1877.

174 *Encyclopaedia of Islam*, Leyden/London, 1913-1938; new edition, 1960-.

175 Ethe, Harmann, *Catalogue of the Persian Manuscripts in tha India Office*, vol. I, Oxford, 1903.

176 —— *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani and Pushtn Manuscripts in the Bodleian Library*, parts I, and II, Oxford, 1889.

177 Faruki, Zahiruddin, *Aurangzeb and His Times*, Bombay, 1935.

178 Friedman, Yohanon, *Shaykh Ahmad Sirhindt: An Outline of His Thought and a Study of His Image in the Eyes of Posterity* Montreal, 1971.

179 Ghani, Abdul, *A History of Persian Lanquqe and Literature at the Time of Mughal Court*, parts I and II, Allahabad, 1929-1930.

180 — *Life and works of Abdul Qadir Bedil*, Lahore, 1960.

181 Ghauri, Iftikhar Ahmad, *War of Succession Between the Sons of Shahjahan, 1657-1658*, Lahore, 1964.

182 *Glossary of Castes and Tribef of the Punjab and North west Frontier Provinces*, Lahore, 1911.

183 Gulbadan Bānū Begum, *Humāyūn Nāmah*, ed, and tr. by A. Beveridge, London, 1902.

184 Haim, S. *The Larger English-Persian Dictionary*, vols. I and II, Tehran, 1941-1943.

185 ——*The One-Volume Persian.English Dictionary*, Tehran, 1953.

186 Hajek, Lubor and Forman, W. and B., *Indian Miniatures of the Moghul School*, London, 1960.

187 Hallissey, Robert C., *The Rajput Rebellion Against Aurangzeb A Study of the Mughal Empire in Seventeenth-Century India* Columbia, 1977.

188 Hardy, P., "Commentary and Critque (Symposium: Decline of the Mughal Empire)", *JAS*, XXXV (1976), 257-263.

189 ——"Modern European and Muslim Explanations of Conversion in South Asia: A Preliminary Survey of the Literature" *Royal Asiatic Society of Great Britain and Ireland Journal* 1977

190 ——"The Treatment of Violence in Indo-Muslim Persian Writing on History and Polity", (an unpublished paper delivered at the International Conference on Islam in South Asia held in May, 1978 at McGill University)

191 Hasan Mohibbul, ed., *Historians of Medieval India*, Meerut, 1968.

192 *Imperial Gazetteer of India*, 26 vols., 1907-1909.

193 Iqbal, Muhammad, *The Mysteries of Selfishness : A Philosophical Poem*, Eng. tr. by Arthur J. Arberry, London, 1953.

194 Invanow, Wladimir, *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collection*, Asiatic Society of Bengal Calcutta, 1926.

195 Johnson, Francis, *Persian, Arabic and English Dictionary*, London, 1852

196 Lane Poole, Stanley, *The Muhammadan Dynasties*, Paris, 1925.

197 *Rulers of India (Aurangzeb) and the Decay of the Mughal Empire*, Oxford, 1901.

198 Latif, Syad Muhammad, *Lahore : Its History, Architectural Remains and Antiquities With an Account of Its Modern Institutions and Their Trade. Customs, etc.*, Lahore, 1956-1957, (reprint).

199 Maitra, K. M. *A Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts preserved in the Kapurthala State Library* Lahore, 1921.

200 Morley, W. H., *A Descriptive Catalogue of the Historical Manuscripts in Arabic and Persian Language. preserved in the Library of the Royal Asiatic Society af Great Britain and Ireland*, London, MDCCCLII.

201 *New Century Encyclopaedia of Names*, vol. III, New York, 1954.

202 Qazvini, Hamdollah Mostoufi, *Tārikh-e-Gozide*, Paris 1903.

203 Rieu, Carles, *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, vols. I and III, London, 1879-1895.

204 Sarkar, Jagadish Narayan, *History of History-Writing in Medieval India: Contemporary Historians. An Introduction to Medieval Indian Historiography*, Calcutta, 1977.

205 Sarkar Jadunath, *History of Aurangzeb*, 5 vols., Calcutta, 1912-1925.

206 ——*The India of Aurangzeb (Topography Statistics and Roads) Compared with the India of Akbar*, Calcutta, 1901.

207 ——*Ma'asir-i-Alamgiri*, Eng. tr., Calcutta, 1947.

208 ——*Shivaji and His Times*, Calcutta, 1929.

209 Shafi, Mohammad, ed, *Woolner Commemorative Volume* (in memory of the late Dr. A. C. Woolner), Lahore, 1940.

210 Shah, Rev. Ahmad, *Miftahul Quran*, parts I and II, Benaras, 1906.

211 Sharma, Sri Ram, *The Religious Policy of the Mughal Emperors*, 1940.

212 Steingass, F., *A Comprehensive Persian English Dictionary*. London, 1947.

213 Storey, C.A., *Persian Literature; A Bio-bibliographical Survey*, vol I, part II, London, 1939.

214 Syed, Anees Jahan, *Aurangzeb in Muntakhab-al Lubab*, Bombay, 1977.

215 Sykes, Sir Percy, *A History of Persia*, vol, II, London, 1951.

216 Welch, Anthony, *Calligraphy in the Arts of the Muslim World*, Austin, 1979.

217 Yar-Shater, Ehsan, "Safavid Literature : Progress or Decline," *Iranian Studies*, VII (1974), 217-270.

Note : For addition bibliographical references, see the *Mir'at*, vol. I, Introduction, pp. 67-71.

اشاریہ

مرتبہ

خواجہ عبدالحمید یزدانی

فہرست اسماء رجال ۔ ضمیمہ اسماء رجال

فہرست اماکن و اعلام جغرافیائی

فہرست کتب و مجلات

فهرست اسماء رجال

(الف)

(ب)

(پ)

(خ)

(ش)

(غ)

(گ)

(ل)

(م)

ضمیمه اسماء رجال

فهرست اماکن و اعلام جغرافیایی

(الف)

(چ)

(ح)

(خ)

(د)

(ڈ)

(ر)

(ش)

(گ)

(م)

(ی)

فهرست کتب و مجلات

(ر، ز)

(س)

(ش)

(ف)

(ق)

(ک)

(گ)

(ل)

(م)

(ن)

(و)

غلطنامه

هر چند در مورد غلط گیری کمال دقت بکار برده شد بازهم این چند غلط بجای مانده است . استدعا میشود قبل از مطالعه این کتاب غلطهای زیر را اصلاح بفرمایند . امیدوار است غلطهای دیگر که ممکن است بعلت حروف ریختگی در این کتاب وجود داشته باشد بوسیله خوانندگان گرامی تصحیح خواهد شد :

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۰۰	۱۶	بین	ببین
۵۳٤	۱	خواسانی	خراسانی
۵۸۲	۱	قطره تامی	قطره تا می ‌می
٦۲۸	۱۹	احوال	احول
٦۵۳	۸	در	دهر

—:o:—

Publication of the Research Society of Pakistan

No. 55

The Publishers express their deep gratitude to Ministry of Education, Government of the Islamic Republic of Iran for contributing a part of the expences incurred on the printing of this book

First Impression : Nov. 1979

Price : Rs. 45/-

Printed by S. Zafarul Hasan Rizvi
at Z A F A R S O N S Printers
9-Cooper Road, Lahore.

MIR'ĀT AL-'ĀLAM

History of Awrangzeb
(1658-1668)

Vol. II

of

Muhammad Bakhtāwar Khān

Persian Text with Introduction and Notes

by

Sajida S. Alvi

RESEARCH SOCIETY OF PAKISTAN,
LAHORE.